آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب جبیب السیر (- فی اخبار افراد بشر) (ج ۳)

مؤلف متن محمد همام الدین محمد بن خاوندشاه محشی ملقب به خواندمیر

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۲۶۳ نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۲۷

جزء کتب تاریخ زبان فارسی عدد اوراق ۳۳۶

طول ۲۸/۵ عرض ۲۵ شماره عمومی ۲۵۱۳۷

وقفی / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری

ملاحظات آغاز: ای نام توزیب نامهٔ فتح وظفر

انجام: بار قام اسلام ده اختتام کتاب بقابی مرا والسلام

اندازهٔ نوشته ها: ۱۵×۲۴/۵

تاریخ حبیب السیر (احوال امیر تیمور و اولاد او)

تاریخ فارسی جلد سوم (جزء اول، دوم، سوم، چهارم)

امیر غیاث الدین محمد بن همام الدین محمد بن خاوندشاه ملقب به خواندمیر

آغاز: جلد سیم حبیب السیر در ذکر صادرات افعال و واردات اقوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان

انجام: تمت الکتاب (جزء چهارم از جلد سوم) بعون الملک الوهاب.

اندازه: (۳۲۹ برگ) (۲۷) ۳۸×۲۸

تاریخ کتابت: عاشر محرم الحرام (۱۰۳۳)

خط نستعلیق عناوین را با شنگرف ولطیف نوشته اند

پاره درشت‌ها و مهرهائی در ظهر ورق اول و اخر کتاب دیده میشود

خلاصه روضة الصفا

تاریخ حبیب السیر ج ۳

دارای چهار جزء (٤) برگ

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین فیسّر

جزو اول از جلد سیم از

جلد سیم حبیب السیر در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه
از وقایع ایام اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان و السلام

ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر ⁂ وی ذکر تو عنوان سخن را زیور ⁂ هرگز نشود کسی بافسر سرور ⁂ تا دست عنایت نیابد بر سر
حمد اکثر انبار کامل ملک القدوس و صلوة وافره کامله علی محمد المبعوث خیر الانام ⁂ ای فرق ترا تاج لعمرک زیور ⁂ وی جیب ترا الف دولت
بر سر ⁂ بگشاد زبان بنعت تو خیر بشر ⁂ بربسته کمر بخدمت هفت اختر ⁂ و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان
الاولیای العظام بیت شاه عربی سید اشراف سلف ⁂ داماد نبی جامع اسباب شرف ⁂ دری که چو او نبوده در هیچ صدف ⁂ یعنی که
امیر نحل سلطان نجف ⁂ سلام الله الملک العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان
مسالک فضل و بینائی در نقاب ارباب مستور نخواهد بود که طایفه از مشهوران مضمار انشا بلاغت و سرداران ملک افشاء براعت که
در ملک سخن رانی صاحبقرانی سمند سخن جولان نموده اند و به نیزه اقلام اقلیم نکته دانی گشوده اند چون ادهم خوش خرام خامه در میدان احوال
آن حضرت گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و بانامل فضایل درج ابراز و اظهار بدایع وقایع را باحسن عبارات و رنگین
استعارات بر منصه وضوح نهاده اند و الحق آن صحایف لطایف که از غنچه تازه خوابیده اثار در رقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست
که نواسازان چمن املا و نواپردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامه چتر و پیر صفحه افشان فهرست حالات کاینات را
تحریر مینماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزای تالیف
را بمثل آن خطوط مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار والیس تصنیف را چنین زلف عنبرآگین مزین نکرده اند
بنا کتاب بدایع کارنامه که عبارت دلپذیرش چون وصال دلبران ماه سیمای فرح افزای آمده و استعارات مستعذبش مانند عتاب
نوشین لبان حور لقا دلکش گشته اسلاست الفاظش رشک سلسله زلف خوبرویان و عذوبت معانیش چون کرشمه شیرین شور انگیز
سوادش را اگر فی الحقیقه کحل الجواهر معاینت ریاض دیده جای توان بود و بیاضش اگر بی تکلف وجه صبح نشاط امنیت بر سواد چشم
جان بین توان نهاد بیت سوادش نور بخش دیده حور ⁂ بیاضش چون رخ خورشید پر نور ⁂ جهان افروز چون روز جوانی ⁂
نشاط افزا چو صبح زندگانی ⁂ چو زلف مهوشان نثرش دلاویز ⁂ چو لعل دلبران نظمش شکرریز ⁂ حروفش منتظم چون
عقد گوهر ⁂ عروسان سخن را گشته زیور ⁂ بنابرین مقدمات آن بود که این فقیر قلیل البضاعة عدیم الاستطاعة در مقام
تحریر احوال صاحبقران کشورگیر در نیاید و مطالعه وقایع آن حضرت حواله بآن کتاب افادت ایاب نماید زیرا که سها در پرتو آفتاب
فروغ ندهد و هیچ عاقل خزف را در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوشش در برابر طلای تمام عیار رواج نپذیرد با وجود گنج
زر عراق عقل درم ناسره برنگیرد نظم چه دستان سراید من بوالهوس ⁂ که باشد لبان شهد شوم مگس ⁂ اما تا سلک سخن
از سهم انفصال نیابد و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق تابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی
اعتماد نموده طایر همت در هوای ادای این حکایت پرواز داده این روایات را نظم بالفاظ بلیغ روح پرور ⁂ که

هر سطرش بود چون عقد گوهر ⁂ بر طبق عرض نهاده خواجه حافظ ⁂ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ⁂ دیگران هم بکنند
انچه مسیحا میکرد ⁂ و چون تفصیل تمامی احوال کار در طرفه نامه مسطور است منفی با طناب و املال بود اختصار بر تبیین شمه از کلیات
وقایع و محاربات سزاوار نمود گفتار در نسب صاحبقران جمشید رتبت خان نشان و بیان ولادتش در شهر دلکش کش
هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران و فکرت از شرح فضایل آبای کرام و نشر مناقب اجداد
عظام استغنای تمام دارد اما چون مقتضای کریمه عظیمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امرا مغول پیوسته نسب آبا و اجداد را
محفوظ داشته اند و با ولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم می آورده مودی بود که نسب صاحبقران عالی
حسب امیر تیمور گورکان بقراچار خان برین منطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن
ایلنگز نویان بن امیر ایل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچن بن ایردمچی برلاس بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقور
بن قیدو خان بن دوتومین خان بن بوقا خان بن بودنجر قاآن بن الانقوا و چنانچه در جزو اول این جلد مرقوم گشته الانقوا از
نسل قیان بود و نسب قیان بیافث بن نوح علیه السلام می پیوست و چون شمه از حالات امیر تیمور و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان
ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد و بتکرار حاجت نمی بود و در قوم شده که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از امارت
سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از صد و نواحی کش ⁂ نگرد از نهانکه دگر جای خویش ⁂ و نسیم عنایت خداوند فرو گل امیر برکل از
چمن وجود دو گل شکفته ⁂ امیر ترغای و امیر بیه و امیر ترغای پدر صاحبقران کشورگشاست ⁂ جهان کرم بود و بحر سخی ⁂ نکوداره
دین دار و فرخ لقا ⁂ و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت بسیار صلحا و علما طریقه اخلاص
و اتحاد و یگانگی می آورد نظم نشستی با اهل عبادت همه ⁂ بر انجام کارش سعادت همه ⁂ فزون از شمار و رنج کبود ⁂ همین
بجز انس آمد فزوده ⁂ و در سنه ۷۳۶ سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت
ایران بنهایت رسیده بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکین خاتون
که با آیین عفت نژاد در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چون در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع
شده بود و در بیست و پنجم شعبان ۷۳۶ صورت ولادت حضرت صاحبقران در قبة الطلوع کش روی نمود نظم یکی گر رود دیگر آید بجای ⁂ جهان
نماند بی کدخدای ⁂ و از طلوع آن نیر سعادت پرتو خواب قاجولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت آن
حکایت در جزو اول ازین جلد مسطور میگردد و چون منشیان دیوان و جعلناکم خلایف فی الارض ⁂ بپروانه نصیب بخشا من نشاء منشور
دولت آن مولود عافیت نمود را بطغرای غرای انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم در اوایل ایام صبا و مبادی
ایام نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مجاری لطایف گفتارش
فروغ ابهت و کامکاری همچون شعشعه برق از سحاب آذاری میدرخشید نظم بلند ز سحر بر جبین سپهر ⁂ نمایان بود نور اقبال مهر ⁂ دهد
چون نهالی بطرف چمن ⁂ نشو و از حضرتش بی سخن ⁂ که روزی بیار آورد کام دل ⁂ شود حاصل از بارش آرام دل ⁂ و حضرت
صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره به تاختن و صید انداختن مایل و مشعوف بود و بآموختن رسوم رزم و پیکار توجه
میفرمود تا آن زمان که بر سریر سلطنت عروج نمود و چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی

تتمه ایست ستوده صاحبقران کامکار و بیان تاریخ فتح بعضی از بلاد و امصار صاحبقران
گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و دولتش در بلده کش که آن را شهر سبز گویند روزگار همایون آثار میگذرانید و در
مصاحبت بعضی از امرای برلاس که از اقربای آنحضرت بودند روزی بشب و شبی بروز میرسانید و در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از
خویشان ملازمان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلار تشریف برد و در آن روز شیخ سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که امروز در صحبت
ما شخصی هست که بر تبه بلند سلطنت مرا ... خوانده او اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران خطور ننمود و با وجود این نوجوان عظیم الشان
این دولت در نظر من جلوه گر آید و حضرت شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنه کوس ظهور خلیفه اعظم یعنی
حضرت آدم علیه السلام در گنبد مقرنس افتاد و در اثر از نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش
هوش ساکنان عالم علوی و سفلی رسید زمره که بلقب قدوس اتصاف داشتند با خود فخر کردند که خیر مایه طینت آدم ایشان خواهند بود که
بجای بنده ای بکاخ دماغ آتش و آب و باد صعود نمود آتش باد در کانون درون ایشان اشتعال یافت و هر یک بهوای خلافت در باب
ترجیح و تفضیل خویش با قامت دلایل پرداخته سخنان باد انگیز بر زبان آوردند که ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز
کردند اما خاک دم از علم و فروتنی زده با خود گفت که نظم من خود چه کسم ز من که گوید ۰ با وجود پستی این سرفرازی مرا کی
دست دهد و با اینهمه پستی و افتادگی لطیفه پروردگار از من چگونه صورت بندد ۰ تواضع خاک مقبول صانع پاک افتاده برطبق حدیث
من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد ط خاک شو خاک تا بروید گل ۰ که بجز خاک نیست مظهر گل ۰ اکنون
در مجلس ما امروز هر کس دم از فقر و مسکنت زند فرمان فرمای او را سیه خواهد گشت بیت چون خاک باش در همه احوال بردبار
تا چون هوات بر همه کس قادری رسد ۰ چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان ۰ تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع امثال این سخنان امیدوار شد و کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و کید
تمام و جهد لا کلام به تربیت مرقدت جهانگیری مشغولی نمود و بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان
داد دیگر مطلوب روی بوی آورد و استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهره مقصود چون دولت اقبال ملاقات
الحال روی بجانبش آورده گویا هر عضو از ذات شریفش عقل بود مصور و هر موی بر عضو لطیفش لشکری بود چوشن در
در شب دیجور حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده عرصه گیتی را منور گردانیدی و در روز
ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد مرام طالع گردیدی مصرع
ز رای روشن و شمشیر خونبار ۰ بیکدم عالمی را ساختی کار ۰ لاجرم باندک زمانی سپاه بی شمار در ظل رایت نصرت شعار
مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی ظفر گذار معاندت انگار اطاعت آثارش لباس طاعت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را
بر طبق دلخواه در نوشتند نظم بگردش ز گردان هر کشوری ۰ باندک زمان جمع شد لشکری ۰ بگسترد بر خیل کار
آگهان ۰ بساط بزرگی بزیر جهان ۰ و آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوبتیان
ستوده مآثر در قبه الاسلام بلخ فی سنه ۷۷۱ قدم بر سریر پادشاهی نهاده سر پنجه قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت
ربع مسکون منتهای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضه درایت او داده ماهچه رایت ظفر آیتش از شرق

خلق

عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصای مغرب پرتو انداخته و آفتاب رای گیتی گشایش از افق حشمت نور افشان شده مشرق و مغرب را
کواکب آسا معدوم و نابود ساخت نظم چو خورشید برداد از رخ نقاب ۰ ستاره نهان گردد از آفتاب ۰ از ابتدای زمان اقبال
تا انتهای اوان استقبال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاده و همواره یمن دولت و شوکتش ملازمان موکب همایون
فیروزی و ظفر دست داده و قلاع و حصونی که از غایت رفعت کنگره هایش بر آسمان بودی به تیر قهر یلان صف آرای و گردنکشان کردان
قلعه گشای مسخر گردانیده و از هر مملکت که بجهت تصرفش در آمد علما و فضلا و هنرمندان را که جاینده قرین اعزاز و اکرام بماوراء النهر
رسانید و حضرت صاحبقران بعد از جلوس بر مسند کامرانی تخت فتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت
و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان مخالفان و معاندان پاک ساخت در اواخر سنه ۷۸۲ از توران بایران شتافته در سنه ۷۸۳
بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنه ۷۸۶ لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن ولایات نیز در سلک سایر ممالک محروسه منتظم گردید و در سنه ... ایرج
را مفتوح ساخته در استراباد لوای اقبال برافراشت و در سنه ۷۹۰ در موضع قندزجه با تغتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانیده و در الوس
جوجی خان مراسم قتل و غارت بجای آورده و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراشت
و درین سفر همه حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را بر تیغ دریغ دلخواه ساخت و در جمادی الاول سنه ۷۹۷ از راه دربند
بجانب دشت قبچاق خرامیده و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را استیصال کرده اند و در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه بازار
بازگشت و ایالت آن مملکت را بمیرزا امیرانشاه تفویض نموده بسمرقند رفته در سنه ۸۰۰ ولایت خراسان را بمیرزاده شاهرخ سپرده
عزیمت فتح و جهاد هندوستان کشیده در روز چهارشنبه هفتم ربیع الآخر سنه ۸۰۱ بظاهر دهلی رسیده و میان آنحضرت و حکام
آن ولایت سلطان محمود و ملوخان محاربه عظیم بوقوع انجامیده نسیم فتح و ظفر و زیدن گرفته پرچم و زید بعد از آن عنان بسمرقند
عزیمت معطوف داشته در روز شنبه بیست و یکم شعبان در حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود و در هشتم محرم سنه ۸۰۲
بعزم یورش هفت ساله پای در رکاب آورده از توران بایران توجه نموده و در اواسط جمادی الاول سنه ۸۰۳ در حلب و دمشق بافواج
مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از
فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود بجبر و قهر انتزاع نموده و در ماه ذی قعده سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود آن پادشاه کامکار
بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در سنه ۸۰۴ بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در
روز جمعه نوزدهم ذی حجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله روی نمود و سپاه روم منهزم گردیدند و قیصر اسیر پنجه
تقدیر گشت و منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر شده امداد مست قصاب با امنیت و فراغت را از آن دیار در نوشته امیر تیمور گورکان
را داعیه بود که باز حکومت روم ایلدرم بایزید مفوض سازد و لیکن در ماه شعبان سنه ۸۰۵ ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران
آن مملکت را به پسرش باز گذاشته عنان بطرف آذربایجان تافت و در سنه ۸۰۶ بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد گاوخان
را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار
امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف گردانیده و در محرم سنه ۸۰۷ آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید مخفی نماند که
صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصای شام و از اقصای هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین با فرهنگ

بزنجت تصرف در حیز تسخیر در آورد و جابره دهر و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردنکشان باستحقاق را لطف باعث مطیع و منقاد خویش
کرد و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی قاعده‌ها وضع کرد که دستور وزرای کامل عقل و منشور حکمای صاحب تجربه
را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و تنزل حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت مقتضای نص و
شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات مبانی سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد و نقش فاذا
عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام بجای
می‌آورد و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شرع متین بقدر الامکان مبالغه میفرمود و در سفر و حضر زمرهٔ ازان طبقهٔ عالی که ملازم بودند در مجلس
همایون بمباحثهٔ علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای می‌آوردند و آن پادشاه دریادل در ایام اقتدار و
سیورغالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخته و در تعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد غایت سعی و جد بتقدیم رسانید و قری
موفور و مستغلات معمور از خالص اموال خویش و بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید و امیر صاحبقران را بلعب شطرنج شعف تمام بود و در آن
فن غایت مهارت ظاهر مینمود و هر ملکی را که فتح میکرد و تحت تصرف می‌طلبید و ثمرهٔ آن صفت را شمول انعام و احسان میگردانید و [illegible] که
کشف نقیص ملعب آن منسوب بحضرت مود و شطرنجیان دیگر بآن پرداخته از بازی ایشان واقف بود و جو [illegible] هر کالی را ازو [illegible] مقدرت
و مربها بر اخیه یعنی مقرر و مرتب مقدم ماه شعبان سنه ۸۰۷ صاحبقران کامکار در اترار بجوار رحمت خداوندگار انتقال فرمود و
اوقات زندگانی آن خورشید کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود **نظم** سلطان تیمور آنکه مثل
او شاه نبود ٭ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود ٭ در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج ٭ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ٭
خواجه محمود شهاب و خواجه علی سمنانی و خواجه علاء الدین مسعود سمنانی و جلال الاسلام خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی
در سلک وزرای صاحبقرانی انتظام داشتند و مولانا قطب الدین قرمی و مولانا عبدالله در ایام دولت آن پادشاه
جم جاه لوای صدارت و تولیت موقوفات می‌افراشتند و چون خامهٔ مشکین شمامه بر سبیل اجمال شمهٔ از خصال صاحبقران ستوده
خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات معطوف گردانید و من الله
الاعانة والتوفیق **گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا وقت ملاقات
با میرحسین** ناقلان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده‌اند که بعد از شهادت امیرزاده عبدالله بن امیر قزغن هرج
و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی شاهباز همت در هوای استقلال پرواز داد
و در هر قصبهٔ متهوری بهوس دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد و امیر بیان سلدوز در سمرقند با [illegible] نوش [illegible]
بساط عیش و نشاط پرداخته و امیر حاجی برلاس که از اولاد قراچار نویان بود در شهر کش لوای
ایالت برافراخت امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانروایی نشست و الجایتو اپردی سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر
وصال عروس ملک بست محمد خواجه اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرده و شاه ختلان در آن کوهستان
کمر استقلال بر میان بسته سر بهیچکس فرو نمی‌آورد و امیر حسین بن امیر ملا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان
لشکرها جمع آورده هر لحظه تاخت بولایتی برده غارت میکردند چون اخبار بمسامع تغلق تیمور خان بن ایسن بوقا بن دواخان که در

الیس جهت پادشاه بود رسید در شهور سنه ۷۶۱ عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید و بعد از وصول بقزل جار ایلاق که نزدیک
آب خجند است الغ توقتمور و حاجی بیک ارکوی و بیکچک با فوجی از سپاه مغولای ساخت چون ایطایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید
جلایر تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق شدند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند و امیر حاجی برلاس هراس بر نفس خود
راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بود وجهت انتظام مهام ایل و الوس
از انجا اجازت مراجعت طلبیده رخصت یافته باردوی امرای مغولای شتافت و انجماعت را که خاطر بر غارات و تاراج خطهٔ کش قرار داده
بودند بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بگردانید و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات افعال آنحضرت
مشاهده نموده آنحضرت را همراه خویش نزد تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال ذات و کیاستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان
حکومت تومانات شهرسبز را که اباً عن جد بامرای برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض نمود و صاحبقران عنان بطرف آن ولایت
تافته باندک فرصتی لشکر بسیار جمع آورد و در ان اثنا تغلق تیمور خان عازم مغولستان شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند و بعد از آن
امیر حسین بن امیر ملا در سنه ۷۶۲ از امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده
عبدالله بن امیر قزغن لشکر به امیر بیان سلدوز کشد و امرای ثلثه ملتمس او را مبذول داشته صاحبقران مظفر لوا متعلقان لشکر
کشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر بتصرف
امیر حسین در آمد کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خبر بایزید و فتنه و فساد میدانست بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده
بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء النهر غبار نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور گورکان روزی چند
نسبت بامیر خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از وی جدا شده بامیر حاجی برلاس پیوست و چون خبر
تغلق تیمور خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافته در سنه ۷۶۳ بدانجانب شتافت و بعد از طی منازل در کنار آب خجند نزول نمود امیر بایزید
و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان بتقدیم انقیاد و پیشکش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بی جهتی امیر بایزید
را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف شده بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید چون بجزاشان که قریه ایست
از ولایت جوین فرود آمده بدست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطه امیر حاجی که دوست پدرش بود در
مجلس خان راه سخن یافت و منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهرسبز بوی متعلق شد و خان در عقب [illegible]
رزم و استیصال امیر حسین که در ان زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش بوی رسید و هردو سردار تهیه اسباب
و تهیه کارزار پرداخته در ان اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین رو گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده
لشکریان خان حدود قندز را پامال کردند الغرض پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفه از
امرا و سپاه جهت او گذاشت و بیکچک را باجلیه تقدیم داده و چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس
خواجه خان باشد و پس از رفتن تغلق تیمور خان بیکچک دست بظلم و بیداد برگشاده ابواب منافع امرا و الکیان در بست و حضرت صاحبقران
مصلحت در توقف ندیده عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانیده در بیابان خوف در سر چاه ساجی بوی رسید و امیر حسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید **ذکر محاربه امرا با لکی و کشته شدن جهانگیر بدست اجیل** امیر حسین

و امیر تیمور بعد از آن که بیلغه بکر پیوسته بیش حاکم تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت سوار عنان بصوب وار
تافته وتکل با هزار مرد بکل امرا را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بایشان رسیده و دست باستعمال آلات حرب برده کشش و کوشش
بمرتبه رسید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند آنگاه امرا به پیاپان در آمده تکل بخوق مراجعت نموده
چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امرا بودند چهار نفر از اسبان ایشان را دزدیده پا و برالنهر کشیدند و حضرت صاحبقران روز
دیگر بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمان بازخوردند و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را بشناخت و اسب کشیده سوار
ساخت و صاحبقران انشب در میان ترکمان بسر برده روز دیگر دو قوچ و یک قطعه لعل بدان جوان بخشید و حاجی محمد سه اسب و الیلچ
ترتیب نموده تولانچی نامی را الکه تا آنحضرت را با میر حسین رسانید و امیر تیمور گورکان و امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه ماخان شدند
و بآن موضع رسیده جای جای فرو برده دوازده روز توقف نمودند ذکر گرفتار شدن امرا بدست علی بیک جانی قربانی
و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی چون علی جونی [جانی] قربانی بر حدود مرو و ماخان
مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنوده شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضع جوشن
حبس کردند برادر بزرگترش محمد بیک بر این جسارت اطلاع یافته از حدود طوس جبه امر اتحف و بیلاکات ارسال داشت زبان سرزنش
علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مامور گردانید علی بیک از غایت خست هدایای محمد بیک را تصرف نموده اسب لاغری و شتر نکوبت بکری
بامیر حسین و امیر تیمور گورکان داده ایشان را مطلق العنان ساخت در آن ایام مبارک شاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی
قدیم که بامیر تیمور گورکان داشت اسبان نیکو پیشکش کرده و صاحبقران در باول آن مراکب را بامیر حسین بخشیده امیر حسین بطرف
گرمسیر بر تن روان شد و امیر تیمور بطرف ایل الوس خود آمده بعد از اندک زمانی که در آن دیار بطریق اختفا روزگار گذرانید
بخراسان رفته با ملک حسین کرت ملاقات نموده و ملک مقدم آنجناب را مغتنم دانسته اسب خاص و مبلغ دو هزار دینار کپکی و دو دیت
خروار غله از مال خاص پیشکش کرده رخصت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از بمنعی و توقف یافته او را نیز هوس اختلاط ملک
در خاطر افتاده بهرات رفت و چند روز در آنجا بسر برده درین اثنا توغلقور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاد و امیر حسین را ارو[لی]
طلبید و ملک امیر حسین را بصوب قلعه کریور روانه کرده یکی از نوکران خود برهانشاه نام را همراه ایلچی خان بپای سریر اعلی فرستاد
وچون برهانشاه بمقصد رسید خان امیر حسین را از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه کریور که قبل بود از عالم انتقال
نمود و خان این عذر را بسمع قبول جای داده برهانشاه را اجازت مراجعت داد اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از
ملک حسین بما وراء النهر شتافته از بیم اعدا چندگاه پوشیده و پنهان بسر برد و در آن اوان چهل و هشت روز در خانه خواهر بزرگ
خود قتلق ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریه اخشی میبود و از آن قریه شب در میان بکنار آب آمویه رفته در آن منزل
تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعه کریور گریخته بدانجانب
رفته بود و امیر تیمور گورکان بعد از طی منازل در موضع منزل تومن مکدی بامیر حسین رسیده بمرافقت یکدیگر روی بسیستان
نهادند و با الکه والی سیستان بمحاصرت امیران بر دشمن قوی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سر رشته بد او را به
سلوک طریق عذر باعث آمده جمعی کثیر از لشکریان را متوجه ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان از سیستان بیرون

روند

روند سر راه برایشان بگیرند آنگاه آن دو امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داده و سیستانیان در اثنای راه بایشان باز
خورده آغاز قتال کردند و جنگ سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای رسیده و ملازمان موکب
عالی دشمنان را باز پس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجه جراحات در خانه تومان
نکدری توقف کرده امیر حسین با نوزده کس روی بصوب بقلان آورد و در راه از احوالی بر دکلیک شکست یافته با دوازده
کس بموضع شهر تو رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان را التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و هفت و چهار نفر از ملازمان
متوجه ارصف گردید و بعد از وصول از کهمرد نوکری سوج نام نزد امیر حسین فرستاد تا او را از صحت ذات شریف
خبردار نمود و التماس توجه بطرف ارصف کند و از کهمرد کوچ نموده در اثنای راه قرابی ولد حسن با صد سوار و تغلق خواجه
برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بر وی پیوستند و چون ارصف بطرف نزول صاحبقران مشرف گشت امیر حسین با صد و
سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسیده و باحضار صاحبقران اظهار مسرت نموده در باب تسخیر مملکت با وی آغاز مشورت
کرد و خواطر بر آن قرار یافت که بسمت جانب قلعه اولاجو روند و ملکی بوقا از کیفیت حال واقف شده علم فرار بر
افراشت درین اثنا از ایل دولان چولان سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور گورکان شتافتند و غاشیه خدمت بر
دوش گرفتند الیاس ولد توبان با دویست نفر از آنجانب آب اسب بسیار راندند و ضمیمه سایر عساکر بهجت مآثر گشت و از امرا
بدرگاه رسیده در میدان ایلی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن حاوان بن شرقه بن قراچار
نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال سدوکاویه لاس بر سر مدد آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن این
حال خبر رسید که ملکی بوقا و ابوسعید و حیدر با شش هزار مرد صفدر بخیال اشتعال آتش قتال در کنار آب سیاه نزول نموده
و امیر حسین و صاحبقران رو باعدا نهاده در آن اثنا امیر جاکو از جانب ترمذ در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور متعهد
گشته بمقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح و ظفر فایز شدند و ملکی بوقا و معاندان هزیمت غنیمت
داشتند ذکر عبور امیر حسین امیر تیمور گورکان از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان
مآب چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از ممر ملکی بوقا و ابوسعید و حیدر فارغ ساختند در وزی دو
حدود ولج توقف نمودند دیقلان بپاسایش سپاه پرداختند و پادشاه بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از
وصول از آب گذشته بر او سالی سرای عازم چلبان شدند و از حول عبور نموده موضع وشت کولک را معسکر ساختند
و در آن منزل بتحقیق پیوست که توغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جمع آورده با پنج هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند
و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر اثر زیاده از شش هزار نبودند و حضرت صاحبقران بتایید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم کوکب سعادت آثار ساخت متوجه حرب اعدا شده در سه پل سنگین بر آن
تاخت و از جانشکاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافت و در وقت غروب دلاوران جای بموافقت خورشید خنجر گذار پای
از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا از حد بیرون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه
برحل آن واقعه معطل داشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرابهادر را با پانصد مرد در برابر دشمنان باز داشت

و بغین بغیس با هزار و پانصد نفر دیگر جانب بالای آب توجه کرد و در جوف لیل بحکم آن حیل بشناه از آب گذشته بقلال جبال صعود
نمودند و روز دیگر قراولان پی اسبان دیده دانستند که طایفه‌ای از آب عبور نموده‌اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم ماند و شب
دیگر که شعلات کواکب به روزن سپهر نمایان شد صاحبقران گیتی افروز فرمان فرمود که بر جبال آتش بسیار برافروختند تا غافلان
از شنیدن خبر روز و دیدن آتش شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان از کوه مانند سیل با شکوه
فرود آمده ... انی نکاهش کرد و در آن منزل امیر حسین الحق پیوسته نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو
هزار مرد دلاور به امیر حسین پیشی گرفته چون به بند آهنین رسید اهالی شهر سبز فوج فوج روی بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر
صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگر از ابتوقف مامور ساخت و بعد از طی مقدار مسافت امیر سلیمان برلاس
امیر جاکو برلاس امیر سیف الدین را امر نمود که بطرف کش ایلغار فرمایند و هر یک دو بند شاخ بزرگ از دو جانب اسب در
آویزند تا داروغه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور وصول جنود نامعدود نموده بگریزد امرا بران موجب تقدیم
رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاده داروغه قرار بر فرار اختیار کرد **ذکر محاربه جتیان و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن**
امیر حسین نوبان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغه کش بجا طرخم و خوشش در آن بلده نزول نمودند و در آن
وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل باش ارمق که در چهار فرسخی شهر سبز واقعست اقامت داشت و در خلال
احوال گذشته توقلق تیمور خان در لشکرگاه خویش وفات یافته بود و الغ توقمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان از آن
جانب ... القصه امرا بعد از اجتماع لشکرها از کش بجا ارخرامیدند و در آن مقام برار خواجه ریس رفته با یکدیگر لوازم
عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان
خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی الصبح الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنابر آن قوی دل گشته کیفیت واقعه را با
امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده تعبیه سپاه پرداختند از آن جانب الیاس خواجه خان نیز عزم ستیز
کرده لشکرها مرتب گردانید و در موضع فی آمیت امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود
قبچه پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند اکثر یکباره مردان میدان کارزار تیغ و خنجر در یکدیگر نشیه
کنار آب با دام را از خون نوشش لبان گل اندام عنابی کرده از هر دو جانب داد شجاعت و پهلوانی دادند عاقبت نسیم فتح
و ظفر به پرچم علم امیر حسین و امیر تیمور وزید و الیاس خواجه خان فرار نموده بسیاری از لشکریان کشته شدند از
اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند و روز چند مقید بوده بقتل رسیدند
و امیر حسین و امیر تیمور گورکان بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر و ناکامی دشمنان بداختر در شکر حضرت خداوند تبارک
سمرقند شتافتند و کابلشاه بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر اوغلان را که ولد دورجی بن الجکیدای بن دوا خان بود بپادشاهی
برداشتند و آن زمستان از بجر و دولت خط تمام یافتند **در بیان جنگ لای و انهزام یافتن امرای ملک امرای**
در بهار ... که خاقان گل باستیاف ... و نجل روی با چمن ... ریاحین آورد ... از فضای
... منهزم ساخت الیاس خواجه خان جهت انتقام کارزار فی متیت با جمعی کثیر بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و این

خبر

خبر بوصول صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را تنبیه فرمود و آن دو امیر بلند سرپیسپاه جمع گردانیده متوجه اعدا شدند و از
آب سیحون گذشته طبقات چتر بمیوص خود خیمه و خرگاه زدند و از آن طرف الیاس خواجه خان در رسیده کنار آب ماه و ام معسکر ساخت
و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیش رفته تقارب اعدا اتیمه دلاوران صف آرا مشغول گردید و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داد و بغین بغیس برانغار بایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه
رزم جوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت از آن جانب الیاس خواجه خان جنود جته را تعبیه کرده ملوک شتافت و دلیران جانبین
در کنار آب ماه و ام باستعمال آلات کارزار پرداخته بیاد حمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور گورکان
بکثرت عدد و تهور موصوف بودند سرداران جته حصه بلد و ... سر کشیده باستعمال سنگ یده استعمال نمودند و چه کیفیت
آن سنگ که از بدایع صنایع الهیت بی لبث و درنگ در معرکه جنگ و جدال اشک از دیده سحاب ریزان گردید که گویا از تاثیر کره اثیر
جوهر هوا مستحیل شد با آب یکباره فرو بارید **نظم** ز آشوب باران و جوشش حباب ۰ همه جوشن و خود گردید آب ۰ تیر تا تیر پرواز
در فضای ابر باز نتوانست کرد و کمان کیانی لعبت استرخا مبتلا گشته روی بگوشه نهاد نیام حسام اندر تحت غمام که هر باره بیاب
آمادم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخواسته بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسبان جبار رفتار
بواسطه وحل و لای و گل از حرکت باز ماندند و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده جابجا از آنجا بگوشه ... یده
گردند سر ... آن جته **نظم** تا زمین همچو بحر اخضر شد ۰ پای مرغابیان بحر مصاف ۰ راست چون پای بط شناور شد ۰ و
چون از سیلان باران آنچه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست تمها از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر سمرقندیان تاختند
و آثار تسلط ظاهر و آشکار ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم ورزیده لوازم کوشش بتقدیم رسانید و
امیر شمس الدین را که جمله اعیان نوییان الیاس خواجه خان بود بگردانید و تابان بهادر و ملک و هندی را متعاقب یکدیگر نزد امیر حسین
فرستاد و پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت یکدیگر روی بمیدان آورده فی الفور استیصال ایشان
و بعنایت الهی رایت نصرت برافرازیم امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را بافعال سیئه تبدیل داده بود ... بار ستاده
صاحبقران را باخوشی تمام بازگردانیده بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت
و شب هر دو لشکر از هم جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بعزم ستیز علم نور افق مرتفع گردانید باز هر دو فریق صف آرا
دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز جبه شاه جته انهزام یافته بالاخر امیر شمس الدین با طایفه جلادت
آیین بمعرکه رسیده گریختگان را چشم بر توقش افتاد عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرد
غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل و حشم پشت بمعرکه گردانیده اسبان ایشان بر بالای گل و لای افتاد و ده هزار
کس از لشکر امیر عالی گهر در عرصه تلف شدند و گریختگان بحوالی سمرقند و شهر سبز شتافته امیر حسین بی توقف بالای سرای رفت
و ایل و الوس خویش را از جیحون گذرانیده در شبرتو منزل کرد و اما امیر صاحبقران با مدارکه شاید بعضی از پیش تواند
برد روزی چند از آب عبور نکرد و از ده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اغلان و جاورچی و عباس را با هفت قشون
منقلای گردانید و مولانا زاده سمرقند که بکیاست و مردانگی اتفاق داشت مردم را به دفع مغولان تحریص نموده

و نمود که بطرف سمرقند روند و الطایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر باعدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید که روز
چند با روزگاری باید ساخت از آب گذشته در نواحی بلخ لوای اقامت برافراخت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منقلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده و یورتش را با بوداق گذاشت

ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون
عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه نمودند و سیلاب اضطراب بنای ثبات و قرار متوطنان
آن دیار را منهدم گردانید و مولانا زاده سمرقندی که بکیاست و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریص نموده در باب
وجوب صیانت نفس و مال و محافظت اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید سمرقندیان آن کلمات را برضا جای داده زمام اختیار
خود بمولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری که تیرانداز جلد بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بر وی لازم می‌آمد
نهادند و ایشان شهر را کوچه‌بند کرده بر جاده مخالفت شاه جهت ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم
محاصره بتقدیم رسانیدند و چون نزدیک بآن رسید که شهر سمرقند مسخر ایشان گردد و اموال مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه موافق
قضای الهی وبا در میان چهارپایان الیاس خواجه افتاده چنانچه از چهارپایان زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خایف
و حیران شده اکثر همه بر پای و ترکش بر پشت بسته پیاده رو بدیار خود آوردند و چون سربداران سمرقند آن مهم کلا از پیش بردند
پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و چون این اخبار بسمع صاحبقران کامکار رسید
مسرعی نزد امیر حسین فرستاد و از کای حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل شده از طرف سالی سرای در حرکت آمده امیر
تیمور گورکان باستقبال روان شد و در حدود بقلان اتفاق ملاقات افتاده در نظم امور ملک با یکدیگر سخنان گفتند و از دور
شور سربداران سمرقند اندیشه‌مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا جهت ایشان فرستادند و چنانچه مقرر کردند که در آن
زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش قشلاق نماید و در وقت نزول چشمه خورشید به بیت
الشرف از دو طرف بسمرقند روند انگاه صاحبقران عزم قشلاق نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده و مولانا زاده بترکات و تنسوقات جهت صاحبقران حمیده صفات
بقرشی فرستاد

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر مخالفت میان امیر حسین و صاحبقران

در اوایل فصل فروردین که فراش نامیه چتر نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بر طارم زمردین مبسوط گردانید و از
فیضان راحت افزای اردیبهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور
بهور موافقت یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل اجتماع سربداران رفته [illegible]
را بیاسا رسانیدند مگر مولانا زاده سمرقندی که بر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر گرد فضولی
نگشته بکنج انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزدی مقتضای آن بود که امر سلطنت من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور
گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیر حسین بر حد زوال رسیده محبت و مودتش در قلوب خواص و عوام نقصان پذیرد در خلال
این احوال بخل و خست که بدترین صفات ارباب ریاستست بر مزاج او غلبه کرده و همگی همت روی توجه بجمع اموال و اندوختن

ذخایر آورد و بر امرای عظام و مخصوصان صاحبقران گردون غلام مبلغی کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهت تحصیل آن وجوه تعیین نمود
چون بسبب اتلاف و براق احوال در جنگ لای وست امرا بجزوی نرسید از ادای آنچه امیر حسین طلب داشت عاجز آمدند و امیر تیمور
گورکان دست در یانوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آق بوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر بهادران خود را
امداد و معاونت کرد و در برابر زری که تحصیل از ایشان می‌طلبید اجناسی که داشت بر طبق عرض نهاد از آنجمله پاره گوشواره
حرم خاص خود الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود و پیش برد و امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر او ست
بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه زر باقی ماند امیر تیمور گورکان اسبان خویش را در عوض المبلغ پیش کشید امیر حسین مقبول
نداشت الا غایه را قبول کرد اما گفت که من بسالی سرای میروم می‌باید که مبلغ باقی را نقد کرده از عقب من ارسال نمای و امیر حسین
بسالی سرای رفته بواسطه این اطوار ناهنجار خواطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما بدان شدند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان
موافق باشد پیرامن خلاف نمی‌توانستند گردید بنابر آن علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه
و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم بوادی مخالفت نهاده و جمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغول است
نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانیده نقاب ارسال داشت مبنی از آنکه امیر
تیمور با جمعی که مدتیست فی النفس در اندیشه اند نزد او خواتون رود تا تحقیق آن صورت نماید دارد و خاتون دختر تو شیرین خاتون
و مادر امیر حسین بود القصه بدین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافته در آن اثنا ایلچیان ترکان آغا
سفر آخرت پیش گرفت و علاقه خویشی بسبب انقطاع پذیرفت و در پاییز سنه [illegible] صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بعزم
امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آن صاحب حشمت صاحب تدبیر را
بدانه مکر و تزویر در دام انعام کند ملک بهادر و عبدالله نام پسر تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب
مصالحه گشته امیر تیمور گورکان بوثیقه و سخنان بیهوده و ایلچیان التفات ننمود و امیر حسین با سپاه گران بجانب امیر عالیشان
نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب کرد و خضر یساوری را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشت و پیغام داد
که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون انسب چنان می‌نماید که در حوالی اینجانب و چغانیان و لشکر تو در
جراز توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات نماییم و بنیاد نفاق قواعد عهد و پیمان موکد گردانیم هرچند بر ضمیر
منیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین در این ملاقات بجز مکر و خدیعت غرض دیگر ندارد اما بنابر مبالغه او سر رضا جنبانیده با صد
سوار جرار در حرکت آمده بعزیمت آنکه دویست سوار را جهت رعایت حزم در قریه توقیف فرماید با صد کس بتنگ چکچک رود و امیر حسین
چون از توجه آنحضرت اطلاع یافت طریق غدر و خلف وعده مسلوک داشته با نه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران
کامکار ایلغار فرستاد و فرمان داد که تا او را بدست نیارید از پا ننشینید و ایلغار در نواحی تنگ حرم بآنحضرت رسیده نایره
قتال مشتعل گردید و دشمنان جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه بایستادند و این خبر اکثر رسید و سپاه نصرت
شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران از عقب بقرشی شتافت و از آنجا در خوف کیش با معدودی چند بصوب ماخان در حرکت آمده
از آموبه عبور فرمود و بچول در آمده سر چاه شوراب منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان

از قوشی نهضت نموده بدانجا رسیده امیر موسی با لوت بر تغاء قوی مهمات آن دیار مشغول گردید امیر صاحبقران سعادت انتما از سر چاهگاه
از سر چاه شوراب منزل ساخته قاصدان سخن دان نزد ملک حسین کرت و محمد بیک جونی قربانی روان کردانید تا معلوم نمایند که آن
دو سردار با الحضرت در مقام وفاق اند یا بر سر خلاف و نفاق و زمان جهت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافت در ان مدت که هر کاروانی
که از همراه بان سر چاه میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میکردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند که آوازه در انداخت
که ملک همراه استعدادهای حضور ما کرده و کاروانیان را رخصت داده با متعلقان که سوار گشت در وی بصوب همراه آورد و چون کاروانیان
بقوشی رسیدند حضور ما امیر تیمور و موسی واحیان لشکریان امیر حسین جز امیر تیمور کورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند
که امیر تیمور با مردم خویش پیش ملک همراه رفت امیر موسی آن سخن را تصدیق نموده از قلعه بیرون آمده با هفت هزار سوار
موضع تمراغ را منزل ساخت و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قاوانس در قراشول توکبند لولی علم اقامت برافراشت ذکر توجه
امیر شکن یکجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی چون صاحب قران کامیاب در منزل
شوراب کاروانیان را اجازت داده بسمت همراه روان شد بعد از رحلت قافله باز گشته و در منزل مبارک نزول کرد و موازی
که کاروان از انجا بقرشی تواند رسید توقف فرموده آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب جنیب
منعطف گردانیده و در ان زمان دویست و چهل و سه نفر در ملازمت همایون بودند امرای شهیر در سلک امرا و نجباء انتظام داشتند مانند
سیورغتمش اوغلان و امیر داود و غلان و امیر جاکوی برلاس و امیر سار بوغا و جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و بهادر
بهادر قپچاق و آقبوقا بهادر نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدد
اعدا بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شناه کذشته از قو چستان
کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از انجانب در میان فزکت رفته امیر جاکو صلاح در ان دید که شبیخون بر سر اعدای
دین برند صاحبقران مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی نیزه و بعد اهتمام راه
نهاد و چون بکنار خندق قرشی رسید پیاده شده پیش از الجرات آب مامور کردانیده با عبد الله از قربار دوی که آب از انجا بخندق میریخت
از خندق گذشته بخاک ریز بر آمد و بدروازه که جانب جوار رسید بنفس نفیس دست بر دروازه نهاده دانست که پس از ان ازان
بخاک انباشته اند مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره و حصین انداخت و جایی را که دیوارش پست بود تعیین نموده گفت نردبان
نهادن و در آمدن بقلعه اینجا است و از همان ترتیب از خندق گذشته بسرعت بملازمان پیوست و برافقت ایشان باز روی بقرشی
آورده و چون بخندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسبان باز داشته صد نوکر مرد دلاور با نردبانها که از تیر
برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد تا انها را بر محلی که تعیین نموده بود نهاده بقلعه روند و بنفس نفیس با صد کس دیگر متوجه فتح الباب
بوده بر در دروازه بایستاد و آن صد نوکر بعنایت ذو الجلال بهمان طرز بیان وضع کرده بقلعه در آمدند و تیغ انتقام از نیام
برکشیده بدروازه رفته قافظان ازاعت و لا یعقل یافتند همه را کشته دروازه را که بیرون قفل دروازه را بشکستند و ملازمان موکب
همایون سر برکشیده بقلعه در آمدند و زلزله در قرشی افتاد و متوطنان شولاست و سراسیمه از خواب برجستند و رعایای بیچاره حیران
مانده با هم سخن در پیوستند که ایا حال چیست و باعث برین غوغا و آشوب کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را مضبوط

ساده

عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود و او کریز بازداشتند
که به پدر پیوندد و غرض این بود که چون بیک ناگاه خبر بقتل امیر موسی رسد توقف مجال سپاه را او باید و کرد همان شب محمد بیک نزد امیر
موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده
هزار کس بقرشی شتافتند آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند و امیر تیمور کورکان دوازده برج و باره شهر را مضبوط ساخته متوجه
دفع اعدا گشت و در ان روز امیر مؤید ارلات از شهر بیرون تاخته کارزاری نمود که داستان هفت خوان رستم و اسفندیار
منسوخ ساخت و نهضت سه اسب اعدا کرده بقلعه در آورد و دور که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر گریخته در
سلک حضرت ماثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوقا بهادر و اقبوقا بهادر پل روان انداخت با پنجاه مرد بقوم نبرد بیرون
تاختند و علیشاه و دور و تیلک یرغوچی با بیست نفر از عقب ان دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغای بهادر متوجه شیران
بیشه هیجا گشته بیکضرب شمشیر اقبوقا بهادر کشته گشت و ادریکی که یکی از نوکران امیر موسی بود نیزه بر مو فرو برای در میدان نهاده
قران بوغا هر دو دستش را بگرفت و تبلکی بهادر مهمش را باتمام رسانید و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای در طایفه از مخالفان را
که درها و توره ها بپای حصار آورده بودند بگذرانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد پیاده نبرد نموده در ان وقت صاحبقران
سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و بر هر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی
با وجود لشکر بسیار غبار بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس
که هزار نفر بودند در طرف دروازه جرا پای قرار و ثبات و قرار تا ان غایت استوار داشت که صاحبقران کامکار با شصت
نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید بتایید ملک مجید نفس همایون متوجه او
تاب مقاومت در حیات خود نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران دشمنان را تا کامینی کرده جمعی
را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانید کوتی ایشان را بگرفت و همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و او همعنان آمد و ملک اغا کره دختر
امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود در حالی مسافت میمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشید و ملک را گفت که از سر خون تو اگر
چه ریختنی بودی درگذشتم مشروط بانکه از عنوان جدا شوی و ملک این معنی را فوزی عظیم دانسته مضمون کلمه فی برانه فقد ربح عمل نموده و عنان
اغاز تاختن کرده و صاحبقران از عقب میشتافت و بان زمان نوکری بود عاشق نام تیر و کمانی بر دست هرکاه الحضرت نزدیک
بایشان میرسید عاشق تیر نانه را بر میکشید و نادم و فرقش در ان کار خطا نمیشود و نمی انداخت و امیر تیمور کورکان بکمال آگاه
که در ان کار مهارت تمام داشت و دلیر پیش نرفته تا بجهت جلع عورات تیری بذات تخته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام
نگردد و درین حال باز کبر صاحبقران را جو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از زمان باخته عاشق بار بکام تیری بینداخت و تمامی
خود را در امر کی ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه بدان ایشان نرسید و باز گشته بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور کورکان از
نواحی قتال حاق برگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را و نمود که فی الحال از آنک حکمک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را
که گریخته میرفتند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران بکام دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید
و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت نموده بدان طرف روان ساخت و این حکایت که خامه سخن گذار نقل نمود بی شائبه تکلف از بدایع

وقایع انارت ومتفق جمع اهل تواریخ وارباب اخبار از تأمل در مضمون آن کمال نجابت وشوکت قطب السلطنة والدین امیر تیمور بوضوح می پیوند

ذکر مصالحه امیر تیمور گورکان وامیر حسین بعد از وقوع بعضی از مقاتله مابین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر وحشی گریخته با امیر حسین پیوست وکیفیت حال باز گفت امیر حسین متوجه گشته امیر موسی والجایتو بردی وجهانشاه ولد [illegible]
بولاد بوغا را بجانب صاحبقران نامزد کرد و آن حضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم شبخون متوجه دشمنان گشت
ودر منزل آق قیا تقارب فریقین دست داد وچون سپاه امیر حسین بده هزار گردیدند صاحبقران کامکار صلاح در جنگ ندیده بجانب بخارا رفت و
در اثنای راه امیر جاکو وامیر سیف الدین وعباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند وامیر صاحبقران پس از
وصول بلده بخارا او نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت صلاح در آنست که برسم شبخون بر سر اعدا تازیم وکار ایشان را بر طبق
دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود بنابران امیر تیمور گورکان نیز متعاقب او را از آب آمویه گذشته در ماخان بدیشان ملحق
شد وهم در آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافته ومحمود شاه باتفاق بدر زن خود علی میوری گریخته واز آب آمویه عبور
نموده بموکب همایون پیوست وصاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانید اسبان را فربه ساخته با ششصد نفر از ملازمان رستم
اثر در آن شهور خدمت بسر برده نو بجا ویکباره بنجه علوبت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید از راه خوارزم جد وجهد
رفت وجمعی از نوکران امیر موسی را که انجا بودند کشته در آن اثنا خبر یافت که چهار هزار از لشکر قرادناس در قوری صنداق نشسته اند
ومتوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده وچون نزدیک بان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هفت فوج ساخته ودر اطراف وجوانب ایشان
در آمده شورش انداخت ورعب وهراس بر ضمایر انجماعت استیلا یافته وبا وجود کثرت عدد از پیش اندک نوکری بگریختند وامیر صاحبقران کامیاب
وکامران بجانب سمرقند شتافت اوج قرا بهادر که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب سر راه او بگرفت واز دست برد ملازمان موکب عالی بر
خاک هزیمت افتاده پای در وادی فرار نهاد وبشهر در آمد وامیر تیمور گورکان بخشش روزی در ساغر فتح راحت فراغت ریخته آشامیده
در آن اثنا شنید که امیر حسین با جنود نامعدود در قرشی نزول نموده در منقلای لشکر او شهر سبز رسیده [illegible] پرسش کرده نشست که چند روزی
مقابله ومقاتله را در توقف اندازد وعنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با تمام ششصد سوار که اقبال وار دست در دامن
دولتش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند شتافت ودر نواحی آن ولایت با بهرام جلایر وکیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان
صاحب اختیار بلاد آن ترکستان بودند ملاقات نمود وبهرام جلایر چنانچه باید وشاید بخدمتگاری ملازمان موکب شهریاری پرداخت اما
کیخسرو انچه مقتضی مروت وانسانیت بود بظهور ساخت وامیر حسین دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته
هر بار آن حضرت را اینک ظفر وفتح روی نموده وسپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوستند ودر خلال آن احوال صاحب
قران ستوده خصال امیر سار بوغا وامیر عباس بهادر را جهت استمداد امیر شمس الدین مغول ارسال داشت ودر بهار سنه [illegible] ایشان
باز آمده آوازه وصول سپاه تا خته بلخ گردانیدند وامیر حسین این خبر شنیده مضطرب گشت وبعلما ومشایخ تاشکند توسل جسته تا امیر
تیمور گورکان نصیحت نموده از طریق سلوک مخالفت بگذرانند وانجماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نائره خشم آن حضرت را
تسکین دادند ودر باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را بآب مکارم واخلاق فرو نشست
وبنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری نخشب تمام راحة اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد ومتعاقب آن در حرکت آمد

در

در اثنای داد وبعضی از لشکریان امیر حسین را که در مصاف تغافل نموده قصد آن حضرت داشتند مغلوب ومنهزم گردانید وچون در بحار
نثار متزلزل کردند نخشب باز آمد وخبر آورد که امیر حسین سوگند از حد گذرانیده بعد نسبت بصاحب قران ولوای محبت در مقام دوستی
ومحبت باشد وتوران شاه نامی از خواص امیر حسین روانه کرد وامیر حسین امیر موسی وعباس بهادر همراه توران شاه جهت تمشیت
کار نزد امیر حسین روانه کرده تو ابردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحب قران عهد ملاقات تازه ساخته
آن حضرت را پیش او برند ودر روزی که امیر تیمور گورکان بعلیا رسید امیر موسی کوسطی که مز ارحالی اما اجازت ورود آمد
وسفرا اغاز تردد کرده همه بران قرار یافت که از طرفین سرداری با صد نفر پیش آیند وباهم ملاقات دیگر بموجب بتقدیم رسانیده
امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نموده ووحشت وبیگانگی بالفت ویگانگی مبدل شد وامرا ولشکرها را اجازت فرمود
وهر یک بولایت خویش شتافتند وامیر تیمور گورکان نیز بعد الفراغ بکش خرامیده ومتوطنان آن بلده از نو جانی یافتند
شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بطغیان پیوسته بودند وامیر حسین ذکر ملاقات امیر حسین وامیر تیمور گورکان وبیان وقایع [بعضی از وقایع که روی داد] بنابر مخالفتی که از
بعد از انکه خاطر از مهم صاحب قران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت وملک حسین کرت ازین صورت
وقوف یافت وفوجی از سپاه هراة وغور را بحدود بلخ وشبرغان فرستاد تا دست بغارت وتاراج بر آوردند وخبر
غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسید بتادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود وانجماعت خبر وصول آن حضرت شنوده
روی بصوب هراة آوردند وامیر صاحب قران عازم ملاقات امیر حسین گشته واو بر عزیمت آن حضرت اطلاع یافته با پادشاهان
مصالحه نمود وعنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داده امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسید وهر دو سردار بدیدار
یکدیگر استظهار [illegible] کرده چند روز بعشرت وکامرانی گذرانیدند وباتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطه تصرف
پولاد واغبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند وچون از آن سفر مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر حسین قصد
کرد که قلعه هندوان بلخ تعمیر نماید واز سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد وامیر تیمور گورکان باوی
گفت که چون میرزاده عبد الله ترک مسکن پدر خود گفته سمرقند را پای تخت ساخت وانمعنی بروی مبارک نیامد مناسب انکه شما
نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود وامیر تیمور گورکان را همراه خویش ببلخ برده اغاز
عمارت کرده درین اثنا خبر رسید که لشکر مغول بخیال تاخت وتاراج ما وراء النهر باستیزه آمده اند وامیر حسین عازم دفع اعدا
گشته امیر تیمور گورکان وامیر موسی را از پیش فرستاده خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده ودر اخر زمان زمستان
مغولان بایکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند وبعد از ان بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارت نموده اند
وامیر حسین با امرا ولشکریان همت بر دفع ایشان مصروف داشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نموده جا ملکه که پیش
بود مصحوب امیر تیمور گورکان بر سر بدخشانیان فرستاد وآن حضرت در آن ولایت آثار اقتدار بظهور رسانیده بجانب سالی سرای
برده امیر حسین رفت وچون در وقت صاحبقرانی کیخسرو ختلانی وشیخ محمد بن بیان سلدوز که در آن طرف آب آتش خلاف
مشتعل گردانیده وعزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند وان نوشته
بدست امیر حسین افتاده بود ودرین ایام که صاحبقران بسالی سرای رسید چون آن میدانست که امیر حسین آن نامه را بوی

ظاهر کرده اند اما امیر حسین آن را از سر بستر بالکنوده و از بخت غباری بر حاشیه خاطر انور بنشست مقارن آن حال چندین
دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید چنانچه روزی در باره کردن خوام سوار شده
تا با امیر ملاقات نموده بی وسیله از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتی که امیر حسین در کنار آب سواره ایستاده
بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر نماید شخصی از آن طرف آمده با امیر حسین آهسته گفت که با شما نزدیک رسیده است
و امیر حسین روی بصاحبقران کرده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بفرمایید تا آتش انتقام و باد حمله …
سنگ دشمنان خاک بر باد دهد … و پریشان گردانی زیرا که دزدان چند و بعضی دیگر که پیش رفته اند از عهده این
مهم بیرون نمی توانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الامر نموده بتقدیم رسانید و چون با امرای مغول … پیوست و جز توجه آن حضرت بلباس
کجنه و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقاتله برتافته گریخت و از راه بطرف آلای رفت و دزدان چند … و اتفاق
نموده شیخ محمد چند گریخت و امیر تیمور گورکان او را کالشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت نموده **گفتار در بیان وقوع مخالفت**
میان حضرت صاحبقران و امیر حسین بن امیر مسلا … چون بنا بر مشیت قادری که کلام معجز
نظام و الله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقای ملکش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران سعادت خصال
از افق استقلال طلوع نماید و ایمنی بر غروب ماه جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که بسبب نفور قلوب
جمهور نزدیک او و دوری بند و در شهور سنه … بیشتر از امیر حسین سر برزد و از جمله آنکه نسبت بصاحبقران در مقام عذر و غدر
آمده خواست که بهنگام فرصت دستبردی نماید و تواجیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسبی و رمه باشد
کوچانیده از خطا کش بلخ برند و شیرین بیک آغا که خواهر صاحبقران و الاکهر بود … که شوهر … امیر موید ارلات بسر
چادر چی را در سر سرا کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را در سلک مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود
و بواسطه ظهور این حرکات ناملایم امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامیده همت بر دفع شر او گماشت و بعد
از تقدیم مشورت با علما و ارکان دولت بدل قوی شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان الوس جغتای که از کمال کج
وحشت امیر حسین ملول و متنفر بود و از پاس و سطوتش لحظه بفراغت نمی غنوده اند درین معنی با صاحبقران یکجهت و یک زبان همداستان
شده قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان موکد گردانیدند و آن سپهر کشورگیر با جمعیت لشکرها فرمان داده بند و قوقوه را بطلب شیخ
محمد بیان سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطا کش نهضت نموده امیر موسی را در قول تعیین
نموده و بنفس نفیس در مقدمه سپاه روانه شد و چون بحوالی … رسید امیر موسی بجهت هراس که بود … گریخت
و صاحبقران گردون اقتدار وجود و عدمش را یکسان تصور کرده سیورغتمش اغلان و امیر موید … حسین
برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منقلای ساخت و قول بطلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش
اغلان … بترمذ رسید بنده شاه ملک که مقدمه سپاه امیر حسین بود و سپاهی ایشان را دید بصوب بلخ گریختند و درین
اثنا عالیجناب سیادت قباب … معصومین استظهار آل طه و یس امیر سید برکه در سلک اعاظم شرفا … انتظام
داشت و در آن ایام جهة اوقات حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود و از آب آمویه عبور

نمود و در موضع پاکه در سه فرسخی ترمذ واقع است بملازمت صاحبقران خجسته صفات رسید و طبل و علم اظهر علامات
سلطنت است پیشکش کرد و بزبان فصاحت بیان توجه حضرت صاحبقران بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم
و تبجیل ما ابعدت هذا الغیل دقیقه نامرعی نگذاشت و او … مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق
ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون سایه … و تاج … رسید شیخ محمد بن بیان سلدوز و هندو … بموکب …
پیوستند و در موضع … شیخ محمد والی بدخشان و امیر ایلچی بوقا برادر که از قبل امیر حسین حکومت قندز اشتغال داشت بملازمت
رسیده در سلک سایر ملازمان انتظام داشتند و بعد قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هر کس از امیر حسین آزرده بود و بکریاس
گردون اساس آمده بزمین بوسی مستعد شدند **نظم** بدرگاه او آن شاه والانژاد ز هر کشوری سروری رو نهاده و بعد از
اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوکتای قاآن بود پادشاهی الوس
جغتای تعیین نموده چند روزی بجشن و سور و سرور … بگذرانید آنگاه متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان
بود با خیل و حشم در سلک ملازمان انتظام یافت و حضرت صاحبقران بتایید آسمانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه با اوج مهر و ماه افراشت
و … آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار گشته جنگ در آلات کارزار زدند و در روز اول
مردم بسیار فوجی پیاده و زمره سوار از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزاده نجابت انتما عمر شیخ بهادر بن
امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود در غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نمونه آثار اقتدار ظاهر ساخت که
موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهت اصابت عین الکمال تیری بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر بیرون آورد و جراحان
سیخی در آتش تافته جای زخم را داغ دادند و شاهزاده دست در دامن شکیبایی زده مطلق اضطراب نفرمود و روز دیگر
شهسوار عظیم المقدار آفتاب بر بروق زرنگار برافراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزه گاه گردون اقتدار از جانب دروازه شرقی
نهضت نمود و صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه نهاد و آن … و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت
تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بقدر مقدور لوازم ستیز و آویز بجای آورده از غلال سلوک طریق گریز اختیار کردند
و امیر حسین آثار عجز و انکسار با ناصیه احوال خود مشاهده نموده در حصار … و زبان نیاز برگشاده بصاحبقران پیغام
داد که من دل از ملک و مال برداشته ام از کمال مکارم اخلاق توقع دارم که بجان امان یابم تا جانب مکه مبارکه شتابم
و بشرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم و … خسروانه این ملتمس
را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف خواهد برود و اما امیر حسین
بدین سخن اعتماد نمود و میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون رفت و نوکران را بهی مشغول ساخته
ببالای مناره مسجد شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق برسم عادی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه … و آن شب را صبح
کرد شخصی که اسبی گم کرده بود بهر طرف میگشت بخاطر گذرانید که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور
ملاحظه نمایم شاید که اسب بنظر من در آید و بدین خیال روی بالای مناره نهاده و امیر حسین را آنجا دید شناخت امیر
حسین که در ایام رفاهیت مشق کنندم بر آن … از خوف … مروارید غلطان در دست

آن نقض نهاد و مواعید نکو او را امیدوار کرده در کمان تیر خویش تیر مبالغه بجای آورد و هیهات هیهات تیر مومنه بر زه کرده اند و چهان
پنهان ماند و اتش برکش را به بالای مناره بلند چه از نظر غایب کرد اند بعضی از فدویم درین محل این بیت نوشته اند **نظم** بر مناره
اشتر رود و فغان بر آورده که نهان شدم حق اینجا کمتدم شکاراه القصه القصه چون از منار بپایان آمد فی الحال باستان
صاحبقران دوید و کیفیت بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بکرفتن امیر حسین روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید
که کروهی انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات متوجه اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنا بر آنکه رک
اجل وت در کریبان جانش زده بود دامنکی از دامان جامه اش بیرون مانده و طلبکاران از بالای مناره شتافته او را یافته
مراجعت کردند و بی شکاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین را دست و کردن بسته بپارکاه صاحبقران جهت آوردند امیر تیمور
را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی برام آورده کفت من از مقام ریختن خون او در کذشتم و حقهای او را کان لم یکن
انکاشته و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی اغازه اضطراب کرد و عرض نمود که امیر حسین را ابن ملک سیر و تا
بقصاص برادرم بکشم امیر تیمور کورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنا کفت و شنود صاحبقران یاد ایام اتحاد و مصاحبت
امیر حسین آمد و رقت نموده قطرات عبرات بر رخسار مبارکش روان شد امیر الجایتو بر دی که بواسطه تجارت ایام بر نیک و بد
طبقات زمان واقف بود کریه آنحضرت را امارت نجات امیر حسین از کرداب بلا تصور کرد و بجانب امیر تویدو کیخسرو ختلانی بکوشه
چشم اشارت نمود و ایشان غرض بکار دیده راه یافته و از عقب امیر حسین شتافته و باستیصال نهال اقبال او پرداختند و در شب
حیاتش را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از ان امر فارغ ساختند **نظم** کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید ۰ که صرصر اجلش بیخ
و بیخ بکند ۰ کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر ۰ که بند حادثه بر دست و پای او نفکند ۰ و پسران امیر حسین جامه سفید و نوز و نسلطان
با جای که دست نشان انجان بود همان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیکر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان کریخته و انجا فوت
شدند و چون یکمعمور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان باردوی همایون رسانیدند
و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس اغا بنت امیر بیان سلدوز و اسلام اغا بنت امیر خضر یسوری و
طغای ترکان خاتون زاده حرم خاص جای داد و سوغ قتلق اغا دختر بیرشه خان را به بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد
آغا را به زنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با امیر جاکو و دیکر قابان و دختران امیر حسین را با زدواج امرا و متوجهان
نامزد فرمود و دنیا عروسی است بدمهر که هر روز دست در اغوش شوهری کند و حریفی است تیر چشم که هر ساعت چشم بر دیکری
افکند **نظم** دل برین پیر زن عشوه کر دهر مبند ۰ کو عروسی است که در عقد بسی داماد است ۰ و این واقعه ظلی در ماه
رمضان سنه ۷۷۱ بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرموده صاحبقران کیتی ستان ویران کردید **کفتار در جلوس
حضرت صاحبقران موفق بحصول اضعاف امال و امانی** قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء **مثنوی** مالک الملک واجب التعظیم ۰ صانع قادر خبیر علیم ۰ مملکت میدهد بدیشان داری ۰
نیکبختی حمیده اثاری ۰ که ز فیض عدالتش عالم ۰ چون بهشت ارم شود خرم ۰ علم معدلت برافرازد ۰ رسم
ظلم از جهان بر اندازد ۰ ز آب شمشیر عدل و تیغ جهاد ۰ کلشن دین حق کند اباد ۰ انکس ختم چون برافروزد

ونزع الملک ممن تشاء

خرمن عمر دشمنان سوزد ۰ ز اهتزاز ریاض لطف و کرم ۰ وز هبوب نسیم و حسن شیم ۰ دوستان را ز نو دهد جانی ۰ رسد
از وی بهر یک احسانی ۰ نظرش خاک را چو زر سازد ۰ کار خلقی بیک نظر سازد ۰ از کرم اهل علم و تقوی را ۰
مقتدایان دین و دین را ۰ بر خلایق دهد سر افرازی ۰ چون بایشان کند سر افرازی ۰ بنود غیر همت کامش ۰ بر
بو ازین وفا جامش ۰ در ره دین کمر همت چابک ۰ نکند غیر خیر و احسان هیچ ۰ وچون صاحبقران دولتی چنین در ان
زمان میمنت آیین غیر صاحب قران کیتی ستان قطب السلطنه والخلافه امیر تیمور کورکان کسی نبود و در ان ایام کوس شادیان
قدر و قصاب طاجها بنام امیر حسین در نوشتند و منشیان دیوان و الله یوتی الملک من یشاء منشور خلافت و معموره توران
و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه ۷۷۱ موافق آیت پیل که سن
شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود آبا و اعاظم ذوی الاحترام ما تقدم فی را و لا دخیر الانام و سید بر که و قدوه
احفاد ائمه اثنی عشر خوانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر با امرای الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر
الجایتو و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دوغلات و امیر ساربوغا جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده حشم ابردی و شاه شیخ محمد
بدخشانی از اشراف طوایف که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بسلطنت آن امیر کشورکیر اتفاق نموده در ساعتی که مانند کوکب
طالعش مسعود و زمانی که مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران
قبایل جغتای بر رسم و عادت مغولان زانو زده زبان بدعا و ثنا کشودند **نظم** سران دلیران توران زمین ۰ کشیدند صف بر یسار و یمین
بتهنیت یکیک همکنان ۰ زبان بر کشودند انو زمان ۰ که شاها بزیب دژ و تخت و تاج ۰ بمانند تا باد زاد آدم خراج
ترا بنده کانیم از جان و دل ۰ ولی بندکان زخدمت خجل ۰ ز ما چاکرانیم و تو شهریار ۰ که ما بندکان تو خداوندکار
و چون حضرت صاحب قران بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن کشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالهای بسیار بدست ظلم
اندوخته بود بکشاد و مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب بی پایان و عطایای بی کران
داد **نظم** رعیت ز انصافش آباد شد ۰ بخشش سپاهش همه شاد شد ۰ وهر یک از امرا و نجبا را که لوازم خدمتکاری و مراسم
جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند ممتاز و سرافراز کردانید و چون از شغل این مهام باز پرداخت
حکومت بلخ را با برادر پسر جوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند کردید بعد از وصول بدان بلده دو دوسر ماتقدم اشغول انعام
و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغول فرموده تا بنیه سپهر مقدار طرح انداخت **ذکر ی لغت زنده حشم ابردی و کشته شدن او بعد از دی**
امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از شهر سبز بجانب بلخ از موکب همایون تخلف ورزیده بود بعد از استماع خبر قتل
امیر حسین روزی چند در ترکستان بسر کردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده و در شبرغان بزنده حشم پیوست و ادراک بیعت
صاحب قران مطلقا ابا نمود و حرص کرد در سنه ۷۷۱ که صاحب قران کشورکیر قوریلتای فرمود و زنده حشم اطاعت فرمان کرده بسمرقند
رفت و امیر تیمور کورکان امیر یوسف ولد اولجایتو ابردی و تابان بهادر را جهة بیعت زنده حشم بشبرغان فرستاد و آن بی خرد
انها را مقید کردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسید آتش غضب خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب امویه
کذشته و عنان بطرف شبرغان تافت بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان شده امیر الجایتو بردی بعضی

دیگر از اعاظم نوئینان تغنع جرایم خود ساخت و امرا زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشانرا بعز اجابت مقرون گردانید
و سپاه و دست از محاربه و مقاومه کوتاه داشته زنده جشم فی مرده و بر زنده از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را
همراه آورده باستان آسمان پایه سریر پادشاهی پیوست و زنده جشم را مشمول عواطف بدیع ساخته نوبت دیگر زمام
ایالت شبرغان را در قبضه اختیار او نهاد و همچنان تربیت جمعیت امیر موسی نموده انعطاف داد و چون بشهر سبز رسیدند نظر بر حال امیر موسی
انداخته قامت او را بتشریفات فاخر بیاراست و حکومت ایل و الوس او را مفوض گردانید و در سنه کرت دیگر زنده جشم باغوای
خانزاده ابو المعالی ترمدی یاغی شد بترمد رفت و از ان حدود دست بغارت و تاراج برآورد و این خبر موحش صاحب قران
عالی گهر گشته ختای بهادر و ارغون شاه بورالیقی را بدفع شر فتنه او اختر نامزد فرمود و چون شبرغان از وصول بهادران رستم
توان بر آب آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان تخته پای فرار از پل گذشته آن پل را ویران ساختند و چون زنده جشم
با سایر چنین و خشم سپاهی سپاه نصرت قرین دیدند بر رسیدند و روی بگریز آورده بسر جر تاختند و بعد از آنکه بپای پل رسیدند انقطاع
راه بهمه حال خود خراب یافتند و متحیر گشته دران حین لشکر سمرقند از عقب دست قدرت به تیر باران برآوردند و آن بدبختان فقدان
روان در نهب و اجل در شتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم ترکان شعله سوز در میان آب جان دادند و زنده جشم بادل
پژمرده و زهره از مردم افسرده بساحل نجات رسیده خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره دروازه پرداخت آنگاه
صاحب قران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاه گران اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو دران زمستان دران کار
بپایان رسانیده چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده جشم پای عجز و اضطرار از حصار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را
همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت گناهش بگشاد و امیر صاحب قران کرت دیگر از سر خون زنده جشم در گذشت
کوشش را بدرر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر امنیت بلند ساخت و کمر زرین در میانش بست و خلعت فاخره در ان پوشانیده
اسب تازی نژاد انعام فرمود و هم دران سال صاحب قران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از ان
دیار مظفر و منصور عنان بمستقر سریر سلطنت معطوف گردانید و در منزل آدون کوری شنید که زنده جشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری
و امیر موسی و خانزاده ابو المعالی ترمدی و شیخ ابو الیث سمرقندی باهم عهد کرده اند که چون بموضع قراسمان برسند کیای آن آفتاب
آسمان جهانبانی گزندی رسانند و امیر ابر بموجب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبات گناه امیر موسی
بشفاعت همسر ایلک خانم که خواهر زاده او بود و پسر خضر یسوری با تمامی امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله داشت از سیاست
نجات یافتند و خانزاده ابو المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلای وطن اختیار نموده روی بیوت نهاد
و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه ابو الیث مستولی بود مقرر شد که بمکه مبارکه رفته ساکن گردد که تا بواسطه شدت حرارت هوای
آن سرزمین اعتدالی در سوای افعال او پیدا شود و زنده جشم را مقید بسمرقند برده در محبسی انداخت که راه بیرون آمدن نداشت

نظم بترد خردان سخن دور نیست ° که زندان دشمن به از گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بکرات بجانب خوارزم و ذکر معامله آنحضرت با یوسف صوفی بعد از رزم

حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم
را در تحت تصرف در آورده بود و چون آنحضرت را از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمر همت بر تسخیر آن مملکت انداخت

علقه

علقه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام فرستاد که کات و خیوه تعلق بالوس جغتای دارد و باید که آنرا بدیوان خاقانی
باز گذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مرعی باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت من این مملکت را بضرب شمشیر
مسخر ساخته ام بجد و سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب را بموقف نواب صاحب کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور
عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل و شرف ملازمت صاحب قرانی طراز خلعت کمالات ساخته
بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت به تفرقه و پریشانی مبدل گردد و اجازت
طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدانجانب شتافت و چنانچه سزاوار
حال علمای دین دار تواند بود وظایف نیکخواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود و بلکه آنجناب را
بند فرمود و چون این خبر موحش بصاحب قران عالی گهر رسید در سیچقان ییل که باتفاق مؤید مولف ظفر نامه سنه ۷۷۳ هجری بود و بحکم
مصنف مطلع السعدین سنه ۷۷۱ با سپاه ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر حدود کات انداخت
داروغه آن قلعه پیرام خواجه بیاول باتفاق جوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر دریا مآثر روی توجه بقلعه
نهاده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفته و روز دیگر متوجه خوارزم شده بعد از وصول
بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر پناه مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه
عالمپناه فرستاده طالب مصالحه شد و دران اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبه نفاق مغشوش گردانیده بحاکم خوارزم پیغام
داد که لشکر سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب
گردانیم حسین صوفی چون این سخن شنید لشکر خود را آرایش نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه جانب کیخسرو و اعلام گرده
بود اکثر سپاه نصرت فرجام بتاخت رفته بودند صاحب قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده نمود با بقیه بهادران
صف شکن بکنار آب قادون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب را گرفته راه عبور بر خوارزمیان بربست و سفیر نفیر آغاز آمد شد گرد
چون نایره قتال اشتعال داشت جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند امالی کلته و جرغتو و شیخ علی بهادر و امیر موید و اق تیمور
بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر اسبان آتش آهنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شده دیگران در زمان صحت
بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند متعاقب آنجا حضرت صاحب قران عالی منزلت تیز خواست که از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز
مانع آمده خود را از ان رود عبور نمود و روی بدشمنان خاک در آورده انقدر کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار
اختیار نموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده هم دران روز بعالم آخرت پیوست بعد از فوت حسین سلطان برادرش
یوسف صوفی قایم مقام شده ایلچیان باستان سلطنت آشیان فرستاد و از کرده برادر اعتذار نموده طالب مصالحه شد
حضرت صاحب قرانی ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده مشروط بانکه دختر برادر خود اق صوفی را که سوین بیک نام داشت و از
دختر جانی اوزبک در وجود آمده بود و بخانزاده مشهور گشته بامیرزاده جهانگیر دهد و یوسف صوفی نیز گماشته که در زمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه معاودت نموده چون بسن بیسه رسید کیخسرو ختلانی را بموقف
یرغو حاضر گردانید و گناه بران خون گرفته ثابت شد و کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری

بخوارزم شتافته و یوسف صوفی را انقیاد او ترغیب کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان امیر صاحبقران کشیده تاخت بولایت
کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق نموده چون سلطان عدالت شعار بهار اعلام حضرت اثمار برافراخت
باسپاه نصرت قرین از یک پایان بخوارزم نهضت فرمود یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم
خوارزم از کرده پشیمان شده بارسال رسل و رسایل و هر گونه وسایل نوبت دیگر صاحبقران عالی گهر را از مقام انتقام بمدارا آورد
و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده بسمرقند فرستند و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نموده و در شوال سنه
موافق پارسیل بهار که نسیم اعتدال انوار قوای نامیه را باز درون عاری و بستان گل در یاسمین نامزد کرد صاحبقران امیر یادگار
برلاس که از اولاد لالاین قراچار بود و امیر داود با ~~آدرون عاری و بستان گل در یاسمین نامزد کرد صاحبقران~~ ابن الجایتو
را جهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امر را انتظام نموده خانزاده را با آیینی که از ان لائقتر نتواند بود همراه ایشان
گسیل کرد و حضرت صاحبقران تومان آغا خاتون را که همشیره حسین سوس بیرقید خان بود با دیگر خواتین و نوینان و امرا و سادات و علما
باستقبال فرستاد و کارکنان آستان بترتیب اسباب جشن و سور پرداخته رعایا و متوطنان دار السلطنه سمرقند
را آیین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی را بشهر در آوردند و مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید تقدیم رسید و در آذین بکر
ساعتی که دانشوران اختر شناس برفق نظر جهت آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید
حجله خانی را با خورشید سپهر جهانبانی عقد بستند و امرا و نوینان زبان تهنیت و دست بثناخوانی و گوهر افشانی برآوردند
نظم زبس گوهر و زر که افشانده شد ز جیب زمین دستها مانده شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال عن سبیل الاجمال

صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال بسر انجام مهام ما وراء النهر بر کستان عزم تسخیر مغولستان فرمود و بر دولت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ... بدانجانب روان شد و چون رباط قطعان محل نزول همایون گشت سپاه برق و برد
بر بقیه دست استیلا بر آورده که بسیاری از انواع آدمیان با جنس حیوان ... عالم عیبی و چراگاه فرستاد و بنابر آن حضرت
بسمرقند مراجعت کرد و انقیاد او توقف کرد که سورت برودت سرما کم شده و در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ییل
بار دیگر متوجه جته گشته جبه دید و امیرزاده جهانگیر شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه بهرام جلایر را منقلای کردانیده
و در ان یورش قمر الدین دوغلاب که در مغولستان سرداری ان الوس بود از دست بهادران سپاه منقلای شکست یافته
پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق برغم تعقیب تا موضع ماق رفته امیرزاده جهانگیر تا قزل اوج
زمام عنان باز نکشید و قمر الدین را در کوهستانی یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا کردانیده و تمامی مال
بغارتید و خاتون امیر شمس الدین بویان اغا با دختر قتلغ ترکان اغا اسیر ساخته در بالای قراسمان و قطرباد شاده (?)
باستحقاق رسانید و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک ازدواج کشید و چند روز بجشن و سور و عیش و سرور
گذرانید بسمرقند بازگشت و درین سال شیخ محمد بیان سلدوز بسبب غدری که اندیشه مواخذه شده خرمن عمر او باتش
خشم دشمن سوز حرق کردید و در بهار سنه ... مطابق توییل ییل بنا بر سببی که بعضی از مورخان باظهار آن زبان نکشاده اند امیر تیمور
گورکان بجانب خوارزم نهضت نموده و امیر سار بوغا و امیر عادلشاه بهادر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا

بای هزار سوار جلادت آیین جهت استیصال قمر الدین بصوب مغولستان روان فرموده ناصیه بوق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه
وصول بر موضع سرمایه انداخت ترکن ارلات باغی شده بکرز روان کرایت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را در کنار آب
توقف نموده در کنار آب خاریاب بوی رسید و ترکین ساعتی جنگ ایستاده از ضرب پولاد تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در
تکامشی ترکین برگشته خود را ... بوی رسانیده رگ جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت نموده و ازانجا
امرا که بجانب جته رفته بودند سار بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا جای بهادر ایلچی بوغا را بگرفتند و با اهل جلایر و قبچاق به
ظاهر سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اجو بوغا که حاکم آن بلده بود خود را محفوظ ساخته جهت اعلام الحال قاصدی بمعیان بزنی (?)
و بادوتر و امیر تیمور گورکان فرستاد ایلچی در موضع خاص بوزب طوسی اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض کرد بنابر آن رایت نصرت
نشان بموجب کلمه العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر بر رسم منقلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرمنه بدشمنان
رسید بر ایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه گریخته بدشت قبچاق رفته و ملازمت اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند
وقتی که اروس خان بییلاق رفته اوچ بی را که در دشت از قبل خان حکومت مینمود هم غدر کشته بسوی مغولستان نهادند و بقمر الدین
پیوسته او را بر قلع صاحبقران ظفر لوا انقیاد اغوا کردند که بار دیگر علم خصم و کین افراخته بولایت اندکان که در تصرف امیرزاده
عمر شیخ بود در آمده و محاره مذاق ازین شاهزاده روی گردان شده بوی پیوستند و میرزا عمر شیخ در کوی تیقیق شده تحفی اکا
دانشمند نام داشت جهت اعلام آن حال بنزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بجهت دشمنان
خبر قمر الدین بار کردند و ایل و الوس خود را از موضع آتة باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و
چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین قمر الدین غافل بوده تمامی سپاه را بر کامیشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با
با دویست کس از امرا و سرداران توقف نموده در ان حال قمر الدین با آن چهار هزار سوار آسوده از کمین گاه بیرون تاخت
تیغ کین بر نیام انتقام کشیده استیصال صاحبقران را وجهه همت ساخته آنحضرت بتلقین مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله زبان الهام گذرانیده بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داده بنفس همایون روی بدشمنان آورد
لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است واز وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر لیکن فیروزی
شامل حال صاحبقران گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا بظهور انجامید و مخالفان منهزم شده در
حیث لشکریان که بکتابیون رفته بودند رسیدند و عنان عزیمت بر کامیشی قمر الدین منعطف گردانیدند و در ان صحرای بی انتها
از کشتها پشتها ساختند ایل و الوس را ازوی ستدوند و یاب او رکند و الخذه فرستادند و قمر الدین و سار بوغا و عادلشاه
در سلک تعاج (?) بار دیگر بهم پیوستند و خواستند که بار دیگر جمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را
پریشان کردانید و اوج قرابهادر در عقب قمر الدین تاخته از پی او باز گشت تا بهره و تنها ماندند و قمر الدین را اسب قرارزد (?)
که از پای اسب در آمد و اوج قرا اسپ در کشید و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد و قمر الدین او را دیده گفت مردانگی
همین است که پای آوری و از همچون منی باین قدر راضی باشی و رها کرد و اگر نه بزودی ضربتی من نگاه کن و زیرا
انداخته یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نموده پیاده باز گردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش

امیرزاده عمر شیخ و جتای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را از خیل خواجه اغلان و خراید و مغول بپرداختند و متوطنان کاشغر را باردو
رسانیدند و چون حضرت صاحب قران در وقت نهضت بمغولستان امیرزاده جهانگیر را به نیابت خویش در سمرقند بازداشته بود در
مدت غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده در جادهٔ اعتدال بصوب اختلال انحراف جست و مرض استیلا یافته روح شریف
بجانب ریاض رضوان پرواز نمود و امیر صاحب قران در اثنای راه خوابهای پریشان دیده چون بسمرقند نزدیک رسید کیفیت قضیه
انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس
عزا و ماتم پوشیده و فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقدش عمارت عالی بنا کردند مدت عمر
امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و از وی دو پسر ماند امیرزاده سلطان محمد از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا خواهر
الیاس سوری داد بعد از فوت شاهزاده چهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه [illegible] اتفاق
افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک و مال متفرق گشته روی بدریای [illegible] نهاد و در همین سال
بعرض امیر صاحب قران رسید که عادلشاه جلایر با معدودی چند از نوکران در کوهستان قراچق سر کرداشت و آنحضرت برات
خواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در موضع اقو یا گرفته کشند و ساره بوغا به
اتفاق دانشا و در طریق خلاف سلوک مینمود و بعد از دو سال بهدایت عقل بهمای پناه بدرگاه خسرو کشورگشای برد و آنحضرت از
جرایمش در گذشته سرداری ایل جلایر ابوی عنایت کرد و پس از این وقوع نوبت دیگر صاحبقران والاکهر عازم استیصال
قمرالدین شده محمد بیگ ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر موسی و اقتمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع
قوجاره رانده توقتمش خان که از پادشاه دشت قبچاق توهم نموده گریخته بود و در آن منزل بدرگاه عالمپناه رسید و از انواع اکرام
و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از قوجاره بسمرقند شتافت حکومت ولایت صغناق و جراز ابتوقتمش
خان عنایت فرمود و بعد از آنکه توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراشت قتلغ بوغا پسر ارس خان لشکر کشید
و میان ایشان جنگ بوقوع انجامیده با وجود آنکه قتلغ بوغا در اثنای کر و فر تیری خورده و عزم عالم دیگر کرد شکست
بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش باز نزد صاحبقران سر افراز رفته کره بعد اخری [illegible] انتظام اسباب
پادشاهی او را مرتب گردانیدند و او را بعیران فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر ارس خان شکست
یافته بر دست خود زخمی خورده پای در وادی گریز نهاد و تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک
بستر و بالین کرد و در آن حین امیر ادکوکان برلاس که بموجب فرمان صاحب قران متوجه جران بود بان جنگل رسید
و آواز ناله شنید و بعد از آنکه دانست که حال چیست توقتمش خان را خوش دل نمود و همراه او کردانیده بسمرقند
رسانید و خسرو صاحب تایید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی ارس خان بدرگاه عالمپناه رسیده
و بوسیله نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدیشان پناه جسته باید که او را بازسپارید
والا روی بمیدان کارزار آرید و صاحب قران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان
متوجه حرب ارس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای ابرار معرب [illegible] شاه بغرت نشان گشت ارس خان

با تمامی الوس جوجی خان بوراق رسیده فرود آمد در آن اثنا سپهر تیزگرد جهان افشان گرد گرفته روزی چند فرو نشسته داری
بالکینه المقدار برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران دو طرفین را مجال جدال محال بود بعد از آن حضرت صاحب قران بارق
تیمور و جتای بهادر و محمد سلطان شاه با پانصد کس از شجاعان مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبخون برند و ایشان بموجب فرموده عمل نمود
خان تب با پسر ارس خان تیمور ملک اوغلان که سه هزار کس داشت دوچار خوردند و آغاز جنگ کرده بارق تیمور و جتای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد و یافته بر ران تیمور ملک اوغلان رسید بنابر آن عنان بصوب انهزام منعطف گردانید
و بعد از آن ارس خان بی آنکه قدم در میدان مقاتله نهد بازگشته صاحب قران گیتی ستان نیز عزم ولایت فرمود رفت و
هفت روز آنجانب بود بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق آورده نوزده روز مسافت قطع کرده دو شنبی در حیران قحش بر ایل الوس
اورس رسید و ایشان را غارت کرده بازگردید مقارن آن حال اورس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتا قیا قایم مقام
پدر شد او نیز در همان ایام رخت تابوت بر تخته خالوت اختیار کرد و صاحب قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی
الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اوغلان مقاتله دست داده کرت دیگر شکست بجانب
توقتمش افتاد و بر اسبی خنگ ابلقان نام که صاحب قران کردون غلام در وقت وداع بوی بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید
مصرع کمیاب میر دهر کسی چاره جای یار باشد امیر تیمور کورکان چون توقتمش را بدان منوال دید بجد پرتو التفات بر تدارک
احوالش انداخته تومن تیمور اوزبک و کنجی خواجه و اورکموز و غیاث الدین ترخان و یکی جوجین همراه بصغناق فرستاد تا در اواخر
سنه [illegible] موافق بیلان ییل اورس بر تخت خانی نشاندند و مراسم معهود را رعایت کرده نثارش باین بر افشاندند ذکر طلوع طلعت میرزا شاهرخ
از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در ایام اتفاق افتاده در اواسط بیلان ییل که مهر عنایت
جلیل پایه صاحب قران گیتی گیر در بساط بسیط توران انبساط داو و پیرانه اعدای دولت افسر افزا [illegible] عاجز ساخته هر یک
رایات خانه میرسانید بیدق ماه بر طبق دلخواه بندکان آن درکاه سپهر سیر میگردید چرخ نیرنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان آستان
بجای می آورد و درخت بخت آن زیبنده تاج و تخت بمیوه مراد دیگر بارور گردید و چمن زندگانی آن دوحه ریاض کامرانی گلی زنو شکفت
نظم چو بخشش باقبال منشور داد ✿ سپهرش یکی نامور پور داد ✿ یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالمیان مؤید السلطنة
والاقبال صاحب قران ستوده خصال شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه [illegible] از افق ولادت طلوع نمود
دیده را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنائی در افزود و صیت این بشارت بر طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش
معتکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید نظم
ز نور طلعت آن دری سپهر کرم ✿ چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم ✿ هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج
کمال رسیده بفرمان حضرت صاحب قران از صغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان باوج
کمال رسیده بفرمان حضرت و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید هم درین سال سیف الدین
از سفر حج آمده بتقبیل قبله کعبه مثال و آستانه ام سده دولت و اقبال سر افراز گشت و از اوضاع و احوال ملوک آنچه معلوم
کرده بود عرض نمود و در همین سال صاحب قران مهد علیا تومان بنت امیر موسی را در حباله نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند

بانهضت راجعه او معمور گردانید ذکر مخالفت وعصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم بتحت تصرف صاحب قران
خجسته صفات درآن زمستان که صاحب قران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابل سپاه اروس خان نشسته بود یوسف
صوفی لشکر بخارا فرستاده آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهت بازخواست این حرکت ایلچی بخوارزم فرستاد و آن ناحیه یوسف
پوستین قصه اینکه کردند آنحضرت نامه عتاب الود امیر بوتنه عصوب پیکی بدانصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحب قران
کامران در شوال سنه هفصد داشته موافق توی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک
یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از افغان کورکه و سورن کوشش کردن کر ساختند و نفیر و کره نای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند
و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جهد و طغز اهتمام میکوشیدند و در ان اثنا یوسف صوفی نامه بامیر
گورکان فرستاد مضمون انکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده نظم
بهم تا این شتابان سپهر ○ برین داوری بر کرد مهر ○ زبازیچه چرخ گیتی فروز ○ که فیروز گردد که برگشته روز
و امیر تیمور گورکان را این التماس موافق مزاج شریف افتاده فی الحال سلاح و مکمل شد و بر بارگیر فلک سیر سوار گشته روی بمعرکه
کارزار آورده و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نکرده و مانند جمشید خورشید که
یکتنه بفضای معرکه آسمان مشابه تنها بکنار خندق رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که بموجب التماس تو بمیدان آمده ام
مناسب انکه بقول خود وفا نمای و ازین حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر مصرع بکوشیم و بخت ازمایی کنیم ○ یوسف صوفی از کمال تصور
تهور بترسید و از گفته پشیمان شده دم درکشید و صاحب قران سه اواز بار دیگر آواز بر آورد که هر که بقول خود وفا نکند مرگ او را
به از زندگانی چون یوسف صوفی را حفظ جان از رعایت ناموس انسب بود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود
امیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و سه اوازه و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر معاودت نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده
روز متمادی شد و در ان ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک سپاه صاحب قران والا اثر را نصرت و فیروزی آمد
و در ان اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرض مهلک بر وی نازل شده بعالم
آخرت شتافت و از انجهت خوارزمیان دل شکسته گشته وجوه ظفر در روی جلادت لشکر نهاده جنگ سلطانی در انداخته و
از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه بشهر در رفته دست
بقتل و غارت بر آوردند و هر کس را که دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند لیکن علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان از قتل
کوچانیدند و این فتح نامدار در ... سنه ... اتفاق افتاد و صاحب قران جلادت شعار بعد از تسخیر خوارزم عنان عزیمت بصوب
ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال اجلال نزول نمود و حصار کش را بنا کرده و در ان مکان قصری رفیع
موسوم باق سرای تعمیر نمود و گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت توران بایران و ذکر استیلای حضرت ا م
آنحضرت بر ولایت خراسان صاحب قران دادگستر از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده میفرمود که
هیچ آفریده بر منصب سلطنت با پادشاهی با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان میگذرانید که عرصه ربع مسکون المقدار
آن نیست که در وی دو پادشاه باشند نظم جهان بسنده است یک شهریار ○ زنی را دو شوهر نباید بکار ○ بنا بر

علی هذا چون پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت ممالک جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران اهتمام
شاهانه عالی همت ساخت در تیرماه سنه ۷۸۲ موافق پیچی ییل امیرزاده امیرانشاه را که چهارده مرحله مراحل از زندگانی طی کرده
بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه نصرت پناه بجانب خراسان گسیل کرده و امیرزاده کامکار
با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل
شتا باخر رسید و از امداد فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فرش زمین را چو لا بچاه سبزه و ریاحین کرد آنگه
صاحب قران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین نظم ز اب جیحون گذشت و آمد تیز ○ در خراسان فکند رستاخیز
و ملک محمد ولد خرد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال با آستانه جاه و جلال شتافت و بوساط
بوسی فایز گشته بسیور غامیشی عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت سه یکدل نداشت و قرابت سببی را
نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت مبادرت ننمود و امیر موید و منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشاپور بملک
ملحق نکرد و بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد به قبضه کوسویه تافت و در اوایل ذی حجه مذکور بدان موضع
رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و زمان زمان بلاد و دیار گروه گروه
ساماها رفته شرف ملاقات مولانا زین الدین ابابکر حاصل نمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و دعاگر نصرت
مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفتند فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و یکدفعه جنگهای مردانه
کردند پس از آن حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم و زو ریخت آن ژاله در کشت زار ○ نه گل ماند آنجا
سلامت نه خار ○ بیاد فنا رفت چه کوچه ○ نه دهقانی و نه ایوان دهقان ○ آنگاه ماهچه رایات ظفر پناه پرتو وصول
بر ظاهر بلده هرات انداخته شهر بند بیرون را بلشکر فیروزی اثر حاضر کردند و روی محاربه بدان مره آوردند ملک
غیاث الدین پیر علی از کمال غفلت و اعتماد بر کثرت سپاه و رعیت نموده می گفت هر کس جهت محافظت اطفال و عیال با مؤلان
قتال خواهند نمود و حضرت صاحب قران ستوده خصال حکم فرمود تا چریک مصور دیوارهای بیرون شهربند را انداخته
و در برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین سه چهار روز پای در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند
و عاقبت سپاه نصرت عطیه مردم ملک را مغلوب گردانید جمعی از مردم سالکان طریق مهلوانی بنزدیک کوتک مرغی از
دری که آب انجیل بشهر در می آید قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که در سر پل انجیل
بشهر در می آید بود و کوششهای مردانه نمود اما فایده بر آن مترتب نشد و تخت خلیل سپاه دل به حصن برآمده امرا
جوانغار و برانغار یکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده در عین ستیز خود را در شهر انداختند و کار بر تفاقی را اکر بلالای
باره بودند بر طبق ولی اه ساختند ملک غیاث الدین چون حال بر آن منوال دید از هیبت سپاه فیروز جنگ لشکر
شهر گرده یکریخت و قریب دو هزار از قربان دیوار در جنگ اسیر گرفتار گشته صاحب قران کامکار از سر خون
ایشان درگذشت و بر اجامه پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و گفت با مردم شهر بگوئید که هر کس از رعیت
که رغبت صعود بر حصن و باره نماید اهل و عیالش در امان باشند بنابر ان بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته

کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته آغاز تردد کرد و مذهب طلب مصالحه سپرد یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغای تیمور خان بود با پسر خود پیر محمد و اسکندر شیخی که ولد افراسیاب جلالی بود بنزد تیمور گورکان ارسال نمود صاحب قران ستوده خصال سلطان خاتون و ملکزاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید و اگر در مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دمار رعایا در معرض تضییع افتد و وبال آن در گردن او باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حال مردمان از وی معلوم کرده بکوشک باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم سنه ۷۸۳ از شهر بیرون آمده بموجب طوی سی دریافت امیر تیمور گورکان ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضاة و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده امیر صاحب قران از باغ زاغان و الغ کدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین سلاطین کرت فرمان داد و فرمود که دروازه آهنین و القاب ملوک بران منقوش بود بر کنده با دیگر ده شهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین و مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر شهر گزین کوچانیدند چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هراة فراغت یافت عنان عزیمت بجانب نیشابور و سبزوار تافت و در نواحی نیشابور امیر ابو مسلم مروزی علی بیک جونی قربانی که حاکم ابیورد و الهداد بود و خواجه علی موید سبزواری بشرف ملازمت آن سپهر کامکار رسیدند و بهر از پیش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصور از نیشابور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصار را هموار گردانیدند و آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده و پیغام داد که اگر اقبال شامل بدرگاه جاه و جلال شتابد بعنایت و التفات یابد و الا ابواب بیخ و عنا بر روی روزگار او مفتوح شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده وعده داد که عنقریب باستان سلطنت آشیان خواهم شتافت و امیر تیمور گورکان از ییلاق اسفراین او عالم توجه آسایش ستوران روزی چند توقف نموده آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد و در آن زمستان در زنجیر سرای بخارا قشلاق نمود و در اثنای آن زمانه را از طراوت چمن دولت صاحب قران و نضارت گلشن آن سپهر کامرانی ورق غیرت در حرکت آمده گرد ملال بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال بنشاند چه صبیه آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیک ابن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبای صورت عزیزترین اولاد صاحب قران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام الغصه امیر صاحب قران از مفارقت آن مخدره بغایت حزین گشت و چند روز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بفقرا و مساکین عنایت فرمود

گفتار در بیان دلکشا گشتن حضرت صاحب قرانی بممالک خراسان و مازندران کرت ثانی

در آن زمستان که زنجیر سرای بخارا از فر نزول صاحب قران مظفر لوا عزت و اسپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی بیک رسید که جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده اند که قصد سبزوار نمایند علی موید سبزواری نیز بدین معنی انها رسیده بموجب نواب کامیاب رایت نایره آن حضرت صاحبقران در آخر ایام زمستان که اول شهور سنه ۷۸۲ بود و اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را

پیش نهاد همت خواست و چون از جیحون عبور نمود و آوازه عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونی قربانی را غارتیده لشکر فیروز صفات باطراف و جوانب حصار کلات را با وجود دو نگرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر در جلوه گر آید علی بیک باظهار عجز و اضطرار زبان گشوده امیر صاحب قران او را امید و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بموجب طوی سی استعداد یافت و عفو خواسته از ملال گذشته اجازت طلبید و باز بحصار رود و یراق خود کرده روز دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد و حضرت صاحب قران رخصت داده علی بیک بقلعه رفت و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز نشو خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را کوتوال آنجا کرده امیرزاده علی پسر امیر مولانا ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راه انها را مضبوط کرده بگذارند که هیچ آذوقه را بکلات آورند نمایند آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم ترشیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که بنیابت ملک غیاث الدین علی در آنجا حاکم بود بجنگ گرفته بهادران آنجا را مشمول انعام و احسان بترکستان کوچانیده تا محافظت قلاع آن حدود نمایند و در خلال این احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن مکتوب مضمون خطاب عمل کرده کریمه از خاندان مظفری جهت امیرزاده پیر محمد ابن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری نمود و حاجی خواجه را بمضمون انعام آن مهم مصحوب ایلچی شیراز فرستاد و چون خاطر عاطر حضرت صاحب قران از مهم ترشیز فراغت یافت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه رود بکبود جامه و شمانسان در آمد امیر ولی مقاومت با آنحضرت صلاح ندید تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان بخدمت آن آستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول نمود که این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب باستان بوسی شتافته بقیه اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحب قران گذراند و آنحضرت این ملتمس را مبذول نموده از راه سلطان دوین کاتکیلی را دکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحب قران رسانید بیان این سخن آنست که امیر شیخ بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در کلات اندازد و با طایفه از نوکران خاصه بکوه بلند بر آمده و بجز راه غلط کرده جانب نجعت ما بی در عقبه دشوار افکند و جماعه دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند امیر علی بیک شیخ بهادر را تعظیم و تکریم تمام نموده در وثاق خویش خرگاهی جهت او نصب کرده شیلان تعین فرمود و بزبان تضرع گفت که خوف مرا از صاحب قران مظفر لوا در می باید خواست امیر شیخ علی ایمنی را قبول نموده چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بخدمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و ابتهال او را بعرض رسانید و گناهان اش را طلبید و صاحب قران یورش بدیر کرده بعد اخری جریده جونی قربانی را الجتیه امیر علی بیک بخدمت شتافت و پیشتر از پیشتر اعزاز و حرمت یافت اما حکم شد که ایل و الوس قربانی بسمرقند کوچانیده نفس نفیس عازم ماوراء النهر شده ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه برد و امیر سید تیمورگر او را داروغه هرات کرد و چون صاحب قران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر جونی ولد ملک غیاث الدین

پیر علی و ملک محمد برادرش را با مذکوران فرستاده سایر جونی قربان را این شکفت از حال دانست و ملک غیاث الدین با پسر بزرگترش پیر محمد
در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم دران زمستان از تقادم تقدیر خالق افلاک دادگر در بلده فاخره هراة صورتی موحش روی نمود
و اقتضای قضای ایزد تعالی ابواب شورش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود و کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر علی پسر
زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت فلاکت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هرات حضرت صاحب قران حمیده صفات
آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و درین ولا ملک محمد از غور بیامده ایل شد و بهرات خرامید و ابوسعید بی سعادت با
وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشته و اهل صلاح در گوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند
و در آن اثنا که امیرکه داروغه بود وفات یافته بود بجهت هراة چون خانه بی کدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین الانس از شیشه ضبط بیرون
جسته اراذل بر افاضل استیلا یافته و علی سید فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند تن را بنهزم بر در حصار اختیار الدین برده
آتش دران زدند و مغولان بامید نجات حیات در قلعه گذاشته خود را از باره بزیر انداختند و غوریان بی رحم همه را شهید ساختند چون
این خبر بامیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا را با فوجی
از سپاه ظفر انتما برسم منقلای روانه هراة گردانیده خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمد و غوریان تا سر کوچه خیابان امرای منقلای
را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از هم فرو ریخته هر طایفه بطرفی
گریختند و امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از مردم شهر را بقتل رسانیدند و از سرهای
کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از اهالی امیرزاده میرانشاه بر پیشگاه صاحب قران کشورپناه تافت خواجه غیاث الدین
پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جونی قربانی بیاسا رسیدند و هم درین سال که موافق تنگوزییل بود
حرم محترم صاحب قران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا بجوار عالم بقا پیوستند ذکر لشکر کشیدن صاحب
قران کامکار بجانب ایران دیگر باره و بیان فتح ولایت اسفراین و سیستان و قندهار [illegible] در پاییز سنه
امیر تیمور گورکان چون استماع خبر جسارت غوریان ظفر هم عنان نصرت از پی دوان متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه
مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان بشفاعت گشاده هم بر اخذ مال قرار یافته و
آنچه با هم هرویان اطلاق کردند تا مقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند و دران اثنا خبر رسید که داود که
بحکم امیر تیمور گورکان در اسفراین حکومت مینمود یاغی گشته و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بر آن شهر انداخته لشکر قیامت
حشر قلعه اسفراین که موسوم به [illegible] بود منهدم ساختند و قریب دو هزار نفر از غلامان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت
سایر متمردان گردد و دران واقعه مایه در اسفراین و هرات نیز [illegible] و غبار ظلم و زور بمرتبه در التهاب بجان آمد که در اسواق
یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچهها دکان بر زبر هم افتاده هیچکس مجال کفن و تجهیز مرده نیافت القصه چون خاطر خطیر صاحب
قران کشورگیر از مهم هراة و اسفراین فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت و شاه جلال الدین فراهی بپای دلجوی
از قلعه خود بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشت و سپاه جوشن پوش پرجوش دلاورش
از زره [illegible] رفته و جنگ در انداخته بسیاری از سیستانیان به تیغ بگذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراخت و بعد

از

از وصول شاه شاهان و تاج قلعه کی و سرایچ از شهر بیرون آمده بنوازش مفتخر گشته هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان
کمر محاربت بر میان بستند و صف لشکر آراسته ابواب جنگ و غنا باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده
کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و فغان چندین اسپ و استر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای
در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دستبرد سپاه نصرت نشان کشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین قیاس دو سه نوبت
دیگر میان خود و دشمن نزاع و کر و فر بمقابله و معانقه اتفاق افتاد عاقبت شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود پای عجز و نیاز بدرگاه
صاحب قران بسر افرازی شتافته و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسالت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف و عنایت
مقابل ساخته در وقتی که پادشاه کامکار بر بارگیر کوه پیکر نشسته بود بنظاره لشکر جوانغار مشغول می بود قریب سی هزار سوار از سیستانیان
از شهر بیرون ریخته و تیرباران کرده بتیزی بر ران بارگیر صاحب تاج و سریر زدند آنحضرت عنان بکران بعقب سپاه تافته ملک قطب الدین
را بند فرموده و جبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جیوش گردون اقتدار از اطراف و جوانب یکباره حمله کرده فغانها را بر ان
شهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه قیامت اثر خلق بی غایت بقتل رسانیدند و بیخ و باره سیستان را ویران
کرده هرچه دران دیار بود از سیم و زر و سرب و مس و نفایس اجناس تا پوست و پلاس بباد غارت و تاراج بردند و حضرت
صاحب قرانی بعد از اجرای قوت غضبی زمام ایالت ویرانه سیستان را بشاه شاهان سپرد و ملک قطب الدین را با ملک فیروز و سادات
و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرده و از طنطنه قیامت اثر تزلزل به بند رستم افتاده ویران گشت
آنگاه صاحب قران نصرت پناه بولایت بست و گرشک شتافته صدمت دولت آنحضرت بنیاد زمینداوی تومان نکودری و جمعی هر کس را که داعیه
سروری در سر داشت در هم شکست و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشت و بعد از وصول آن دیار نیز بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده
سردار قندهار را نزد صاحب قران کامکار آوردند حسب الحکم بسر دار بردند و امیر تیمور گورکان این سال در قندهار
قشلاق کرده امیر جاکو برلاس که در مملکت قندوز و بقلان والکه و دحاکم بود فوت شد و صاحب قران والاگهر آن خبر شنوده
مناصب امیر جاکو را به پسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل فصل بهار صاحب قران دولتمند عزیمت سمرقند فرموده امیر
سیفل برلاس را بحکومت قندهار نصب فرموده برجناح استعجال روی بمستقر سریر دولت نهاده و در عرض چهارده روز آن مسافت
دور و دراز را طی فرمود گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری چنانچه
سابقا مسطور گشت که امیر ولی وعده کرده بود که باستان امیر تیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد اما بوعده وفا ننمود بنابران امیر صاحب
قران در سنه [illegible] موافق سیچقان ییل علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت و چون قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال
ساخت حاجی خواجه و المیان که پیش ازین بجهت خواستکاری مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند باز آمدند و
دختر سلطان اویس ابن شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد ابن عمر شیخ آوردند لاجرم بساط عیش و طرب انبساط یافته چند روز
لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه دران سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد و آنگاه
صاحب قران جهان پناه از راه [illegible] در حرکت آمده بعد از وصول بدانحدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم
ساختند و قلعه درون را جنگ کرده پناه و حیات کوتوال آن قلعه را بر انداختند و رایات نصرت نشان از انجا نیز در حرکت آمده

نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدمش مشرف گشت و قزاولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان
و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود و در روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدر مقدور کوشش نمود
اما مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت نموده شبیخون آورده و بدست جرأت چوبها و سنگهای که سپاه صاحب قران کشور
کشای در گرد معسکر استوار کرده بودند در هم شکست و میان خیام درآمده سپاه کواکب احتشام دست یازیده بانداختن تیر و راندن
تیغ بردند و بسیاری از جرجان بازگشته امیر ولی کرت دیگر عنان گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او درها
که جهة سقوط جنود منصور کنده بودند افتادند از امرای او افرنبور الکه تیمور و خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی کفایتی کرده
وادی ولی از ملک و مال برکنده کوچ و متعلقان خود را در کردکوه و امغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی از
عقب او شتافته بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بجایت جنگل و شالک انجا رجا از جنگ شیران بیشه کارزار نجات
یافت و حضرت صاحب ایالت ولایت جرجان را بولد طغا تیمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشت و در شوال سال مذکور بباغچی
از عساکر منصور متوجه ری شد و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اول فصل بهار که نسیم تیز رفتار هواداری خسرو
ثوابت و سیار قلعه غنچه را بی استعمال یکان فار و دست سرپنجه چار مفتوح گردانیده بجانب سلطانیه نهضت فرمود و حال آنکه چنانچه
در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت ایشان آقبوغا با بعضی از امرا که درانده بودند و چون آن
جماعت از قرب وصول صاحب قران واقف شدند بی شائبه توقف اقبوغا را گرفته روی ببغداد نهادند و عمر عباس از اوان
سپاه گردون اساس بود با نهضت نعز از دلیران پیشتر بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحب قران ظفر
بسلطانیه درآمده هم دران ایام که داخل شهور سنه [illegible] ایلچی بشیراز فرستاد تا عادل آقا را که شمه از حال او در جزو اول ازین مجلد مذکور
شد بپایه سریر رساند و عادل آقا اطاعت فرمان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطانشاه جهة کومک و امداد او
تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا همراه ولی روان بگریز آوردند و آنحضرت بمازندران درآمده
ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند امیر صاحب قران در اعزاز و
احترام سادات عظام قیام و اقدام نموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا گذرانیده در زمستان عازم زنجیرسرای
گردید ذکر یورش سه ساله صاحب قران علی الاطلاق و بیان فتح بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که زنجیرسرای بیمن مقدم صاحب قران کشورگشای غیرت فزای گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسله [illegible]
قیام نموده بیک پولاد اغلان را با علی بیک و علی لی و غیراجی سر کرده به تومان لشکر نموده بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود
کافرنهاد از راه دربند بمملکت تبریز درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود خلخالی را که
پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بدفع لشکر دشمن قیام نمودند
عاقبت امرای توقتمش خان بتغلب و قهر شهر را مسخر کرده امیر ولی و محمود گریخته و کنار دشت قپچاق دست استیلا نهب و تاراج برآوردند
و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند هم دران زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان
از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند و این خبر در زنجیرسرای بسمع شریف صاحب قران کشورگشای رسید ظلم و بیدادی

که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گشته در سنه [illegible] موافق پارس ئیل
امیر سلیمانشاه بن امیر داود دوغلات و امیر عباس را با جمعی از سپاه گران اساس بضبط ماوراءالنهر باز داشت و نهضت همایون با سایر امرا و ملازمان
از جیحون عبور نموده بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر گیتی پناه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس در
یافته و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت پرتو از آنجا بجانب الوجک درکت آمده در جرد از توابع
حیات [illegible] کردند و قرم آباد را محکمه گردانیده بسیاری از دزدان و مفسدان بقتل آوردند و ملک عز الدین را حاکم آن دیار بود [illegible]
ساخته اما در بعضی از معارک آقتمور بهادر و امیر عمر عباس و خواجه علی مؤید سربدار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آن احوال [illegible]
عادل و امیر محمد سلطانشاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز است بنابران حضرت صاحب قران بجانب
آذربایجان نهضت نموده و امیرزاده میرانشاه پیشتر روان شد و سلطان احمد که در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف یافته
بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحب قران به تبریز رسید عادل آقا را بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز
چهارشنبه بیست و هفتم سنه مذکور مقید و مواخذه گردانید و هم دران چند روز دست قضا نخل عمرش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را گرفت و با میر قاری اپاق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قاری
سر ولی را الجوازی از بدن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد نظم آنجاست حواله گاه سرها زسران • هر سر که بپای خود
نیاید بسر شد • القصه آن تابستان صاحب قران گیتی ستان در تبریز بپایان رسانیده چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان
منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطانشاه کرده بصوب نخجوان روان شده بر [illegible] عبور نموده از آب ارس بر پل
صیار الملک بگذشت و بحصار کوفی رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سردار حصار بود گردن بسته
بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرماکوه و فارس را گرفته ویران کرد آنگاه متوجه گرجستان شده سپاه اسلام قلعه تفلیس از غرب
تیغ جهاد از کفار ظالم نهاد انتزاع نموده و بسیاری از ایشان را [illegible] فرستاد و حاکم آن بلده ملک بقراط را بدرگاه صاحب قران
عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را مقید نگاهدارند و بعد از آن حسب الحکم اقتدار میل نشاط
و شکار کرده چندان حیوانات از گوزن و آهو و نخجیر در جرگه جمع آمد که سپاهی بان کثرت بی آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ شدند
دست برپشت جانوران شکاری برده هر کدام که فربه بودی کشتند و هرچه لاغر بودی بگذاشتندی و دران یورش امرا و توپچیان از
اطراف و جوانب و ولایات گرجستان را تاخته و بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته غانما فانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهان
گیر از آن مهام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافته و دران مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی
سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان بهجت بنوازش ملک گشاده او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و بیامن ارشاد دل
فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر سراچه دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل ساخت و بصحت عقیدت فایز گشته کلمه توحید
بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تألیف دل بقراط را از لوازم دانسته بتربیتش کامل و حکومت ولایاتی که بوی متعلق بود
با دیگر ضمائم و مضافات ارزانی داشت و مقارن آن حال والی ملک شیروان امیر شیخ ابراهیم که [illegible] و قدم دودمان [illegible] بود
از زمان [illegible] بود بارشاد عقل نیک اندیش که عبودیت و اخلاص بر جان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالمپناه

شتافت و بمساعدت قاید توفیق بشرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق بعرض رسانید و از جمله تکلفات بدیعه که عظیم فرد فرده آن ظاهر ساخت
یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس توقوزی پیشکش میکرد هشت غلام بنظر صاحب قران درآورد و خود در میان غلامان ایستاده تا
نه تمام شد و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم بموقع قبول یافت صاحب قران دوست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داده زمام
ایالت شروان و شماخی تا افق البرز کوه در قبضه درایتش نهاد **ذکر بعضی دیگر از وقایع یورش سه ساله صاحب قران گیتی ستان و**
بیان وصول دولت بآنحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان در بهار سنه پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم
نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشکر گران از راه دربند بصوب آذربایجان روان فرمود و این خبر بموقف حضرت صاحب
قران عالی که رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و عثمان عباس و جمعی دیگر را بدفع یاغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده امیرانشاه
را نیز بدان جانب فرستاد و امرا پیشتر بنا دست رسیده دست بتیر و کمان یازیده دشمنان تیرباران کردند و نزدیک بود که بلاف
معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا امیرانشاه پدید آمد و سپاه شاهزاده یک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان
را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند و امیر کشورگیر اسیران را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی
داشته فرمود که توقتمش خان را گوئید که چون بین الجانبین حق پدر فرزندی ثابت است می باید که بر همان عهد و پیمان راسخ بوده دیگر
بارتکاب این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحب قران جم جاه کمند همت بر فتح قلعه بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی بدفع شهر ولهد
زنگان آورد و دلیل والوس او را تاخته حصار مدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن
را بمطاوعت خواند و او سر بمتابعت درآورده پیشکشهای لایق ارسال داشت و در خلال آن احوال ملک عز الدین شیر در قلعه وان تحصن
جسته یاغی شد و عساکر نصرت مآثر بمحاصره آن حصار که بغایت بلند بود و استوار قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک
عز الدین پای عجز و اضطرار بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصر الدین باقی را بر خود حاکم کرده در سرکشی نجات قدم در زدند و مدت بیست و
هفت روز زمان بر دوام آن امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه او را مسخر کشیدند و خلقی را از متوطنان بقتل رسانیدند
و امیر باوکار اندخودی بتخریب الحصار که آینه شداد و عادت مامور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت در زمان
الاوغان مقاومت یافت که یک ابر و دو برج و نصف رکنی ناصر الدین را تراشیده گردن زدند و در کوه کاه تنگ انداختند تا تمام لشکر
گذشتند و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عز الدین برتبه تربیت سرافراز شده بایالت
ولایت کردستان رفت و چنانچه در جزو ثانی سمت تسطیر یافت بعد از این وقوع وقایع امیر صاحب قران جهة تادیب آل مظفر باصفهان
شتافت و در وقتی که در آن مملکت قرین اصناف نعم نازب دولت گسترده بود که ناگاه که از ماوراء النهر ایلچی در هفده روز
رسید که توقتمش خان یاغی گشته و خان طغیان باوج آسمان رسانید بنابر آن حضرت صاحب قران حکومت بلاد عراق و فارس را
بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف گردانید **گفتار در بیان جرات و جسارت سپاه اوزبک و جنیل جهة ترکستان**
و ماوراء النهر و توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از روی خشم و قهر چون قمر الدین دوغلات چندین نوبت
از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحب قران آفاق مانند قمر در محاق و مهر اقبال منهزم گشته بود حالا که در مغولستان بدست قبچاق رفته
توقتمش خان را اعلام داشت که نسبت بحضرت صاحب قران لوای مخالفت برافراشت و یک بار ق اغلان و ایلمتش اغلان و عیسی بیک

وسایر

وسایر بهادران با لشکر گران بصوب ترکستان فرستاد و افواجه اغلان از امرا پسر کیخسرو ختلانی که او را فرمود که از طرف خوارزم
بماوراء النهر شتابد و در آن دیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن ولایت شیوع یافته امیر سلیمان و امیر عباس با سایر امرا و
لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزادگان لشکر بر حد ترکستان کشیده از آب سیحون بگذشت در قرل
جوکلک که از انجا تا اترار نه فرسخ مسافت باشد رسیده جنگ درپیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر قلب دشمن تاخت و از جانب بیرون
رفته از لشکر خویش دور افتاد و مسلمانان چون او را ندیدند متوهم شده پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده
بعد از چند روز وفات یافت امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان قیلغان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق
را جمع گردانیده در آن اثنا شنید که الکا نوران برادرزاده حاجی بیک ارکوت و پیرام و با لشکر کشیده و بتخریب بجاد
و از وخش آتش عناد متوجه است بنابر آن بجنه توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که قلغان از راه دیگر باندکان رفته اند و عنان
مراجعت انعطاف داده در کنار احسکت که عبارت از سیحون است بمقابل مغولان رسیده و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت
و الکا نوران متعاقب بظاهر قلعه اندکان رفته خواست که بمحاصره مشغولی نماید و امیرزاده عمر شیخ را رگ حمیت در حرکت آمده مانند
شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبتی دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نموده چون لشکر خصم بسیار بود توکل بهادر عنان
اسب شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و الکا نوران مصلحت محاصره ندیده راه کاشغر پیش گرفت اما امیران و سایر
امرای از معرکه جوکلک منهزم بسمرقند رسیدند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر
بودند چون بحدود دیار رسیدند بخارا زیندار راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طی بوعا برلاس و ایلمش قوچین
که در بخارا بود قلعه مضبوط کرده به اسیر مشغولی نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر
شهر میسر نشود کوچ کرده بخرابی ولایت ماوراء النهر پرداختند و زنجیر بر آتش زده ماکولی بن عمارت تاراج نمودند و این اخبار
بشیراز بموقف صاحب قران سرافراز رسید در ساعت امیر عثمان عباس با سی هزار سوار از راه یزد بجانب سمرقند روان گردانید
و بنفس نفیس در روز آخر محرم سنه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری با غرق همایون پیوست و حکومت آن ولایت
را بموسی جوکار مرجوع نموده ایالت قم و کاشان و همدان و قزوین را بپیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری
و توابع باسکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و شهریار را با امیر عز الدین ولد سید جلال الدین مسلم داشت و دامغان را با هم امیر جمشید قارن
که از قهستان خراسان بود ارزانی داشت و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را
بمتابعت عدل و احسان وصیت کرده بقبیل موجه هرچه تمامتر بخراسان در آمده بمجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت از
ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون ماهچه رایت نصرت آیت از افق بلده سمرقند طالع شد امراء و سرداران واقعه
جوکلک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را از سایر نموده جمعی را که در آن جنگ سستی کرده بودند که بنه باز خواست بلیغ
فرموده و امیر خداداد و شیخ علی بهادر را متعاقب لشکر توقتمش خان نامزد گردانیده ایشان تا ترلو شتافته و جمعی از
دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند **ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان بماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان**
پیراستن گلشن ممالک فردوس از طغیان از اهل شهر و فساد چون صاحب قران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند

را از وطلعت همایون طراوت بهشت برین داد و جهان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلمیش اوغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته‌اند
وابواب ظلم و تعدی گشاده درهای آزرم و انصاف را فروبسته‌اند دفع شر آنجماعت بر ذمه همت لازم دانسته هم در سنه ۷۸۹ موافق لوی ئیل
بدانجانب نهضت فرمود و فی‌الحال برین معنی وقوف یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند و بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته
بتوقتمش خان پیوستند و امیر صاحبقران بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال نموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر با سپاهی پر تهور بر کاشی فی‌الحال ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر افزوده
کرده بدشمنان رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالما غانما بازگردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران
کرده متوطنان آنجا را بماوراءالنهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال ویران بود
که هرچند سپهر دوار گرد آن گردیده با هزار دیده احتیاط مینمود ساکن داری و مانع ماری درانجا و دمی دید و حشره و حیب (?)
تأیید بعد از مراجعت از دشت قبچاق در سنه ۷۹۲ به تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسیکه (?) سرکوکین (?) قوچین را بدانجانب فرستاد
تا خوارزم را بحال عمارت بازآوردند و از جمله وقایعی که در اثنای یورش خوارزم روی نمود یکی محمد میرک ولد شهر بهرام که نسبت
مصاهرت امیرتیمور گورکان مشرف بود سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می‌افراشت سبب
تلقین بخت بر یاغی شد و از سمرقند بحصار شادمان گریخته خانه ادکو (?) برلاس را و اتیمور بهادر را غارت کرد و چند جامه خاصه پادشاهی
تصرف نموده یکی از اوباش که بخیال بر طاش که بد وجه شده بودند بخشید و سمر جنگ و پیکار و قتال گردیده و امیرزاده
عمرشیخ بهادر برین معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرک از هم گسیخته هر طایفه
بطرفی گریختند و محمد میرک بختلان رفته از آنجا بدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاءالدین دست بر سینه امید او باز نهاده
میرک خایب و خاسر از دروازه بازگشت و در اثنای راه عثمان ولد اوینغ (?) عمر که بسمرقند میرفت بر چشمه رسیده محمد میرک را دید که
با چهار نوکر بر چشمه نشسته و اسباب ایشان بجای بازگذاشته و فی‌الحال او را گرفته بتر دو عمرشیخ که در ختلان بود جز فرستاد و فرمان شاهزاده
نفاذ یافته محمد میرک بقتل رسید و دیگر آنکه در آن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته
وفات یافت و نعش او را بکش نقل کرده در گنبدی که از محل ماش بود دفن کردند و چون امیرتیمور گورکان از خوارزم بمستقر
جاه و جلال رسید طوی عظیم کرده ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را بجای پدر داشت و اشارت کرد تا نامش علی الرسم بر اوایل
مناشیر نویسند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیرتیمور گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان شده
نایره جیران (?) عنان بازنکشید و مغولان لشکر او که سر کرده ایلمش اغلان بود به زرنوق رسیده صاحبقران گیتی‌ستان بطغیان
مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید
خنجرگذار از اعلام ظفر نگار برافراخته سلک جمعیت مواکب کواکب را پراکنده ساخت بیک ناگاه بر سر ایلمش و لشکر توقتمش آمده
ایلمش مجال جدال و قتال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از او نگاه را بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش افشان خود را در آب سیحون (?) انداخته خاک وجودشان بباد فنا بر رفته و حضرت
صاحبقران از آن منزل معاودت نموده در ماه صفر سنه ۷۹۰ در منزل آق‌قار فرود آمد و چون از فرط طغیان فورادین و هجوم سپاه

سبزه و ذر پاچین لشکر ما از فضای صحرا و بساتین رخت هزیمت بربست و در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل
بیلان ئیل حضرت صاحبقران نوبت دیگر به زمین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون پل بسته عبور فرموده بتوقتمش اغلان
و سونجک بهادر و عثمان بهادر بر سم منقلای از پیش فرستاده ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده کشتند
از ایشان فزون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات
متزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد دولت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق
پیش گرفت و امیرتیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان برگاشتی ایشان تافت و قراول سپاه منصور گیفید (?) اول بتوقتمش خان
رسیده جمعی کثیر از ایشان بتیغ رسانیدند و سالما غانما بازگشته در اثنای طی بیابان بر قبه زرحان (?) که با صد خانه وار نشسته بود دوچار
خورده او را گرفتند و در موضع اقسوماید (?) بدرگاه پادشاه ظفر لوا رسانیدند و امیرتیمور گورکان از آن منزل کوچ کرده موضع فوتون (?)
معسکر همایون گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیگ جونی قربانی که از حضرت صاحبقران تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت
مینمود و ملوک سربدار که بحکم امیرزاده میرانشاه حاکم سبزوار بود یاغی شده‌اند بواسطه شامت افعال ایشان دیار خراسان
پرفتنه و آشوب است و صاحبقران والاتبار امیرزاده میرانشاه را جهت دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده
چون بسمرقند رسید بواسطه ملاحظه ختم ماده فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسر شمس زین العابدین
و محمد شربت شهادت چشانیده و آنگاه از آب آمویه گذشته باتفاق والی هراة امیر اقبوغا متوجه دشمنان شد و چون ایشان از
دلهره و دستان ساخت و ملوک حاجی بیگ فرار بر قرار اختیار کرده حاجی بیگ بدست سادات هزار جریب افتاده و مقید بدرگاه عالم پناه
رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم آنجا را بقتل رسانیده حکومت آن ویرانه را
به پهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیگ مقید بود تفویض نموده آنگاه بهراة رفته چندگاه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده
در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی قعده بدارالسلطنه سمرقند رسیده در آن حال صاحب
قران را داعیه جهان بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشند و الوس جوجی خان را عرصه نهب و تاراج گرداند اما نوئینان
و امرا از انوزده متفق اللفظ والمعنی عرضه داشتند که مناسب جهان مینماید که تخت مغولستان را از بقیه مواد و استظهار و عناد
ولد تو قلتمور خان خضرخواجه اغلان والخاتوران منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ماوراءالنهر
تعرض رسانند آنگاه بدشت قبچاق تو نیم و صاحبقران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه
مغولستان گشته و شاهزاده اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را از طرف متعدد با جنود نامعدود باطراف و اکناف
ولایات خضرخواجه اغلان والخاتوران ارسال داشت تا تمامی آن صحاری و قفار را بنعل توسن عالم نورد پیموده هر کس را که
از دشمنان از در معارک ستیزه بتیغ تیز و زخم خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر این و الوس جته غارتیده عیال و اطفال ایشان را
اسیر ساختند در سنه ۷۹۱ صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین و امیر عباس و برادر شیخ امیر
عثمان را با جمعی از امرای عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمرالدین بهمان جانب فرستاد و ایشان در
اطراف و جوانب مغولستان را بپای شجاعت و پهلوانی پیموده چون بتر اتمان (?) که یورت الخاتوران بود رسیدند شنیدند که آنجا

به عادل اغلجی که با چهار صد سوار پیشتر بجرکری رفته بود در شکارگاه بقمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل
آمدند و امرا از برای تحقیق این قضیه حسن بندار و دانش بکبس را ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه شتافته از کشتها پشتها
دیدند و از قوم مغول شخصی یافتند زخم دار که رمقی از حیاتش باقی مانده بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین از آب گذشته و
بطرف توس کمور و قاقم ایکاچی باشد گریخته و امرا روزی چند انجا توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا مغولهای انجا را
برو رخسان آن بیشه براندند آنگاه عنان مراجعت العطاف داده در سمرقند بملازمت صاحب قران سعادتمند رسیدند و چون خاطر فرمان ده
از ان جهت حاصل شد رایات نصرت آیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب
دشت و ذکر بعضی از امور که در اثنای راه واقع شد سلطان مبارزان کشور دین و سرور سروران از فضل الله
المجاهدین علی القاعدین صلی الله علیه و آله الامجدین این کلام معجز آیین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند که الجنه تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار
این فرید سنجیده فروغ یقین بر پیشگاه ضمیر هوشمندان اگاه می یابد که نضارت روضه دولت و اقبال از ترشح شمشیر آبدار است و اضارت
شمع امانی و امال از پرتو شعله سنان شهاب آثار روشنی دیده امید در غبار معرکه روزگار پیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید
از سواد شب کارزار نظم شمای که شد در میان تیغ جای ۰ پیوسته قدم بوادی عزم نهاده ۰ گرد و برپاض ملک ایام دنیا
دریا به شمشیر بود پایدار ۰ مصداق این سیاق حال خجسته مال صاحب قران ستوده خصال است که از مبادی ایام اقبال و کامرانی
تا نهایت اقبال و اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول دیده و پیوسته از عزایم متوالی بدرجات معالی
و معالی فایز میگردید نظم عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ۰ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ۰ بار علی … یا … عزم
یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات مقصد حال سپاه ظفر پناه انداخت امرا و نوینان ملک سایر تعجان و لشکریان را بانعام
اسب و زره و جوشن و بگیر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور نمود و در ان زمستان در حدود
تاشکند قشلاق نموده در ان او مزاج بهجت افزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد یافته چهل روز امتداد یافت بعد از ان
شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن انحال میرزاده پیر(?) میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز
پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ۷۹۳ که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحب قران باستحقاق در باب امضای صوب دشت قبچاق
نفاذ یافته خجسته ایران و توران برخاق(?) و ماهچه لوای کشورگشای آغاز طی منازل و مراحل کرد و چون در موضع قرآسمان نزول
نمودند ایلچیان توقتمش خان باستان اقبال آشیان رسیدند و یکدست شقار و نه سر اسب رهوار پیشکش گذرانیدند و بجایی که
آورده بودند عرض نمودند ملخص عبارت آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است و امید
میدارد که صاحب قران عالیمقام صحایف جرایم و اثام او را بزلال و اغماض شسته نوبت دیگر بر سر رعایت و عنایت آیند تا پای
در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقه انقیاد و متابعت بیرون نیارد بیت یکی بنده باشد بفرمان شاه ۰ نه
پیچد دگر سر زپیمان شاه ۰ امیر تیمور گورکان بدان سخنان چندان التفات نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و
عواطف که از جانب ما نسبت بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق بدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه
تافت و اکنون عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استغفار میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان ازو واقع شده

افتاد

افتاده اعتماد بر سخن او نشاید نظم زبان و دل او بهم راست نیست ۰ فریبست و این قول درخواست نیست ۰ و ایلچیان را طوی داده
و خلعتهای زر دوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول کرت دیگر بر باره کوه پیکر نشسته متوجه دشت
گشت و روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول که ملک باق(?) که از جبال شهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ طاق مخیم نزول همایون
شد و امیر تیمور گورکان جهة نظاره دشت قبچاق بر انشقند فرسخ طول و سفید فرسخ عرض دارد و بر بالای ان کوه رفته چندانکه چشم کار کرد
علف زار بنظرش در آمد و فرمود که لشکریان سنگ آوردند و در ان محل مناره بلند افراختند و سنگ تراشان چابکدست تاریخ آن ایام
را بر ان ثبت ساختند و روز دیگر نیز از ان منزل کوچ کرده بکنار آب ییلاق جی شتافتند و از آب عبور نموده و بعد از شش روز اما قراقوی
محل نزول دلیران رزمجوی گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکند تا غایت چهار ماه گذشته بود و نقصان تمام بآذوق لشکریان
راه یافته و آن دشت از ابادانی و زراعت بسیار دورست در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود و چنانچه بیاکی گوسفند بصد دینار کپکی
ترقی کرد و اکثر امرا و لشکریان در ان بیابان بی پایان تخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود اوقات میگذرانیدند و این معنی بر ضمیر
منیر خسرو جهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی همت نفاذ پذیرفت که امرای تومان و هزارجات
و صدجات جار رسانند که هیچ آفریده نان و کماج و بغرا و تماج نپزد و هر کس از مطبوخ به یلماق قناعت نماید و امر الجرته نموده اگر
آرد سنگ اثبار که کتابت ازمنت من شرح است با ضافه بعد از سبزی شصت کاسه یلماق از دیگ بیرون آمده مقرر شد که هر کس از متعینان
مانند سایر افراد الناس روزی یک کاسه یلماق اتفاق نکند لاجرم جمعی از گردنکشان که کباب گوشت مرغ و غاز بتکلف میخوردند بطبع
یلماق بسنده کردند نظم شکمها فتاد از پی خشک و تر ۰ جو انبان دریوزه در بدر ۰ نظم گرسنه شکم برنهد دوخت چشم ۰ که همسایه گوشت
بوده است چشم ۰ و صاحب قران ستوده مآثر بملاحظه آنکه توسعه در ماکول ملازمان قبول همایون پیدا نبود در روز شنبه غره جمادی
الاخری اختیار شکار فرموده امرای جوانغار و برانغار روان شدند و المقدار صید در انداختند چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان
و شاهزادگان از تیر زدن و شکار کردن فارغ گشتند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری را که فربه بود میگرفتند و
لاغرها را میگذاشتند و در ان صیدگاه نوعی آهو یافتند که از گاومیش بزرگتر بود که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت
اورالکین(?) گویند القصه مدت قوت سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحب قرانی بعد از فراغ از شکار بر عرض
سپاه نصرت شعار پرداخته دیده و متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و … و ازان لشکر را منقلای گرداند در ان حال امیرزاده
محمد سلطان زانو زده و فرمود التماس که آن خدمت را بوی رجوع نماید و این جرات از ان شاهزاده بلند همت پسندیده افتاد
و در روز جمعه جمادی الاخری با جمعی از عظما و امرا و نوینان پیشتر روان شد و شب و روز کوچ های دور کرده تفحص کنان طی مسافت
می نمود و چون از آب توبل عبور فرمود قراولان خبر رسانیدند که در بعضی مواضع آتش افروخته دیده ایم و هر تفتیش کردیم اثر
فرزندان آتشها انه عبور فرمود قراولان خبر رسانیدند ندیدیم که از لشکر غنیم آمد این چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان
کیفیت واقعه را بصاحب قران مظفر لوا پیغام نموده آنحضرت بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده و با فوجی
لشکر از آب توبل گذشته به منقلای پیوست و اگر گردون مآثر آن پایانها در زیر سم ستوران گیهان نورد در آورده
و هر چند سعی نمودند از مخالفان اثری ندیدند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روزافزون

شیخ داود و بزرگان را که مرد جلد کار دیده بود و بجزی کیری فرمود و داود در روز بسرعت برق و باد روان شده در شب دوم
الاجوقی چند دید در پس پرده نشسته پنهان شده صبح از آن الاجوقها و آن شیخ داود و آن چون گرفته اکرفتند و بحضرت صاحب
قران والا گهر رسانید آنحضرت بشیخ داود در اگرتلس نوازش و خلعت خاص انعام فرمود و از ان شخص حال توقتمش خان پرسید جواب
داد که بکمات که از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته‌ایم از خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش
آمده در بیشه کردین نزدیکیست بر میپرند اما نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عیدی خواجه را با کسی بر دبتین کرد ان الاجوقها را
باردوی رسانند و قاری بیادل را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بچنگ آورند و قاری با آن مردم ضرب نموده
بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوانبخش خبر توقتمش خان را از ایشان معلوم فرموده روان
شد و چند مرحله دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایک رسید و بر سر پل ایستاده تا تمامی ظفر پناه طایفه از حر و دمره ازمیان
نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیکست بنا بر آن فرمان عالی صادر شد که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در
هر منزل گرد معسکر خندق کنند و برین منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه
مخالفان نمودار گردید و امیر تیمور گورکان جهانبخش گرده و از بسیاری بیشه در ان بخنیده منیر خرامید و قراولان شخصی گرفته
بنظر انور رسانیدند و چون از وی خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان بشنیده که در میان لشکریان تیمار و قحط است بنا بر آن
میخواهد که شماره ایشتر کند و آن بیچاره با وجود انکه راست گفت کشته شد بعد از ان نیرسا بزبان گبری شتافته در بیشه جمعی
از بیکان بازخورد و چهل کس اگرفته آورد و امیر تیمور گورکان نیز ابو فور انعام و اکرام مباهی کرده گرفتاران احوال توقتمش
خان استفسار نمودند جواب دادند که مترشده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و بابد ان جا ز قتم دخار ز ایشان الکاه امیر جلال
حمید بقراول رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبری باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر اکو تیمور برلاس را با فوجی از شجاعان
رستم توان بقراولی تعیین فرمود و ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از کل لای علم گذشته بامیر جلال حمید پیوستند و
چون بیشتر رفتند گردی از سپاه دشت بر سر پشته افتاده دیدند فی الحال امیر اکو تیمور جمعی از لشکریان کوه شکوه بجانب
ایشان روان گردانید و مخالفان از جانب پشته بپایان رفته مردم اکو تیمور بجای انجماعت برآمدند در ان طرف سی قشون
سپاه مکمل آراسته دیدند و اکو تیمور را بدین حال مطلع گردانید امیر تیمور نیز بران پشته برآمد و بنا بر کثرت لشکر دشمن
مصلحت حرب ندانسته پای بازپس کشیده اشارت فرمود تا مردم از آن ابا کردند اعدا چون بر قلت اتباع امیر اکو تیمور وقوف
یافتند عنان بجانب او شتافتند **نظم** ستیزه کنان در خروش آمدند ◦ چو گرداب قلزم بجوش آمدند ◦ امیر اکو تیمور از غایت
تهور و حمیت پای ثبات بیفشرد و برخم تیر خاره گذار دشمنان المقدار باز داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند اما خود بپای
بلند ام واصل شد و برخم تیری از پشت زین بر روی زمین افتاد و دران معرکه پیر ملک پسر یادگار برلاس در مصالح اجه و محمد
ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن الحال علم همایون صاحب قران رسید و خصال با طایفه از ابطال رجال
برتو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب اعالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و با حمله
خاکسار آن اوزبک منهزم ساخته و امیر تیمور گورکان باردوی ظفرنشان مراجعت فرمود و جمعی را که در ان معرکه لوازم

کار

شجاعت مرعی داشته بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانیدند و خویشان امیر اکو تیمور را مشمول عواطف بدیع
ساخته مناصب او را بپادشاه ملک ولد قلقای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو سپرد و چون قریب شش ماه که
رایات نصرت شعار بصوب شمال می‌شتافتند بجایی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق از طلوع صادق لامع میگشت و دران صنع
بهنگام بودن خورشید در برج شمال بحسب اقتضای شرع بیعت نماز خفتن واجب نمی‌شود القصه چون صاحب قران گیتی ستان از آن
منزل نهضت فرموده بتحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور ویرانی عساکر جنگ نمی‌ایستد و ایشان را از طرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را
با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار روان کرد که خود را بمخالفان رسانیده تا ایشان را از توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده
عمل نموده روز دیگر خبر آمد که مقدمهای طرفین بیکدیگر رسیده و مستعد جنگ و قتال گردیدند **گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه**
صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و مبادی عنایت مفتح الابواب ندای
فرح افزای ان فتحنا لک فتحا جانکیم بگوش هوش امیر صاحب قران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه نصرت
عطیه گشته در موضع قندرجه هفت قول ترتیب داد و زمام سالاری هر قول را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان پایدار نهاد و
قول بنور طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت بخشید و قول دوم که خاصه آنحضرت بود و امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت
و سیم بحسن اهتمام میرزا امیرانشاه تعلق پذیرفت منضبط بر امعان نوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین زینت
گرفته او نیز بدست راستی شتافت و قول پنجم بقوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول
دیگر نیز بصولت جلالت امرای عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه درگذشت **نظم** برآراست صاحب قران هفت صف ◦ عنان
بمه سعادت بکف ◦ بدان هفت سد سکندر اساس ◦ مهندس شده هفت اختر شناس ◦ دران هفت البرز پولاد پوش
سنان هفت دریای آهن بجوش ◦ وزان جانب توقتمش خان بغزو و فراوان ◦ بلیث [illegible] پای ◦ برآورد آوازه
رویینه نای ◦ و قلب و میمنه و میسره سپاه بشاهزادگان جوجی نژاد مثل ماشیمور اوغلان ◦ بیک تارک اوغلان ◦ و ایلچی
اوغلان ◦ و بیک فولاد اوغلان ◦ و علی اوغلان ◦ و مه اوغلان ◦ و امرای شجاعت نهاد مانند علیمان و علی صوفی قیاقای
و آرس جوق قنات چمین بیک و عیسی بیک و سرای و کوکو بوغا و یعل بن سهربن و قونزی و غیرهم از سرداران آلوس
جوجی آراسته دل تکلم ساخته اعلام استکبار برافراختند و چون توقتمش خان با ان لشکر بیکران اطراف آن بیابان را در گرفته
و امیر تیمور از غایت شجاعت و کشور اعلام فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش
و پختن آش روی آوردند و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و وقت التفات آن لشکر صف شکن
بدشمن افکنند عجب بدندان گرفت و مقارنت وحشت و صحت صف آرای گشته و با حمله رجال آتش قتال بر فروخت در وقتی که
از عام تیغ مانند سهام باران از جوف میغ فرو می‌بارید و سرهای سرداران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان به
طرف میگردید صاحب قران پاک اعتقاد از مرکب سرکش فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بر خاک استکانت سود
و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه پادشاه فلک بخش تعالی شانه و برظفر ترین سوال فرمود و بعد از مناجات و وحی حاجات
بیت نشست از سر بهره پشت سمند ◦ برآمد چو خور بر سپهر بلند ◦ گرفته بکف تیغ خاره گذار ◦ عنان تافت سوی صف کارزار

قوی دل شده دوست از صولتش ٭ بی‌نکبت قرین دشمن از دولتش ٭ و دران حال ثمره شجره نبوت امیر سید برکه
که مشایخ عظام جام قدوه اکابر اکرام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل سرها برهنه کرده دستها بدعا برآورده
ارتفاع اعلام شوکت صاحب قران گیتی ستان و انخفاض رایات حشمت توقتمش خان از حضرت عزت مسالت نمودند و عالیجناب
سیادت قباب ... وکامیاب آوازه کفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدی بسبب ... وما رمیت اذ
رمیت ولکن الله رمی علیه الصلوات اثنا و اعادها ... مشتی سنگریزه بجانب اعدا پاشیدند و کلمه شاهت الوجوه بزبان
الهام بیان گذرانیده آنگاه امیر حاجی سیف الدین و میرزا امیرانشاه و دیگر شاهزادگان با امرا ظفرپناه تیغهای جلادت جهت
بیرحت بادهر بر اعدا ... نتواختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند از شعله
سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان آتش کینه دلاوران برافروخت از سیلان خون فضای
صحرا و هامون ... آموبه و جیحون گشت و از ... آن دشت از کوه البرز درگذشت بیت چنان گشت یکسر پر از
خون ناب ٭ دران کشته سرها بان جباب ٭ ... مبارزان موکب ظفرپناه بضرب اسپه و کیوف صفوف لشکر
دشت قبچاق را درهم شکستند و توقتمش مقاومت با صاحب قران کردن قدرت در حیز مکنت خویش ندیده بر شاهزاده
عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن بیشه شیر هیجا چون کوه پابرجا بوده بزخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ ...
گردانید و توقتمش خان ازان جانب عنان برتافته و سه هزار های ... دیتر باران کرده الجات را از پیش بر
داشت و در پس لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردمان دلاور صف کشید و حکم بو اجی از عقب صاحب قران مظفر لوا ...
را تعاقب می نمود تا صاحب این خبر بعرض رسانید و متعاقب جگه قاصدی نزد امیرزاده عمر شیخ آمده بجهت همان مصلحت کومک طلبید بنابران
امیرتیمور گورکان با باقی سپاه که ملازم او بود یکبار بر توقتمش حمله کردند و پای ثبات و قرار خان از مشاهده حرکت آن عدو
رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد نظم رمیدند ان دشتیان دلیر ٭ چو نخچیر آهو رمیدن از شیر ٭ چو
خورشید رخشان برآرد علم ٭ سپاه کواکب بریزد زهم ٭ و نامت کفران نعمت پادشاه صاحب تایید تامل خان توقتمش خان
کشته ملعون ولیکن کفران نعمت عواقب شدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکریان دشت به تیغ بیدریغ کشته فولی سهزم
الجمع و یولون الدبر بر صفحه ادبار او رکارمنقب گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه
پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ روی نمود و صاحب قران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان نوئینان با دای تهنیت
و دعای دوام فتح و نصرت کردان ساختند و حضرت صاحب قرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد و شکرانه آن
موهبت درم و دینار انثار کرده تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر گزیده بکامیتی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ
از عقب اعدا شتافته نزدیک باب آتل بدایشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از
پس شمر با ... زندگانی میسوخت و ... خونخوار ان شعله حیات ... نظم سیل خم و اتش قهر چو زهر
قاتل است ٭ درمیان اب و اتش زندگانی مشکل است ٭ و توقتمش خان با اندک مردمی ازان سیلاب بلا بساحل
نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و حبات ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیرتیمور گورکانی بنفس نفیس

تا صحرای ادر توبه شتافت و مدت ... در علم اقامت افراشته داد عیش و کامرانی داد ٭ ذکر مراجعت صاحب قران سعادت
مند بدار السلطنه و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال چون مهم اوزبکان و توقتمش خان بوجه
دلخواه انصرام گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیرتیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب
مستقر سریر مراجعت معاودت نموده لشکر منصور در غایت حضور دشت و بیابان کران تا کران ... گرفته کامیاب و کامران قطع
مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشحال ره پیموده لوازم نشاط و کامرانی بجای می آوردند و از جمله مورخین و نخبه
لشکر سپاه ظفرپناه را در ان سفر میسر گشته بود یکی خرگاه ... که در وقت نزول و ارتحال ... و برگردونها
بهرطرف که میخواهند می برند بنابران هریک از متعینان در همان خانه با جانانه دست در اغوش کرده ... داشت و بجام دل
همت بر استیفای لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب تق امیر صاحب قران ضبط اغرق را بعد از امیر حاجی امیر سیف الدین
گذاشته و بنفس نفیس بر جناح استعجال روان شده و در ذی قعده سنه ۷۹۳ رضوان دولت و اقبال بار ارسید و از آب سیحون
عبور نموده سمرقند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که بساط عیش و نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بطرف
خراسان روان ساخت و خود بتاشکند رفته طرح قشلاق انداخت و در محرم سنه ۷۹۴ امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفرپناه
بتاشکند رسید و چون امیرتیمور گورکان زمستان دران ولایت بپایان رسانید و مانند خسرو خاوری پرتو التفات بجهة
الشرف خود افکند و بجانب سمرقند روانشده صحرای اقار را از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و دران منزل امیرزاده پیرمحمد
جهانگیر با ایالت ولایت زابلستان سرافراز شده بدانجانب شتافت و صاحب قران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند ...
بعضی از شاهزادگان عالیشان را بپرداخته چند روز بساط عیش و سرور مبسوط ساخته و چون ازان امر فارغ گشت رایات
ظفرآیات بعزم یورش پنجساله برافراخته گفتار در بیان یورش پنجساله صاحب قران هفت اقلیم و اختصاص یافتن
باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم ٭ جمشید خورشید کلاه ... فیروز رنگ سپهر ... دولت
و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت فرماید شب ظلمت اندوز جهانیان را پرتو بهجت افروز نتواند رسانید
و ماه عالیجاه که مواکب ... کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب پای طلب ساحت وسیع فلک منیع بپایه هلال ذات ناقص
خود ابدری کامل نتواند گردانید نظم خور که مسند زرخ چارم ساخته ٭ بر سپهر رایت بر افراخته ٭ ماه نورش جهان
علما می ٭ گشت همچون هفت نورانی ٭ ماه عالم نوردد تا هر شب ٭ ... پای درطریق طلب ٭ ترند از حضیض برج وبال ٭ زندگی
خانه اقبال ٭ تقریب این سخن آنکه چون صاحب قران آفاق بعد از مراجعت از دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط
بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بولایات ایران عبور فرماید بنا بران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان
جار بلشکر رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده درسایه علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه
در روز جمعه پانزدهم رجب سنه ۷۹۴ موافق پیچی ییل نهضت همایون اتفاق افتاد و در روز یکشنبه غره شعبان مزاج الشرف را از
نهج اعتدال بصوب اعتلال انحراف دست داد و تا منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات همین مداوای اطبای مسیحا
نفس بلکه محض عنایت حکیم شفابخش تعالی و تقدس براه صحت ... و اذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و در روز دوشنبه

ششم ماه رمضان مبارک از منزل جوی زرک که داخل ولایت بخاراست و در اوقات مرض توقف انجا اتفاق افتاده بود پادشاه
عالی گهر کوچ فرموده و اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل طی فرموده و روز دوشنبه پنجم شوال نواحی
استراباد معسکر اقبال مآب گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید برکه پیش ازین برسالت نزد اولاد سید قوام الدین
رفته بود باز آمده سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را بدرگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت
تقاعد نموده بود داعیه غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در کنار
اهل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان بجانب جرجان تافته در سیم
محرم سنه ۷۹۵ در منزل شاسمان نزول فرموده و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض فرموده قارن کردانید و اهل را باسکندر شیخی ولد
افراسیاب مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم شد
که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابنای میرزا جهانگیر سپاه منقلای را اسره کرده پیشتر براق روند و ایشان بقوز و بین سلطانیه
رفته و گذار آن مملکت را از خارجیان و مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان
قیام نموده و در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بزخم کاری که خورده بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با ابراهیم
شاه که حاکم کردستان بود مصالحه اتفاق افتاده متوجه ملازمت حضرت صاحب قران شدند و در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال
شنید که ملک عز الدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید و بنفس همایون متوجه دفع او گشت
و بعد از نزول در موضع خرم آباد خبر آمد که ملک عز الدین دست از ملک و مال برداشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان
عنان عزیمت کشیده در روز چهارشنبه پنجم ربیع الاول سنه مذکوره از آب جبار و آنکه عبور نمود و بظاهر شهر در میان گلستان فرود
آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منقلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز
خرامیده بموضعی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانیده معاودت نصرت و اعزاز بشیراز رفته با
تمامی حکام آل مظفر در آن بلده مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذه گشتند و حکومت شیراز متعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لوای
کشورگشای در روز جمعه بیست و هفتم جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمده و در موضع قومشه ماهیار از زمان شهریار کامکار
بقتل آل مظفر نفاذ پذیرفت و در روز هشتم رجب آن حکام عالمقام کشته شدند و امیر صاحب قران به نیت سایر بلاد
و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب فساد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه در اصفهان نزول نمود نظم روان با جوان
با بال جادو نشد هنوز نخجیر خونریز یار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع
که دران اوقات د بیت د ا د د

چون دران اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربایجان
و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دارالسلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاد و اظهار اطاعت
و انقیاد آنحضرت نمود همت بلند نهمت بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سال هفتصد و نود و پنج از اصفهان
بصوب همدان در حرکت آمد و چون بدان ولایت رسید چند روز بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک
آذربایجان و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار امیرزاده میرانشاه نهاده در روز یکشنبه سیزدهم

شهر شعبان در سنه مذکوره از همدان نهضت نموده در اثنای راه چند گاه بنشاط صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک
رمضان بدشت قولاتی شتافته با سارق محمد ترکمان و حشم او که در آن صحرا جهت بودند پیکار فرموده و ترکمانرا منهزم
ساخته و غنیمت بی نهایت گرفته و شیخ تیمور بهادر که بیگانه تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز
یکشنبه دهم ماه رمضان از دشت قلاتی بازگشته بآق بلاغ شتافت و بقیه ایام آن ماه را در آن مکان بپایان رسانید
و در روز یکشنبه غره شوال شرایط دوازدهم روز عید قیام نموده بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن الاسفراینی که از اعاظم مشایخ
روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور گورکان بتعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام
نمود و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد بترک خطبه
و سکه ننموده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام و اسب درخور نوازش یافته
عنان مراجعت بصوب دارالسلام انعطاف داد و آنگاه تواجیان موجب فرمان جارچیان بلشکریان رسانیدند که [illegible]
و سلاح ترتیب نمایند و در روز جمعه سیزدهم شوال نهضت همایون از آق بلاق اتفاق افتاد و موکب عالی شب روی و طی مسافت
کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بقیه ازین ایام یک مشهورات رسید و حضرت عالیمقام از آنجا و از آن جهت لازم الاحترام جهان
معلوم شد که میان سلطان احمد جلایر کبوتری بجانب بغداد پرانیده از کیفیت آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابران فرمود
که همان کس که آن نامه را نوشته بود در رقعه دیگر در قلم آورده مضمون آنکه سپاهی که سپاه امیر تیمور گورکان تصور کرده
بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که از حشم و صحرانشینان اند که از لشکر جغتای رمیده بدینجا و پناه آورده اند و آن
نامه نظم بسته بر بال مرغی اگر ه که بغداد باز آورد پیر ه سلطان احمد بغدادی از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته اعمال
و اثقال را از دجله بگذرانید و از نامه ثانی مطمئن نگردید و بر جانب غربی دجله سوار ایستاده انتظار میکشید و ازین جانب
صاحب قران گیتی ستان ایلغار فرموده یک هفته بیست و سه مسافت طی کرد و تاریخ بیست و نهم شهر شوال نظم رسید
ان جهانجوی جم اقتدار ه ببغداد با لشکر بیشمار ه جهان پر شد از بانگ نای و نفیر ه بدریا زدند هم سپاه دلیر ه
گذشتند بغدادیان ه ببستند بر عزم جستن میان ه و سلطان احمد خبر بدیده کشتیها را غرق گردانید بطرف حله گریخت
و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آن طرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدین جانب آورد
اما لشکر بسفینه التفات نکردند و مانند برق و باد از دجله گذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که نشیمن او
داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت
را باز گردانیده یکان مثنی یاغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که برداشته
و اشتران بار آن کرده همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب
میشتافتند تا در دشت کربلا امرای او علان و امیر جلال حمید امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قریب چهل و پنج از دلیران بوی
رسیدند و سلطان احمد با دویست مرد جلد بحرب نوخیان شتافته ایلیات از اسب فرود آمده دست بتیر و کمان برده حمله کردند
نظم ز پیکان جانهای آتش افروخته ه که تیر ملک بر فلک سوخته ه گذر کرد تیر از رفاقت جان ه که از خم زلف سیمین تنان

و امیر عثمان افغانی زخمی برداشت زده بان و بحیله جان سلامت بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت نموده بشرف
طواف عتبهٔ کعبه احترام امام حسین علیه السلام مشرف گشتند بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت پابوس مخصوص شدند صاحب قران
کامران قریب دو ماه در دار السلطنهٔ بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیده و داد عیش و نشاط داده جام جهان‌نمای ارغوانی از دست
ساقیان سیمین ساق درکشید **نظم** و تفرجات لب دجله العباس ساده ای کشتی بی ما تم شط بغداد پیاره دجله عشرت
بر دما زه خوش میکرده ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار **ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحب قران عالی**
حسب و بیان تاخت دیگر از بلاد دیار عرب چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمان فرمای بلاد و عباد درآمد جمعی از تجار بموقف
عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه‌ایست تکریت نام در غایت حصانت و جمعی از دزدان و مفسدان از اینجا ساخته‌اند و همواره
بقطع طریق و نهب مال مسلمانان اقدام می‌نمایند و همت کوه صاحب قران گیتی بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه سپهر مثال
بود در بیست و چهارم ذی‌حجه سنه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داده در روز یکشنبه چهارم
محرم سنه بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر اطراف قلعه را محاصره نمودند و دران زمان والی آن قلعه شخصی بود که او را
امیر حسین میگفتند چون از وصول موکب ظفر قرین خبر یافت برادر خود را بدرگاه عالم پناه فرستاد اظهار اطاعت و بندگی نمود صاحب
قران پوزش پذیر او پوزش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گیرد تا
باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بکرات بازگشته آنچه شنیده بود بعرض رسانید اما امیر حسین از غایت رعب و هراس
از قلعه بیرون آمده و بدفع سپاه ظفرپناه مشغول گردید و ازین راه شعلهٔ غضب جهانسوز برافروخته دلاوران قلعه‌گشای
از اطراف و جوانب جنگ درانداختند و قلعهٔ بیرون را مسخر ساختند و امیر حسین با اتباع باندرون قلعه گریخت و تواجیان بهرام
صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بامرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان بکار داشته بروج آن حصار را
مشبک سازند و آن جماعت یکه هرچه تمامتر بدان اشتغال نموده اراضی تکریت را البان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسین از
مشاهدهٔ این حال دانست که هم خالی از اشکالی نیست لازم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون فرستاد تا بزبان شفاعت
جریمهٔ او کنند اما فایده بر آن مترتب نشد ترتیب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر آن بملازمت شتابد امان یابد
الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسین رسید بار دیگر پای در دامن جرم کشید و بر نقب
اصرار نموده سپاه نصرت شعار یکبار از اطراف و جوانب انصار درآمده شب چهارشنبه دم آتش در ستونهای که در زیر
قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامید
و فریاد الامان برآوردند و چون تیغ ایشان حکم ایمان پاس داشت در درجهٔ قبول نیافتاد و عساکر نصرت مآثر در روز
پنجشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار درآمدند و امیر حسین را گردن بسته پایهٔ سریر اعلی آوردند
رعایا امان یافته تمامت سپاهیان تکریت بقتل مبتلا گشتند و تواجیان از برای اعتبار نظار از روس آن قوم
بدکردار منارها ساختند و اکثر عمارات و بیوتات ایشان را بینداختند و در روز شنبه غرهٔ صفر صاحب قران والا گهر از ظاهر تکریت
علم نهضت افراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و

قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد برآوردند و آثار اقتدار دران دیار ظاهر سازند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هرکس بقدم
انقیاد پیش آمد باج و خراج درگردنش کردند و هرکس که گردنکشی نموده بود از پایش درآوردند و سالما غانما مراجعت نموده
در منزل حربی بموکب همایون پیوستند **ذکر نهضت لوای کشورگشای بجانب دیار بکر در روها و بیان بعضی از**
امور که روی نمود دران ولا صاحب قران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم
دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد و باستمالت رعایا و تعظیم سادات و علما وصیت فرمود و چون ماهچه
توق ظفر نگار بقلعهٔ کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه به سیورغال تعلق بامیر علی موصل گرفت و صاحب
قران دریا دل از راه موصل متوجه روها گشته در اثنای راه سپاه ظفرپناه را بتاخت اموال ترکمانان قراقویلو فرستاد و آن جماعت
با حصول مقصود معاودت نموده موکب عالی بعد از طی منازل بظاهر روها رسیده و گزل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته
با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و ایمنی بر ضمیر منیر خسرو کشورگیر گران آمده زمره‌ای از عسکر منصور ارسال نموده تا آتش نهب دران
زدند و بعضی پیش درروها منزل گزید گویند که آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت عمارات آن از سنگ تراشیده مرتب گردیده‌اند
و قصهٔ القای ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمه‌ای که ازین مقدم خلیل الرحمن در میان نیران واقع شده
هنوز باقیست و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی‌آید القصه امیر تیمور گورکان مدت بیست روز دران شهر بعیش و طرب گذرانید
و دران ایام چند ترکمان و حاکم حصن کیفا بشرف ملازمت رسیدند بانعام و اکرام بهره‌مند گردیدند و در روز پنجشنبه بیست و
ششم ربیع الاول لوای کشورگشای از روها بجانب ماردین درحرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسنگی آن قلعه والی آنجا سلطان
عیسی در روز شنبه بیست و ششم با اصناف تحف و هدایا بسدهٔ سدره انتما شتافته و بانعام و خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد که
محصلان مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار
آن حصار بکس ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و دران وقت چون زمستان بود و
علف در حوالی ماردین پیدا نمیشد تا بمحاصره مشغولی توان نمود صاحب قران عنان عزیمت بمراجعت معطوف ساخت و ولایت
جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین اظهار خلاف کرده بود اکبرنژاینه و در اوایل بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت
و بعد از وقوع محاربه و محاصره مهم بمصالحه انجامید و ایالت آن ولایت بسلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار گرفت **ذکر نهادن**
میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران
چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایات فارس سرافراز شد در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات
آن مملکت را بحیطهٔ تسخیر درآورد و در وقتی که امیر تیمور گورکان از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان جهان مطاع
با سپاه جلادت نشان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان گذشته بقلعه‌ای که آن را خره لو گویند و اندک مردی دران حصار
متوطن بودند و غلبهٔ سپاه داشتند شاهزاده جمعی را فرستاده از ایشان نوازش طلبید و ساکنان قلعه نوکران آن جناب را نومید باز
گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شد و بر زبر پشته برآمد تا تهیهٔ اسباب قلعه‌گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیر عمر و سا
کنی دیانته تیر بیان آن شیر ژیان رسیده و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانهٔ عالم بالا گردیده ملازمان موکب منصور

شاهزاده مغفور تمامت لخط قلعه را گرفتند و با خاک راه یکسان ساختند و هر کرا انجا یافتند از پیر هفتاد ساله تا کودک شیرخواره
پاره پاره کردند و پسر بزرگتر آن پادشاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که همراه پدر خویش بود باتفاق امرا و ارکان دولت
نعش او را از شیراز برده بامانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبه خضرای کش نقل کردند چون خبر شاهزاده بحضرت
امیرتیمور گورکان رسید زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولد ارشد و امیرزاده
پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده مرحوم عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ۷۹۶ روی نمود و بنابر انکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه
برین منوال جاری شد که در دار دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول
سنه مذکوره از افق جاه و جلال اختری نورگستر طلوع نمود یعنی در قلعه سلطانیه که در ان وقت موضع اقامت خواتین و اغایان
حرم سرای امیرتیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید منظر متولد گردید و این بشارت در ظاهر باردین بصاحب
قران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جریمه اهالی آن قلعه در گذشت و آن فرزند سعادتمند را طرغای نام نهاد
و الغ بیک لقب داد و الکاء و ایالات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان آن قلعه اند که ازرا
خانه نیز گویند بکمال حصانت حصار مشهور گشته اند و سر بچنبر اطاعت در نمی آرند بنابران حضرت صاحب قران در روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الاول
سنه مذکور عنان عزیمت بصوب آن حدود تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر ان قلعه را که بواسطه متانت مانند حصار گردون
از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیزپر وهم از خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکزوار در میان
گرفتند و آواز نفیر و شورش بگوش کوتوال حصار همی رسانید و کوس و کورگه فرو کوفتند و آن قلعه را بروایت ظفرنامه در مدت
چهار هزار سال هیچ آفریده بقهر و غلبه فتح نکرده بود در سه روز قهرا قسرا قلعه را مسخر ساختند و آتش تاراج در اندرون زده رایت
نهضت بصوب الاتاق برافراختند و در اثنای راه بهر شهر بعضی از اصحاب فساد و ارباب عناد پرداخته جرم و فیر در جای مناسب
می نمودند و در هر منزل از حکام و ولایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحب قران مشرف گشته
پیشکش می گذرانیدند و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشه افتخار باوج فلک دوار میرسانیدند از جمله در اوج کلیسای الاتاق
والی آذربایجان طهرتن بدرگاه جهان و صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت سربلند پایه او از گردیده بترکات
لایقه کشیده در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن الحال خیال تسخیر قلعه اونیک در تحت تصرف مصر ولد
قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحب قران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکور با جنود تائید الهی و عساکر
توفیق نامتناهی بدان جانب نهضت فرموده تاریخ روز پنجشنبه بیست دوم همان ماه در ظاهر اونیک خیمه بارگاه باوج مهر و ماه
برافراخت و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعه زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعه بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون
گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را ابطال در می آورد شتافت در روز جمعه نوزدهم پسر خود را که شش ساله
بود با اندک از نواب بیرون فرستاده و پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و پیغام نمود که بنده را حد مقاومت با خدام سدره
سده مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید آنکه چند روز امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم و امیرتیمور گورکان
این را نوازش نموده و خلعت بخشیده و فرمود که از سر جریمه مصر در گذشتیم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر

راه ندهد و پسر

و پسر و نایب مصر بازگشته انچه شنیده بودند بگوش او رسانیدند و توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه امتداد
یافت و هر روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر از پیشتر میگشت و مصر دو
نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاده التماس امان و مراجعت موکب ظفرنشان نمود اما
بجای نرسید بالاخره مهم بدانجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از دیوار قلعه می انداختند مصر چون حال بدان
منوال دید روز شنبه دویم شوال همان سال شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرد
و روی عجز بر خاک بنا و التماس نمود که خون او را از صاحب قران ظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت
داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد امیرتیمور گورکان
چون مصر را بشاهزاده بخشید اما هم دران ولا حکم شد که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین مقید بود بسلطانیه بردند
و سلطان عیسی را در ان قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند فرستند و فرمان بران بر ان عمل نمودند **ذکر بعضی از وقایع
... و بدر آمدن سلطان احمد جلایر** چون صاحب قران گردون احتشام از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را بامیر اتمش سپرد
روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی
مشرف گردیده و هم دران اوان طهرتن بانواع نوازش و انعام اختصاص یافته و برلیغ موشح بال تمغای همایون
حاصل کرده روی بالکای خود آورد و مقارن الحال امیر بایزید حاکم قلعه امدین بخدمت خسرو روی زمین رسیده بصنوف
العواطف مواهب و عطایا خوشدل گردانیده و ولایت امدین را بوی بخشید الکاه صاحب قران دین پناه بگرجستان شتافته
در آن مملکت لشکریان نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و الحاد دوچار می خوردند بکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می
آوردند و بدستور معهود دران سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود و از جمله انکه در روز سه شنبه بیست و ششم ماه
مذکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بسمع علیه امیرتیمور گورکان
رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یک روز دران منزل بفیروزی بعیش و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت
محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از ان از قارص کوچ فرموده بیک کول محل نزول قبول همایون گشت و در روز
جمعه هیجدهم ذی قعده از انجا در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست و یکم فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بران موجب عمل نموده صاحب
قران شکارکنان بکوهستان گرجستان در آمد و دران ولایت نوبت دیگر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی
شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دولت قپچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شیروان اشتغال دارند بنابران رایات
نصرت نشان از جانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و
عیسی بیک و یغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحب قران والاتبار دران زمستان
در محمود آباد رحل اقامت انداخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه ظفر لوا
فرار نموده بحلب شتافت و چند گاه دران ولایت بعیش و طرب گذرانید و از حلب بدمشق رفت و از انجا عنان عزیمت بطرف

مصر رفت و نزدیک بحلب رسیده حاکم آن دیار ملک یه قوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات
و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی اسب تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب بروی منزل معین نموده
و سلطان بتبرکات لایقه و تشریفات رایقه ممیز ساخته و داده بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک و رعیت
درمیان انداخته و ایام [illegible] ان قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب کرده ملکیه توق حاکم بغداد بر وفق الهام
کسیل کرده چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده متوجه دشت قپچاق است بار دیگر
مصریان را باز گردانیده با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته روی بشیراز
نهاد و سلطان احمد در شهور سنه [illegible] بار دیگر بر مسند سلطنت دارالسلام تمکن یافت ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت
دیگر بسر توقتمش خان چون لشکر برودت از زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت
و صحرا منهزم گردید و جنود فیروزی دثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اسحار در اشجار آمده عنان بسوی صحرا و کوهستان
منعطف گردانید نظم سلطان بهار از تجلی رایات سپاه سبزه و گل برخواست بعزم گشت و لاله زد خیمه بکوه و دشت و لاله
رای کشورگشای صاحب قران ممالک آرای جهان افشا کرد که نوبتی دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قپچاق کشند و بدست اقتدار
توقتمش خان و سپاه مخالف را [illegible] بتاریخ روز یکشنبه هشتم جمادی الاول سنه [illegible] اعلام آفتاب اشراق برافراخت
از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر انجم مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان
کیوان درگذشت نظم بجنبید از جای صاحب قران بلرزید بر خود زمین و زمان سنان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که
معدوم شد ماه و مهر و چون صاحب قران مظفر و منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیقی که جهت مهمات
از نزد [illegible] توقتمش خان رفته بود باز آمد بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض رسانید و چون در آن رقعه
سخنان خشونت آمیز مکتوب بود نظم برآشفت سلطان صاحب قران و بعرض سپاه حکم فرمود و بموجب فرمان لازم الاذعان
نظم کشیدند بر دوش مردان کار زرهای داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور برآمد بموج
امیران و شهزادگان بی درنگ کشیدند صف با آیین جنگ و کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود در دامن
کوه البرز واقعست و از آنجا تا دریای قلزم نه فرسنگ مسافت باشد و قبل دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرز کوه
و قبل دست راست ساحل دریای قلزم گرفت و از اسلحه آن جنود نامعدود بمثابه بود که هیچکس زمان میدان لشکری
بآن عدد و عدد ندیده باشد زخیل سواران پولاد پوش زالبرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن
عرصه گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحب قران جم اقتدار بر مرکب راهوار سوار شده از بدایت طلوع خسرو
ثوابت و سیاره تا هنگام روشنان فلک دوار تمامی بهادران قول جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب کردار گردانیده
بهر فوجی که میرسید سردار آن جماعت زانو زده اسب پیشکشید و چون از آن کار فراغ بال حاصل گشت صاحب قران عادل
با آن سپاه دریا دل منازل و مراحل پیموده در اثنای راه بهر فوجی از بهادران توقتمش خان دوچار میخوردند و در قتل و
غارت تقصیر نمیکردند توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران از [illegible] حباب وار متوجه

میدان

میدان رزم گشت و در کنار آب قوی بتاریخ روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده
نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته براق جنگ و تلاش تمام و تنگ نمودند نظم دو لشکر در اندیشه و داوری که بخت
که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان
با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و اهتمام و کوشش در آن نظم روز دیگر که خسرو خاور کرد آهنگ لشکر
علم زرنگار ساخت مبنده شورش اندر میان خلق افکند چرخ و انجم از آن گریزان گشته گشت روشن بزرق تیغ و دشت
صاحب قران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بتعبیه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مرتب
ساخت و قول بزرگ را با امیرزاده سلطان محمد سپرده و خود بنفس همایون با بیست و هفت قشون دلاور و پردلان جلادت
اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم ز شهزادگان قلبگاه سپاه جهان کرد در چشم مردم سیاه علم در
صف پس زد آن سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان با اتفاق شهزادگان
جوجی نژاد و امرای مظفر نشان صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند نظم از آن سوی
خان قیامت شکوه بیاراست دریا برابر کوه ز رستم کمانان پولاد پوش درآمد بصحرای قپچاق جوش
دلیران قتال بیاد حمله رجال اشتغال یافته ناگاه بصاحب قران ظفر پناه رسید که کونجه اوغلان و بیک یارق اوغلان
و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار به جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و
صدای گیر و دار و افغان حرب و کارزار در چرخ [illegible] دوار انداخته و آنحضرت با قشونات خاصه بدو میسره تاخته فی الفور [illegible]
بهادران موکب همایون پشت داوند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان
باز گردانیده و از عقب مصور جمعی را گشته با میر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت فتوحات بر ایشان تبدیل یافته لشکر توقتمش خان
بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد و زمان چین شکسته بنه دعا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان فدای [illegible]
[illegible] کرده با پنجاه نفر از [illegible] در اندازان رستم نژاد فرود آمده دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالف را از جای باز
داشت بلکه نظم بهر تیر کز شست او در گذشت یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی و
جمعی از مخالف را گرفته در پیش امیر تیمور گورکان آورده مانند [illegible] برهم بسته و [illegible] با قشون وفادار بمدد رسید فی الحال
از اسب پیاده شده و در پهلوی شیخ نورالدین زانو بر زمین نهاده تیر اندازی آغاز کرد و قشون قول نیز بوی پیوستند و کمر خدمتگاری
بر میان بستند و دست بانداختن دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نمودند و نهایت مردانگی بظهور رسانیدند
اینها را از جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که قبل دست چپ صاحب قران بود از عقب [illegible] کونجه اوغلان در گذشته
از پس پشت افتاد که در برابر امیر تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد و در آمد و میرزاده محمد سلطان نیز بمدد رسید یکباره دلیران
ظفر پناه دست راست مخالف را در هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نیز [illegible] خواجه را که از جوانغار [illegible]
بر وحمله آورده بودند شکسته کرده منهزم گردانیدند نظم ز چوب خدنگ آتش افروختند و زان جان بسیار کس سوختند و در
اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش علی [illegible] که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زبان [illegible]

دگر روز که شاه امیر عثمان عباس را بمبارزت خواست و امیر عثمان بر وی تاخته اقتدار جلالت نمود که یعنی پی زینت بر مو کرده روی
بمزار آورد و اینمعنی موجب شکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیر مردم ربای روی باوزبکان آوردند
و بضرب سر پنجه شجاعت جمعی کثیر از ایشانرا بیکدم مجروح و بی روح کردند **نظم** سر و بوجویان بر خاک جوی ده پیدان بگردید ماننده
گوی ده عاقبة الامر آثار ظفر و برتری بر جانب لشکر تیموری با کمل وجهی ظاهر شد و توقتمش خان دانست که کار تولی دیگرست و فتح و نصرت
موقوف بعنایت کار فرمای قضا و قدر و باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری
از گریختگان بزخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتاد **نظم** زکشته فتاده هزار انجمن ده نه تابوت نه نوحه گر نه کفن ده و
صاحب قران عالیمقام از بارگاه خوش خرام فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان به نوازش امرا و
بهادران گشوده در بارهٔ ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قواری قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراشت
و امیر شیخ نورالدین را که عنان جان سپاری کرده بود بمزید تربیت و عنایت اختصاص داده پایه قدر و منزلتش بایوان کیوان
رسانید و اسب و جامه زردوزی و کمر مرصع ارزانی داشت و صد هزار دینار کپکی انعام فرمود **ذکر تاختن بعضی از مواضع**
و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحب قران آفاق صاحب قران والا گهر بعد از فتح بدیع پیکر فتح
و ظفر تا کنار آب اتل از عقب دشمنان شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوبری جاق اوغلان که پسر اوروس
خان بود انداخت و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و ضبط ایل و الوس مملکت موروث قیام نماید
و قوبری جاق از معبر توراله گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و اقبال برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع
کرده با چند نوکر بجنگلستان بولار آمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا برود
ظلمات رفته ومظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحب قران مظفر پناه دست راست الوس جوچی
خانرا تاخت نموده بیک بارق اوغلان و تور خواجه اوغلان و اعیاندار که در آن طرف بودند بگریزانید و تمامی اموال و حیوانات
احشام ایشان در حیطه ضبط در آورده عنان بجانب روس تافت و آن ولایت را زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران
خورشید منظر بدست شاه ظفر اثر افتاد و بعد از قتل و غارت الوس روس صاحب قران با ناموس عنان بجانب قوم چرکس
داده قتل و غارت در آن ولایت در انداختند و از اینجا پاره پرشکوه بصوب البرزکوه تاختند و در اثنای راه صاحب قران
جمجاه بواسطه تهمتی که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را رسانید و چون سپاه ظفر جوی بالبرزکوه رسیدند
ساکنان آن موضع را نیز از جرعه انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولاطاو ویس را که دو سردار عظیم الشأن بودند فراق از گرفته
هر دو مقصدی دین را بجنت الثری فرستادند و قلعه فولاد را نیز تسخیر نموده بر دجله آن دیار را باتش غضب در سوختند
و موضع بو تاتو عزم رفته آن زمستان اینجا گذرانیدند و در قشلاق که مقصود پیر و برنا همان بود صاحب قران مظفر لوا امیرزاده
سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین را در اوراق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی خان
و سرای شتافت و بتخت گاه حاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورده و امیر تیمور
گورکان او را در خدمت امیر جانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع را ویران ساخته در

وقت مراجعت که از آب آتل از روی یخ میگذشتند محمد را بر زیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را که جاینده بکجاک
زنجیر سرای که اوزبکان سوخته بودند آتش در آن بلده انداختند و صورت قشلاق باز گشت و در اول بهار سنه ... موافق پیچی ییل
صاحب قران سعادتمند براه دربند متوجه آذربایجان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیده و مسخر و مفتوح ساخته متمردان آنرا مغلوب و منکوب
گردانید و چون از تمامی گذاشته در لب آب کر نزول اجلال فرموده امیر شیخ ابراهیم شیروانی که در آن سفر ملازم موکب
همایون بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحب قران دولت نوازش او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند
پایه و سرافراز ساخته تشریف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از اینجا در حرکت آمده منزل اقدام مجمع خیام عرش سپهر
احتشام گشت و از اقدام میرانشاه را ابوالایتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاده انصاف وصیت فرموده شاهزاده با دریچه شتافته
دست راست سپاهش از قراباغ بجیحون با اونیک بیرت ساختند و دست چپ از شوق بلاغ و درگزین تا همدان علم اقامت افراختند
و امیر تیمور گورکان از اقدام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که مدت سه سال در آن قلعه
محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سر او را سرافراز گردانیده
بخ مطلع ارزانی داشته اجازت فرمود و درین اثنا بمسامع جلال رسید که در غیبت موکب همایون دارو غه شاه ولد و امیر ماریندران
را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده و گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافته میرزا اسلطان حسین و خداداد و جمعی با جمعی کثیر بجانب شاه و ندیلها ره نمودند و امیر صاحب
قران نیز متعاقب ایشان بدان صوب روان گشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا اسلطان حسین ولرا غارت و نهب را
مسخر گردانیده و اتباع بهلول را تیغ بی دریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته سوختند و صاحب قران کامران
قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شاد روان عظمت و اجلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان را در آن
فضای راحت افزا بپایان رسانید **ذکر توجه صاحب قران سعادتمند از همدان بجانب دارالملک سمرقند** پادشاه عالیجاه
صاحب تایید در همدان بآداب فرایض و سنن روز عید اقدام و اتمام نموده امیرزاده محمد سلطان با امیر جلال حمید و امیرزاده
ملک رو امیرارغونشاه اختاجی بجانب مازندران فرستاده فرمود که تا در هرموز بروند و قامت سواحل و گرمسیرات را تسخیر
گردانند و صاحب قران کامران در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسید
از کیفیت حکام می پرسید و ظلمه را تادیب نموده و دار و حکام عادل با نعام و احسان خوشدل و مسرور میگردانید و چون
بولایت خراسان درآمد والی هراة امیرزاده اقبوقا بافات رسم استقبال استعجال نموده بشرف بساطبوسی استسعاد یافت
و پیشکشهای لایق کشیده بتبرع خود شتافت و صاحب قران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکشتی از آب آمویه
گذشت و حضرت عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بمجلس آتین با امیرزاده شاهرخ قاعده
استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کردند و صاحب حمیده آثار از حرار شهر کش رفته بزیارت شیخ
شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آن دیار تشریف برد و در بارهٔ حفاظ وی در آن مزارات انعامات کرد و در روزی جذبه
خرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مرقد اولیا و اکابر بر بساط عیش و

و نشاط مبسوط گردانید و خراج سال بر رعایا بخشید و بعضی از مفسدان و ظلمه را که بر مردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و در ان بستان
در غایت دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار حضرت باغ شمال را تعمیر فرمود و بعد از اتمام آن مقام جهانبانی
خسروانه ترتیب نمود نظم خسرو تاج بخش تخت نشین ٭ شاه دارا سپاه جم آیین ٭ چند روزی بعشرت اندر باغ شمال ٭ در کمال سعادت
و اقبال ٭ بگذرانید در نشاط و سرور ٭ کرد از عدل ملک را معمور ٭ **ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان**
و چریک شدن حضرت صاحب قران بمصاحبت دختر خضر اوغلان چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قاچار
نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحب قران بود و در شهور سنه ۷۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال او شده ایالت ممالک خراسان
تا فیروزکوه و ری بوی تعلق گرفت و شاهزاده در اوایل ماه شعبان سنه مذکوره از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرموده
و در آخر همان ماه در الکای کهدستان نزول اجلال فرموده قبه خیمه و بارگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و رفع رسوم جور
و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان را هم انجا بپایان رسانید انگاه باغ شمال را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب
شنبه بیست و یکم ذی حجه سنه مذکوره انحضرت را ولد رشید متولد گشته موسوم به بایسنغر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه
که امیرزاده شاهرخ را بخراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه رمضان در ان سرای گذرانیده
به ییلاق سلطان ارتوج رفت و در ان مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرموز رفته بود
و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و قلع و قمع مفسدان بتیغ بیدریغ بگذرانید و با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و در ان اثنا
خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحب قران کامکار پیدا شد و جمال حال بسبب خضر خواجه تمغاج [illegible] که در آستان
اقبال آشیان بسر میبرد بانواع عواطف خسروانه ذوی [illegible] و زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان
ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده و بحرم سرای صاحب قرانی رساند نفس مبارک از ییلاق سلطان ارتوج
کوچ فرموده و بمرغزار کان گل خرامیده در پاییز همان سال ۷۹۹ باغ دلگشا و قصر ازان تعمیر فرموده نامزد دختر خضر خواجه
اوغلان نمود انگاه امیر عالیجاه بتاشکند رفته از سیحون گذشته در قریه جاس اتمس قشلاق طرح انداخت و در ان [illegible]
بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد حنفیه است رضی [illegible] عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول
سنه ۸۰۰ امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اوغلان که تکل خانم داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون
از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحب قران بترتیب طوی فرمان داده بآیین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد
ازدواج آورد و چند روز بعیش و سرور گذرانیدند و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب اهنگ بیت الشرف خویش گردانید انحضرت
نیز روی توجه بسمرقند آورد **گفتار در بیان توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان** و اعلام جهاد بجهت تقویت دین و دفع اشرار کفار
و تمرد دین بموجب بعض کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی علیها متضمن اعلی مراتب جاه و جلال است و سبب وصول بدرجات
امانی و امال بنا علی هذا صاحب قران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب سنه موافق بارسیل بنیت غزو و جهاد و قتال اهل کفر و عناد
و با سپاهی از اقطار بقدر زیاد و لشکری قامع اهل شر و فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه
در سمرقند بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته عنان یکران براه اندراب انعطاف داد **نظم** بچند و چنین بعالم فتاده

بعالم فتاده ٭ بعالم چنان جنبشی کم فتاده ٭ ملک کر نشد از ناله کرنای ٭ ز بانگ دهل و هم لرزنده پای ٭ و چون موضع
اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجاه گشت و طایفه از مردم انجا بیهم داد خواهی بدرگاه پادشاهی آمده بعرض رسانیدند
که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور سیاه پوشان هر سال از ما مال میستانند و هر کس که در ادای خراج اندک اهمالی مینماید
کشته و عیالش را باسیری میبرند از شنیدن این سخن عرق حمیت خسروانه در حرکت آمد و اغرق را گذاشته با جمعی از لشکر
منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین انجماعت بیدین را بزخم تیر و زوبین در حیز تسخیر کشید بسیاری
از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و اموال و حیات اهل ضلال را عرضه نهب و تاراج گردانید و چون امیر تیمور گورکان
از دفع شر آن قوم پرداخته فراغ بال حاصل کرد و باغرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بدان سر
زمین چند روز در مرغزار [illegible] قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه مذکوره از ان منزل
کوچ کرد و روز شنبه چهارم بنواحی قلعه ارباب رسید و در باب تسخیر الحصار اهتمام فرموده در عرض چهار روز از ان امر فراغت
روی نمود و صباح جمعه مقدم ماه مذکور صاحب قران مؤید منصور بر اسبی بوز که از ان تکه روان میگفتند سوار شده گرد قلعه میگشت
و چون بمحاذی دروازه رسید از روزن بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد انحضرت انداخت و از آواز گذشتن تیر اسب در
رمید اما گزندی بان خسرو سعادتمند نرسید و باین تیر چشم پادشاهی برافراخته از دروازه دیگر بقلعه شتافت و با وجود
موسی اوغانی که مقدم قبیله کرکس بود و سردار ان حصار و اتباع او فرمان داده و فرمان بران در ساعت آن جماعت
را مقید و مغلول گردانیده و نسبت بیسعادت که تیر بجانب خسرو جهانگیر انداخته بودند حرب نمودند و چند کس از خمی ساخته از اقلام
کار کی سبحانی آن جمع را بگرفت و در جانب همان روز موسی با دویست نفر از متابعان بقتل رسید و حکومت ارباب بملک
محمد نامی که پدرش را لشکرشاه بتیغ بیداد موسی کشته بود تعلق گرفت و در هژدهم ماه مذکور صاحب قران عالیجناب
از ارباب کوچ فرموده روز پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه ۸۰۱ از آب سند عبور نمود و بکنار بیابان [illegible] که جلالی
مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایات کوه جود اولغای طایع مسعود در ان منزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم
پیشکش بجای آوردند و شرایط مالگزاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و بنوازش امیر صاحب قران مفتخر گشته
خوشدل و مستظهر اجازت انصراف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حضرت مؤید منصور از جول عبور فرموده روز پنجشنبه
چهاردهم امیر شیخ نورالدین را با فوجی از سپاه بدفع شر شهاب الدین [illegible] با شیخ نورالدین و وصول صاحب
قران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمده و تمامت جهاد و متعلقاتش بدست عساکر نصرت ماثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی
بباد فنا داده بعد از ان صاحب قران گیتی ستان از ملی کوچ کرده روز شنبه ۲۰ ماه صفر سنه ۸۰۱ حوالی الحصار
نصرت خیام عساکر ظفر آثار گشت و اهالی بقدم اطاعت و اوغان بیرون آمده مال امان بقبول نمودند و محصلان جهة
تحصیل آن وجه بشهر رفته در اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور چه از وقت فرمان همایون نفاذ یافته که
هر جا غله یابد بردارد و این بهانه شبی که دماغ زمانه از غلبه ماده سودا ابهم بر آمده بود لشکریان بشهر شتافتند
و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از ان مهلکه نجات نیافت

در روز شنبه هفتم صفر لشکر را امیر نصرت بود و عساکر نصرت مآثر در اثنای نهضت کوکری را با دو هزار سوار از مردم جهالت نشان در
کنار کوه عظیم ایستاده میخواست که دستبردی نماید و عساکر نصرت مآثر او را منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند
بغارتیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب سند انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر موکب
ظفرنشان پیوسته از نور طلعت همایون صاحب قران ربع مسکون روشنی دیده امید حاصل ساخت ذکر وصول امیرزاده
پیر محمد جهانگیر بموکب صاحب قران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی از صغیر و کبیر چنانچه سابقا خامه لطائف
حریر در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داده صاحب قران کشورگیر مملکت قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده پیر محمد
جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت را حیطه ضبط درآورد و عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند
گذشته سهارن را اچک گرفت و بعد از ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه برافراخته و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ برادر
ملوخان و سارنگ و ملوخان در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار
ممالک هندوستان شده بودند و چون مدت محاصره به شش ماه کشید اهالی ملتان از قحط و غلا به تنگ آمده سارنگ ترک جنگ داده و پای
اضطرار از شهر بیرون آمد و امیرزاده پیر محمد را فتح میسر شده در ملتان قرار گرفت و در اثنا چنانچه در هندوستان مشهور است
اشکال روی نموده اکثر اسپان لشکر تلف شدند و حکام الکه و امیری داشته شعار عناد و اظهار کردند و فی الفعل بشبها
تا در شهر درآمده هرچه می یافتند می بردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران بادپای بدفع ایشان
قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حسرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماه رایت نصرت آیات صاحب قران خجسته صفات
از افق دیار هند طالع گشت و آفتاب گرداب دولت آن ظلمت آباد را روشن ساخت و دیده بخت به فرخندگی آن مشاهده خیره شد
و خوش صفت در ... امیرزاده پیر محمد از مضیق وحشت نجات یافت و به اردوی همایون شتافته در روز چهاردهم
صفر در کنار آب بیاه به ملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لوای ظفر پناه از
آب بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جهان انداخت و چهار شبانه روز آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن اوان امیرزاده
پیر محمد صاحب قران عالی مقام را طوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم
قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه بیست و ششم صفر لشکر قیامت اثر آن حصار را در میان گرفتند و مطرا از مشاهیر قلاع هندوستان
و از راه دور بر افتاده و با اطراف آن بیابانست و آب آن از کویی است که در شهر اشکال بهم میشود و حاکم آن قلعه را دولچین
می گفتند و راو بلغت هند پادشاه را گویند و راو دولچین تا آن غایت به متابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده
و رونده باج ستانده هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند
سدیان تحت بقدم فرار به پیش آمده چون کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه
شامل حال ایشان شده در روز جمعه بیست و هشتم صفر راو دولچین با شیخ سعدا جودی بملازمت صاحب قران شتافت و بوساط
بوسی استسعاد یافته سه تو از اسب تازی با زینهای زرین پیشکش کرد خدمات او شرف قبول پذیرفته با انعام جامه زردوزی
و کمر مرصع و افسر زرکار سرافراز گشت مقارن این حال جمعی از اهالی و بالور که پیش از این از اتباع میرزا پیر محمد سامر

کابل

کابل را با هزار کس بجنگ شبیخون عذر گشته بودند به تیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و این معنی موجب هراس مردم آن حصن
گشته برادر او و همچنین کمال الدین و پسر او در بیست و ششم صفر دروازه ها بگشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم بر او مقید شده
سپاه ظفر قرین روی به تسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر اهل قلعه امان طلبیده کلید دروب را ارسال داشتند و خزینه
نامجه ملا ... امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان شهر درآمده رعایای تیره رای در ادای مال الامان
نمودند لاجرم آتش قهر شعله ور شده و به اشتغال یافته جمع سپاه جهانسوز بقلعه بطنیر درآمدند و مبارزان ایشان و بندیان جنگی
صعب روی نموده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده ده هزار کس از کفار به تیغ بیدریغ کشته گشته آتش نهب و تاراج
در خان و مان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شد و در آن دیار دیار نماند و نه دیار
وصول شیران بیشه یکدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی قم این حکایات و جامع این روایات سابقات ذکر سلاطین هندوستان
را بعد تا اواخر دولت سلطان فیروز رحمة الله در سلک بیان منتظم گردانیده بود و از سیاق کلام مورخان عظام چنان مستفاد
می گردد که بعد از فوت سلطان فیروز شاه رایت سلطنت بنبیره سلطان محمود از اوج مهر و ماه درگذشت و ملوخان که از سایر امرا
و فیروز شاهی بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از وصول
موکب ظفرنشان امیر صاحب قران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عیال بار گردون
مسیر جانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه بهر قصبه و بلده که رسید خان و مان و مال کفار را با آتش
نهب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را به اسیری گرفت و بعد از طی مسافت پرآفت و عبور از انهار و کار به فی الفت در روز
دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول از آب جون بگذشت و متوجه علف زار و حصار لونی گشت و همان روز بپایان آن قلعه رسید
قلعه ای که موسوم بلونی بود موکب همایون را بقدم اطاعت استقبال نمودند شیخ زاهد بار شاد عقل در این طریق ارادت سلوک
داشته خود را به سفینه صاحب قران رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سپر مخالفت بر روی کشیدند
و لشکریان اطراف قلعه را بغیب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و گبران را از مسلمانان جدا کرده
عرصه تیغ جهاد ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحب قران عالی مآثر از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و
جهان نمای عمارتیست از عمارات که سلطان فیروز شاه در دو فرسنگی دهلی بر سر پشته ساخته اند و آب جون از حوالی آن میگذرد
و روز دیگر رای صواب نمای صاحب قران کشورگشای مایل تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت
و آن منزل راحت فزای را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهت موکب بکار کدام موضع
لایق تر است و مقارن این حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر پیل از
میان درختان ظاهر شده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تایید از آب عبور نموده بعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه
نصرت نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سید نور از مردان جلادت از مقابله و مقاتله قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند
و در آن موضع نایره قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونک بهادر و الله داد و اهدو قراولان روان کرد و ایشان چون
باد و در آب گذشته بزخم پیکان جان شکاف در صندوق سینه بسیاری از اهل کینه انداختند و ایشان پای در وادی گریز

بنهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که بکار شیر فلک دوار از وی در خطر بود بدست افتاد و مستقط شد و ارباب کیاست از ذوق صورت
فتح و نصرت واثق گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سیم ربیع الثانی موکب صاحب قرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید
و در آن موضع شهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اکابر و اشراف بارگاه را جمع آورده در باب توره
و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورد و دستور ایطال رزم و میدان داری و لوازم ضرب و حرب گذاری
بعبارتی لایق و تقریری لایق بیان کرد **بیت** ز هر در فتری نکته گفته شد ◦ ز هر جا که گوهری سفته شد ◦ و در خلال آن احوال
شاهزادگان خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از گذر آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار کافر اسیر
شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و یمکن که در وقت مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن موثر افتاده
حکم شد که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هرکس در امتثال این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ یاسای اعلی اشرف نفاذ
کرده بروایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب علم انتظام داشت تا آنگه هرگز در عمر خود گوسفندی
ذبح ننموده بود در آن روز پانزده هندو را که اسیر او بودند به تیغ غزا ساخت و در همان روز لوای فرقدسای از آنجا بجانب دهلی در
حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا گشت و صاحب قران بجز و بر روز دیگر مانده بود از آب گذشته آن طرف رود
جون معسکر مآب شد بساقیان بموجب حکم جهت رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت حصارها
مرتب ساختند و پیش خندق گاومیشان را بر هم بستند و خیام افراشته منتظر جنگ و پیکار نشستند **گفتار در بیان محاربه جنود**
ظفر ورود با والی ملک هندوستان سلطان محمود صباح روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو موکب آسمانی از
مطلع تأییدات آسمانی طلوع شده به تیغ فتح و فیروزی سرشب هندوی سلب را بینداخت و ماکنت عینی بالقای فواتح بشارت
ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله کانهم بنیان مرصوص جهادها میدان آن غزو جهاد را منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب
اشراق صاحب قران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده و بر باره تنومند بر آمده برانغار سپاه نصرت
شعار با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری یساول
و تیمور خواجه آقبوغا و اسپرد و جولی را از صولت سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان
و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم گردانید و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشته و
رایت نصرت آیت خاصه الحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان درگذشت **نظم** بقلب سپه شاه نصرت قرین ◦ برافراخت
رایت بچرخ برین ◦ عنان تافت شد جانب رای هند ◦ بشمشیر کین ملک برای بند ◦ ز سوی دگر خسرو دهلوی ◦ عیان ساخت
آیین کینه وری ◦ و خود باتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هادی ملتانی داده و ضبط
میسره را در عهده طوغان خان و میر علی موجه کرده و با ده هزار سوار شمشیر گذار و چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان کار
زار نهاده و ماده اعتماد و عده و افغان هندیان پیلان کوه پیکر که منظور بود که عدد آنها بصد و بیست برسیده و از هیبت
هیات آن افیال جبال مثال ابطال رجال می‌رمیدند و امرای کشور هندوستان آن افیال گردون توان از الجم و سلاح
آراسته بودند و بر پشت بسته مانند تختها و صندوقهای مستحکم و بر سر تخته و در هر صندوقی چند ناوک افکن و نفط انداز

نشسته

نشسته و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال و قتال ایستاده **نظم** صف زنده پیلان پولاد پوش ◦ تنی کرده موی سر ازو
ز جوشن ◦ و اگرچه لشکر قیامت اثر جنگجوی میمن دولت صاحب قران گیتی ستان از صفهای دشمنان قوی در هم شکسته بودند و معرکه‌های عظیم
کل بسر انگشت جلادت از هم گسسته اما چون پیش ازین جنگ پیل ندیده بودند و در باب مهابت و صلابت آن جانوران غلو
مبالغه شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن اقبال را از جمله محالات می‌پنداشتند و دغدغه خاطر ارباب و اشراف ازین
جهت بغایت بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحب قران از علمای عالیشان و فضلای متعالی مکان رسید که جای شما کجا خواهد
بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضعی
که عورات آنجا می‌باشند آری **نظم** که بود بهرام را در دل هراس ◦ مه زنانه را سازد لباس ◦ بنا علی هذا آن صاحب قران
مظفر لوا بفرمود که از آهن خارهای بزرگ خسک ساختند تا وقت حمله پیلان پیادگان موکب نصرت نشان انداز در راه پیلان سازند و
چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل حال آن مؤید حمیده خصال بود پیش از آنکه احتیاج بکار در خسک شود سپاه نصرت ترک را گل فتح و
فیروزی در چمن اقبال بشکفت و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت **نظم** یکی فتح و ظفر شد جلوه گر ◦
دو صد اقبال آمد بار ور ◦ کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تسویه صفین و تقارب طرفین صاحب قران پاک اعتقاد بدستور معهود
از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسالت
نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب نما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب در آورد و علی سلطان
تواجی و القوول بخش و سپه موسی برکال را با چند فوج از ابطال رجال بامداد امرای هراول فرستاد و حال آنکه ایشان را
در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحب قران جمعی را مدد ما فرستند علامت فیروزی باشد لاجرم چون ایشان بدانیشان پیوستند
مستظهر و قوی خاطر گشته تونجک بهادر و سید خواجه علی بهادر و الله داد و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار که
در کمین گاهی نشسته بودند و چندان صبر نمودند که مغولای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از کمین بیرون تاختند و در حمله اول
قرب پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان بشمشیر تا جنیبه تعاقب رسانیدند و طغی خان
که در برابر ایشان بود منهزم گردانیدند و از میسره میمن دولت قاهر میرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه
و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که ملک معین الدین و ملک امین هادی بان کوه آهنین استواری نمود در هم شکستند و بنا
امر ابر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران را مجروح ساختند و پیلبانان را از قلل آن جبال بر روی خاک
هلاک انداختند **بیت** بکرزی یکی گرد پیلی زبون ◦ بنیزه دگر فیل با زرانگون ◦ و امیرزاده خلیل سلطان با آنکه
در سن پانزده سالگی بود فیلی قوی هیکل تسخیر کرده بطرشاه و الاکرا آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحب قران ستوده
خصال رخ نموده و فرزین بند اعدا بیاده فنا رفت و سر پادگان اهل هند در سم اسب تازی نژاد فرسوده گشته سواران
ایشان روی گریز بجانب شهرستان نهادند و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران در تاخت
در قلاده اسیر کشیدند و بسیاری از سپاه ملوخان و محمود بتیغ بیدریغ گذرانیدند **بیت** سپاهان هند از یسار و یمین ◦ فتاده
چون سایه‌ها بر زمین ◦ سر هندیان زیر پا لخت لخت ◦ فرو ریخته چون ز هند از درخت ◦ ز ترکان صف پیل اندر هوس

رخ آمده بود کاو فراس و سلطان محمود ملوخان در شهر تحصن نموده صاحب قران در کنار حوض خاص نزول نمود و حوض خاص
ساخته و پرداخته سلطان فیروز شاه است و آن مقدار وسعت دارد که تیر تیز پر از یکطرف آن دیگر جانب پرواز نمی تواند کرد و آن
غدیر در موسم برشکال پر از آب باران شده تمامی سال اهالی شهر از آب آن می نوشیدند و کارزار دهلی جا نمودار آنجا که تحریر
القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرای نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای
آوردند و از شجاعت و دلایت امور که بنیز دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور نعم الهی که شامل حال
ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت فرمود و زبان تحسین امرای جلادت آیین گشاده درباره ایشان
انعامات نموده **ذکر فرار سلطان محمود ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان**

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود ملوخان شب در آمده
و طریق مشورت مسلوک داشته جز فرار چاره ندید و در همان شب که مانند باطن کوته نظره تیره و همچون ظاهر سیاه زنگ سیاه
رنگ بود شهر را باز گذاشته رایت گریز افراشتند و نیم شب امیر تیمور گورکان از فرار فی الفور خبر یافته جمعی بهادران
از عقب گریختگان بفرستاد و ایشان بسیاری از فی الفور را کشته غنیمت بسیار گرفتند و دو پسر ملوخان که یکی سیف نام داشت
و دیگر ملک اشرف مشهور بود و دیگر خدایداد اسیر کرده باز آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زرنگار
خسرو ثوابت و سیارات بر بام این نیلی حصار منصوب گردانیدند صاحب قران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در
عیدگاه سراپرده خرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بعز بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که
نایب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نموده ملحوظ عین عاطفت خسروانه گشته آنگاه لوای همایون تعزیتهای کوس و
بلند آوازه را به نوبت دروازه برآوردند و صدای بشارت و زخم طاق گردون انداختند و صد و بیست زنجیر فیل کوه پیکر
چند کرگدن عنقریب منظر که بخت نصرت لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحب قران والا گهر در آوردند و اینها مانند کسانی
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت
خطبه را بنام و القاب سلطان محمود خان و صاحب قران گیتی ستان و ولی عهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت
دادند **بیت** شد از نام او قدر منبر بلند ه ز القاب او روی زر ارجمند **نظم** باب یاری و دولت جای نصرت شاه
بال خارکل فتح منتشد بویاه صاحب قران گیتی مظفر لوا بزم طرب و عشرت آراسته نوای نشاط فرحی بعشرت
خانه ناهید رسانید و در نزهت سرای ذوق کامی جام های می ارغوانی درکشید و در آن اثنا تاریخ پنجشنبه دوازدهم
ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از تکمان عظام بر در دروازه نشسته متوجه مال و امان بود و متوکل
هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل قید و غله شهر در آمدند و جمعی دیگر از نوکران و آغایان و نوئینان بهانها پیدا
کرده در شهر رفتند و دست بیداد بغارت و تاراج بر آوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر
تیمور گورکان ع بر هم زده بود این کی در بزم سرود نشسته بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت اموال و عیال و
اطفال را در آتش انداخته عیار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح می

ریختند

ریختند و امرا دروازه ها را البته تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از ترکان تمام تا صبح بنهب و تاراج
مشغول بودند و روز دیگر هنگام نیم روز که پیرزادیان خود را نیز در شهر انداختند و غارت تمام دست داد و روز سیزدهم
همان شغل جانستانی در اشتغال بود و هر فرد را از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر هندو اسیر کرده بر ده گرفتند
و از انواع لآل و جواهر و اوانی و ظروف زر و نقره و نقود و مسکوک و سفید المعداد بدست سپاه و بنات اتراک و اصناف
نگنجد در بیان نثر حیز تحریر نیامده و در قلم و هر شهر دهلی که پیکدیگر اتصال داشت یکی را سیری و دیگری جهان پناه و سیم را
دهلی کهنه میگفتند در تاراج و تالان سمت مساوات گرفت و شرح حال بمسامع جاه و جلال رسید حکم شد که ارباب حرف و صناعات
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایت خویش برند و سنگ تراشان را جهت خاصه همایون
مضبوط دارند تا بملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که انجا ساخته خواهد شد کار کنند **ذکر بعضی از فتوحات امیر
و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند** ما جه توق کیتا فیروز بعد از آنکه
پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آن ولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و
چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاده و چون مرحله وزیر آباد معسکر پادشاه جلالت نهاد
گشت ایلچیان بهادر بهار که حاکم بهادر بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تا آن زمان در مجلس
ملوک هندوستان سخن وری و شیرین گویی میکردند بنظر آن شاهباز بلقعه معانی رسانیدند و آن تحفه گرامی بعز قبول
اقتران یافته رایت منصور از آب جون عبور نموده و در موضع کته بهادر بهار با پسر خود علامش بشرف بساط بوسی
سرافراز شد و پیشکشهای شایسته گذرانید و باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردانید و امیر تیمور گورکان از منزل
کته بولایت دولت اباد که معمورترین بلاد هند بود رفت و دو روز انجا توقف کرده روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر
قلاع هندوستان آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری وصی کبیر را در حین قتال بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستاد
و پیر شیر را و نهی با وتسی که می گفتند بسوختند **بیت** اگر صد سال گبر آتش فروزد ه اگر یکدم در او افتد بسوزد ه و نوزده
ماه جمادی الاول گبران الحصار بر دست اهل اسلام کشته بروح و قلعه مانند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه
عالیجاه بنیت غزو جهاد بداعتقاد بکنار آب گنگ رفته چند نوبت با گبران مقابله و مقاتله نمودند و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و دره کوپله بآتش دوزخ فرستاده آتش اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن عزم مراجعت
جزم کرده بتاریخ سه شنبه هشتم جمادی الاول از کنار آب گنگ بهوای سمرقند پای دولت در رکاب آورد و براه کوه
سوالک که مسکن بسیاری از هندیان کافر بود روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاول تا شانزدهم
جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کوکه اوقات گذرانیدند و در آن مدت زیاده بر بیست غزا میان سپاه صاحب
قران کامران و گبران روی نمود و در جمیع غزوات برطبق کریمه و ان جندنا لهم الغالبون فی بدان دین مبین ظفر یافته
و از مشرکان لعین خلق کثیر بقتل رسانیده انقدار غنیمت گرفتند که بی سیم و زر از فهم آن عاجز و قاصر بود و در شانزدهم
ماه جمادی الاخری نواحی قریه یابله معسکر همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر

سلطنت مصیر رسیده بند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در سیزدهم ماه شعبان دعاگو و ثناخوان بار یافتند و
روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جو از غبار موکب ظفرآثار مشکبار شد و در آن حدود دیر جود نصرت ورود و مرام تاخت بتقدیم
رسانیده و در روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران اردوی همایون را جهت قتل و غارت برای جمو و ایتی او که در
مواضع خوصیت متحصن گشته بودند باز داشت و بعضی بعض از آب جمو عبور نموده هندیان کافرکیش آن بیشه را از شیران
نرغالی دیده از مواضع اختفا مانند شغالان بیرون آمدند و الجاعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بیرون تاختند و کار گنز
را بر طبق دلخواه ساختند و لمور و توصین و حسین ملک قوچین رای مجور را که زخم دار بود با پنجاه نفر دیگر اسیر کرده بدرگاه
عالمپناه رسانیدند و رای مذکور از تهدید و وعید بسیار زبان بکلمه توحید گویا کرد و اینده باکل گوشت گاو که در کیش او حرام
بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سده سنیه اختیار کرد و در روز شنبه بیست و
هفتم مخیم پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر ربر بیشه منزل گزید و در آن یورت حکم شد که شاهزادگان و نویینان و
سرداران سپاه هریک از راه معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان هند طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار
جاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مفتخر و مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضرخان را از بند بارنک
گریخته در آن اوان در سایه اقبال آشیان بر سر دمقطور نظر عاطفت شده حکومت مملکت مولتان تعلق بوی گرفت
آنگاه صاحب تاج و ستان ضبط اردوی همایون را بعهده امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر
جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و اقبال گشت و در روز پنجشنبه یازدهم رجب بشهر کابل رسید و در روز جمعه از آنجا نهضت
کرده در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده روز شنبه ~~یازدهم رجب~~ بیستم در حله نزول نمود و همان روز
از آنجا ایوار کرده نیم شب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال مآثر شد و در روز یکشنبه بیست و یکم آن بحر معدلت و احسان
بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام دراری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان
و مخدرات تتق عصمت شهریاری با جمیع اعیان و اشراف بلاد ماوراء النهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات
خجسته صفات دریافتند و زبان بتهنیت و ثنا و دعای مبارکباد و تهنیت حضرت صاحب قران بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت
نیاز و ایثار نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف افتاده خواهرزاده علاء الملک که صحت انتساب بخاندان
رسالت از جهت شنبه میرزا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشیده روز سه شنبه بیست و سیم از ترمذ کوچ
کرده روز یکشنبه بیست و هشتم موضع دره مسلمین معسکر ظفر قرین گشت در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دارالسلطنه
هراة امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحب قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند
و روز شنبه سلخ کشورگشای از آن جانب نهضت فرموده قبه خضراء کش از یمن مقدم همایون فردوس دیگر آمده و در
روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از شهر سبز نهضت فرموده و در کنار آب رودک منزل ساخت و چهارشنبه
یازدهم از آنجا کوچ کرده بوقوع انجامید روز شنبه سیزدهم در باغ نقاتو بکوشک جهان نمای از طلعت جهان
افروزی رشک گلستان ارم گشت و روز دوشنبه پنجم ماه جاشنگاه باغ دلگشا رسید و روز شنبه بیست و یکم ما

ماه

مانند روح که بکالبد در آید بنفس نفیس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم و طواف مزارات و
انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بباد عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت سرور و نهایت بهجت
حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت
ارکان دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دارالسلطنه هرات فرستاد و از تلقین سعادت ابدی
هندوستان هوشمند را بعمارت مسجد سمرقند فرمان داد

ذکر شمه از حال امیرزاده میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحب قران عالی

در پائیز سنه شاهزاده جلادت پناه میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکوخان بود بعزیمت صید و شکار
بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای ... بجائی رسیده در جوار مزار پیر عمر و نخجیر با آهو و نخجیر بسیار مجتمع گردید و امیر
زاده تهمتن در اثنای تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را از بند گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپید و اسب رمیده آن
سوار شیرشکار را از پشت زین ببر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی اندک افاقتی دست
داد از جهت شدت سقطه خلل فاحش بدماغ آن خسرو و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی در صدد معالجه در آمد سهو و یا بعمد در معالجه
خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد و اقوال و افعال که مستحسن مردم عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی
بظهور رسید گاهی بمجرد کار خون بیگناهی بر خاک میریخت و احیانا براه اسراف و اتلاف گنج بغیر مستحق می بخشید و در اوایل
فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشن در بر مبارزان دودمان می تافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت
سرعت دو منزل را یکی میکرد و سلطان احمد جلایر چون دید است که می مره دارالسلام خالی از اشکالی نیست پای در
دامان تمکین کشیده بهیچ طرف حرکت ننمود و میرزا میرانشاه نظاره بغداد رسیده در اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از بایکان
آمدند و معروض گردانیدند که طایفه از اعیان و اشراف تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیه عذری دارند بنابر آن شاهزاده
عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آن جمله منیف قصابی
تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون کرجیان از اختلال دماغ شاهزاده جمعیت امین وقوف یافتند
قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از مهمات و قوی آذربایجان را غارت کردند و میرزا میرانشاه ماهی
اوقات را بعیش و عشرت گذرانیده از تنسیق امور مملکت می ورزید در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی
تهمت آمیز گفت و آن با نوع علی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان باز
گشت در باغ چنار اقامت داشت بسعادت ملاقات فایض گردیده حال ضعف میرزا میرانشاه را عرض کرده گفت اگر درین
اوان ماهچه رایت نصرت آیات پرتو وصول بر ممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق بغی
را پیش نهاد همت سازد بنابرین جناب صاحب قران حمیده صفات بجمع لشکرها فرمان فرمود و با بغداد یورش هفت ساله
حکم کرده در آن باب غدغن نمود

ذکر نهضت صاحب قران کرت دیگر از توران بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنابر اسباب مذکوره حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان از نهضت
یورش هندوستان بپا ساید عزم یورش هفت ساله جزم کرد و از غایت همت روی باستعداد آن مهم خطیر

آورد و از امرای امیرزاده میرانشاه و شاهرخ سید خواجه شیخ علی بهادر جهان ملک و محلت و پیر محمد فولاد را امارت تومان داد کان
قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمانشاه پیشتر بدار السلطنه تبریز پیوسته
و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بی جرم رسید توکل قوچین از نزد امیر صاحبقران رسیده که خراسانیان
باید که براه شادمان و استراباد قطع مسافت نماید که اردوی اعلا از راه بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ
عنان بجانب شادمان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را از دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران
بازداشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندکان تعیین نمود چهارشنبه سیم محرم سنه که اول روز ماه
تیر بود و موافق توشقان ییل صاحبقران بی عدیل برای صواب بصدق نیت باهنگ رفتن عنان گردست در
آورد و پا در رکاب بمند نشان آن آفتاب سعادت بلند در ایام بهترین سال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون
بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردیده تا باتفاق برادر بزرگتر خویش امیرزاده
پیر محمد به بغداد رود و امیر سونجک با ده هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور
از راه نیشابور به بسطام شتافت و از بسطام بجاربری رفته از آنجا عازم قریه ایوانکی شد و دران مرحله امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه چون برسید کیفیت خبط دماغ میرزا میرانشاه تردد و تحقیق انجامیده وهم نموده بتبریز رفت و بهمدان
شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش ما قاصدی با امیر سلیمانشاه فرستاده او
را بتبریز طلبیدند و او بدان بلده رفته بعد از دو سه روز میرزا میرانشاه با معدودی چند از نوکران بجانب اردوی
همایون روان گردید و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستان اقبال پناه
رسید صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبید و در آغوش کشید اما
بنظر التفات در وی نگریست و بمیر خواجه اقبوغا و جلال الاسلام را جهت تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت نواب
و کارکنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه کرده وجوه و زر و مال چند ساله که تعلق بخزانه عامره
میداشت شاهزاده بر طبق مدعای خویش بهر کس هرچه بخشیده بود استرداد نمودند و چون دران ایام بمکرات صاحب
قران خجسته صفات شنود که از اطوار میرزا میرانشاه شرب مدام و صحبت ساقیان گل اندام بسبب ترغیب طایفه از
مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده می نموده اند تا پیره عصبیت صاحب
قران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان میرزا میرانشاه بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده
مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد
قطب الدین و حبیب عودی و عبد المومن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار در زمره کنند دوار شیبه و نظیر نداشتند
گرفتار کشتند و چون ایشان را پای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت که مدت
استادی ما پیوسته پیرو و پیش قدم ما بوده اید باید که حالا هم بهمان نیز مرحمت دارید قطب الدین گفت چه جای هزل و
ظرافت و جلادان ریسمان بر پای استاد قطب الدین نای انداخته او را بر دار کشیدند و چون نوبت بمولانا محمد رسید

این دو بیت منظوم گردانید منظوم پایان کار و آخر عمرات ملحد است گر باید و گر نه بدست اختیار نیست مردانه
وار گر برندت بپای دار به مردانه پایدار جهان پایدار نیست و همان زمان سایر رفقا را از آن شربت چشانیدند

ذکر قشلاق نمودن امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایات آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ اران اختیار کرده
روی بدانجا آورد و از آب ارس عبور نموده ظهور گشت که یورت عمر تابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و دران
زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تیمور قتلق اوغلان
که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بر کوزان نعمت آدم
مینمود فوت شده و هیچ و هیچ باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک الظاهر برقوق که بسلطنت ممالک مصر و شام تعلق
نوی میداشت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده و در امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمد و دیگر آنکه تیمور خان
که پادشاه ختای بود از کفر و ضلالت راه سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه حاکم
مغولستان خضر خواجه اوغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد را اخذ و در امفتوح گردانیده
و سالما غانما باز گردیده و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه
مظفر لوا همت بر اقامت مراسم غزا و جهاد گماشته در قلب شتا بگرجستان شتافت و در درجه لوازم قتل و غارت
بتقدیم رسانید چنانکه حاکم گبران آن دره بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان
را ویران ساخته اند و بعد از یکماه که دران دیار بکمال اقتدار اظهار کردند اول بجانب یورت قشلاق آوردند و
دیگر از وقایع آن زمستان آنکه امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد پیوستند فرمان امیر صاحب
قران را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و با لوستان
رفته بهانه مرضی که داشت عزم مراجعت بر افراشت و امیرزاده رستم بمرافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایت
سلطان احمد جلایر مفتوح ساخت و فی الفور از غارت و تاراج کرده بنیاد حیات مفسدان از بر انداخت اما امیرزاده محمد
چون بشیراز مراجعت نمود باغوا جمعی از مردم تاریک تاریک دل خیال محال بدماغ راه داده بعمومی قایل ترتیب کرد
و هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با میر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب
عریضه بدرگاه عالم پناه فرستاد مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ مطاع صادر شد که
امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بدآموزی نموده اند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای برادر
حاکم فارس گردانند و امیر الله داد چون بشیراز رسید خلیفه و سید فرج و رستم خراسانی را که خمیر مایه آن فتنه
و فساد بوده اند کشته مستوفی قونچی را دست و پا برید و مبارک خواجه و حبیب شربت دار و شیخ زاده فریدار را
معید گردانیده و زمام حکومت شیراز در قبضه امیرزاده رستم نهاد و باز عراق عرب ارسال داشت و در مبدل آن
منال با میرزاده رستم رسید شاهزاده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و امیر سونجک بجانب قراباغ

روان شده بار دوم بهمایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلای امیرزاده رستم را بر مندلی وبعضی دیگر از حدود
عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و در اثنای آن حال آثار قوت دولت
قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرح این اجمال آنکه سابقا صاحب قران گیتی‌ستان حکومت خوزستان را بشیروان نامی ارزانی
داشته بود و آن از محصولات آن ولایت مال بی نهایت حاصل نموده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت
و رعایت یافت و در خفیه با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و مودت انداخته هر یک را مبلغی کرامند از ده هزار دینار تا سی صد
هزار دینار ببغداد مطوطه ساخت و از مصادمت تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شیروان بیرون کرفته یکی از نوکران
سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد را از لشکر
صاحب قران داشت یکی در هزار شده کوره بهادر را که در آن مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست
خود کردن زد و در آن وقت شیروان با بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور بساخته ایرات فرستاده بود و یادکار
خاجی تر دامرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را اعلام نمود تا شیروان را بقتل آوردند و سر او را ببغداد روان کردند آنگاه به
طایف الحیل در عرض یکهفته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و ابواب تفرج
روی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و با دو چهار کس خاصه که هر روز بدر خانه می آوردند چرکان می سپردند و بازی کشتند
وچون چند روز سلطان احمد اوقات بدین وتیره بگذرانید شش نفر از غلامان را فرمود که هفت تقر بارگیر از طویله خاصه زین
کرده بانطرف دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ
آفریده برین حال اطلاع نیافت و مدتی مدید مطبخیان آش پخته بدر خانه میبردند و خانگیان از استانده میخوردند و چون سلطان
احمد بقرا یوسف پیوست و او ابغارت بغداد قطع کرده بمرافقت یکدیگر متوجه دار السلام گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد اهالی
آن بلده پشیمان شده انقدار از زر و اقمشه ونقود و اسلحه و اسبان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی راضی گشت و در اواخر
سنه اثنی سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحب قران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و باز ان اندیشیده با لشکر
ظفر از بغداد روم و شام در اینده و متوالیان مسدود کرد و بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد
از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمان فرمای آن مرز و بوم بود دو مهمان عزیز را منظور نظر عاطفت گردانید و هر یک از ایشان
در خدمت موجب دلخواه تعیین نمود و الطاف و اصناف بتقدیم رسانید ذکر نهضت صاحب قران گیتی‌ستان
از قراباغ بجانب گرجستان چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم
گل وسنبل در انجمن چمن در رسید قوریلتای نموده و با امرای ممالک آرای مشورت فرموده خاطر اقبال مآثر بغزو گرجستان وتخریب
ولایت گرجیان بی ایمان قرار داده و پای مبارک در رکاب آورده بخت لشکر بر خصم و کین یلاد ملک گرگین کشیده و گرگین گریز بر
ستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامت مملکت او را از بر و زبر گردانید آنگاه صاحب قران بجاه بجانب دره جانی بیک گرجی توجه فرمود
جانی بیک از خوف جان باستان دولت آشیان التجا نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت نیران آتش قهر و کین
بر افراخته و فرخ جمعیت اعدای دین را سوخته حصار زیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان بر انداختند در ان اثنا

بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصین سورمه نشسته است و در وی آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان
عنان یکران بدان طرف انعطاف داده چون گرگین پرتو بادشاه حضرت آیین وقوف یافت سر امنیت را بازگذاشت و بوادی فرار شتافت
وجنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی بدرگاه
عالمپناه فرستاد از تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جاده خدمتکاری و اطاعت گذاری
راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب ایوان گرجی اتفاق افتاد و آن حدود
نیز حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب نیکو ان انعطاف داد و در ان منزل ایلچیان حکام
ذکر بملازمت رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اطاعت و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مرحمت امیدوار شدند
و در خلال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت بجانب عزروجند ارکلخ دماغ را داده ایلچی
نزد طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام کرد که ترا بعد ازین مال و خراج بخزانه عامره ارسال می باید داشت والا فوجی
از سپاه جوخوار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی دران دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه
جاه و جلال عرضه داشت چون پرتو شعور صاحب قران منصور بر کوت غرور قیصر افتاد خاطر عالی متأثر و متغیر و متابثر گشته اندیشه
توجه بجانب روم فرمود و نخست بایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمه
از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم با ایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامه بدیع نگار مهم تحریر نامه
مشکین ختامه حضرت صاحب قران زبان بگشاید گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان داود و ذکر
مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجه فرمانفرمای مسعود نمود ه از مستوفیان بلاد
روم و مستحفظان اخبار ان مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نمود که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز
که آخرین سلاطین سلجوقیه بود دود نامی که از تراکم دشت قبچاق بود با ده هزار خانه دار از توابع و لواحق نسبی در اسباب
از وطن مألوف جدا شده براه کعبه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول مقصد بموضعی مناسب اختیار کرده رحل اقامت انداخت
وچون دو سال اوقات بفراغ بال بگذرانید روزی سلطان کیقباد در اکند بر نواحی او افتاد و جمعی کثیر بنظر شش در آمده زنان
بسؤال کیفیت احوال ایشان بکند و داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دویده
بمضمون این مقال ترنم نمود که نظم کمند قباد پسر وقت شکار نخت ه هزار جان گرامی فدای هر قدمت ه و بعد از وظایف
ادای دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت حیث معدلت و سر افرازی و آوازه مکرمت و غریب نوازی آستان کان بادشاه
سریر سلطانی را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در ظلال عاطفت خادمان آستان خلافت آشیان از نوائب
حوادث آسوده ایم امیدانکه لحظه بکلبه احزان فقیران ازین مقدم همایون حسنه دکامران غیرت افزای روضه رضوان گردد
تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهی که مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد و کیقباد را سخنان
سنجیده و گفتار پسندیده داود مستحسن افتاد نزول نمود و داود باتفاق کلانتران قوم بجنبش جنبش و کشیدن ساوری
و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده و اسبان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی و قطار قطار

سر و تنه کامه‌دار واقعه و نقود نامعدود حاضر کردانیده و بسپارش خود عثمان را که آثار اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود
در میدان دلیری و دوست‌کوی مسابقت از همگنان می‌ربود بنظر سلطان رسانیده در سلک غلامان پیشکش ساخت کیقباد چون چشم بر
روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تاج
تخت و تبرکاتی که آن قوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و عشیره او نیز در ولایتی که در آن اوان در تصرف
کفار فرنگ بود رحل اقامت انداختند و بامر زراعت و عمارت اقدام نموده آن ناحیه را معمور و آبادان ساختند و داود
حسب الفرموده بدان جانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت کرده بود بجمعی از جوانان که درین قبیله بودند قسمت نمود و برای
یک سهم رسانید و چندنوبت ولایت کفار را تاخت کرده و لوازم قتل و نهب بجای آورد و سرداران فرنگ از یمین نتیک آمده با هدایا
نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمان که بین ایلچیان وقوع
یافته همواره لشکر بدین حدود میکشد و هر کس می‌یابد می‌کشد و چون در آن زمان میان فرنگیان و سلطان قواعد مصالحت
استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در عقب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و چون
که عثمان در شکار بود در خانه داود نزول فرمود و از سیاق سخنان ... که در باب عثمان اصدار یافته بود آنچه که مزاج
صاحب تخت و تاج متغیر شده بیاران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قصه را اعلام داد که تا وقتی که این مهم باصلاح نیاید در
آمدن تو بدینجا بصلاح نیست و چون خبر بعثمان رسید با خود اندیشه کرد که هر چه که ازمن صدور یافته بجهت تقویت اسلام
و حمایت ملت حضرت خیرالانام علیه الصلوه و السلام بوده ظاهر است که امری موجب غضب پادشاه دین پرور نتواند [؟]
آن مصلحت که بخدمت سلطان بشتابم و سخنی که دانسته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف
عنان بجانب منزل انعطاف داده بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد رسید و نشان دیگر بدان جانب رسانید مضمون آنکه
بدستور که سابق گفته بودیم نسبت بآن فرزندی دارد و باید که غایت عنایت پادشاهی مقرر و مبانی بوده بدرگاه عالم پناه
آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان
که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافت بعرض رسانید که توصیف
بدشمنی کرده دیار کفار ... ظاهر ساخته باشند لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان پدید
مشمول نظر عنایت و مرحمت بوده تا در امر غزو و جهاد و قطع نهال شوکت اهل ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن
مقبول افتاده القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل گشته متوجه ملازمت سلطان گردید بعد از وصول باصناف
الطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره را که در شبستان عفت داشت با او در سلک ازدواج کشیده و در وقت رخصت فرمود
که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و ... در قبضه تصرف در
آورده بدیگر نفایس و نقود و جواهر نامعدود التفات نکرد و اینمعنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت که این پسر امید
سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه تصرف کرده از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیای ... بر علو همت
دلالت دارد و علو همت او آنگاه ... که در آن وقت که صاحب آن بوق رویان خداوند سپاه هزار کس بود و عنایت

نمود و عثمان دوستکام و مقضی المرام مراجعت نموده تجدید دکر و اجتهاد میان جان بست و در قلع و قمع کفره فرنگ اهتمام
تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان برگشاد و حصار ازسنک را باخیه قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر
هر جا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته آغاز محاصره کرد و در آن اثنا کیقباد رخت بدار فنا داد و چون از وی عزا ذکور
که در حباله عثمان فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت بار روی عثمان شتافته سر بخط متابعتش در آوردند و احکام
او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش اتفاق کردند مقارن آن آل عثمان بمرض موت گرفتار شد دستش از کار و کارش از
دست رفت و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلبیده وصیت کرد که بعد از فوت وی پسرش
حاتم [؟] که پیشتر نزد کیقباد پادشاه [؟] و در تضییق کفار بنابرکفار کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اسلام منتظم گرداند
الجماعت انگشت قبول بر دیده نهادند و هم در آن دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرده و فانیق قایم مقام شده بامر
محاصره بشرائط لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدین فتح و ظفر فایز گشت کلیسایی را که معبر ملکان بود مسجد ساخته عثمان
را در آن موضع دفن کرده و سکه را بنام و لقب خود مزین گردانید و چون نام او را نیز بعزت بشمشیر تسخیر نمود و مدت بیست و
هشت سال بر سریر سلطنت بدولت و اقبال گذرانید و چون مدبر طبیعت دست از تمشیت امور مملکت کوتاه ساخت ولدش سلطان
محمد پای در مسند ایالت نهاد و در زمان کشورستانی سلطان محمد آن حصار و قرا حصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از
سی و یکسال پادشاهی کرد و درگذشت الکاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید رایت جهانبانی مرتفع ساخت و در مرتبه او از مراتب
آباء و اجداد در گذشته چندین نوبت مقابله و مقاتله کفار پرداخت **ذکر نامه فرستادن صاحب قران سعید بجانب ایلدرم
بایزید و بیان طلوع مهچه رایت آفتاب بخطیه از افق دیار سیواس و ملطیه** وچون قیصر روم ایلدرم بایزید بسلطنت مملکت
معمور رسید ... رعیت و کثرت خیل و حشم از وفور حشمش قدم متوهم شده از طریق مال و فراخ طلبید و کیفیت طغیان او از حد
داشت آورد با ایلچیان نزد حضرت صاحب قران بتحقیق انجامید بعد از لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی مآثر بران
قرار یافت که فرمان فرمای روم را بارشاد و خط قلم از ظلمات نفاق بآب حیات وفاق رساند بایران و پیری روشن
ضمیر ایلچی طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلم گردانید رحم الله امرء عرف قدره
و لم یتعد طوره باید که بعنایت الهی و عاطفت نامتناهی امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال
آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب در گوش کشیده اند و غاشیه
متابعت استادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته و چنانچه بر همگنان روشن است سلسله توبتر دکان کشتی بان منتهی
میشود و پس انسب است که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته با دبان حسارت در زورق مخالفت بیقراری تا
بساحل موافقت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خشم و انا ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت
رسم جهاد و کمر اجتهاد بسته در قدم جنگ در روی کفار بهر نگ میکنم را غایت عنان توجه بدان صوب معطوف گشته ملاحظه
آنکه جهاد را منتضی ان الملوک اذا دخلو ظاهر شده را از فروع عساکر منصوره گرد ملالی بر چهره احوال اسلام نشیند طریقه
اکثر شیوه ستوده آباء و اجداد خویش بجای و زجاید بذار روزگار عناد و استکبار دار و خود از موافقان دولت

فیروزی ... نمائی والسلام واین مکتوب مصحوب حجی ازمردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید وچون بر مضمونش اطلاع
یافت غضبناک شد وسخنان سست امیز وکلمات خشونت انگیز بر زبان آورد وگفت مدتهاست که مرا داعیه مقاتله امیر تیمور در سودای
مقابله او در خاطر است واکنون بفر دولت روز افزون **بیت** بدانم که رانم بسر حد خویش • گر او بیش نابد زند خیمه خویش •
روم تا بتبریز با نیشتر • زنم برگ غیرتش بیشتر • برم الجنان فتنه بر سرش • که بخشم دهد تا بهد افسرش • وچون ایلچیان
بازگشته این بصاحب قران گردون غلام رسانیدند برانشفته با سپاه قیامت اثر از اساسی عازم سیواس شد وچون حد
اوبیک مقرر بسر اوقات عزت وجلال گشت امیرالله داد که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را امید
بارده رسانید بامرای عظام در مقام پرسیدن بر ملوک شده میرزا پیر محمد را چوب یاساق زدند وبند بر داشته بگذاشتند
وشیخ زاده فریده ومبارک خواجه را که از جمله بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند ودر ایت نهضت آیت ازانجا
کوچ کرده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست ودر اوایل محرم سنه ۸۰۳ صاحب
قران کامکار ایلغار فرموده **نظم** سوی شهر سیواس لشکر دوانید • وبعد از وصول سپاه جنگ جوی در اطراف و
جوانب ان قلعه عراده ومنجنیق برافراختند ودر برابر دروازه عراق ملچور ساختند **بیت** ز بسیاری خلق وجوش
سپاه • نواحی سیواس شد حشرگاه • وسیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقیست باروی بود مضبوط واز
اساس وتا کنگره سنگ بزرگ تراشیده مربوط بیست گز ارتفاع داشت ودر سه جانب او خندق عمیق وسیع بود ودر طرف
غربی شهر که معسکر همایون بود نقب زدن تاثیر نمی پذیرفت واز جانب دیگر نقب از پیش نمیرفت ومصطفی نامی از امرای
قیصر با چهار هزار کس در درون ان بلده اقامت داشت واو بمقاتله ومعارضه بر حرکت منصور پرداخته مدت هژده روز در ان
محاصره امتداد یافت وچون برج وباروی سیواس اختلال پذیرفت وبغتیان بکدیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب کردند ودود
حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز واضطرار بیرون امد وسادات وعلما وارباب عمایم خایف جان بدرگاه عالم پناه شتافته
اظهار انقیاد نمودند وحضرت صاحب قران فرمان داد که مراد ودیوانیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند ونصاری
وبی دینان را نهب وتاراج فرمایند واز نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ باتت جنگ برده بودند وزمره ارمنیان
ایمان نداشتند در جاهها افکنده خاک بر سر ایشان افکنده وحصارهای سیواس را با زمین هموار ساختند وفرمان بران موجب
بتقدیم رسانیده از ابنیه عالیه اثر نگذاشتند بعد از ان صاحب قران نهضت عطیه ولایت ابلستان وملطیه را تاخته وقلاع
الحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت او بایجان ارزنجان داشت وزمام ایالت ملطیه را تاخته وتوابع ومضافات
را در قبضه قدرت وارادت امیر قراعثمان ترکمان نهاده رایت مراجعت برافراشت **گفتار در ذکر سبب توجه صاحب قران سپهر**
احتشام بجانب ممالک شام وبیان فتح قلعه بهسنی وعتاب بانحام سپاه بهرام اهتمام بعد از تسخیر عراق
عرب در سنه امیر تیمور گورکان شیخ زاده که بعیوب وموجب ... داد وملک برقوق بخلاف قاعده پادشاهان ودمند
کرع کبرا ایلچی کشتن وبند میت • شیخ ورفیقان او را بسر شهادت رسانید ودر ان اوان که امیر صاحب قران در دشت
قبچاق بمحاربه ومقاتله توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرا یوسف ترکمان وکوتوال قلعه اوینک اکمش توجین قتاربه اتفاق

[illegible]

افتاد وبرحسب تقدیر اکمش دستگیر شده قرا یوسف او را مقید بمصر فرستاد وبرقوق اکمش را بندکرده ابهمی جمیع جرایم سابق
گردانید ودر ان ایام که ملطیه وابلستان در جز تسخیر ملازمان آستان دولت اشیان در آمد ایلچیان سخن دان پیش فرج که بعد
از وفات پدر خویش برقوق فرمان فرمای مصر وشام فرستاد واز وعده ووعید سخن راند وایلمش را طلب نمود وفرج بر نهج
اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را مقید ومحبوس کرد وچون این خبر بسمع صاحب قران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید وفتح بلاد
شام را از منازعت قیصر اولی دانسته عنان ارتحال گردون فرام بصوب ولایت شام انعطاف داد وبحسب الظاهر قلعه
بهسنی رسیده ومعتبل نامی مدبر فرجام که از قبل فرج کوتوال انجا بود وبحصانت قلعه مغرور گشته در مقام مدافعه ومقاتله سپاه
ظفر انجام ثبات قدم نمود واز جانبین دست بانداختن تیر وسنگ بر آورده ولعب چیان رزین جنگ باندک زمانی برج
قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساختند وبر سر ستون بنا کردند ودر روز یکشنبه هفتم صفر سنه ۸۰۳ اتش در ان ستونها زده برج
استوار بنای دولت معتبل اغاز افتادن کرد وسیلاب رعب وهراس اساس وقار ساکنان حصار انداخت واده سادات و
قضاة وعلما از بهسنی بیرون آمدند بدرگاه عالم پناه شتافته التجا توانستند وداشتند بینکش کردند وشاهزاده میرزا ابا بکر شفاعت
گناه معتبل را ساخت نموده پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جرایم ان غلام کم بها کشیده واز بهسنی عنان یکجانب عینتاب
معطوف گردانید ودر ان بلده غیر از رعیت کسی نبود وبی ارتکاب حرب وجنگ فتح میسر شد ورعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته
کلهای امان در چمن کامرانی شگفت **ذکر نماز گشتن امیر صاحب قران بجانب حلب وظفر یافتن بدان دیار** در ان ایام که صاحب قران
کامیاب بجد وبهسنی وعینتاب منزل گزید خوف وهراس عظیم بر ضمیر تمور تاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام
مینمود واستیلا یافت ونامه مبنی از استغاثت ومبنی بر استقامت نزد ملک فرج ارسال داشت ورقم احکام باطراف وولایات
شام فرستاد که جنود الحمد وحلب روند ودر مساعدت ومعاضدت ملک تمور تاش تقصیر از خود راضی نشوند وبموجب فرمان سلطان
شدون که ملک الامرای دمشق بود **بیت** در امد خیل خیل در حلب وبرین قیاس • زکنعان واز رمله واز کرک • رسیده
گروهکان یک یک • ودر ان بلده انقدر سپاه بر اجتماع گشت که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی وقوف نیافته بود انگاه تمورتاش
که از عقل وخرد بهره تمام داشت با شدون وامرای بلاد شام قرعه مشورت در میان انداخت وگفت **نظم** باین کس که ما را بود
داوری • بباشد بان داوری سروری • بلند اختری آسمان صولتی است • قیامت شکوه قوی دولتی است • نماند
بدیگر ملوک عجم • قوی تر بود از فریدون وجم • وچنانچه تحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته وسلاطین ایران
وتوران ومند وسند ودشت قبچاق ودمو ... را مغلوب ومقهور گردانیده وحالا هم خود را انطع این مملکت رسانیده **بیت**
همان به که با او مدارا کنیم • ره بندگی آشکارا کنیم • وسادات وعلما ومشایخ را که در نظر عالی ارتش رونقی تمام دارند بشفاعت
بیرون فرستیم وپیشکشهای لایق ارسال نمائیم **مصطفی** باین حیله شاید که این ابر تیز • بصحرای دیگر شود ژاله ریز • وجان وعرض
ومال ما بسلامت ماند ورعایا عافیت یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تمورتاش را استحسان نمودند وزمره دیگر
از اعراب چیارت مآب مثل شدون وغیرهم از قبول ان سخن اعراض نموده بر زبان آوردند **نظم** که خیل تمرند اسمان نشیده
بدیو وبد و تو امان نشنیده • ز سنگ وز آهن بند استواره • بر ایشان کند تیر وشمشیر کاره • رعب وهراس بخاطر راه بابد

داد بدل قوی وامل فسیح خاطر بر محاربه و مقاتله با پادشاه و بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بران قرار یافت که نیت اعتقاد
و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار اصرار مینمودند کار بدور و
دراز می انجامید و از جانب صاحب قران عالیجناب ارعناب دو منزل اشتباه حمل فرمود که در گرد معسکر همایون خندق می کندند طبقات
که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع داشتند ان حزم و تانی را علامت ضعف پنداشتند بنابران دلیر شده پای جسارت
از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ۸۰۳ ماهچه لوای کشورگشای
پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صاحب تدبیر در روز در جنگ تاخیر کرده **بیت** سیم روز کین شهسوار سپهر
بر افروخت از آتش کینه چهره تعبیه سپاه پرداخته ضبط و ربط برانغار را با تمام امیر میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان
شاه و دیگر امرای ظفرپناه گذاشته و درجوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر امرای ظفرپناه باز داشت و قول
از فر طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از افیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در معسکر ظفر اثر بود با راستگی هرچه
تمامتر پیش صف لشکر فرستاد و از ان مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از حین خوف پیراسته
در برابر صاحب قران والا گهر صفها راست کردند و از روی جلادت و تهور میدان پیکار و صحرای کارزار آوردند **نظم** دو لشکر
بسان دو کاه آمدند ٥ بکین ریختن کینه خواه آمدند ٥ ز هر طرف سوزن انداختند ٥ هژبرانه بر یکدیگر تاختند ٥ و تخت از قبل
برانغار امیرزاده ابابکر و از قبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاختند و زخمهای بسیار کسی را
بشام ممات مبدل ساختند و دلاوران قول لبان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تیمورتاش حمله کرده یکباره
بر جلیبازار از پیش برداشتند و بضرب تیغ و تیر و سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شدون و تیمورتاش
بازمره از اتباع از راه دروازه متوجه بطرف شهر گردیدند و طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق آوردند و فوجی از بهادران
لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب نموده ایشان را اکثر از پای درآوردند مگر یک سوار که جان به تک و پا بیرون برده زنده بدمشق
رسید و خبر آن واقعه را بدمشق رسانید و از لشکر عرب جماعتی که طلب میکردند نتوانستند که بواسطه ازدحامی که در آن دروازه واقع
شد بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پرستیز عنان ریز از عقاب شتافته هرکس را که میرسیدند بتیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان
از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم المقدار از ایشان بر زبر هم افتاده جان دادند که خندق پر شد **نظم** یلان عرب
خفته در خون و خاک ٥ ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک ٥ و همان روز که یازدهم ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد و شدون
و تیمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بمحاصره حصار که از غایت استواری بود نهادند و نقیبان آغاز کار نموده
در عرض دو سه روز برج از بالا منقل سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بان رسید که فتح روزی نماید شدون و تیمورتاش
آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان برکات و منوقات از حصار
بر داشته بیرون آمدند و بساط بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح
دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلا دادند و شدون و تیمورتاش با هر کس از اهل پرخاش مقید شده فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که شرفات قلعه ابتیت قمرا از بالای برج بر زمین افکندند و صاحب قران امیرانش بوغای زدند زیرا که از جمله امیران

بود

بود بمعیت ملک فرج فرستاد که شدون و تیمورتاش این جانب اسیر دستگیر اند و فتح ایشان موقوف بفتح رسیدن نعمت است می باید
که علی السرع الیال او بفرستند تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم و بعد از ان صاحب قران اغرق را در قلعه حلب گذاشته
سید بدر الدین هزاره جریبی را و شاه شاهان سیستانی و موسی لوسوغار را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز
که در حلب بود عزیمت فتح دیگر ولایات شام نمود و قلعه حما و حمص و بعلبک را مصالحه گرفته انگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بدار الملک
ولایت شام آورد

گفتار در بیان رفتن صاحب قران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدال

صاحب قران ظفرقرین
چون از مهم بعلبک فراغت روی نمود یکشنبه سیم جمادی الاول عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه درآن زمان ملک فرج
بموجب استدعای دمشقیات با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و مرمت برج و باره قیام و
اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز گشت و پادشاه مصر شخصی از اهل شید و زرق را با دو جاهل
فدای بسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشای فرستاد و هر یکی با خنجری زهرآلود تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای
پیغام عذری اندیشند و چون بد اندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت با صاحب قران بلند مرتبت
ملاقات نمودند از مهابت طلعت همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم
معتمدان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورده و کیفیت را با امیر
تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی گوش و بینی بریده بدمشق فرستاد آنگاه در ظاهر
شهر در دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزیده و بکندن خندق اشارت فرمود اطراف لشکر را گرد مند و استوار
گردانید و در آن روز میان قراولان مقاتله و مقابله دست داده سپاه نصرت انتساب از ضرب حسام خون آشام
هیچ زنده کافی جمعی از اهل شام بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را دستگیر گردانیدند و قهرمان قهر بر چنین خون
اسیران و شدون و تیمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار
مغرب کرد میرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم
او را سبب طلوع صبح شادمانی از مطلع امال و امانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب
امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر از قبه سیار در سیر آمده در صحرای وسیع که در طرف
کنعات بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه لور از نزد ملک فرج فرستاده و پیغام داد که علو همت ما در
تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب وضوح تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب
لوازم خوف و خطر رعایت ناموس و نام است **ع** وگرنه تمامان روزی تمام است ٥ بکرات قاصد فرستاده
امیلمش را طلب داشتیم و فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست جمعیت عنان سپاه قیامت نهیب را گرفته بدانجانب کشید
و هم از مدارا درگذشت اکنون مناسب بحال شما انست که امیلمش را ارسال نماید و خطبه و سکه بنام همایون بیاراید تا
بار طرفین اطفاء نایره نزاع و جدال سطوی کرده تمهید قواعد و مصالحه بوقوع پیوندند و الا جان و مال متوطنان دمشق مانند

مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع و تخریب افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون
باز خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را امور دیگر در داشته باجی از اصول و اعیان با آستان
اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب امری نادم و پشیمان گشته ایم و تاریخ روز التماس الخدمت می فرستیم امید که
صحیفه زلات ما را رقم عفو مرقوم نموده تا بعد از طریقه خدمتکاری و اخلاص بظهور رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را نشفه یغاغ فاخر
بخشیده مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نموده علف یام
رسید از آنجا کوچ فرموده بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب نصرت را بصوب شرقی شام
نموده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بیدلی فراری نمایند تا برایشان فرصت غنیمت داشته حشری عظیم و لشکری بیمر از دو
و صمت بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور آمده بخیال غارت و یغما و اندیشه غلبه دست بجلادت باستعمال سیف
و سنان و تیر و کمان باز یدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار
نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داد و پاشاشی را با افواج سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا
نهاده و از در معامله روی نمود که بهرام خون آشام بر فلک ازرق فام از جبات آن برخود بلرزیده آفتاب موفور الاحتشام
از بیم وعده اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت رسید **نظم** نهان گشت از سهم آن مصاف ٥ مروت چو سیمرغ در کوه قاف
سر نیزه پر دلان سینه سوز ٥ شده خاک شب تیره روز ٥ آخر الامر باشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحب
قران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز پرستیز اختیار نموده روزی حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت
و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین منهزم گشته میره انشامیان از نامچه علم او ارابسته بود در برابر میرانشاه و میرزا شاهرخ
افتاد و توبلاق قوچین که از جمله ملازمان شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و خبر بعرض صاحب قران رسید و دماغ
همایون بقید و حبس وی اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشته او را چوب یاسیاق زده بخدمت فرستند
و این واقعه مذکوره در روز شنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاده بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده و
با امرا و ارکان دولت مشورت کرده نیم شب جمعه بیست و دوم پای در وادی ترتیب نهاد عنان عزیمت بصوب مصر معطوف
گردانیده و امیر جغتای از وی گریخته بملازمت شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را به صاحب قران مظفر
لوا ارسال داشته الحاصل علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند و با دیگر کس
بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده
ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحب قران والا گهر با لشکر نزدیک دمشق رفته
قیرامیش را که مسجد ثانیه ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود
آمدند و سادات و قضاة و علما و مشایخ و صلحا دروازه ها گشاده بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافته و پیشکشها
کشیده و مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام
بشهر در آمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایب پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه خواندند اما بردار کوتوال ارک

دمشق را مسخر گردانید و بخیال محال نشست بنیاد بدیوار الحصار باز نهاد و دلاوران جلادت آثار بدستور معهود آغاز نقب کنی
کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و با اندک زمانی بروج آن حصار را بجوف ساخته و بر ستونها کرده آتش در آن زدند التهاب
شعله غضب خسروانه تا آنجا افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرد و بزدار از مقاومت عاجز آمده پای عجز و اضطرار
بیرون آمد و مقالید خزاین و دفاین نزد صاحب قران ستوده آثار فرستاد و چون او را زمان حلول اجل مقدر بود از این اطاعت
فایده روی نمود و بموجب حکم بیاسا رسید و چند یان الحصار که همه غلامان زر خریده بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت
یافتند و لشکر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جلال الدین طلب را با بعضی از صناع و پیشه وران بحسب الحکم بند
کوچانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت رایات نصرت آیات از آن ولایت

در اوان که بلده دمشق را از طلعت صاحب قران عالی منزلت قرین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما
بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی
بتخصیص بجناب ولایت مآب مرتضوی علیه السلام عداوت می ورزیدند و ایشان را انچه میرسید از حرب و قتل باره آن
زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند و شامیان در آن افعال ذمیمه موافق بوده اند و خوارج را مظاهرت و معاونت
می نموده اند و عقل همین را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از جمله امت بهترین پیغمبران دانسته و بلباس انوار
هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه جهالت نجات یافته و بسر چشمه معرفت رسیده باشند چه تاویل جانب اهل و عترت او را فرو
گذارند و باتفاق ایشان همداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد و احفاد خیر العباد روا دارند
نا امنیت امین دین مبین واکنون نزد ما بتحقیق پیوسته که آن صورت واقع بود و الا چنین جرأتی از دیوان من یعمل
سوءا یجز به با ایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از ضمیر تدبیر پرور بر زده در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده
در روز چهارشنبه غره شعبان سنه مذکوره آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خرد و بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تعدی
شده مملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و استر و شتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت غنایم
بمرتبه رسید که چارپایان اردوی همایون بدان حمل متحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و
رخوت مصری و تبریزی را که در اول حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین بار میکردند چون فی الحقیقة
آتش غضب الهی در آن دیار بر افروخته روز پنجشنبه پنجم شعبان بی اختیار و قصد کسی آتش در شهر افتاد و بنا بر آنکه
مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف عمارات آن بیشتر از چوب می باشد بسیاری
از مواضع بسوخت و اکثر آن بجامع بنی امیه رسید و منار شرقی آن که از سنگ ساخته بودند خاکستر گشت و بعد از آنکه
دمشق بدین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان بر اطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق
اوایل ییلان ییل رایات مراجعت بر افراشته و در غوطه نزول اجلال فرموده المبارکه علیه صدور یافت که منشیان دیوان
سلطنت آشیان بنام امیرزاده محمد سلطان که در سمرقند متوسل است نشانی نویسند مضمون آنکه خداداد و حسینی
و پیر علی سلدوز و بو عارای محافظت آن دیار بازداشته متوجه بارگاه عالمپناه گردد که ایالت تختگاه هلاکو خان

نامزد اوست و روانه خواجه با بصال ان نثال مامور گشته موکب همایون از انجا نهضت نموده و در اثنای راه شاهزادگان والا
واخشام ذو القعده ترا که کنار آب فرات را تاخته و اسب و شتر و گوسفند بسیار بجا کردند و چون ظاهر شهر حله مخیم لوای گیتی گشای
شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفته و متوطنان آنرا اسیر کرده خان و مان ایشانرا زاد تو
نهب و تاراج رو فتند و ماهچه اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو عبور بر قلعه هرات انداخت حاکم آنجا با تمکین
بدرگاه خسرو جمشید وش آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر بروی تعلق گرفت و حرزی برعایا رسید آنگاه صاحب
قران کامکار اسباط شکار فرموده امرا و لشکریان نغ رونه راه را جرگه انداختند و در جرگه اسن التعق جرگه بهم رسید
از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری که میخواست بدست میگرفت و بشمشیر میزد و از آنجا
موکب همایون بر وجه رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچه نصرت اثمار روح افزا گشت و چون بخلاف معهود حاکم ماردین
سلطان عیسی بشرف ملازمت مبادرت ننموده هیچ یک از برادران و فرزندان خود را نفرستاده بودند امیر تیمور گورکان
تا دیبا ور ایشی [illegible] همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر انجام بجانب ماردین افراخت و بعد از وصول عمارات بیرون شهر
را سوخته و خراب ساخته امیر قراعثمان را بمحاصره انحصار بازداشته بغض نقیض بصوب [illegible] فرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده
عنایت خسروانه شامل حال او گردیده و در خلال احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر آن خسرو جهانگیر از مخالفت اهالی
الکفار باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجق که از مشاهیر قلاع ایران و توران و گرفتن او اصلا چنگ میرنشیت بنا بر آن
صاحبقران کامران مدت دو سال پیوسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان بنهایت پذیرفت پس فتح میکرد
و امرا به نوبت در تضییق محصوران می کوشیدند و در آن اوان که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرای میرزا
میرانشاه محمد و اروغه ارکان دولت میرزا [illegible] امیر [illegible] در [illegible] هرات حصار نشسته بان کار پرداختند تا کار
محصوران بجایی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات را می جوشانیدند و سد رمق می ساختند و از الام ازدحام [illegible] یافتند با
برات معدودی چند که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار به پایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید محمد اغا [illegible] را
بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستادند و بعد از چند روز بقتل رسید و کوتوالی قلعه رجوع بملک محمد اوبهی شد **ذکر فتح دار السلام وقتل فرق انام**
صاحبقران ظفر قرین بعد از انکه کوچ فرموده از موضع ماردین حکم فرمود که سلطان محمود
خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و مضراب جاکو و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای
شجاعت اقتباس روی توجه بجانب بغداد آورند و ایلجاعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبله دار السلام فرود آمدند
و اغاز محاصره کردند فرج نامی که از قوم جلایر متصدی آن حکومت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده
در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نموده دروازها بسته زبان بتزویر آن معذرت برگشاد که سلطان احمد
با من قرار داده که اگر تیمور گورکان بنفس نفیس در بجانب آید شهر تسلیم نمای و الابواب دار السلام بر روی هیچکس مگشای
و امرا این فرج را عرضه داشت ایلچی دکان امیر پایه سریر اعلی کرده در موصل قاصد باره در رسید و اگر از فرج
شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود که از کشتی پر دجله جسر بستند

یکشنبه

یکشنبه تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و در راه النون کوپروک بظاهر دار السلام فرود آمدند مقابل قریه العقاب
نشیمن همای چتر فرقدسا گشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه برج سرطان انداخته بود مبارزان موکب
همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و بعضی از امینین جنگ بی لبس و درنگ روی بکار خود آوردند
و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال دو وجوبه تیر را از شست قضا گشاد یافته یکی بر [illegible] خواجه علاء الدین مسعود [illegible]
خورد و دیگری [illegible] خواجه را از پای درآورد و در آن ایام فرج سعادت انجام با جمعی از جاهلان بکفت [illegible] جام دست از جان
شیرین شسته فدای وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی تقدیم میرسانیدند
و چون فرج را یقین معلوم نبود که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را می شناخت برسم
رسالت ارسال داشت تا خبر تحقیق آورد و آن قاصد بیارگاه عالمپناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانید نوازش
یافت و بازگشت و آنچه دیده بود و شنیده با فرج در میان نهاد و فرج از روی عناد قاصد را بکذب متهم داشته در مقام مقاتله
ولی و لن ثبات قدم ورزیدند و چون مدت محاصره چهل روز کشید و در شهر بلای قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلا [illegible]
شدت او گریزان شده خود را ازبارو می انداختند بموکب همایون ملحق میشدند و در روز یکشنبه بیست و هفتم ذی قعده نیم روز
که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باروها را خالی گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها تعبیه کرده
و بجای خود برافراشته سپاه ظفرپناه یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوارها نهادند و طنابها بر کنگرها انداخته
چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس امیر شیخ نور الدین بفضیل بر آمده رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا
و بهادران بر زبر بروج بر آمده آوازه نقاره و نفیر و افغان و شورش و کرنای **بیت** زمین چون آسمان برجها از [illegible]
و لشکریان رخنها در دیوارها افکنده از اطراف و جوانب در بغداد در ریختند صورت فتح اکبر نمود از دست خیرشاهده بغداد [illegible]
گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه اخلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی محال خروج
و دخول محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم بیده فیل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از باد بیمان [illegible]
از خوف شعله تیغ آبدار خود را در آب انداختند و فرج در آن شب با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه
کنار کنار آب رفته بنوک پیکان آتشبار دمار از روزگار ایشان بر آوردند تا از روی اضطرار خود را در دجله انداخت
و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی کثیر از متعینان لشکر نصرت نشان و بسیاری از افراد افناد در وقت محاصره
رخت هستی بباد فنا در داده بودند قهرمان قهر بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و برلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از
ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر خط فرمان صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد بر میان
جان بستند و مضمون **ع** از تیغ یک اشارت از ما بسر دویدن عمل نموده پای اقدام در راه طلب سر نهادند و لال اهل
صغیر و کبیر بر ما و پیر بیک تیغ درفروخت **بیت** بسوخت آتش غم تو تر و خشک [illegible] چنین بود چو در افتد برغزار آتش
از سادات و علما و صلحا هر کس توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانیده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه ایشان را
را ماکول و ملبوس داده بجامی رسانند و چون کارساکنان دار السلام بالتمام از هم گذشت عمارات و مساکن منهدم

شده با خاک راه یکسان گشت مگر مسجد و مدارس و خانقاه که از حکم مستثنی بود و کسی در تخریب آنها سعی ننمود و مضمون همایون و
ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة در شان بغداد بان بظهور انجامید و باد بی نیازی بدان دیار وزیدن گرفت مقتضای
فذاق وبیلک الحرث والنسل بوقوع انجامید ع چاره کار جیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه از حال وزراء و دیوانیان و عمال آن ولایت

چون آب دجله از خون کشتگان بیان سرشک
غمزدگان رنگ ارغوان گرفت هوای بغداد از سر جیفه مردگان مانند حکمت حشکان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل
سنه ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز بر افراخت و در اثنای طریق ماده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده
و بیست نفر از ایشان برابر درختان بلوط مصلوب ساختند و بعد از طی منازل در ییلاق اق منهه نزول اجلال فرموده در ان مقام
سادات عظام و علمای کرام و اعیان و اشراف تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران
دوست نواز نسبت بان فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و تکریم بتقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم
منعقد میگشت و در ان محفل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از انجا که ماجرا رایت گیتی فروز پیروز
وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی بغیرت افزای بروج آسمانی شد و چند روز در ان مقام بعیش و نشاط اوقات
گذرانیده عزم دمیده ور به تبریز رفت و در دولتخانه فرود آمد و در ان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات بخواجه سیف الدین
تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود و این هر دو
خواجه بمنصب وزارت مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانکه عادت ایشان است بوزیران نو پیوستند و بر امیر جلال الاسلام
و دیگر وزرای عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود و خواجه اسمعیل خوافی در قید حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک حواله
واقع شد و محصلان جلال الاسلام را الامقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل گشته کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحت
زخم او را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر تیمور گورکان فرمود که او سردار لشکر تازیک بوده دیگر در مهم مال دخل نمایید و
مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دوستان اسباب متوسط التجیه قرار یافت خواجه اسمعیل خوافی و فرزندان
ناموس را آب زلال گشت و نوی داده بر در دولتخانه می گشت و بدریوزه از مردم چیزی می طلبید و انچه از دوست و
دشمن میگرفت از خرج محصلان زیاده می آمد در ان اثنا صاحب قران کشورگشا از تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل قرا بوته خواجه
اسمعیل را بکشت

ذکر نهضت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلطنه بغداد و فرار نمودن بار دیگر از بغداد

امیر تیمور گورکان بعد از انکه مدتی یکماه در حدود
نخجوان اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالمپناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرمود
از راه گنجه و برده نهضت نموده در بیست و دوم ماه ربیع الاول سنه مذکور در ان موضع نزول نموده در ان اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد
سلطان بموجب حکم از سرحد مغولستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه ملازمت بوده چون به ینگی بور رسیده جناب
امارت مآبی فوت شده شاهزاده او را تکفین و تجهیز کرده روی بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اقدام
منزل گزیده و امیر صاحب قران از فوت امیر حاجی سیف الدین متاسف و از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته

شاهزادگان و نوینان با سقناق او معمور گردانیده و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قلوق شرف تلاقی دست داد
و باتفاق توجه بپایه سریر سلطنت مصیر گشت و چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده بترکات لایقه و
و تنسوقات را بگذرانید و صاحب قران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در اغوش مهربانی کشیده ببسط بساط نشاط
اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده و اصناف نوازش دربارۀ میرزا محمد سلطان بجای آورد و از جمله توراب
نوره خنک مجموع مزین بزین زرین بوی بخشید و بعد از ان عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخجیر نظرش بر نهری
خراب افتاد که از آثار شهریاران یادگار مانده بود بنا بر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته
را مشاهده میکنیم باید که بعد از ما سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس بجوی نهر فرمان داد و تواجیان زمین
بر امرا قسمت کرده بمدت یک ماه جوی کنده شد که ده فرسنگ طول داشت و آن را نهر برلاس موسوم گردانید و چندین قری
و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در ان زمستان خبر بامیر تیمور گورکان رسید که سلطان احمد جلایر
نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر عمارت و زراعت آن خطه قرار داده بنا بر ان صاحب قران
کامران جهار فوج از شاهزادگان و نوینان نامزد دیار عرب فرمود اشارت نمود تا هر فوجی برای توجه که مورد اشارتش
سلطان احمد را از ان ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک ملکت و پیر علی
تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند
و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی ببعضی دیگر از ولایات عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه
با فوجی از امرای جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کردند و امیر جهانشاه یکبار ناگاه ببغداد رسیده و سلطان
احمد چنان سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نداشت و توی پیراهن خود را انگشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان
طاهر در انطرف آب بر اسبان بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه این ز تعاقب نموده سلطان احمد
خبر یافت که بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان بازکشید و بنا بر شاهزادگان و امرا بهر جا که رسیدند
از بی نعمان هر کس یافتند بغارت بردند و سرکشان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و در ان زمستان در عراق بسر برده در
اوایل بهار در چین خالص که در دو از ده فرسنگی بغداد است بهم رسیدند عازم اردوی همایون گشتند

ذکر عزم از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن بتحف بپادشاه صاحب تایید و توکید

در ان اوان که
امیر تیمور گورکان در بلاد شام بود قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بادربایجان
کشیده آن بلده را مسخر ساخت و بشفاعت سلطان احمد میرزا از سر جریمه طهرتن در گذشته بار دیگر حکومت ادربایجان
بوی داد امانت و فرزند او را ایلم نوا پیش برده و در ان وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز به نخجوان خرامید امیر طهرتن
بملازمت شتافته کیفیت حال عرض کرد و بر زبان آورد که ظاهر قیصر از ان جسارت نادم و پشیمان شده و داعیه دارد که
ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک عنایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجلس کهر

باطنا و خافی الضمیر زبان الهام بیان میگشود و خبر عزیمت آنحضرت در ان مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات
لایق ایلدرم بایزید را ابهبید لب ۱۵ مصالحه ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از ثقات آن ولایت را بایلچیگری جهت آن مهم
ارسال داشت و ایلچیان در قراباغ از ان تا سبتان صاحبقران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت
طریقه اطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانید که آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان
توجه بآنجانب نیستم زیرا که میخواهم که از دوری عساکر منصوره دیار اسلام ویران شود و اینمعنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد
اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت نشان گریخته آنجا بعیصر کرده است مناسب آنکه او را بسته یا مقید
بدینجانب فرستند یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانبین یگانگی بیگانگی تبدیل یابد و در وقت توجه بغزای کفار پر توامداد بر
وجنات احوال مجاهدان روم تابد و ایلچیان بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ
ازین مهم ایشانرا خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که برعایا میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم
و اول بهار بگرجستان و روم میشتابیم اگر قیصر انچه فرمودیم بجای آورد فهو المراد و الا علم بهلیم تا آسمان بلند ه گرا گردن ارجمند
و بایزید حسام الدین را برسم رسالت همراه ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر عن صمیم القلب جمال اتفاق و اتحاد
باید که مهم قرایوسف چنانچه گفته ایم بتقدیم رساند و یکی از خواص خود را بدینجانب فرستد تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و استوار
و خاتمت مخالفت و عنا در صفحه احوال بلاد و عباد نماید گفته ه در میان توجه صاحبقران مظفر لوا بجانب بلاد قیصر
سلاطین سایه پروردگار اند ه که دنوار جهان آسمان بشمارند ه بود اطوار ایشان نوع دیگر ه بمانند کار ایشان چرخ گردون
مخالف گر بود چون کوه خاراه بگردد در دل ایشان مداراه بسوی کوهکن رونش بشتابنده ز میدان و ارنش گردن بتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیره گیرندش صید چون آهو و نخجیر ه نظر این تقریر و شبه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است
که با وجود انواع اسباب مشقت آثار و تکرار مقابله و پیکار که در ان چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده
بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اخبار ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف رای امرای صف آرای توکل بتایید ملک
ملک بخش عزم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مامول است لوای اقتدار در ان
دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال آنکه چون زمستان ۸۰۴ نزدیک بپایان
رسید و آثار بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس
تم ازین معنی اظهار نمود و امرای کبار بر حسب باطن برین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت
و ایلدرم بایزید با سپاه آسوده مستعد رزم و محاربت و مدت ... سال است که یورش میکنیم و پای در میدان قتال با
دشمن مینهیم مصلحت نزدیکتر دیگر که نسبه ازین صورت بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را ازین داعیه بگردانیم آنگاه
باتفاق شمس الدین الماسی را که بواسطه کیاست و سخن دانی در مجلس صاحبقرانی راه سخن داشت بر ان داشتند که در هنگام
مجال عرض نماید که امرا و ارباب امضای عزیمت روم تامل دارند و میخواهند نیز این یورش را اگر و میشمارند و چون شمس الدین

این

این سخن بمسامع جلال رسانید صاحبقران ستوده خصال از وی پرسید که تو منجم اهل نجوم را که میگوئی شمس الدین از جواب
عاجز شده و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا صواب
این منجم اختیار میکنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم میسر شده قیصر اسیر و دستگیر گردد و صاحب
قران والا شوکت جهت رفع دغدغه خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبد الله لسان را که مقتدای اهل دوران بود طلب فرمود
و بمبالغه تمام از اقتضای اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و بشرایط
احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوت است و اختر شوکت دشمن در غایت ضعف و چون در ان اوان
فرو دنامه در برج حمل طلوع نمود و مولانا عبد الله کاتبی از مولفات محی الدین مغربی بمجلس همایون آورده و نقل ظاهر ساخت که ظهور
دو ذوابه در برج حمل دلیل است بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم
خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی از قراباغ اران متوجه جانب
حوالی مکور گشت و چون در حوالی مکور منزل ساخت بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بتر توم و قرب دویست نفر از گرجیان
بی ایمان در ان توطن دارند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی تسخیر آن حصار آوردند
و مدت ... روز محاصره نموده روز ... فتح میسر شده و مشرکان از ضرب تیغ آبدار غازیان باتش دوزخ پیوسته بیت
قلعه با خاک راه یکسان گشت ه بعد از ان حاکم مرقوم پناه بدرگاه پادشاه سپهر احتشام آورده عفو پادشاهانه او را جان
امان بخشید و صاحبقران کشورگشا از انجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان و فرزندان را بجانب سلطانیه
باز گردانید و از اونیک بسعادت همایون اتفاق افتاده صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم شد و شاهزادگان
که بعراق عرب رفته بودند در ان یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه امیر صاحبقران کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و ان قلعه ایست
در رفعت فرسنگی از ان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک حیران و امیرزاده محمد متکفل فتح آن حصار گشته با طایفه
از امرا و بهادران بدان صوب شتافته و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه کارزار چون
کلک کوهسار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر رسانیدند و
آنحضرت پای در رکاب آورده بدانجا خرامید و کوتوالی ان را بطهرتن مفوض گردانید و از انجا نیز در حرکت آمده چون بولایت
سیواس رسید بارید حسام الدین که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان
بوسیله امرای عالیشان عز بساط بوسی دریافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعای
صاحبقران کشورگشا بود بعرض رسانیدند و مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و ایلچیان را رد کرده فرمود
که چون سعادت مساعدت نماید نصیحت و نیکوخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید مردم سخن میگوید و هر نقش طریق تعلل
می پوید اگر قرا یوسف را فرستاده و قلعه کماخ را که اکنون نشکات ما میداد ان مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت آن
حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان در آمد اکنون او را بگوئید که چون سخن شنیدی ه مردانه پای ثبات استوار دار
من اینک رسیدم مگذار جای ذکر نهضت صاحبقران ظفر قرین بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و سپاه

صاحب قران همت گماشت در صحرای سیواس ضمیمه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه تاروک
را فتح کرده رایت عزیمت بصوب قیصریه افراشت و بعد از وصول عاطفت رعیت نموده سپاه ظفرپناه را بپرداشتن ذخیره اشارت نمود
و از آنجا سه منزل بجانب انگوریه رفته روز چهارم اراضی شهر معسکر نصرت اثر گشت و دران حال از قراولان خبر آمد که سپاهی
سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که لشکریان روی بسوی دشمن آورده فرود
آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرد اردو خندق کندند و محوطه مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت نیز از آنجا در حرکت آمده چون
پرتو وصول بر انگوریه انداخت یعقوب نامی کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط ساخت و دروازها را فرو بسته ابواب عناد
باز کرد و بنا بران موکب ظفرشعار روی جلادت بحصار نهاده آغاز جنگ کردند و دران اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسنگی
اردو منزل گزید و بنا بران اشارت علیه سپاه دست از انگوریه باز داشته یک اسب تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته
بوره فرود آمدند و دران شب سپاه منصور از هجوم لشکر روم دغدغه تمام داشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت
کثرت و استعداد و همگی همت ایشان مصروف عزم و اجتهاد و سپاه امیر تیمور گورکان تا مدت سه سال بلا انقطاع در سفر بودند و با دشمنان
قوی دست در کر زده شهر و کشور میگشودند و صاحب قران سعادت انتما هنگام شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری
طلبید و در وقت چاشتگیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب مشرق انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید میان بر
بدخواه چست بسته و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی از منقولی فرمود دلاوران جوشن پوش و مبارزان پر
جوش و خروش فوج فوج   چو دریای جوشان هنگام موج   در جنبش آمدند و از انبوه اسلحه دیده روشنان فلک خیره شد
و از هیجان گرد و غبار آیینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار برانغار سپاه نصرت شعار از صولت امیرزاده شاهرخ خواهرزاده
خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونک بهادر و دولتتمور مواد
اعتضاد و همت تضاعف پذیرفت و قبل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و موسی توبوغا و در جوانغار لشکر
فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه بذروه مهر و ماه رسید و نیرو شجاعت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق
و علی سلطان قوچین و منبر و طهرتن و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم
شروانی آنجانب را مزید مکنت بخشید و قبل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس
و پیر علی سلدوز بود و ماهچه رایت خورشید پرتو صاحب قران کوکب کواکب از مطلع قول طلوع نمود و در هراول قول امیر
زاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک
و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از اهل تهور قرار گرفتند و امیر تیمور گورکان چهل فوج آراسته در پیش خود
باز داشت که در هر طرف بکومک احتیاج باشد فوجی از آن پردلان را بدان جانب فرستد و چند زنجیر فیل شکوه مند بیستون
مانند را که از نوع پای کرایم غنایم هندوستان بود گلیم انداخته و سلاح و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از
اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بیان تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشته مقدم بر صفوف ظفر ورود بپا بداشتند
بقیه سپاه مبارزان عتبه علیه ترتیب داده این صورت بست که پیکر ظفر واله و شیفته پرچم علم ایشان شد و توسن سپهر لگام

لگام

بکام ارادت و مرام رام ایشان گشت و از آنجانب ایلدرم بایزید به ترتیب آراستن سپاه قیام نموده در میمنه پسر لاز
افرنجی را که برادرزنش بود با بیست هزار سوار شمشیرزن باز داشت و ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در
میسره پسر بزرگتر خود مسلمان چلبی را با جمعی کثیر از رومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته پسر دیگر موسی
و عیسی و مصطفی را بر عقب قول مقرر ساخت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بکرشیخی مشهور شده با سایر امرا مثل بالوخ پاشا
و علی پاشا و عیدی بیک و تیمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و بکری برکش و احمد و مجدی
و معتق و غیر ایشان از شجعان پر دل در مواضع مناسب قرار گرفتند بیت دو لشکر بگویم ز آهن دو کوه ٭ بدوران نمودند فر و شکوه
میان دو دیوار آهن بنا ٭ یکی کوچه آمد ز شهر فنا **ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن وی**
بتقدیر پروردگار مجید صباح روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمائه بدین ترتیب و آیین آن دو پادشاه پرخشم و کین برابر یکدیگر رسیدند
و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر با اوج فلک اثیر رسانیدند جر و شکیب از دل
مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه پیکان پرواز آغاز نهاد سرهنگ قهرمان افگنده روی به پیش آورد و شعله
سنان پهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر تنک آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز
گران سنگ سر گردنکشان را نرم ساخت بیت چکاچاک شمشیر برنده فرق ٭ زمین را بدریای خون کرد غرق ٭
سنانی که از تارک اهل روس ٭ برآورد سر همچو تاج خروس ٭ و دران روز کثرت میرزا ابابکر یکران مسابقت
در میدان مبادرت از قبل برانغار سپاه نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت بزخم پیکان تیر خدنگ اساس ناموس مسلمان
چلبی را چون آبگینه حلبی از ضرب سنگ در هم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان بتیز آنجانب حمله کردند و دست جب
رومیان را برهم زده و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود و بکرشیخی اشتهار داشت دران معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود
و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر میدان کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان
بفرمان صاحب قران گیتی ستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهانسوز بر فرق جوانغار دشمنان تافت و پسر لاس افرنجی را در
برابر شاهزاده دست ها باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید نظم کهی شد دریای توران زموج
رسانید آسیب طوفان باوج ٭ کهی آتش رومیان گشت تیز ٭ ببیوق بر کرد گرد ستیز ٭ آخر الامر آثار ضعف بر رومیان
عیان گشت و صاحب قران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنگ پیش بردند و شاهزادگان
و امرا حمله کردند نظم دو لشکر بیکدیگر آمیختند ٭ ز گیتی قیامت برانگیختند ٭ سحاب از بس که باران خون افشاند گرد
فضای معرکه هیجا فرو نشاندند و شعله سنان جان و خنجر ان براوفروخت که مرغ روح گشتگان را در جوف هوا بسوخت نظم
سنان آتش کین برافروخته ٭ پر مرغ را در هوا سوخته ٭ دران حین امیرزاده محمد سلطان پیش قول از میان
را که بر زیر پشته ایستاده بودند زنده پای ایشان برآمده ایلدرم بایزید با سپاه قول با شاهزادگان حمله کرد
او را جای خود وانده خود را دران بلندی با ایستاد و لشکر روم را باحتیاط درآورده بسیاری از امارات نشان
یافت و حرب بر قیصر استیلا یافته بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را

چون بدان بلندی دید باتفاق امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب تاخت و جمعی که محصوران
بیشه را احاطه نموده و قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بفشرده و هنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله
و مقاتله عاجز گشته ترک ستیزه گفته راه گریز پیش گرفته چون سیل غران از آن بالا روی بنشیب آورده سپاه منصور کوچه داده بودند
دست بتیر و کمان برده شیبه کردند شبانان بچون الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون و قیصر نیان با دو جهر
ازان دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می نمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران رستم توان
بتعاقب ایلدرم بایزید شتابند براگیخته بوی رسیده او را گرفته در وقت شام بدرگاه پادشاه ظفر لوا رسانیدند و در ظفرنامه
و مطلع السعدین مذکور است که چون صاحب قران منصور شنید که قیصر را دست بسته بدیده سینه حاضر گردانیده اند فرمود که تا دست
او را گشاده بتعظیم و احترام در آوردند و در مقامی لایق نشانیدند اما حضرت ابوی مخدومی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش
سید جاوید شاه نقل نموده اند که سید احمد برخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحب قران بود گفت که ایلدرم بایزید را
دست بسته ببارگاه امیر تیمور گورکان در آن محفل از روی عتاب بزبان رفق قیصر را گفت که هرچند ظهور خیر و شر منوط و
معلق باراده قادر مختار و خالق بی انباز است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده خود بوده زیرا که اگر در قبول
ملتمسی که از تو التماس کردیم مضایقه نمیفرمودی بین الجانبین موافقت مرعی می بود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال بر صفحه
احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک عقلا را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و ترا ظفر و نصرت دست
میداد از آثار سخط و غضب تو جز امور نا ملایم درباره من و منتسبان چه توقع می توان داشت اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق
تو و اولاد جز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باک نداری و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان
بعذر و ثنا برگشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانید و خلعتی پادشاهانه در وی پوشانید و بوعدهای جمیل
پریشانی او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق ملاحظه فرمود معروض داشت که فرزندان موسی و مصطفی
در معرکه با من بوده اند امید که ملازمان بتفحص حال ایشان مشغولی نمایند و هر کدام را زنده یابند بمن رسانند در ساعت تواجیان
بموجب فرمان صاحب قران باطراف و جوانب تاختند و موسی را گرفته آوردند و مکارم اخلاق صاحب قرانی قیصرزاده را نیز
خلعت فاخر پوشانیده نزد پدر فرستاد و در آن ایام نزدیک بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهة قیصر برافراشته بودند
و حسن براس و بایزید تمامی بمحافظت او قیام مینمودند **ذکر تتمه احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان
بجوار رحمت حی قیوم** چون امیرزاده تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود
یعقوب کوتوال کلید انگوریه را بآستان علیه آورد و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون
نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر سونجک بهادر سالار آن
زمان لشکرگاه قاهره بوده روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان
را با سایر همراهان تا کنار دریا برسه تاخت کند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین
و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و پیر علی سلدز عازم قونیه و اق و قراحصار و علایه و

وعدالیه شهر شدند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد
سلطان تا کنار دریا برسه بغیه تاخت کرد و پسر کلانتر قیصر را امیر سلیمان چلبی را که آنجا گریخته بود و غلبه از کریلکان فراهم آورده
بگذرانید تا آب بغاز گذشته با سره بغیه رفت و کوچش اسیر و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور مراجعت نموده در
سکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در سکی شهر پنهان شده بدست
شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد جلایر چنانچه سابقا مسطور شد ببغداد رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه
عالیه بر افق قیصریه از برصا بطرف دجله شتافته بود القصه چون امیر شیخ نورالدین بر ضبط اموال بر باد غارت و تاراج
آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با منکوحه او دسته بلبت لاس اوزچی و دختر مس بار روی همایون بر دو حسب الحکم
نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در کچک برلیع وفات یافته امیر تیمور گورکان از شنیدن خبر آن مصیبت
زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از نواحی انگوریه کوچ فرموده در صحرای سعدی حصار نزول نمود و در آن ایام امیرزاده خلیل
سلطان و امیر شیخ دولت تیمور را ببدخشان فرستاد و چون امیر اقبوقا در هراة وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را
بجای او روان فرمود آنگاه ماهچه رایت آفتاب طلیعه از سوری حصار در حرکت آمده پرتو وصول بر کوماسه انداخت و بنابر آنکه آن
بلده بغایت با طراوت و لطافت و هوا مشک افزای فردوس اعلی بود مدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت و بعد ازان امیر تیمور
گورکان عزم تنگوزلیغ فرموده ارکو یافته نهضت نمود و چون بنواحی التون تاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت
در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت طلبید و چون دوری چند بگذشت
دماغ حضرت صاحب قرانی از جام ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار نمود و از آنجمله یکی تفویض مملکت
سلطنت روم بود و پس از آنکه خاطر خطیر از تمهید بزم عیش بازپرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام مملکت سلطنت
روم بود و پس از آنکه انداخت و مولانا بدرالدین محمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بخدمت فرستاد و ملک
فتح پیغام داد که می باید که خطبه و سکه در آن دیار بنام و القاب همایون آراسته باید و التمش از قید نجات یافته بدان جانب
شتابد والا لوای ظفر نمای گیتی گشا بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال
ایلچی یاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باسلامبول اشتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسید و اشرفی بسیار و تحف بیشمار گذرانید
و خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحب قران منصور او را خلعت داده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در بورلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با
خطیر وزارت کرده بود و از پیش برادرش امیر سلیمان چلبی برسم رسالت آمد و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش آورده گفت
که اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر جریده قیصر زاده کشیده قدم از سر ساخته بخدمت می شتابد امیر تیمور گورکان شیخ رمضان را
منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت اسلمات را بگوئید که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون معنی ما مضی
گفته اند بزرگان که گذشته نگویند بی دغدغه بدانجانب می باید شتافت تا عبارت فی الفت از آینه موافقت ممت الجلاء
یابد و شیخ رمضان با انعام کلاه کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حرکت عریف آغاز

و هم سردی که صاحب قران کامران به تعیین یورت قشلاق اشتغال نمود قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاده که چون
ظفر رایت یاب دست راست افراخته و هر کس که سر خلاف داشته باشند از پا در اندازد و در شهر معنی سپاه قشلاق کند و شاهزاده
حسب الفرموده بدان طرف رفت و یورش قشلاق امیرزاده شاهرخ که در جوانغار بود ولایت کرجیان ایلی مقرر شد و ماجرا اعلام نصرت
اعلام از موسم در حرکت آمده بعد از قطع منازل شهر بیره را که از مشاهیر قلاع بلاد روم است مانند قلعه کردون رفیع بنگشت
و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان حاکم ماردین که از کرده پشیمان بود در آن منزل پای اعتذار به آستان
سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده او را در لباس گناه کاران سر برهنه پای تخت صاحب قرانی
آورد و التماس عفو کرد و امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را بقبول داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت
قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نموده دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر کرد و در آن زمستان که داخل شهور
سنه بود بمبایع علیه پیوست و در کنار آب دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن با آب دریا اتصال دارد و یکی ... جمعی
کثیر از کفار فرنگ آنجا می باشند که آن قلعه را ازمیر خوانند که از مواضع معتبر که میداند که بمسافت یک اسب تاختن دو قلعه بلارت
بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و او را نیز ازمیر مانند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کبران دایم بنیران قتال اشتغال داشتندی
بران فرنگیان از انجا و داشتن ازمیر کبران اهتمام بسیار رفت و تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بران دست نیافته است چون پرتو
شعور صاحب قران موید منصور بر چگونگی حال آن قلعه افتاد دو عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجا بشتافت و در روز و مقدار
میرکران را منزل ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را غایت استواری ازمیر و ایام محاصره آن ازین قطعه
که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می پیوندد ازمیر فرابگشت و از امیر تیمور موید جهانگیر **نظم** و آن قلعه که هیچ شاه تفکند
بر کنگره اش کمند تسخیر ٭ در جنگ بهفت سال قیصر ٭ ننشاند بران غبار تقصیر ٭ بگرفت و کندنش ز بنیاد ٭ زین
شه بدو هفته یافت تیسیر ٭ اینست کمال کامکاری ٭ با زوی قوی و حسن تدبیر ٭ و چون صاحب قران گوهر گیر از
مهر ازمیر کران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را پیش نهاد همت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات
بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ در مقام مقابله و مقاتله ایشان آیند دفع ایشان توانند نمود و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان
کرت دیگر از ... ارسلان چلبی بدرگاه فلک اشتباه رسید و پیشکش بسیار همراه آورد و کیفیت اخلاص و دولتخواهی امرا سلیمان
را بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمامت ولایت اسره ... و توابع
و مضافات مخصوص قیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهانمطاع بالتمغای همایون رسید و شیخ رمضان با انعام خلعت فاخره
و اسب مکمل و زین بزر سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم در آن ایام از پیش دیگر پسر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین
نام بپای بوس صاحب قران افتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید الغاه رایت ظفر پناه از ازمیر رجعت
کرده سایه تسخیر بر حصار ... یرلیغ انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بسینه امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و
همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردم آنجا بقتل آمدند و عیال و اطفال باسیری افتادند و ... یرلیغ با خاک راه یکسان گشت
و بعد از آن ... صاحب قران ظفر قرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع الخ و در گرفت و در آن اثنا از پیش

امیر

امیرزاده سلطان محمد پسر میر بخدمت صاحب قران رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است و ازین جهت
دغدغه بخاطر انور راه یافته ... بر جناح استعجال بار وی میرزا محمد سلطان فرستاده تا کمی دانسته ... کیفیت حال
کماینبغی باز نماید و موکب جهان گشای از ظاهر برسن بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال آن احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در
روز پنجشنبه چهاردهم شعبان المعظم سنه ... در آق شهر بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه
او خبر شنیده بغایت محزون و متألم گشت و مقارن آن حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرح طبیب
شاهزاده را مسهل داده مفید نیفتاد و بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید و ماهم خاطر همایون زیاده شده دانه خواجه را دو اسبه باز
گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجا جز دیگر پای ... نعش بنعش با آق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم
بایزید را دلجوی نموده و جامهای پوشانیده و پسرش موسی چلبی را خلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داد
و هم اسب بدو بخشید و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآیین سلاطین
بپرسا برد و در عمارتی که خاص از برای ایمنی ساخته دفن کند و چلبی برین موجب تقدیم رسانیده و امیر تیمور گورکان آغرق را
در آق شهر گذاشته بر جناح تعجیل روی بار وی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول المعقد شاهزاده را جان ناتوان
یافت که مجال التکلم نداشت و از الحجت ملالی عظیم در باطن حضرت صاحب قران مستولی شده هم در ان روز چهار را در محفه قراباغ
وکوچ فرموده و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمده و در پانزدهم شعبان سنه ... روح امیرزاده محمد سلطان از قفس
قالب بجانب عالم آخرت پرواز نموده از وقوع این حادثه کبری صاحب قران سعادت انتما عنان اصطبار از دست داده لالی آبدار
از لجه دیده فرو بارانید ... فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید ... ملک پیراهن دریدند و هم
بال ستوران را بریدند و اخر الامر هم بر قضا رضا داده تجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسد شریفش را در تابوت
نهاده و تابوت را در محفه تعبیه فرموده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگاران کوهر نفیس را بسلطانیه
برده در مزار قیدار پیغمبر علیه السلام بخاک سپارد و مدت عمر میرزا محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه
این رباعی نظم نموده که بگذشت ز سیزدهم ماه شعبان سلطان جهانبان محمد سلطان چون نور قمر کی جمع بنام
تاریخ وفات گردد حجت عیان **ذکر رسیدن مولانا بدر الدین محمد و ایلچیان مصر باستان اقبال اشیان و بیان
مراجعت رایت نصرت نشان بجانب عراق و آذربایجان** چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان
بمصر رسیده ... ملک فرج که سلطان ناصر لقب داشت بر فتح روم و اسیر قیصر وقوف یافت به یقین دانست که در فی الحقیقت صاحب
قران را در خدمت حرفه ندارد بنابران ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق ایلمش فرمان داد بلکه او را بپایه
خود طلبیده مراسم تعظیم بتقدیم رسانید تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه بنام صاحب قران
آراسته ایلمش را با دو کس از اعیان ملازمان احمد و اقبغا نام بجانب سمرقند ... ارسال داشت و قبول نمود که بعد از آن
باج و خراج بخزانه عامره رساند و ایلمش در نواحی آق شهر بخدمت صاحب قران نصرت بهر رسیده زمین عبودیت بوسید و
مبرکات سلطان مصر را بگذرانیدند و کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند انحضرت اطناب عواطف و شفقت فرموده گفت

که چون ملک ناصر در صغر سن از حجر تربیت مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت پادشاهان واجب میدانیم هر اینه چون بر جاده اخلاص ثابت باشد ملتمسات او را بعز قبول رسانیده جان خواهیم کرد که بفراغ بال از مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله تعظیما و تکریما اقدام فرماید و احمد واقفه را بانعام زر دکلاه و کمر اختصاص داد و جهة ملک ناصر جهة ایشان تاج و قبا و کمر مرصع فرستاده

چون از ان امر فراغت یافت امر مراجعت جزم کرده خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار یافته الویه ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای اماسیه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهت شرارت نفس مملکت روم فرستاده و ان قبیله سی چهل هزار بودند و مواشی مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه فوق همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی بزرگ و مروت ملازمت شتافته بانعام خلعت طلا دوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و بر فتح ماوراء النهر مامور گشته طوعا و کرها زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را جوق جوق ساخته بر امرای تومانات تقسیم نمودند و تمامی گله و رمه را کوچانیدند و روان شدند و حکم شد که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپا کم داشته سبکبار نشوند و چیال قزارلکمتد الکاه صاحبقران خان عراق و آذربایجان اعطا فرموده مثال لازم الامتثال سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و جلیده ملک آغا و خوابزاده والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با شاهزادگان صغار و آغایان با تواجی قلعه اونیکجتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات نصرت آیات ارسیواس بگذشت مراکز جبران امیر قراعثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود و دیگران عزم در حلی بوادی مواطنت نموده و در مرغزار آذربایجان امیر طرتن لوازم خدمتکاری بجای آورده پیشکش کشید و یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در ارزروم دراری رسید سپهر سلطنت و کامگاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم و اولاد امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و سعد وقاص رسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر برادرش واقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار صاحبقران کامگار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک موکب همایون پیوسته آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطر گشته بر وجهی نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زرنگاری اگر توانستی هم بر درد دلش اشک گلگون می افشاندی و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیت در غایت عظمت داشته بعد از ان فرمان عالیشان نفاذ یافت که مردم از شعار ماتم بیرون آیند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و انعام بنواخت و جهت اعزاز مهمت غزا یورش گرجستان را پیش نهاد همت ساخت ذکر نهضت رایات نصرت آیت بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان چون امیر صاحبقران از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان افکند و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف ملکون روان گشت و در ان ولا ایوانی پسر اقبوقا و گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و متعاقب ان او برادر کوستندیل او

گرگین سر بر ساحت آستان دولت آشیانه امقبل و متوسم گردانید و همچنین در هر منزل سرداران و حکام بخدمت می شتافتند و چون حوالی شکول نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز را بوی ارزانی داشت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قمر زد این خبر شنیده عازم اردوی همایون گردید و در منزل خواسار از اعمال جرباذقان فرمان واجب الاذعان بامیرزا رستم که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم اغرق را بدان بلده فرست و خود بوره جرد رفته قلعه ارجیار از اجال عمارت باز آورد و هم در ان مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم باهم ملاقات کرده هر یک روی بالکای خود نهادند و امیر تیمور گورکان بعد از انکه در منزل فارص نزول نمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشت و ایالت عراق عرب را تا بواسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الکه و داد با میرزاده ابابکر عنایت کرده و فرموده که شاهزاده تخت بدیار بکر شتابد و مفسدان انجا را بتیغ سیاست مثبت گردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرایوسف را که دران وقت بران دیار مستولی بود مندفع ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلای قرایوسف بر دیار عرب آنست که چون او در بر ساخبر وصول موکب صاحبقرانی بقیصریه استماع نمود هراس بسیار بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب رفت و اخشام و ترانکه را تاج آورده در صحرای بنت نشست و سلطان احمد که دران اوان باز به بغداد آمده بود بکاپیش پسر خود طاهر رفت و اما فروره اگر چه الملک طاهر بود بگرفت و بدین جهت پدر از پسر توهم نموده باتفاق امرا محمد بیک و امیر علی قلندر و میکاییل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد خبر بدید و در اینطرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرایوسف فرستاده او را بکومک طلبید و قرایوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر جنگ کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که آب را از جوی بجهاند و با اسب در آب افتاده شعله جانش فرو نشست و بعد از ان سلطان احمد از صولت قرایوسف اندیشناک شد و از وی مفارقت اختیار کرده بیغداد رفت و قرایوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخص قراحسن او را بدید و در شب بر دوش گرفته فرسنگ راه رفته الکاه بجنه ای رسیدند که گاوی داشت و سلطان احمد بران گاو سوار گشته بتکریت رفته مارق عمر اورات که دران دیار بود حیل سراب و اسلحه انچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از انجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرایوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو غول ترتیب داده روی بیغداد نهادند و قرایوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر الملح تلاقی فریقین روی نمود و جنگی صعب روی داده برادر قرایوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت الکاه امیرزاده رستم مراجعت کرده میرزا ابابکر بیغداد خرامید و بزراعت و عمارت مشغول گردید ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب گرجستان و مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین و کامکار و مسرور و فیروز چون صاحبقران دوست نواز بولایت گرجستان درآمد و امرای ذوی الاعزاز قری و قصبات ان مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند و مبامع جاه و جلال رسید که در ان

اراضی بر بندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب تند و بمرور رفعت بمثابه که وهم از طرف جنوبی آن جبل شعبه
جدا گشته چنانچه زیاری کوه سرایم مردی تیر و بان با ریسمان و امثال آن بر زبر کوه پاره میتوان رفت و آن جبل بجز اینکه یک راه
باریک هیچ ندارد و بیرامنش بواسطه تنگی دربها جای نزول سپاه و نصب خیام نیست بنا علی هذا جمعی کثیر از کرجیان بی ایمان
آنرا قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند بزال نام و ذخیره بسیار جمع آورده آمد چنانچه فتح آن حصار در طول ایام
متعسر است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این نشان کند همت بر تسخیر آن قلعه که موسوم کرنین بود انداخته لوای نهضت بر افراخت
و مردم از آن عزیمت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار میسر نبود و با سپاه اندک در میان ولایت
یاغی انتظار توقف کردن که ذخیره اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمی نمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم سنه ۸۰۶ ماهچه علم نصرت
شمیم سایه وصول بر طرف هر کس افکنده عساکر ظفر قرین آغاز محاصره نموده کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ مانند
قطرات باران بر میان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحب قران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو دمه
حصار متین بر افراختند تا اگر فتح از روی غلبه و قهر میسر نشود جمعی لشکر از آنجا نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته جنگ و
جدال بگذشت و در شب جمعه بیست و یکم ماه مذکور پلنگ نامی از قوم بکریت که در کوه روی نظر داشت بان سنگ پاره که در
جانب جنوب قلعه بود بر آمد و دزدیده بکنار شتافته و دیگر بر گرفته بران سنگ پاره برد و نشانی بگذاشت و بازگشت و هیچکس
از کرجیان را بر آن حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر نیز گذشت شب را در پای سریر سلطنت مصیر تقریر کرده رای قلعه گشای اشارت
فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی یافته و چوبهای سری در طناب و سری در دیگر تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد
که تحت چهار کس بکرجیان بران کوه پاره بر آیند نردبان موصوف را فرو کنند اند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند
و بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل یزد بر آن کوه بالا رفته و چون صبح صادق طلوع نمود که
کرجیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسانی که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز بر
آورد و تکبیر گفت و نقاره تغیر نفیر کشید و چون کرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده
از روی ضرورت دست باستعمال آلت قتال بردند و از جانب امیر کشور گیر بعضی عساکر همایون سوار گشته با طایفه از دلیران کار
زار از پای حصار شتافتند و مبارزان را بصعود امر نمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده و حیرت بدحالی کرجیان کرین بالا
رفت و نمی توانستند که بمدافعه آن مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد
همت سازند و حرب صعب روی نموده آخر الامر بر حسب مصدقه الحق یعلو و لا یعلی بهادران دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند
و قلعه را در حیز تسخیر کشیده بزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر ایشان در آن بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان
ویران شده شعار شرع شریف در آن دیار رسمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان پلنگ و تمامی بهادران که بر آن کوه
پاره بالا رفته در غایت جلادت بجای آورده بودند منظور نظر اکرام و احسان گردانیده کامران و سرافراز ساخت و بجانب ابخاز
در اهتزاز آمده و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا را برسم منقلای پیشتر فرستاد و ایشان اطراف آن دیار
را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد کرجیان را با خاک یکسان ساختند و ملک کرکین چون

حال

حال بر آن منوال دید و دانست که اگر موکب همایون بآنجا در آید یک نفر آفرینی در آن دیار زنده نگذارد و ایلچیان سخندان با تحفها
و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید جزیه و خراج بر گردن گرفتند تعرض بولایت ایشان شرعا جایز
نیست حضرت صاحب قران امیر ابراهیم شروانی را که در آن یورش ملازم رکاب همایون بود مضمون کرد فرمود که بجهت خاطر تو
از سر جرایم کرکین درگذشتم و ایلچیان کرکین رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی
که بسکه و نام همایون مشرف شده بود و هزار اسب با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و مهره
و قطعه لعل آبدار بوزن هژده مثقال و غیرهم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت
انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نمود خیال عمارت شهر بیلقان
در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران توجه نمود ذکر بعضی از وقایع و حوادث [illegible] در موسم
پاییز که اوایل ایام برودت و سرما بود ابر چون کف کریمان که گوهر بار و گاه سیم نثار مینمود خیال تعمیر بیلقان که شهری
بود بغایت ویران از خاطر آن بانی عدل و احسان سر بر زد مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق
و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارات کرده اطراف از اطناب نمودند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمود
و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بعد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون اتمام کاری که از دست
اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار بر آید و در مدت یکماه تمام شد و بهرام نام برادر جلال الاسلام بقطعت
بیلقان مامور گشت و هم در آن اوان رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب از بیلقان
بگذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی
جویی که شش فرسخ طول داشت و پانزده گز عرض ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی
نشان بود اشراف و اعیان ممالک توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده مرحوم باردوی صاحب قران گیتی ستان
آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علمای نحریر و فضلای روشن ضمیر ازدیاد اضاءت می
پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت و روزی سخن در ذکر فضیلت و عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت
نشان منجر شده امیر تیمور گورکان بخواست که آن ماجرا دگفتار اختتام یابد بنابر آن از علما استفسار احوال ولایات و کیفیت
معیشت حکام و داروغگان فرمود و هر یک آنچه از نیک و بد و خیر و شر مملکت خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند امیر تیمور
گورکان بتدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده در رعایت رعایا و زیردستان دقایق سعی و اهتمام مبذول داشت
و هم در آن اوقات صاحب قران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند بعضی
از اهل دیانت بهر طرفی از اقطار مملکت فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را
بجزای ایشان رسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه که در سمرقند بر سریر حکومت
فرمان جهانمطاع متوجه بارگاه سپهر ارتفاع گشته بود روز جمعه غره جمادی الاول سنه ۸۰۶ بشرف پایبوس رسید دیگر آنکه در آن اوان
مولانا قطب الدین مردی صدر که در شیراز بر منهج عدالت سلوک کرده بود مواخذ و معتقد گشت و دست صاحب قران خجسته اوصاف

سجل حیات او در اوراق نوشته پایان این حال اگر در ان اوان که رایت نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحب قران مولانا
قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و توابع آن بسبب آن ولایت تعیین نموده وجناب مولوی بدانجانب رفته بجهت نثار
و پیشکش مبلغ سیصد هزار دینار کبکی از رعایا و محترفات بستاند و مولانا صاعد که دران اوقات از فارس آمده بود ابیضورت
را بعرض رسانید و حکم شد که شیخ درویش آلتی مولانا را دو شاخه و دو دولانه کرده بشیراز برد وان وجوه را بالتمام از وی ستاند
بعد از جان مال رسانند و نوکرش ارغون نام را که بامردم تعظیم نموده بود از حلق بیاویزد و شیخ درویش حسب الحکم متوجه
شیراز شده چون بمقصد رسید تخت ارغون را از دار ابقا بیاویخت و در روز جمعه که گرد انبوه در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با دولانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا ساعی ملتزم
بنام از عدل و احسان حضرت صاحب قران بمسامع طوایف انام رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند
بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان ٭ که تردم دم دانا گناه مولانا ست ٭ و از اطراف و جوانب غلغله دعا و ثنای
پادشاه بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور تردیک و دور تضاعف و تزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه
مبلغ سیصد هزار دینار کبکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت بی قصور بجز او ندان اموال رسانند و دران باب محضری موشح بخطوط
اشراف و اعیان درست کرده متوجه اردوی همایون گردید و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ پند مولانا قطب الدین را بر داشت و از انجا
بسمرقند فرستاد و پادشاه بادین و داد چون از تغیر سلیمان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم همایون صادر
شد که اکثر شهزادگان و امرای ولایات بقراباغ حاضر شوند که مهم ایالت تختگاه هلاکو خان با میرزاده عمر شیخ پذیرد و دران
اثنا منهیان بمسامع جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد اسفندیار جلالی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال تمرد و عصیان
دارد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را
پیر خضروار هدایت نماید که بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب عنایت سیراب سازند و اگر در بیابان
گمراهی سرگردان ماند پای دکان الخ و در اجم آورد و بنیاد وشن را براندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه حسب الحکم موده
عازم گشتند و هم دران اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه از جانب اندخود که از بلاد ماوراءالنهر خوارزم و کات
ترمد و شیخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی و پسران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه
عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تهنیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون بموکب جیال و بالمه و شهرهای
گیلان تا ان غایت سده سدره مرتبت پادشاه تجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده بودند و دران ولا اشارت علیه صدور
یافت و امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و رستم طغا بوغا و سید خواجه متوجه
گیلان شدند و بعد از وصول بنزول تعلق حکام گیلان مبلغ خطیر بر سم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب امیر سید رضا
کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند پایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و زبان اعتذار و انکسار باج و خراج
قبول کردند و مقرر شد که هر سال بوزن شیخ بمقدار پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو فرود آورند
و صاحب قران کشتر نواز نظر الیها را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که اجله این جماعت امیر سید رضا کیا و امیر محمد

باشد

باشند از قرار نصف مستخلص گردانیده و تمام انعام ایشان داشته و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا و امیر
محمد را که در راضی و مفخر و مباهی بدیار خویش باز گشتند و معارف امثال سید تحویه و صفاءالامر سید برکه ذات شریف
از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نموده و از جهت خاطر همایون محزون گشته فرمان داد که نعش آنجناب را باندخود
برده بر سم امانت قرض نمایند دیگر از وقایع قراباغ صاحب قران تاج بخش باج ستان ایالت همدان و نهاوند و دره و دیگر
مواضع لرکوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در آخر همان زمستان حاکم ماردین سلطان عیسی بار دیگر بملازمت
حضرت رحمت آیین آمده معذرت را که نامزد میرزا ابابکر کرده بود همراه آورده بود ذکر نهضت رایات ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی
با میرزاده عمر چون خسرو گیتی ستان آسمان منازل زمستانی را بپایان رسانید صاحب قران آفاق از یورت قشلاق نهضت
نموده چهاردهم ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور نمود و قریه نوت اباد را که از قری نهر بر لاس است بیمن قدم فرخنده مکرم
ساخت و امیرزاده شاهرخ از سرحد گیلان باز گشته بود و بموکب همایون پیوست و دران ایام خدام بارگاه فلک احتشام
طوی پادشاهانه و جشن خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحب قران منصور در حوالی اردبیل ممالک
عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه را با منسوبات آن با میرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه مسلم داشت
و بر لیغ عالم مطاع موشح بال تمغای همیون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که با شاهزادگان حاکم فارس و عراقین
باشند و برملا میرزا اطاعت شوند و از امرا و اعاظم امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و توکل و یادگار برلاس
و حسد بور لدای را در خدمت او گذاشت و سفارشش نمود حل و عقد و قبض و بسط آن مملکت را برای زرین و عقیل در بینا امیر
جهانشاه مفوض دارند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرامی بار گردانیده و تمهید بساط
عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتدا و اجتناب آزار و جبت فرمود و لاتجعل یدک مغلولة الی عنقها ولا تبسطها
کل البسط و قامت قابلیت میرزا عمر و خلعت خاص و کمر مرصع ارایش یافت با تمام ابی مریدین برزین موثر گشته عنان بطرف
ییلاق الاتاغ و محض سایر ولایات حکام ولایت بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی شده روی بموضع خویش
آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب اغلق را که ییلاق دلپسند است محل نزول موکب منصور ساخت ذکر فرار اسکندر شیخی
از امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایات صاحب قران ظفر پناه
سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه جهت تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه ری گشت
و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر از کفران نعمت جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه
فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و بکوهستان ملا ذوت و رستمدار گریخته
بنابران امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه به پایه دکان قم و کاشان و آوه و ساوه و ری آورده متعاقب اسکندر رستم
دار بر تمه ار شتافتند و ملک کیومرث که از قلعه نور بیرون آمده بدیشان پیوست و آنرا گرفته نزد اسکندر شیخی فرستادند
و پیغام دادند که دشمن ترا موافقت کرده ایشان را ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را در باره خود دانسته بملازمت مبادرت
نمای اسکندر ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بان حق التفات نکرد و دشمنان نمت و عقبات پرداخت نقض حجت

بصورت واقعه از انهای امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بموقف صاحب قران جمجاه در کنار آب اغلق رسیده قاصدی بخراسان روان
فرمود و امیر مضراب جاکو براه ساری و آمل متوجه رزم اسکندر شود و ایشان زمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک
از عقب دو میانه بجانب ری روانه شوند و آنحضرت از کنار آب اغلق نهضت نموده پرچم علم نصرت شیم پرتو وصول بر موضع سرجم انداخت و
از آنجا نیز کوچ فرموده بیستم شوال سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیر
زاده ابابکر از بغداد [illegible] اسب رانده بود در روز نهم بآن منزل رسیده و بدستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیله خادم و
امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس مبذول افتاده صاحب قران دریا نوال
چهارصد هزار دینار کپکی نقد و صد سر اسب میرزا میرانشاه بخشید و او را در کنار گرفت و رخصت داد و صاحب قران باستحقاق
برسیورغال امیرزاده ابابکر را دویست سر اسب و دو هزار دینار کپکی و صد دست جبه انعام فرمود و پیشتر عازم اسکندر شده
با میرزاده رستم پیوندند و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در کوره با میرزاده رستم و امرا ایلغار ملحق گشت و با امرا و شاهزادگان
هشت روز در کوره بودند و چون دیگران لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید که از عقب اسکندر روان گشتند در جنگلستان
درخت انداخته راه می‌ساختند و درخت و جوی اسکندر بهر طرف می‌تاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل روز پنجشنبه نهم ذی قعده
بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت استحکام احتیاج ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند
و بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداختند و اهل قلعه از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته خود
بتامل صاحب قران عادل شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج عز به حضیض عجز
و قصور آمده در روز دهم ماه مذکور بآستان اقبال آشیان شتافته امیر تیمور گورکان رقم بکار بر صحیفه احوال ایشان کشید
و کوتوال فیروزکوه را با میرزا کی توتی مفوض گردانید و در خلال این احوال یک کرت از قوم قراتاتار در طی برد امعان
دست غدر و طغیان برافراختن عصیان بر آوردند و لشکر دیرینش را که متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و [illegible]
گریه کردند و چون این خبر بار کم سار رسید همین طریق سلوک داشتند و امرای عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین
عباس و الیمش و شاقولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده با خلقی کثیر قتل کردند و طایفه از آن قوم جان تنگ پا بیرون
برده زمره در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت ذکر توجه صاحب قران والا گهر از عقب اسکندر
امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اوراق همایون را بجانب سمرقند روان ساختند علم نهضت بدفع اسکندر
برافراخت و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بجانب هراة یافت و حضرت صاحب قران روز
جمعه بیستم ذی قعده بکلاد رسیده و معلوم شد که اسکندر و اتباعش بخیم دره گریخته اند که آن عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و سنگ
انجا بارندگی می‌باشد و آب بزرگ که [illegible] از آن نمیتواند گذشت از میان آن دره می‌گذرد و بواسطه این صعوبت بخیم
دره شتافته القصه صاحب قران نامدار از عقب اسکندر بآن دره در آمد و چون بآب مذکور رسید دانست که اسکندر
از آب گذشته و جسر ویران کرده لاجرم بستن پل اشارت کرد و فرمان بران موجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بیست و
سیم ماه مذکور رخت حیل [illegible] که قراول بودند بر آن پل گذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و امیرزاده سلطان

حسین

حسین و امیر شیخ نور الدین عبور نمودند و بالای کوه خیم دره در آمدند و جنگل می‌بریدند و طی مسافت مینمودند و در آن ظلمات
بجای آب حیوان اسکندر را می‌طلبیدند و روز پنجشنبه بیست و هشتم شاه ملک برلاس و حیدر برلاس و غیره از قراولان
باسکندر رسیده و با آنکه هشت نوبت پیش نبودند و اسکندر با دویست پیاده و سی سوار همراه داشت شبه کرده او را منهزم
گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیده قیتول اسکندر را غارت کردند و امیر
سونجک که بطرف دیگر رفته بود بعض زاده اسکندر مهراب و دیگر متعلقان باز خوردند و همه را اسیر کردند و امیرزاده سلطان
حسین و سید خواجه بر قراول پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و آتش قتال مشتعل گردانیدند
و اسکندر کرت دیگر منهزم گشت یافته با اندک مردمی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر خبری از وی
پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرا عظام ملحق شده باتفاق
یکدیگر کنار آب قلزم سر و شیخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو که برحسب فرمان با لشکر خراسان
براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه شجاعت بآن جنگل در طلب اسکندر سعی نمودند و چون
از وی اصلا خبری نیافتند بدرگاه عالم پناه بازگشتند و کیفیت حال عرض کردند امیر تیمور گورکان ایشان را معاتب ساخت و حکم
فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است
یکشنبه روز دیگر در میان جنگل و گل و لای سرگردانی کشیده بی آنکه اسکندر را دریابند بموکب همایون بازگشتند امیر سید
ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم گردانیده که چون ایلغار بملازمت صاحب قران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض
رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب فرمود و سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را ادبی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا
باز در راه افتاده بولایت تنکابن در آمدند و رسولی نزد سید هادی کیا که در آن وقت حاکم آن حدود بود فرستاده پیغام داد
که اگر میخواهی که بر مملکت تو توجهی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد نمود که من آن مردک
را ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار ملکارود
توقف نمایید تا من کس فرستاده او را بگیرم الحاصل سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بدان جنگل ارسال
داشت و سردار آن جماعت را هزار اسب محمدی گفتند و سید ظهیر گوید که من هزار اسب محمد را دیده ام و خود از وی شنیدم
که گفت چون در آن جنگل آغاز جست و جوی اسکندر کردیم جمعی از کاسان نشان دادند که حالا دو نفر با مردی [illegible] با یک
عورت و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند و ما حضری خورده باین بیشه در آمده فی الحال بدانجانب تاختیم چون اسکندر
الصورت مشاهده نموده هر دو طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل رسانید و خود با یک نوکر در پای
درخت نشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیده همانجا کارش را فیصل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید
آن سر را نزد امیر روان گردانید تا بمعسکر صاحب قران والا گهر رسانیدند و مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر را از [illegible]
بیرون کبود بود و در میدان مبادرت از رستم بهستان اکوی سابقت میربود و مع ذلک بواسطه کفران نعمت خالص باین
مرتبه رسید و چون اجل موعود در رسید از آنهمه پهلوانی فایده ندید نظم بکون و مکان چیزی از خیر و شر ه

زکفران نعمت بدان شو مترصد زکفران نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و استقبال چون خاطر همایون فرمان
در ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کناره آب جیحون دره چیلکای کلاره دشت شتافت و در آن منزل
امیر سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین برتبت ترتیب نثار رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد الکاء بر سبیل
سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراق و آذربایجان از شرف رخصت ارزانی داشت و امیر بونگ
را ملازم امیرزاده ابابکر کرده و امیر سعید برلاس همراه میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای
کشورگشا روز شنبه بیست و سیم ذی حجه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت صاحب قران عالیجاه امیر سلیمان شاه دار الحکومت
ری و فیروزکوه نصب فرمود و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غره محرم
سنه ۸۰۷ بر نیشابور عبور نمود و بکناره آب مرغاب فرامیده رعایای اندخوی از داروغه حمکو اماق بیله شکایت کردند و
قهرمان بتعلق او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کرده سر نگون آویخته تا بمرد و در ایام نهضت رایات نصرت
در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آب آمویه عبور نمود و خانه سید علاء الدین ملک محل نزول همایون
سید لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا بکش رفته آق سرا از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر
خضرا شد و چون باغ قرابوته محل نصب سرادقات عزت گشت سادات و قضاة و اکابر و اعیان سمرقند بزودی
رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از باغ قرابوته بباغ چنار خرامیده از اقبال ما تند جان در تن و روح در بدن بسمرقند
در آمد و بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود نظر کیمیا اثر بران نیفتاده بود در رفته و بشرط زیارت بجای
آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بنجح اقداح مالامال اشتغال نمود و در آن اثنا ایلچیان
که از طرف دشت آمده نثار و پیشکشات گذرانیده لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانیده همچنین از پیش فرمان فرمای ممالک
فرنگ قاصدان بآن آستان صاحب افسر داور نکرسیده تبرکات فاخر و منسوقات نادر بعرض رسانیدند و از آنجمله
پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینه خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننمود در لطف صورت آن حیران مانده
مانی والحمد لله والشکر واهب المقاصد والامانی ذکر طوی فرمودن صاحب قران جهة تزویج شاهزادگان علو همت
صاحب قران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضای آن بود که تمام بلاد و امصار
جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان در آید و همای چتر همایون فالش در بساط بسیط غبرا بال
شاه باز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فضای سپهر خضرای بی مبارکت عنبری بال اقبال گشاید بنا بر علی هذا در آن
ولا که از یورش هفت ساله مراجعت فرمود روزی چند در سمرقند اقامت فرمود خاطر عالی مآثر بران قرار گرفت که لشکر
بجانب دیار ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند و خواست که قبل از توجه بدان سفر فارغ و از تکاپوی موجبات
خوف و خطر مقتضای فحوای شاکرا لتوالد و التکثر و بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات
سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواجیان قمر سرعت بهاق

اطراف ایران و توران رسانند و بتوبلقای حاضر گردند و از خرد زادگان چنگیز نژاد و بازی اوغلان و ماشتور
اوغلان عرضه داشتند که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند حضرت
صاحب قران در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متعذر است بعلت مملکت حکام عراق و آذربایجان
بوجود او قوی دل و مستظهر ند و ایلچی بطرف امیرزاده محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و
سرانجام موهبات طوی و سور در صادر شده موضع کان گل از برای آن کار ترتیب یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول
سنه ۸۰۷ پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابک دست جهت مسکن خاصه همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و بامات
کشیدند و کنگره دولت سری تا اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند نظم یکی بارگاهی چو مینا سپهر کشیدند بر طارم ماه و
مهر ه و دوازده پای علم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و بطنابهای ابریشمین و
ستونهای منقش رنگین در عرض یکهفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پای بمرتبه بود که گنجایش دوازده هزار کس
داشت ع سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلقیس آئین
و شاهزادگان سعادت قرین و علما و امرا و خواص باسراعلی المقدار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند
که عرض زمین را مانند سپهر برین از مواکب کواکب پر ساختند نظم از خیمه و خرگاه تو گوی که سپهر بیست بر کوکب رخشنده
همه کوه و بیابان و در آن میان از ایلچیان اطراف و اقطار ترکستان و مغولستان و دشت و زابلستان و خراسان و بدخشان
بل تمامی بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تمیز پذیر نیست و در آن ایام ملک بوغا صاحب کرا از قبل
ملک طاهر سلطان مصر که بوفور کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت زبان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف
ارباب عرفان و تحقیق و استاد و بساط اصحاب اقبال و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج
برسم رسالت برسید و انواع تحف و امتعه نفایس از نقود و جواهر و اقمشه فاخر بعرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه
و شتر مرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر از زابلستان
بخدمت رسیده سعادت دست بوس دریافتند و حضرت صاحب قران را از ملاقات امیرزاده پیر محمد و برادرش امیرزاده
محمد سلطان بیاد آمد مصرع مثال ابر بفصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود زود وقت ماتم و اشک
افشانی حضرت صاحب قرانی شاهزاده را آفتاب وار جامه زرنگار پوشانیدند و لباس مشک فام او را چون پرده ظلمانی
شب بخنجر نورانی روز بر هم دریدند و ایام عیش مدام بگوش خاص و عام رسانیده صنادید شهر و درات ایران و توران
مصر و شام و اران چهار طاقها بسته و بیتهای گوناگون ساخته و ابواب فرح گشاده لعبهای غریب و شعبده های عجیب نمودند
بیت نشاط و سور در آنجا بان عام شد که رسم غم از دهر کم نام شد و از برای تزویج شاهزادگان عظام
امجلس در غایت و احتشام منعقد گشت و جمعی از علما و قضاة و حوالی و اعالی و اشراف و اعیان در پایه سریر سلطنت
مصیر مجتمع گشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده خلیل سلطان و پسران شاهرخ میرزا و امیرزاده اسمعیل بن میرزا
میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنای میرزا عمر شیخ را باکرایم و دودمان سلطنت

وظایف خاندان خلافت عقد بستند و دران مجلس شیخ شمس الدین محمد باخرزی رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح اشتغال نمود و کلمات
ایجاب قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان تهنیت و دست نیاز گشاده زر و گوهر نثار و درم
و دینار بسیار افشانده گفت **نظم** چنان افشاند گوهر دست مردم ۰ که گفتی از فلک می بارد انجم ۰ و حضرت صاحبقرانی برمسند
جهانبانی برآمده خواتین بلقیس آیین همه مشتری سیما و زهره جبین آن سپهر برین را بحضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان
جمشید قرین و نوینان دارا تمکین و سادات عظام و علمای اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده پایه موقر گردانیدند **بیت** صف
حاجبان مرصع کلاه ۰ بخدمت ستادند در پیشگاه ۰ و سایر خلایق از امرای هزاره و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار
مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند و بیاولان بهرام توان حلقهای طلا در زین در برکرده و بر اسبان تازی
سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و چون سالاران از جراحیهای زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع المقدار حاضر آوردند
که زبان نطق از احاطه آن معجز و قصور اعتراف مینماید و اصناف اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه دران طوی خانه چندان موجود بود که
بتعریف شیخ نتوان داد و سبوچیان حضرت اندیشی از انواع مسکرات پیش از پیش ترتیب نمودند و بیغم شیرهای سلطانی چندین جام خسروانی
پر از باده صاف آماده کرده صلای عام دادند ساقیان گلعذار نرگس دار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت می گلفام دو فرح بخش
فرح انجام هر دل را سروری و دیگری سرمنزل را انوری بخبر گردانیدند و در آن ایام از غایت الطاف عام **نظم** بفرموده شاه صاحبقران
منادی گری شد بشارت رسان ۰ که هنگام سورست و ایام عیش ۰ می ناب نوشید از جام عیش ۰ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر
بنای و نوش و جوش و خروش گذرانیدند صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح رسانیدند و مبدل گردانیدند و صاحبقران دریادل شاهزادگان
و امرا و نوینان با ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف آفاق را خلع گرانمایه و انعامات وافر عنایات
و سرافراز ساخت و بساط ملاهی و مناهی را طی کرده بنشیت مهمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب را با مراعی امر معروف و نهی منکر
اشارت نمود و خلایق از ارتکاب شراب و سایر منهیات منع کرده بلوازم سپاس الهی قیام نمود **ذکر اجازت یافتن حکام و ایلچیان**
اطراف و اتحاد و استعداد سپاه ظفر پناه جهت یورش ختا ۰ صاحبقران مظفر لوا بعد از جلوس طوی کان گل فراغت
یافت شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهت اعلای نوبت غزا بر سفر ختا خاطر قرار داد و فرمان همایون
صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته باشند از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت کنند
و امرای تواجی از امیران هزاره و صده مچلکا ستانند که چه یراق و دستور یورش آیند و نوینان و تواچیان بموجب فرموده کاربند شده
حکام ولایات و سرداران اطراف بغداد و آذربایجان جهت جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند میرزا الکه علی رعین باره دوی
کیهان پوی پیوستند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند درآمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول فرمود و دران بقعه امیرزاده محمد
جهانگیر را اسباب و خلعت و کمر وافر موفور ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ که مادرش
در خانه شاهزاده مشار الیه میبرد و در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه ایشان ساخت و ایشان براه هرات متوجه
قندهار شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخت
و دستوری داد و مولانا عبدالله کش را با جمعی رفیق او گردانید و مکتوبی بعرض رسید که در بطول مغضا دکر که یابه زر قلمی شده بود بخط

مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط از سایر خوشنویسان آن زمان امتیاز داشت با نام ملک فرخ در صحبت ایشان
ارسال فرمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که با سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم بهر چه اشارت
علیه درباره ایشان نفاذ یابد بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور گورکان در جواب آن سخن نوشت که سلطان احمد را مقید بفرستند
و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهد و تحف گرامند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و از مدرسه سرای ملک خانم
بکوک سرای که بنا کرده معماران همتش بود نقل نمود و امر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق نسخه لشکر با نزاع احتیاط در آورده
معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تحقیق نمود بروایتی که در ظفر نامه
و مطلع السعدین مذکور است معروض داشت که بموجب سالی که در کان گل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ
و بدخشان و خراسان و مازندران و بقایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده در میدان کارزار مجتمع خواهند بود چنانچه حضرت
ابوی ممدوحی در روضة الصفا نوشته که روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیرانشاه مبین مود که دفتر
بیان صاحبقران گیتی ستان پیش منست و از آن اوراق بوضوح می پیوندد که ملازمان خاصه آنحضرت در حین توجه بجانب ختای
سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده تن بودند و عدد مجموع سپاه ظفر اثر در آن سفر هشتصد هزار پیاده و سوار
رسیده والعلم عند الکبیر المتعال **گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت یورش ختا بقشلاق**
اقتولات چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در ایام کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت
اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور نابایسته مانند غارت و اسیر و مقاتله نموده بودند در آن ولا که آن مؤید مظفر لوا الخیر
ممالک ایران و توران و روم و شام و گرجستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی
و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت و جهت تدارک جرایم و آثامی که از خدام اعلی مقام در خلال اشتغال بآتش
خشم و قتال و استیصال بنای اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار ختا قیام نماید تا بر طبق
کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد و ان الله یغفر الذنوب جمیعا بنا علی هذا بعد از
فراغ از طوی کان گل و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده
احمد بن عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمره دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکند و شاهرخیه در ایام
رفته و شاهرخیه خجند را در قدیم بناکت میگفتند و از جور لشکر چنگیز خان ویران شده و حضرت صاحبقران در سنه [illegible] از عمارت
فرموده حصاری استوار ساخت و اهالی آن حوالی را بآنجا آورده بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت و بشاهرخیه اشتهار
یافته دران دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه براه انغاره و بیسی و صبران زمستان گذرانند و ضبط
سمرقند بعهده ارغونشاه شد محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشا بتاریخ بیست و سیم جمادی الاول سنه [illegible] از
سمرقند نهضت نموده متوجه قشلاق اقولات شده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده بالشکری که عارض خیال
از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن بعقود اعتراف مینمود روی براه نهاد **نظم** روان شد
دران راه چندان سپاه ۰ که شد تنگ صحرا و کم شد گیاه ۰ سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان

از غبار سم اسب کمیت ظلمت گرفت ◦ بند بر زمین ذره را جایگاه ◦ نه اندر هوا یا ورا ماند راه ◦ و ماهچه رایت آفتاب را ◦
ز ایلاق نهضت نموده بعد از طی منازل سایه وصول بر الماليغ انداخت و چون خورشید در واسطه قوس بود و نکاه دم
سردی هوا درجه کمال یافته سراپرده سحاب گران تا گران فروگرفت و آسمان بادی شد و وزیدن آمده برف و باران
عظیم بارید طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز نظم ورد و دود او چشم سحاب اشک ریزه ◦ موکب نصرت نشان از آنجا
در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با قولات تردول و حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوینان در قوریان کتل
ازان بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان با تنکز
فرامید و امیرزاده سلطان حسین بصیران و بیش منزل گزیند و صاحب قران پسندیده از قولات امیر بردق را فرمود که تا تنکز
رفته از برای سپاه گیتی گشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شده که بر عرابها بار کرده همراه برده در راه اعتمار نماید
تا در وقت مراجعت جریک منصور جهت آذوق منتقص نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام شیر شتر موجب
قوت و قوت لشکر قوت نمود القصه کثرت و حشمت و شوکت اردوی همایون در اقولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده پیش از ان اعتداد
سپاه با آنهمه استعداد و ارسنگی در طی رایت هیچ پادشاهی ندیده بود خلایق از مشاهده کمال عظمت طوی کان کل و وفور
جمعیت اقولات و دغدغه عظیم در خاطر افتاده از ظهور ادایم امرا القصه اندیشه تمام داشتند و از اسبیه عین الکمال رسیده
صبح و شام نقش دعای دوام دولت و اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر داشتند ذکر توجه رایت اقبال آثار از
اقولات بجانب اترار و اسطار مستان که آفتاب تابان در آواخر جدی بود از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقره محدود
و از بسیاری برف قلعه کوه و فضای صحرا و بساط هامان و روی دریا مسطح شده بود بام مساوی از وفور طوفان باران
کره خاک غدیری مینمود تا چنانکه تلال جادی صاحب قران مظفر لوا از غایت حرص بر اجرای مثوبات غزا از اقولات کوچ فرموده
متوجه اترار شده و در اثنای راه دست و پاچمی کثیر از بخره و فقیره و صغار اسم بارید و روز چهارشنبه دوازدهم رجب در
اترار بسرای بردی بیک برادرزاده شیخ نور الدین از فر نزول همایون طراوت یافت مقارن وصول از بیماری الشمی
در سقف خانه گرفته مشغول شد و اگرچه ملازمان در ساعت آب بر آتش زدند اما از انجهت پریشانی خاطر روی در
ازدیاد نهاده در ان اوقات اکابر و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود
بغایت میترسیدند و حضرت صاحب قران در ان اوان موی و کمال را فرستاد که تفحص نمایند که از راه او دیل میتوان گذشت
یانی و او بامثال امر مبادرت نموده بازگشت و معروض داشت که امسال راه عبور ممکن نیست و دیگر ایلچی سیرام و عقبه
فلان بهمان کار روان کرد و او نیز مراجعت کرده گفت که در آن عقبه دو نیزه برف بالا نشسته است و درین اثنا قراخواجه از
پیش توقتمش خان که در بادیه صحرا و دشت سرگردان بود بدرگاه عالمپناه آمده و در روزی که حضرت صاحب قران در
دیوانخانه بر مسند ابهت و کامرانی تمکن داشت و از شاهزادگان چنگیزی نژاد ماری اوغلان و داشتمور اوغلان و جکره
اوغلان بر دست راست الحضرت نشسته بودند و دست چپ از فروجود امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
زیب و زینت داشت و امرای عظام قراخواجه را بشرف بساطبوسی رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان

دلیر

می گوید که مدتی شد که درین وادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانیم و بغیر ازان آستان مرجعی نداریم امید که مراحم خسروانه
کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک مافات قیام نماید
لطف عمیم صاحب قران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده و استمالت داده گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردم
دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپارم و گلزار مملکتش را بدستور پیشتر از آب
تیغ زمردین نامرد زدمان سازم و در خاطر حضرت صاحب قران چنان بود که هم دران چند روز قراخواجه را با پیلاکات نامی
و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما تا نگاشته قلم تقدیر مخالف
این اندیشه در تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر والله ذکر انتقال حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجهان جاودان
چون عنایت بی نهایت خداوند غفور در همه حال شامل حال روزگار صاحب قران موید مظفر بود دران اوان که از یورش سعادت معاود
نمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر متوجه آن شد که بعد از اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام
ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد
لاجرم پیش از انکه نخ ماه تمام و مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرده در وقت سردی هوا
و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند بجانب اترار نهضت نمود و چون صورت واقعه که هرگز هیچ حکمی را از حلول آن گریز نبوده و نیست الحضرت
را دران منزل روی نمود هر آینه برطبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بی غایت
ایزد و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا طلوع نموده بر وجنات حال الحضرت خواهد تافت نظم گرچه زگناه
جبت و جو خواهد بود ◦ وان بار عزیز تو خود خواهد بود ◦ از حیز لطف جز نکوئی ناید ◦ خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت
حال بر سبیل اجمال آنکه دران ایام که صاحب قران سلیمان احتشام خاطر بان قرار داد که خواتین بلقیس آیین بجانب سمرقند باز
گرداند بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا نماید میل تخلف کرده چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست
ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعله صافی صبا صفت روشنی می پذیرفت و دران اثنا
رغبت عرق فرموده جوهری آوردند برنگ مانند آب بصفت آتش بلور مذاب و دوشبانه روز صاحب قران جهان بعرق
مشغولی نمود که اصلا میل طعام ترک نمود بنابران مزاج همایون متغیر گشته عشرت اندیشان آن تغیر مراحل برخمار کردند
و یکدو جام دیگر بالحضرت دادند و لطف حرارت تسکین یافته چون مدبر طبیعت بران شراب اثر کرد بت اشتداد یافت
و روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرض صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه فحو شده که از علاج یکی دیگری قوی میشد حکم گشت
و آنکه از زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود در مداوا بدینها مشغول هیچ مدو اناقع نیفتاد و اصلا مواد فاسده
منقطع نگشت و بنا بر آنکه مقوی دماغ راه نیافته بود صاحب قران سعادتمند یقین دانست که حال نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف
قابض قضا و قدر لاجرم بمتیع تو کل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع سیئات توجه فرمود
و بکسر آلات مناهی اشاره نموده خواتین و آغایان و امرا و نوینان جمع آورده گوش هوش ایشان بدرر مواعظ و
نصایح سودمند آرایش داده بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت و حکومت سمرقند بامیرزاده پیرمحمد

جهانگیر مسلم داشت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگری امرای بزرگ را گفت که عهد و پیمان درمیان آورند و از متابعت
شاهزاده گردن نپیچند و سر طوق متابعتش درآورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با
دهشت عظیم و دلی از بیم دو نیم زبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود امیرزاده خلیل سلطان و امرای تاشکند
قشلاق کرده اند خبر فرستیم تا بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریافته واسطه وصیت و ولایت امیرزاده پیر محمد
را استماع نمایند زیرا که از دیده بسی فرق بوده تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت به تنگ رسیده و مجال فرصت امثال این
سخنان نیست غایبان حاضر نمیتوانند شد و شما را دیگر دیدار میسر نخواهد گشت و بعد از بیرون رفتن امرا فوجی عظیم بر حسرت
اقلیم غلبه کرده بانگ از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرات قران اشتغال داشته اشارت علیه صدور یافت که مولانا آیت الله
ولد مولانا عبدالله بدرون خانه درآید و بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بشب شنبه
خسرو خاوری مواکب کواکب لباس نیلوفری و لباس سوگواری پوشیدند و امیر گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه
طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانید داعی و الله یدعوا الی دار السلام اجابت فرمود و طایر روحش قالب قفس
شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغت بود بکمال ابا نقش
صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار معدلتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت می غنودند جمال خورشید نمایش
سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی را که غیرت مآدر وان گردون بود سر فنا نگونسار گردانیدند و لوای همای آسای
صاحبقرانی که نسر طایر در پناه جناح نجاحش بی اتو و عقاب فضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانیدند بیت دریغ آن خداوند
دیهیم و تاج ٭ که او بود آیین و دین و رواج ٭ دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد ٭ صلاح پناه و عباد و بلاد ٭ و این واقعه
عظمی در شب چهارشنبه شعبان ۸۰۷ در وقتی که آفتاب در ششم درجه حوت بود روی داد اکابر روزگار این تاریخ را بعبارات
مختلفه نظم کرده اند از جمله بهاء الدین حاجی نظم کرده نظم سلطان تیمور آنکه چنو خسرو را دل خون کرد ٭ و ز خوف عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت ٭ فی الحال کز منوان سر پا بیرون کرد ٭ و دیگری گوید شهنشاهی که ماوا اش بجنت جاودان باد
وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع زمان فرمای مشرقین و بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در شب ظلمت سلم که نیر عالم افروز سپهر سلطنت پرتو عنایت بر وجنات روزگار باز گرفت و در حظائر اثار علامت روز رستخیز
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست ٭ ز مرد و زن فغان و ناله برخاست
ز فریاد و عزیو پیر و برنا ٭ امارات قیامت گشت پیدا ٭ شاهزادگان عالمیان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و
خواتین حرمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی برکندند بیت نه روی بکند و زهره گیسو برید ٭ امرای
ملک آرای جامه سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند
و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشانی بود و قطرات باران از غمایم تا صباح سیلان مینمود و چون بجبال
حال یورش ختا اعاظم امرا میخواستند که آن واقعه هایله طی گردد و بهنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه و شیون
و تغییر لباس منع نموده رادی تخت و نگین صاحبقران آوردند و بموجب وصیت بلند شاه غازی بار غنی پرداخته مولانا

قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ از آن امرا نوئینان عالیشان بپیروی سادو بوغا و برادرش
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بالکلیه بکر عهد و پیمان درمیان آوردند که بمسالک طریق مخالفت نگردند و از
مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکند نزد امیرزاده
خلیل سلطان و نوئینان که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدانیشان رسانند و التماس حضور نمود
و دیگری پیش امیر سلطان حسین بیسی و جبران فرستاده پیغام دادند که چون حضرت صاحبقرانی صورت تمام پیدا کرده باید
که جریده با اردوی اعلی توجه نماید و حضرت توصین بجانب قزوین روان شد و امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و وصیت ولایت
عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور توصین بصوب هراة و علی درویش کابلیه بشتاب داشت بطرف
تبریز متوجه گشتند تا امیرزاده شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک تعیت بجای آورند
و در شب پنجشنبه سیزدهم ماه مذکور تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همانشب از آب
خجند گذشته و در دو فرسخی اترار فرود آمدند چون گریبان صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون مصیبت زدگان بجای
بر افروخت که خرمن صبر و شکیبایی مرد و زن و صغیر و کبیر بیکبار بسوخت نظم ای کجاست کاتشی این غم جگر بسوخت ٭ این برق جانگداز
همه خشک و تر بسوخت ٭ مرغ سپیده دم که خبر داری از سحر ٭ اکنون ببینمش که پر و بال و پر بسوخت صبح صحنه و فرح اکرد
عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهانی افتاد و که صد آتش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد افعد
درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از وقوع مصیبت انسان ساکن گشت و امرا و ارکان دولت و نوئینان
و مقربان حضرت با خواتین بلقیس حرمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت
مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت امیرزاده سلطان خلیل و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت ختا با مصافه ساخته
و در آن صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ بیست و دوم شعبان بان بلده درآمده
جسد مطهر را بمرقد مطهر رسانیدند و بعد از چندگاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود و سید برکه را از اندخود بدانجا نقل کرده
بجانب سر صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآل آنحضرت
عالیات را با امیرزاده الغ بیگ متعاقب بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت امیرزاده ابراهیم سلطان ختای بجانب
ختا کوچ کردند و از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار نزول نمودند و در بین و لا شعبده باز سپهر خبر فوت صاحب
قران مرحوم بمیرزا حسین رسید لشکر و حشم را که با او بودند پراکنده ساخت و اسباب بعضی از سپاهیان را گرفته
دواسبه عازم سمرقند شد تا خود را بشهر انداخته و لوای استیلا مرتفع سازد کیفیت این حال بمسامع امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند ارغونشاه فرستادند مبنی از آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب
گشت باید که در محافظت شهر سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند او را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد
امیرزاده الغ بیگ فرستادند و از قصه میرزا سلطان حسین ایشان را آگاهی داده التماس نمودند که هر جا رسیده
باشد توقف نمایند تا اردو بایشان رسد و برین قیاس نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرای تاشکند نیز ایلچی فرستاد

بعد از آن امیر سرو بیک در اترار توقف نموده امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان
بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور آب سیحون چون یخ شکسته بیشتر خزانه با الغه بار و رخت باب رفت و اردو ترک یک پاس سیحون
زده آمده و از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند **ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی**
و پیمان و وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی چون امرای عظام که در آن زمستان در تاشکند بودند
از مخالفت میرزا اسکندر خشین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خدایداد حسینی و یادگار شاه ارلات و
شمس الدین عباس و بردندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یک ساله
بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بدان جناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنای راه بآن
حضرت عالیات امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بقلم عمر در زنش نامه نوشته بتاشکند فرستادند
مخلص سخن آنکه چون صاحب قران مغفرت انتما منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض نموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل
سلطان نخواهیم کرد و از آن نوشتن کارداران غریب نموده که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحب قران را بر طاق نسیان
نهاده امیر تیمور این امر ناپسند جسارت نموده‌اند بایستی که اگر دیگری مثل این سخن در میان آوردی به منع و زجر او مشغول گشتندی
و چون مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شده و امیر برندق را نزد حضرات عالیات امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین فرستادند
و پیغام دادند که سببی که ما امیرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم جهت ملاحظه استدامت دولت و استقامت مملکت است و کمال
این بود که شما نیز باین امر همداستان باشید اکنون دانستیم که حضرت صاحب قران بخلاف این وصیت کرده از آن کرده پشیمانیم
و هر چه شمایان در باب امضای وصایای آنحضرت مصلحت دانند بتقدیم رسانند و امیر برندق در اقولات باردو رسیده بعد از
مراسم تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامهٔ امیر خدایداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس
که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضی وصایای صاحب قران مغفرت انتما در
نگذرد و کسی را بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولیعهد آنحضرت ندانند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بار دیگر در آن باب
مکاتبات بامرا بتاشکند نوشته بامیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع
منازل بموضع فرحق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان پیشتر بعزم سمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافته چه
ارغونشاه بنا بر مواعید امیرزاده خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود که امیر شاه ملک بدروازه چهار راهه که امیر خواجه
یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب کرد ارغونشاه دست بر در سینه ملتمس آنجناب
ملک پناه در جواب گفت که چون حضرت صاحب قران این بلده را برسم امانت بمن سپرد و خاطر بر آن قرار داده‌ام که تا وقتی
که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شهزاده پای بسمرقند رساند و سپارم تا از عهدهٔ
امانت داری بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده دروازه باز
نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک بازگشت و در صحرای ملیا بدیگر حضرات رسیده کیفیت حال تقریر نموده و بر آنجا نزول نموده
خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از

مخالفت در گذرانند و امیر شیخ نور الدین نیز بدر دروازه چهار راهه رفته و با ارغونشاه خواجه یوسف سخن کرده مانند امیر
شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از اقولات بتاشکند رسید و مکتوب امیر شیخ نور الدین و
امیر شاه ملک و سخنان ایشان بمسامع امیر خدایداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر میان میرزا خلیل سلطان رسانید
و الطایفه باتفاق گفتند که فی الواقع شایسته تاج و تخت نیکبختی که صاحب قران او را ولیعهد ساخته اما تغیر بقواعد آنحضرت را الزام
داد و در همان مجلس درین باب عهد نامه نوشته همه آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بجبر و رضا خط و مهر خویش
بر آن نهاده و آنمنشور را با عهد نامه نزد امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده
پیر محمد برد و بعد از زمرهٔ خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر اخذ عروس مملکت ترغیب و تحریص نموده گفتند که الملک
العقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خواص و عوام را بانواع انعام و احسان صید باید کرد
امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان بر تسخیر ملک جازم شد و عازم سمرقند گشت و از اسبان
و استر و شترهای حضرت صاحب قران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دید تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفه
از مردم عراق که با او بودند بنفاق زندگانی میکردند قسمت نموده امیر برندق که منقلای سپاه شاهزاده بود از آب سیحون
بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهده عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین
امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف افق مرکب رفتند و با وجود
این حال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب رفته به بستن جسر اشارت فرمود و لشکریان همان روز ترتیب
آن مشغولی نموده روزی دیگر میرزا خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دوابه رسید از جال
باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و امیر ارغونشاه در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده
خلیل سلطان نهاده بنابر آن اخبار از مفارقت میرزا خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت نمود و موکب
شاهزاده پیوست و تجدید بیعت اقدام نمود **ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در مفارقت امرا**
بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهت اقامت مراسم عزا رستم طغای بوغا برلاس همعنان امیر برندق چون خلیل
شاه از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بر عزیمت خود راسخ بود نزد امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین رفت و کیفیت بیعت امیرزاده خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و باز گشتن امیر برندق را شرح باز گفت
و امرای عظام بعد از شنیدن این سخنان چنان مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان
به بخارا آورند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از آن تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه رمضان المبارک
امیرزاده الغ بیک و ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغای بوغا و ایلمش و توکل قرقاو حسن
جنداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی وکال و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب
سمرقند گسیل کرده عنان بطرف بخارا تافتند و در جنبا درویش صحبت جانسوز حضرت صاحب قرانی تازه گشته زیاده
فغان از نهاد ماتم زدگان بر آمد و بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان

صفاهانی میرزا باقر و ایلچی بعد و قاضی از علما با دلباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه اهنین شتافتند و ارغونشاه و خواجه
یوسف توجی بی جایگاه خود راه داده آنشب آنجا را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است
گذرانیده **نظم** روز دیگر که با رسیخ بلنده پرتو مهر در جهان افکنده بشهر در آمدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند
و تمامی آغایان و شاهزادگان و امرا و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و ولوله در جهان و غلغله در زمین
و زمان افتاد **نظم** ز بس بالا گرفت افغان و فریاد ❊ صدا بر گنبد فیروزه افتاد ❊ اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون
بجارا نزدیک رسیده شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان ارغونشاه را بقدم اطاعت استقبال کرده و سمرقند در افتاده
لاجرم زبان بطعن و لعن گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرای سمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر کوچ ساخت نموده خواجه طغا بوغا
برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده در مزار ایوب علیه السلام با امرای عظام عهد و پیمان در میان
آورده باتفاق یکدیگر بشهر درآمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین
در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که در شهر کنده است با نصف قلعه تعلق با میرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد
و محافظت دروازه دیگر که جانب بیرون است با نصفی دیگر از حصار متعلق با میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود
و رستم برلاس و برادرش حمزه و التمش و توکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست
و محافظت برج و باره لوازم اهتمام بجای آورند **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و
بیان انقضای ایام تعزیت صاحب قرانی** و چون میرزا خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده نزدیک بسمرقند رسید
امیر خواجه یوسف با بنده و بیکتش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقعست بزمین بوسی سرافراز
گشت و جمیع سادات و علما و اکابر آن بلده بمراسم استقبال مشتغل نمودند بعد از آنکه کتاب کومک مقرب بارگاه شاهزاده
شد ارغونشاه با مفاتیح دروب قلعه و شهر و مقالید خزاین و کنوز بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و
کامران بسمرقند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان
سنه ۸۰۷ که آفتاب در ششم درجه حمل تحویل داشت بحسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا
و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان کرده
امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده پیر محمد ولیعهد بود بخانی بر داشت و فرمود که نام او را
علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز نعش امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحب قران سعید بود از آنجا
رفته کار تعزیت از سر گرفت و بعد از اقامت لوازم مصیبت جهت ترویح روح بزرگوار صاحب قران مغفرت شعار ختمات
کلمات پروردگار بجای آورده صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان دادند که
قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست و بعد از آن کوس که خاص انجمن ... در آورده پوست
پاره کردند و از کار بینداختند آنگاه میرزا خلیل سلطان شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کوت ... بیرون آورده
قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخر و جامهای طلا و زرنگار آراست و ابواب خزاین گشاده ... زر و گوهر بمردم داد

رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال آفتاب اقبال او عنقریب سمت تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی **ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا تبار** ... از اولاد و ذکور
حضرت صاحب قران مغفور در زمان حیات آنحضرت سی و شش نفر موجود بوده‌اند بدین موجب از نسل امیرزاده پیر محمد جهانگیر
یازده ... و اصل جوار غفران ... سه پسر مانده محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی چهار ساله و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سر سلطنت کابل و غزنین تمکین داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد هفت ساله بود و جر سعد
وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل میرزا عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله بایقرا
بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و پسرزاده داشت ابابکر بیست و سه ساله با اسپه
اسکندر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر ابن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یک ساله ایجل ده ساله سیورغتمش و از میرزا
شاهرخ در بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی می‌نمود و هفت پسر داشت الغ بیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده
سالگی اما الغ بیک نزدیک به پنجاه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر هشت ساله سیورغتمش سه ساله محمد جوکی سه ساله جان اوغلان
دو ساله ماروی یکساله و از بنات کرامات صاحب قران مغفرت مآب یک مخدره در پرده عفت می‌غنود مذهبه آنحضرت سلطان
بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمان شاه پسر میرد و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان
سه عفیفه و میرزا امیرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و مادرش الکه بیگی بود و پدرش محمد بیک بن امیر موسی
ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحب قران مغفرت شعار خادم عنبرین شمامه از نسب نامه که در زمان
خاقان سعید شاهرخ میرزا نوشته شده چنین نقل می‌نماید که صاحب قران خجسته صفات در ایام حیات هژده زن در حباله نکاح
در آورده بود و اسامی ایشان اینست **اول** الجای ترکان آغا بنت امیر ملای بن امیر قرغن که سلطان بخت بیگم از وی تولد نموده بود
دوم خانزاده پاکنسب **سیم** سرایملک خانم بنت قزان سلطان خان **چهارم** تومان آغا که مادر میرزا جهانگیر و الکه بیگی بود **پنجم**
دلشاد آغا ... که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام **ششم** توکل خاتون بنت آق صوفی قنقرات **هفتم** تومان آغا
بنت موسی بیک نایمان **هشتم** چلپان ملک خانم بنت خضر خواجه خان **نهم** دولت ترکان آغا **دهم** سلطان آغا **یازدهم** برهان آغا
دوازدهم الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز **سیزدهم** جانی بیکی آغا **چهاردهم** موند در آغا **پانزدهم** چلپان ملک آغا **شانزدهم**
بخت سلطان آغا **هفدهم** سلطان ارای نکوز **هژدهم** نوروز آغا و چنانچه در ظفرنامه مسطور است که در ذکر جنت
ازواج امیر حسین بطهوری بوده‌اند و دل السلام آغا بنت امیر خضر یسوری در سلک زوجات آنحضرت انتظام داشته و از
سراری آن حضرت سپهر شهریاری بیست و دو نفر بنظر در آمده بر موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و ام میرزاده
شاهرخ از وی تولد نموده و جهان بخت آغا ❊ و نگار آغا ❊ نور پرور آغا ❊ دلنک آغا ❊ بی بی بیک آغا ❊ دولت سلطان
آغا ❊ دلشاد آغا ❊ مراد بیک آغا ❊ پیروز بخت آغا ❊ خوشکلدی آغا ❊ دلخوش آغا ❊ برات بی آغا ❊ سوج
ملک آغا ❊ ارزو بی آغا ❊ منگلی بی آغا ❊ جونی قربانی که والده میرزا امیرانشاه بود یادگار سلطان آغا ❊ خدایداد
آغا ❊ تولون آغا که والده میرزا عمر شیخ بود بخت نگار آغا ❊ ملکان شاه آغا ❊ قتلو آغا **ذکر بعضی از**

سادات ومشایخ وعلما واکابر که با صاحبقران ستوده مآثر معاصر بوده اند بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که ازین زمره
عظیم الشان و طایفه متعالی مکان جمعی کثیر در زمان فرخنده نشان صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد
جهان و اقصا بلاد ایران و توران را بوجود شریف مشرف اند و کیفیت حال تمامی این طبقه از کتب تواریخ بوضوح می پیوندد
ولاجرم بر ذکر نبذه از احوال ایشان اقلام این سخنان پریشان را معلوم شده اختصار خواهد افتاد ومن الله البدایة والیه النهایة
مولانا جلال الدین محمد محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین عبدالرحمن جامی بود و در
متابعت شریعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم سعی بلیغ می نمود و ورع و تقوی بکمال داشت و همواره عمر در ادای طاعات
وعبادات می افزانست وفاتش در ذی حجه سنه … اتفاق افتاد و در مرغاب هراة که مسکن او بود مدفون شد امیر سید علی
بن شهاب بن محمد الهمدانی حاوی علوم ظاهری و باطنی بود و جامع فضایل صوری و معنوی می نمود اما از شیخ تقی الدین
علی دوستی کسب روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین علی باز رجوع به شیخ شرف الدین محمود کرد و گفت زمان صحبت
شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنان است که در اقصی بلاد عرب بگردی و امیر سید علی بر حسب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون
را طواف کرده و بصحبت هزار و چهار صد ولی رسیده و چهار صد ولی را در یک مجلس دیده مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار
نقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک در میان فضلا اشتهار دارد و وفاتش در
ماه ذی حجه سنه … اتفاق افتاد و مرقد عطر افزایش در ولایت ختلان است بابا سنکو در وقتی مجذوب بود
از وی کرامات و خوارق عادات ظهور می نمود در سنه … که صاحب قران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب عبور فرموده
در قصبه اندخود با وی ملاقات کرده درویش از سر جذبه سینه گوسفندی بطرف امیر تیمور گورکان انداخت آنحضرت باین معنی
فال نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و مصحوب شد وفات بابا سنکو در سنه … روی
نمود و قبرش در اندخود است مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود از علوم ظاهری شاگرد
مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابابکر بحقیقت اویسی بوده از روحانیت شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی تربیت یافته و در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هرات داشت در قصبه تایباد بجناب مولوی
ملاقات نمود آن جناب زبان به نصیحت آنحضرت گشاده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحب قران
ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سوال کرد که شما چرا ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نکردید
تا ترک ناشایسته نماید مولانا زین ابابکر جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر او گماشت
واگر شما نیز با بندگان خدا بر نهج عدالت سلوک ننمایید دیگری بر شما مستولی خواهد شد و حضرت صاحب قرانی فرمود
که کیست آن شخص که او را بر من استیلا دست دهد جناب مولوی گفت که عزرائیل و امیر تیمور گورکان از شنیدن این
سخن فال نیک گرفته گفت هیچکس از سلاطین را بر من ظفر میسر نخواهد گشت و انتقال من از دار ملال بأجل طبیعی خواهد
بود وفات مولانا زین الدین ابابکر در روز پنجشنبه سیوم محرم سنه … روی نمود و ملک … در وفاتش این
قطعه نظم نمود **قطعه** تاریخ وفات قطب اوتاد ۞ یک نقطه بنه بآخر صاد ۞ قبر آنجناب در قصبه تایباد است ۞

خواجه

خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن … است و او در نظر قبول مریدی و از خواجه بابا سماسی بوده و تعلیم ارباب
طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده و در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی است و از روحانیت
خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد که درویشی شما موروثی است یا مکتبی جواب داد که بحکم
جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین با من مشرف گشتیم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد
فرمود و نمی باشد گفت پس بنای طریقه شما بر چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی **نظم**
از درون شو آشنا و ز برون بیگانه وش ۞ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ۞ وفات خواجه بهاء الدین
در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سنه … اتفاق افتاد و دیگران فضلا از جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم کشیده ۞ خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند ۞ آنکه مشهور ولایت شد کمال منش **نظم** مسکن و مأوای
او چون بود که قصر عارفان ۞ قصر عرفان زین سبب آمد حساب رحلتش خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاری
بود در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان
راه حق را بدان جناب حواله می کرده و می فرمود که علاء الدین بار ما را سبک ساخته است وفات خواجه علاء الدین
در شب چهارشنبه رجب سنه … روی نمود و قبرش در ده … است مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی ولادت با
سعادت آن عالم ربانی در ماه صفر سنه … در قریه … که در ولایت نسا است روی نمود و چون در سن
طفولیت بمرتبه صبی ترقی نمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش
قصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربوده و آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی
مرقوم خامه بلاغت انتما ساخت و بعد از آن مطول را بنام ملک حسین کرت تالیف نمود آنگاه در خوارزم که در آن زمان
مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که رشحه از عدالت و احسان او سبق ذکر
یافته در سلک انشا کشید و بی شائبه لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر
و حلاوت تقریر و توضیح حسنات و تلویح جلیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقاد وی ختم بود و در آن اوان
که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم نمود ملک محمد سرخسی پسر زاده برادر ملک حسین کرت برادر زاده خود ملک
پیر محمد بن ملک پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام نمود که هرگاه خوارزم فتح شود از آن حضرت
رخصت طلبیده جناب مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانید و بنا بر علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت
صاحب قران آن خطه را در حیطه تسخیر کشیده و بکوچانیدن اهالی و موالی جرجانیه اشارت فرمود ملک پیر محمد
زانو زده از آن حضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرمایند و امیر تیمور
گورکان ملتمس ملک زاده بعز قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحب قرانی
بسمرقند باز گشت علما و مشایخ ماوراءالنهر بعرض رسانیدند که اگرچه فتح خوارزم بندگان آستان را میسر شد اما حاصل
آن مملکت متعلق بملک پیر محمد سرخسی گرفت آنحضرت از مفصل این معنی استفسار نمود و اجابت عرضه داشت …

سر آمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مشعلات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید
شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت و نضارت
بخشیده و امیر تیمور گورکان از استماع امثال این سخنان رقم تألیف بر صحایف روزگار خویش نگاشته و حکم جهان مطاع و جهت استدعای
حضور جناب مولوی به سرخس ارسال داشته و مولانا سعد الدین تحت بهانه زحمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون فرمان
صاحب قران در آن باب نفاذ یافت که جانب سمرقند توجه فرمود و چند سال در سمرقند عز و جلال در آن شهر بافاده علم و کمال
اشتغال داشته و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلای دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشته و امیر تیمور گورکان در تعظیم
آن پادشاه علم جانب او شعار مینمود و در مجالس آنجناب را بر زبده یشک خویش جای داد و در وقت وداع تا سر طناب
پیش خانه مشایعه مینمود و وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقعست تصانیف
آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و هر فرزند و آن تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل
حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر
تیمور گورکان مینمود و آنجناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین
مسعود استماع افتاد که فرمود که در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد چندگاهی در شهر
هراة ساکن می بود در آن ایام خبر بها و مرغاب و بعضی دیگر از علمای نحوی تا رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحب قران
با کمال علمای که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای
علمای روزگار لقمه شبهه خورد و مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعه به پدر بزرگوار خود نوشت
والتماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحب قران دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بنواحی که از هراة متوجه ماوراء النهر
بود داده و تواجی مکتوب مولانا زاده با سایر مکاتیب در دول خود در میان نهاد و چون بسمرقند رسید و دل میان را
پیش امیر تیمور نهاد آنحضرت در اثنای مطالعه مکاتیب چشم بر نوشته مولانا زاده افتاده و مضمونش را معلوم کرده
هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چندگاه مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحب قران بلند
منزلت را ملازمت فرمود و آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرد و التفات بسیار اظهار نموده در آن مجلس خواجه محمود
شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنجهزار دینار کپکی بعد تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف مایحتاج خود
کند خواجه محمود بنابر تمنی که از آنحضرت یافته بود گفت که در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود بر مزارعات ولایت برات
نویسیم امیر تیمور گورکان فرمود که از مزارعات آن وجه دیرتر وصول خواهد یافت و ما میخواهیم که مولانا زاده درین شهر
تعیش کنند خواجه گفت مبلغ پنجهزار دینار از تمغا در دو روز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آن وجه را به نواده مولانا
زاده نام حضرت صاحب قران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود فی الحال در مجلس مبلغ مذکور را به
تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده و برات را برداشته از بارگاه بیرون خرامید
و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحب قران کسی را فرستاده او را باز بمجلس آوردند آنگاه تبسم فرمود

دلو

و گفت که مولانا زاده کسی که بزر تمغا که حرام ترین وجوهات است برهم انعام از ما قبول نمودی چگونه جایز باشد که تقبل
آن پدری که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام ما منع کردی و آنجناب ازین عتاب خجل شده گفت من
داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گورکان گفت اگر چنان بودی بایستی که در وقت نوشتن
برات اثر کراهیت در بشره تو پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودی آنگاه حکم شد که برات مذکور
از مولانا محمد بستانند و زر نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حضرت صاحب قرانی در بلده فاخره هراة ساکن
می بود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی جرجانی در سنه ۷۴۰ در قریه طاغو
از اعمال استراباد قدم از کتم عدم در عالم وجود نهاد و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل نموده در اندک زمانی
سر آمد محققان عالم و مقتدای دانشمندان علمای محترم گردید در روضة الصفا مسطور است که در سنه ۷۷۹ که شاه شجاع بن مظفر
در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف بنواحی آنجا رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را احوال خود
دانا نموده گفت که مرد غریب و تیراندازم امید آنکه ملتمس مرا بهنگام فرصت بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین
در بارگاه پادشاه آمد مولانا گفت تو درهمین موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات
پادشاهی فایز شده سخن غریب تیرانداز را عرض کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف بپارگاه در آمده چون
شاه از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون
آورده بدست شاه داد و شاه شجاع از مطالعه آن صحیفه کمال امیر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید
و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفای خود را بآن سید
فضیلت انتما تفویض فرمود و سید شریف ده سال در فارس بافاده علم فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان
کشور شیراز را فتح کرده حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی بموجب فرمان واجب الاذعان بدان
بلده شتافته تا زمان فوت آنحضرت آنجا می بود در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین التفتازانی مباحثات بود در
اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت غزالی که بالا و پست او بید
زبر دست هر دست او بید ه وچون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال نمود نوبتی آن قدوه اولاد خیر البشر
از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار
و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی دقت آیین بلاغت قرین دارد و چنانچه از زبان آنجناب عالیانج درسی از
افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش عالی بوده و مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال مولانا عبد الله بن
مولانا لسان الدین محمود افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران و مقرب امیر تیمور گورکان بود و احکام مانند قضا و قدر
تخلف نمی نمود نظم هم رسخ فلک جدول تجدیل ه باسطرلاب حکمت کرده مدخل ه و صاحب قران خورشید محل بآن فاضل
بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره با آن کوکب دولت در ملازمت بوده رقم اخلاص بر صفحه ضمیر می نگاشت
و از اولاد شیخ ابو علی بود و حکمت را میراث داشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را شنب غازانی گویند

گوید که اکثر وقایع و حالات صاحب قران خجسته صفات از تاریخ آن فاضل و کمالات در مطلع السعدین مسطورست که از
مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم
گردانید از مردم دار السلام اول من بیچاره را عاجز پیش بردند و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر
زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کند که بحث از متوطنان این بلده تو پیش آمدی و مرا ترجیح فرمودی و ایضا
در کتاب مذکور مسطورست که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح امیر علاء الاسلام
او را پیش فرمان فرمای عنان برد و اعانت یافت پوشیده نماند که توفیق این دو سخن که در یک کتاب مکتوبست خالی از اشکالی
نیست و آنچه تردد را از حروف بصحت پیوسته است که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بشرف صحبت صاحب قران مشرف گشت
و همواره ملازم درگاه جاه و جلال بود در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف نمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری مقتدای
محققان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع السعدین
مذکورست که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین
را بر سر فرستاده جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته آن مردم را گرفتند شیخ
شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد
را همراه خود به پایه سریر اعلی برده آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتبار ساخت و بصوب سمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان
وفات امیر تیمور گورکان در ماوراء النهر اوقات گذرانید و بتصحیح مصابیح الجنه در باب سلک نظم کشید و بعد از فتح آنحضرت
بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس ربیع الاول سنه [illegible] وفات یافت قاضی قطب الدین
عبد الله الاماقی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در آن مملکت منصب
جلیل القدر صدارت قیام می فرمود اختیار او و سند موقوفات آن ولایت نیز چندین گاه بخدمتش تعلق داشت و تا اواخر ایام
حیات بر مسند جاه و جلال ممکن بود شیخ کمال خجندی رحمة الله در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد و بزرگوار منتظم
بود و علی الدوام بریاضت و عبادت اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اظهار نقش مینمود و در تقیات مسطورست
که ظاهر اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بود که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه خود میگوید بیت این تکلفهای من
در شعر من ○ کلمینی یا حمیرای منست ○ از خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در [illegible] ساکن می بود
و در آن مدت اصلا بخوردنی رغبت نمود روزی والده من بوی گفت چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمائید
بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشی ما گوشت بخوریم و حال آنکه پدر مرا گاوی بود در غایت فربهی والده
گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد و شیخ خاطر ایشان مقداری از آن گوشت تناول فرمود بلبل گلک تقریر
سرای افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در بهارستان این نوا بگوش فضلای سخن آرای رسانید
که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که پیش از آن تصور نتوان نمود اما مبالغه در آن نیز نمود و پا از
سر حد سلامت بیرون برده است و آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آن مقدار معانی لطیف که در شعر وی است

ار

در نظم حسن نتوان یافت و اکثر شیخ را در حسن گویند بنابر همان تتبع توانند بود و در بعضی از دیوانهای آنجناب این
مقطع مسطورست بیت کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا ○ معلوم همی شود که در چشم ○ از حضرت ابوی قدوة المحققین استماع
شده که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی بملازمت رفته کمر مرصع برسم نذر نزد
شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه در آمد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مقبوض یافت
پرسید که یاران چرا بیحضورند یکی از حاضران جواب داد که در دکمر دارند و شیخ تبسم فرموده فرمود تا کمر را بدر آورده
و قسمت کردند و وفات شیخ در سنه [illegible] اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر لوح سنگ کنده اند نظم کمال از کعبه
رفتی بر در یار ○ هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین
عبد الرحمن اسفراینی است و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر میبرد و در سنه [illegible] از دست سلطان
احمد برسم رسالت نزد امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین
با شیخ کمال خجندی معاصر بوده و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهورست و این مطلع از
غزلیاتش در تقیات مسطور بیت تا مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم ○ از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم ○ وفاتش
در سنه [illegible] روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین [illegible] در سلک فضلای ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از
وقایع امیر تیمور گورکان را سرکی بر لوح بیان نگاشت شیخ محمود زنگی عجم کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در ایام
جوانی اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور
گورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که تماجه گاینده فرمود که بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم ○ علی ترک و محمود
زنگی عجم ○ و شیخ محمود بسیاری از وقایع و حالات صاحب قران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده آن نسخه را جوش
و خروش نام نهاده و در سنه [illegible] که آنحضرت از یورش روم مراجعت نمود در گرجستان بجهاد کفار اشتغال داشت جمعی
از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه اردو
شدند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نموده تا کتاب جوش و خروش را بگذراند اما بحسب تقدیر در وقتی که از پل
تفلیس که بر آب کر بسته اند میگذشت در آب افتاد و درخت بقا بباد فنا داده و پسرش مولانا قطب الدین آن نسخه را
بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره ور شد و این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است که بیت بنویس شعر
اگرت پسند افتد ○ که بلطف این زنگی دگر از عجم تراید مولانا علی بدر از جمله شعرای دار السلطنه هرات بود و در
سنه [illegible] که میرزا میرانشاه جهت دفع فتنه حاجی بیک جونی قربانی بهرات آمده در باغ زاغان نزول فرمود مولانا علی بدر
بشرف ملازمت شاهزاده مشرف شد و قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای مهر رخ تو ماه منور گشته ○
عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ○ خط شکین تو بر صفحه کافور عذار ○ آیت حسن و جمالت مقرر گشته ○ و شاهزاده
نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه عصمت الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان سخنوری
انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهورست و از آنجمله قصیده ایست که مرتبه حضرت صاحب قران در سلک نظم کشیده و در ا

مرتبه را نزد امیرزاده خلیل سلطان کذرانیده مشمول نظر انعام و احسان کردید مطلع قصیده مذکور اینست بیت ای فلک خرکاه
ویران کن که سلطان غایبست ٥ تخت کوهر خاک نشین چون سلیمان غایبست ٥ وچون خواجه عصمت در نظم اشعار تتبع امیر خسرو
دهلوی مینموده و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج نموده ویکی از فضلا در آن باب کوید خواجه خسرو
را علیه الرحمه شب دیدم بخواب نظم کفتمش عصمت ترا یک خوشه چین خرمن است ٥ شو او چون بیشتر از شعر تو شعر تو بشهرت کرفت
کفت یا کی هست شو او همان شعر منست مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشا و علم و اطلاع بدل زمان خود بود و بملازمت میرزا شاه
مبادرت مینمود و دران اوقات کامل التواریخ ابن الاثیر را بنام شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد خواجه علی تبریزی شطرنجی که
حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین محمد جزری قرأت نموده در علم حدیث مهارت حاصل فرموده خواجه علی
در فن شطرنج العدد وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی او در مسلم داشتند و غایبانه را ماسند حاضرانه بخایت
نیکو می باخت و در مجلس امیر تیمور کورکان پیوسته بان لعب می پرداخت مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی و در طب
و معالجه مرضی به معالی نمود او نیز در فن نرد و شطرنج مهارت داشت ملازم حضرت صاحب قرانی بود و از مجلس عالی راه می یافت
و خواجه عبد الوهاب تبریزی خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجیان حضرت صاحب قرانی بوده
و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینمودند کفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالیمکان و اقفان لطایف روزکار و عارفان صنایف اخبار باین حکایت عاقبت
و بدین روایت واقف خواهند بود که اکرچه امیرزاده خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملکستانی
دست داد و عجب اکر کسی را از ابتدای اساس پادشاهی تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا نژاد از روی
نسب به نبیره پسری حضرت صاحب قرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری
از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکند بودند او را پادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال جانب سمرقند
روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلده حکام و بزرکان و اعیان آن شهر بقدم فرمانبرداری موکب
شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بملازمانش سپرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آن
زمان شهری بدان معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر افاضل و اعاظم اماثل و علما و اشراف
و هنرمندان اطراف و اکناف در مصر جامع مجتمع بودند و در خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس
و جواهر بمثابه بود که قوت دراک مستوفیان با هزار حصر و احصای آن قاصر و عاجز می آمد و سایر اشیای پادشاهی از صنوف
صنوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر
زبان شرح آن تیسیر پذیرد مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال کلزار اقبال نکشیده
بود و رابطه مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحب قرانی سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال
آن همه موجبات سلطنت و استقلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان دوا
آن دولت فروغ اندازی انوار ماهچه آفتاب آثار لوای پادشاهی جز بر وجنات روزکار خواص بارکاه کیفی برترین

شان را بدو بحر و اجتماع زر و کوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و تمام کشورستانی نظام و انتظام نیابد نظم
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ٥ کلاه داری و آیین سروری داند و بسبب انقضای ایام کامکاری و اختتام
هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور کورکان
نسبت بحمد ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرده بنهان حضرت صاحب قران او
را بحباله نکاح در آورد وچون پرتو شعور پادشاه مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را به بینند بکشند و میرزا
خلیل سلطان او را کریزانیده در آن اوان که افواج ممالک رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده
شاد ملک را باهم راه دارد و قهرمان قهر باحضار او فرمان داده امیر براه او را حاضر ساخت و حکم همایون بتعلق او نفاذ یافته
سر ایلک خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا معروض داشت که صدف وجود این عورت بدره از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن
است بنابران امیر تیمور کورکان فرمود که او را بپایان اغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را قطعه نموده مادر را بجلای بسیاه
دهند و مقارن آن حال صاحب قران بالتزام شتافته وفات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن کلعذار پرچین و دلال را در
اغوش کشیده بمرتبه شیفته جمال و شعوف وصال وی کشت که از استصواب او اصلا تجاوز نمینمود بلکه زمام اختیار
ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه واکذاشت بیت کمان بود در بند او خان او ٥ بمرد و نفس جز بفرمان او ٥ لاجرم جاری
امور ملک و مال امیرزاده خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف
کشاده مجموع نقود و اجناس خزاینه را که بی مبالغه حساب وهم از جر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و چنیز
را هیچ داد که در آخر سبب ویرانی قصر و کامرانی او کشتند و قصه ای وشش و بخشش الخاقبه بود و کسی که سزاوار دیناری
بود دستور واری می برد و مستحق کرنائیسته صنوف نوازش مینمود در آرزوی درهمی می مرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه
جمعی از مردم بیکانه را با نواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و بدرجه امارت رسانید و از آنجهت خاطر امرا و سران سپاه
ملال کرفت و دماغ آن فرومایکان مختبط شده فساد سمت تزاید پذیرفت وچون حشمت ده روزه شاد ملک در نظر قدرت سرا
پرده صاحب قران مرقوم نمی نمود جهت انحطاط مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت که طوعا و کرها هر یک
از خواتین و سراری آنحضرت را بیکی از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید و کروهی را نسبت بان حضرت رتبه ابرار
داشتند با جمعی از مردم ناجنس هم نشین کردانید حور فرشته سرشت را با عفریت زشت عدم ساخت و لعل بدخشان را با حجر
انداخت طوطی شیرین سخن را باشیانه زاغ و زغن فرستاد و عندلیب نغمه پرداز را با غلیواز بد آواز در یک قفس جای داد
و بواسطه صدور امثال این افعال ناهنجار صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطان متنفر کردیدند و امور سلطنتش اختلال پذیرفته
و آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی

۱۱۴

ذی قعده در دار السلطنه هرات نزول نمود **ذکر شمه از کردار میرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جهان و بیان**
مخالفت و بیوفائی کردن امیر رکن الدین سلیمان شاه میرزا سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از
نشار جنون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحب قران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر می نگاشت
بی جهتی از آنحضرت گریخته نزد ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا اتفاق کرده لشکری که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند
ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نتواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جهان بنظر
شفقت و عطوفت ملحوظ داشت بار دیگر جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در
شهر سبز با میرزاده خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل او را مشمول انعام و احسان گردانید با امیر خدایداد و امیر ارغونشاه
و بیمور خواجه اقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب پیر محمد جهانگیر که دران اوان
از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا
و سرداران را الجلوقی طلب داشت و بیمور خواجه و خواجه یوسف شربت شهادت چشانیده جمعی دیگر را مقید ساخته امیر خدایداد
و ارغونشاه و جمعی که آن حال مشاهده نمودند بتضرع و زاری امان طلبیده و میرزا سلطان حسین ایشان را بعهد و سوگند داد که
از وی بر نگردند و نایب خویش گردانید از معارف احوال زینت خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود
و چون بدان حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت کرده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل از شهر بیرون آمده بعد از
تقارب فریقین امیر خدایداد و ارغونشاه و دیگر امرا که بسبیل کراهیت ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شده
نزد سلطان خلیل رفتند بنا بر آن در هشتم محرم الحرام سنه [illegible] میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار کرده در نواحی اندخود
و شبرغان با امیر سلیمان شاه پیوست و میان ایشان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر
ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بان سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا
پیر محمد را بآن داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت و میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز دانسته
و بهرات شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و صد سر اسب قیمتی
با امیر سلیمانشاه عنایت نموده سر حسن اسبوغا را که داهیه حکم فرمود و امیر مضراب و امیر سید خواجه که در سبزوار بودند
ویرا بپیوندند و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد و
امرای شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دیده نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون
دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه
[illegible] شده امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمانشاه بود بکلات روان فرمود تا او را [illegible] نموده
از مقام مخالفت بگذراند و عبدالصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده سخنان دلخواه گفت بی حصول مقصود بازگشت آنگاه
خاقان عالیجاه بموجب استدعای امیر سلیمانشاه امیر جهانملک ملکت را نزد او فرستاد و چون جهانملک نیز مانند عبدالصمد
بازگردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از تحقیق آن خبر بصوب سمرقند

[illegible] خاقان سعید و سلطان صاحب [illegible] [illegible] عزم [illegible] [illegible] سلطان [illegible] کمال [illegible] [illegible]

۱۱۵

بازگردانید امیر سید خواجه بطوس فرستاد تا قلعه آن بلده را عمارت نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در
پل شبرغان ده بایزید نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا و نوینان مخالفت کرده بود بملازمت
شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه قنوقور را برسم رسالت نزد امیرزاده
خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای برادر و فرزندی بلکه از جان گرامی خوشتر هرچه تمنا داشته باشی از
ملک و مال دریغ نیست اگر کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد
اما اگر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مسافت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بدانچه مقتضای مصلحت
مملکت باشد با ما موافقت نمائی و رایات نصرت آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید و در ان مرحله امیر شاه
ملک از ایلغار آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانیده موجب ابتهاج خاطر انور گردیده و معارف احوال [illegible] میرزا
خلیل سلطان شرف بساط بوسی دریافته بوسیله امرای ملک آرای عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت
[illegible] جهت ضبط ماوراءالنهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت نموده حکومت این مملکت را به بنده بازگذارند
تا به نیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیات در مقام فرزندی و خدمتگاری باشم خاقان سعید این
ملتمس را اجازت فرمود و امیر شاهملک جهت آوردن شاهزادگان به بخارا فرستاد و عنان یکران بجانب دار السلطنه هرات
انعطاف داد و چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بی موجبی فرار نموده بدان طرف آب رفت و هم در آن ایام
خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کش است لاجرم امیر شاهملک از شهر بخارا بازگشته
امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیر شاهملک بضبط کنار آب مأمور گشته
چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر
ارغون شاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدانجانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت
خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل رود و چون این
خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند و از آنجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته
در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان معطی از خزاین صاحب قران مغفرت
نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و بسلطنت ماوراءالنهر قناعت نماید بعد از آن که شیخ نور الدین باردوی
ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هرات گردید و در خلال آن احوال امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان صاحب قران
مغفرت پناه در فیروزکوه و صد و رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست
و رخصت طلبیده جهت آسایش در صد و اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و ششم

ذی قعده

دو فاین و راز کرد و حاصل بجرد کار برانداخت بنابران
و همیر خود سید قسان خیان قهصا کرد که پیش از آنکه اختلال بامور
ملک و مال راه یابد رایت ظفر مآل قرین دولت اقبال بصوب
ماوراءالنهر شتابد و امیر مضراب [illegible] امیر حسن صوفی ترخان امیر علیکه
کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نمود و اعلام نصرت اعلام [illegible]
از دار السلطنه هرات بجانب آب آمویه نهضت فرمود و در کنار
[illegible] امیر سید خواجه شیخ علی بهادر را از سمرقند که رسیده
بعز بساط بوسی استسعاد یافت کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را
مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مراسم [illegible] جلالی
[illegible] سلطان شاه [illegible] بهرات که از ایام
استیلای امیر تیمور گورکان بر ایران [illegible] و ویران بود

گردید و خاقان سعید بسعادت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاول سنه بدار السلطنه هراة رسید و میرزا الغ بیک و میرزا
شاهملک را بضبط اندخود و شبرغان مامور کردانید و چون فصل شتا بگذشت بار دیگر لشکر بدیع آثار بهار عازم کوه و صحرا
گشت خاقان سعادت انتما جهت مصلحت ماوراء النهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قول رباط جرقاره به میرزا پیر محمد جهانگیر
و میرزا خلیل سلطان یرتو اتراک ایلچی نامید ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا سلطان خلیل و بیان بعضی از حوادث
و وقایع خراسان در آن اوان که امیرزاده الغ بیک و امیر شاهملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا
پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاهملک را طلب داشت و انجناب به بلخ رفته در مخالفت میرزا سلطان خلیل با شاهزاده
مشار الیه اتفاق نموده و ایلچی سخن وان جهت کفت و شنید وصیت صاحب قران در باب ولایت عهد بسمرقند فرستادند و چون
ان قاصد بپایه سریر میرزا سلطان خلیل رسید و سخنی که داشت معروض کردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن عهد اولی
که سلطنت اکثر ممالک جهان را با میر تیمور کورکان عنایت کرده بود الکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیر
ملک از استماع در تاب شده با نای جنکجوی از آب آمویه کذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز
دوشنبه دوم ماه رمضان سنه در نواحی لشکر در هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از
روی خشم و قهر و بیم او میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان را از جای بر داشته تخت وقوم
ارلات بکر بختند و برانغار نیز پریشان شد میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت بانجناب رسیدند حضرت
خاقان از ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر کردید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک در اثنای راه شرف ملازمت
دریافته جناب امارتمآبی بهانه ضعف الاعضاء رخصت یافته که مدت یکماه در بادغیس باشند و چون منزل باری قتون مضرب
خیام اردوی همایون کشت در ان اثنا ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که ما
بهمان عهد و وفا ایم که بسته ایم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب کذشته متعرض حدود سمرقند کشت حسب الضروره پای
در میدان مخالفت نهاده دفع آن کردیم حضرت خاقانی مرید حاوی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان
صوب ارزانی داشت پیغام داد که مصرع بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود ° ولیکن تا کنار آب خواهم آمد باید که
آن فرزند باین جانب آید تا سخنی که باشد بکویند قواعد عهد و پیمان را مجدد و مشید کردانیم و اکر خود نیاید بعضی از مردم
معتمد خود را بفرستیم و چند روز موکب همایون بر ییلاق تور قان و ایلار توقف نموده در ان یورت باز آمد و دولت
خواجه نامی را از نوکران میرزا سلطان خلیل همراه آورده و او از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هر کرا
مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر الله داد و ارغونشاه نامزد ایجاب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و
جناب شریعت پناه قاضی عبدالله را جهت تمشیت ان مهم ارسال فرمود و در خلال آن احوال یورش رسید و امیر شاه ملک با
کمال اختیار و اعتبار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرایی داشت در تابیت و بد الجهت ضعف الاعضا را بهانه ساخته از
یورش تخلف نموده است یاران خاقان نصرت نشان پای سعی تواجی را پیش امیر شاه الیه فرستاد و پیغام داد که قوم
چنان بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید باز بموکب همایون ملحق کردد و حالا چند کاه از میعاد کذشته باید که ایلچی

بدانچه نسبت با وی والا در مملکت نباشند و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هراة رسید امیر سید خواجه با وجود منصب
امیر الامرایی و استقلال در حل و عقد امور ملک و مال خیال فتنه و فساد کرده جمعی میرزا زادکان مثل سیف الدین و عبد الصمد و طاهر
و فاضل و شمس الدین و شیخ علی برادران او ج بهادر و تیمور و دولت را با خود متفق ساخت و تمام عزم ذهاب نموده از سرحد الکا
سوار شده علم عزیمت بصوب جام برافراخت و همان لحظه خاقان سعید از آن خبر یافته در نیم شب باجمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر
بود از عقب کریختکان روان شده علی الصباح در صحرای توربک بدیشان رسیدند و فرمود که بچه جهت خیال مخالفت نموده اید سید
خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بپای مبارک شاهرخ نهاد و بجریمه خود معترف کشته در رکاب نصرت انتساب متوجه هراة کردید
و بعد از وصول بسر پل سالار مالان خاقان کامکار بمستقر عز و جلال خرامید و بعضی از منافقان سید خواجه با وی گفتند که اکر میرزا
شاهرخ از سر جریمه تو کذرد و بی شبهه فردا هر یک از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق کردد و بار دیکر متفق شده بعزم
خلاف عازم طوس کشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ را از عقب سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت
کرده باز کردانند و آن دو امیر صاحب تدبیر بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت درکذرد و کردن کلفه
موافقت در آورد اما فایده بر آن مترتب نکشت و مقارن آن حال توکل تیمور تواجی از پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده
بعرض رسانید که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلاف وعده نموده هیچکس نفرستاد و حکم همایون بشرف
نفاذ یافت که مشار الیهما باز کردند و رایات نصرت آیات در بیست و سیم ذی الحجه سنه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت نمود
روزی چند در مرغزار نشترکو مضرب خیام عساکر ظفر انجام کشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوسی دریافت
و مقارن آن حال از جانب طبس نوکر امیر یوسف جلیل کداورغه ای بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه بصوب طبس مرادو بجود
یوسف خواجه میرزا اسکندر عمر شیخ فرستاده بود و در آنجا ذکر کرده که غم غیب ممالک خراسان را جهت با مستخلص میکردانم بنظر انور
رسانیده و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه بر کرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه ۸۰۹ متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدس رضویه
علی راقدها تحف الصلوة و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بصوب استراباد نهاد
و رایات نصرت نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیوز اغاج چون شنان امیر شاه ملک از بلخ بملازمت رسیده منظور
نظر التفات کردید و خاقان سعید از آنجا نهضت نموده در ییلاق علغان نزول نمود و از آنجا منکلی تیمور تواجی را با آداب رسالت
و رسوم سعادت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج
عزت و سرداری رسانیده بودیم و او کفران نعمت نموده از ما کریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه الکشی عهد و پیمان قدیم را با آن
حسن و اخلاص و اتفاق در پیش دارند و سید خواجه و اتباع او را از ان ولایت بکذارند و یقین دانند که اکر از فرموده تخلف خواهند
ورزید نسیم لطف و رحمت تو از مهب قهر و ثمن کذار تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور مانده بنوعی ظهور خواهد نمود که تدارک
پذیرد و منکلی تیمور تواجی نزد پیرک پادشاه رفته میرزا شاهرخ بهادر روزی چند در همان موضع توقف نمود توقف نموده و در آن ایام
میرزا اعظم بدرکاه عالمپناه رسیده اظهار اخلاص ابتدا فرمود و چون خانه دوستان سرای سخن را بدینجا رسانید مناسب چنان
نمود که اول حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام او تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا ابابکر در سلک تحریر انتظام یابد انکاه

پرتو اهتمام بر تقریر فتح استرآباد تابه گفتار در بیان امری چند که بعد از فوت امیر تیمور گورکان امیرزاده میرانشاه و اولاد او را دست
داد و ذکر رسیدن میرزا عمر باستان خاقان عدالت پناه صاحب قران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله [illegible] خان را
با میرزا میرانشاه عنایت فرموده ایالت دار السلام بغداد را به برادر بزرگترش امیرزاده ابابکر مرجوع نموده مقرر ساخت که میرزا
میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر یار و ملجاء میرزا عمر حاضر گشته از استصواب او در نگذرد بنابران چون خبر فوت امیر تیمور گورکان
بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر خود حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال
پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقیق خبر فوت امیر تیمور گورکان باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل
نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح بیست و دوم رمضان باستان اقبال آشیان راند مولانا قطب الدین اوبهی و [illegible] قوچی
و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق و [illegible] تیمور تنکوجی را با بعضی دیگر از بی گناهان معروض تیغ تیز گردانیده بخیال استقلال روی بسرپرده
پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از اتباع قاآن و خانه بکار از نکل و سلاح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و
بلحظه بلحظه مردم شاهزاده زیاده شده مردم اتباع جناب امارت پناهی گریختند بنابران امیر جهانشاه روی بگریز آورده [illegible]
با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده غازی دیگر همان روز بوی رسیده فی الحال بقتل رسانید و میرزا عمر بخلاف مقصود عمر
تا با برادر اسباب ساخته باز ماندگان امیر جهانشاه بنواخت و مقارن این حال میرزا ابابکر از گرمای بغداد به تنگ آمده قصد ییلاق
همدان کرد و جهت استخاره ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر ایلچی را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس جنابت که بنزد وی
بدین جانب تشریف آورند که مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم میرزا ابابکر بدین سخن اعتماد نموده با دویست سوار
پیش میرزا عمر پیوست و همان روز گرفته شده در قلعه قهقهه محبوس شد و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بعزم
خراسان در حرکت آمده با کالیوش استرآباد عنان یکران باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن پدر بنواخت هر چه تمامتر باستمالت
سپاه و رعیت قیام نموده در آن اثنا درویشی بابا تکی نام در مراغه پیدا شد و کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا
عمر تفتیش درویش حکم فرموده بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهند کرد که بعد
از ین چه فتنها حادث خواهد شد و چون از واقعه بابا سه روز درگذشت در هفدهم محرم الحرام سنه خبر خلاص میرزا ابابکر متواتر
به تعیین این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود متفق ساخته و پیاده جات
عادل [illegible] و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بودند بر انداخت و حصار سلطانیه را بحیز تسخیر در آورده خزانه
و جبه خانه را متصرف شد و مجموع آن اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوش استرآباد
به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن خبر میرزا ابابکر بسلطانیه رفت و آن بلده را [illegible]
اعتبار سپرده از راه سجاس و سرای آباد در حرکت آمد مقارن آن حال شیخ حمزه شاهی از جانب سمرقند بملازمت رسیده
منفعل گشت که هر چه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان
تبریز تحمیلات نامقدور کرد و میرزا عمر بداعیه آنکه امیر بسطام جاگیر را که با وی در مقام نفاق زندگانی میکرد بدست آورده
عزیمت سفر فرمود و از بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابران میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم

نایره نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری گرانمند آب کر گذشته برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از [illegible] خبر [illegible] میرزا عمر رسید
که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هر کس را آنجا دیدند اسیر کردند و هر چه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم گرگ آشتی کرده عنان مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل [illegible] عمر تابان و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و عبد الرزاق خدایداد و امیر سارت قوچین و شیخ حمزه شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر
و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانیده شیخ ظالم را بر سایر کوچکان
بیاسا رسانید آنگاه باستصواب مصلحت اندیشان تخت زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن نشانده و اسم پادشاهی را بر وی
اطلاق کرده روزی چند بجشن و سواری و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاوه [illegible] رفته بود
بعد امیر خالق ترکمان و سابق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شد و بجانب تبریز رفت و علیکه بن خالق پیشتر بدان بلده
شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خواص و عوام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل داشت بقتل رسانیدند و [illegible]
را از شهر بیرون کرده دروازه‌ها را مضبوط ساختند و میرزا عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داده در آن اثنا خبر وصول میرزا
ابابکر بحقیقت پیوست و چون میرزا عمر قوت محاربه و مجادله نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم
قیام استقبال نموده لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه
آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق عاشق نشسته بود ایلغار کردند و جهات و اموال بسیار بدست
آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در موضع خود توقف نموده و میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز تمام بشهر
در آورده جشنهای خسروانه ترتیب داده تحفهای بادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و ناز اوقات
گذرانیده در اوایل فصل بهار برافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بایشان پیوست
از آنجانب میرزا ابابکر چون روزی چند اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در
اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل [illegible] در آمدند و تفرقه بسیار [illegible] رسانیدند چون
خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسیده بطرف اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت
و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بجانب میرزا ابابکر تافتند و این
جزو در عرق ارغون میرزا ابابکر رسیده لشکریان خود را استمال گردانید و بعزم رزم اعدا پا بر رکاب [illegible] در نواحی درگزین تلاقی
آن سلاطین جلادت آئین دست داد و از هر دو جانب مردان مرد و گردان صف شکن در میدان کین تاختند از صباح تا رواج اعلام
و افغان یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و طرفین برگشته بجانب شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش
در آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زر اندود بمیدان مواکب و کواکب تاخت باز از هر دو
جانب افغان و خروش کوس بر خواست و نایره قتال التهاب یافته میرزا ابابکر با هفتصد سوار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا
پیر محمد بود حمله نمود او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نموده اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر
آغاز محاصره کرد و چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام

جاکیر بفراغت ... بر زنشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاوره سلطانیه مشغولست بنا بر آن با اصفهانیان صلح کرده در بسته عنان بصوب آذربایجان
انعطاف داد و میرزا اعمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا اعمر ابابکر در نمی توانند آمد از ایشان جدا
شده روی بدرگاه خاقان سعید آورد و در غره ربیع الاول سنه ... در ییلاق ... بموضع خواجه قبر سعادت دستبوس دریافته منظور
نظر التفات گشت و جمیع خدم و حشم او با انعام خلع فاخره و اسبان تازی مفتخر و مباهی شدند و مقارن آن حال ... تیمور که برسم رسالت
نزد پیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب بر وفق صواب بیاورد بنا بر آن خاقان عالیمکان بعزم فتح جرجان از ییلاق ... نهضت

ذکر حرب حضرت خاقان سعید با پیرک پادشاه و اشتغال نمودن بحکومت استراباد عمر میرزا انشا

در اوایل فصل خریف که فریب برد و در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از ... لشکر خرابی حرارت هوای تابستانی
روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملک مجید به ییلاق مازندران در آمد و چون موضع سپاه و بلاد معسکر فرمان فرمای بلاد
و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوج قراقلب میمنه و میسره آراسته
شیر زبان ازبیشه مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر در برابر اعدا صف آراسته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر ...
که در برانغار منزل ساختند و میرزا اعمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک در جوانغار علم جلادت برافراختند و حضرت خاقانی و امرای
ترخانی در قول جای گرفته و لشکر چون دو دریای اخضر از هر طرف بجوش آمدند ... در تموج آمد و غبار معرکه بکناره ... تصاعد
آمده شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردنکشان بر خاک مذلت و هوان افکند آخر الامر نسیم فتح و فیروزی از مهب و من النصر الا
من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و پیر پادشاه با اتباع اشقیا ... کبود لب و زرد روی و ... یابی
در وادی فرار نهادند و پیر پادشاه بخوارزم رفت سید خواجه و عبدالصمد راه در از شیراز پیش گرفته و شمس الدین اوج
قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایت یافتند و تمامی خطه جرجان بتصرف خاقان ملک ستان
درآمده سید عزالدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق باستان معدلت آشیان فرستاد و خطبه و سکه بنام همایون
کرده باج و خراج التزام نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار
مفتوح نمود آنگاه خاقان عالیجاه حکومت ولایت استراباد را به میرزا اعمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت
و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت و در اثنای راه حکومت طوس و خبوشان و کلات و باورد و نسا
و بارد و سبزوار و نیشابور به میرزا الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری مستقر دولت و اقبال نزول اجلال
فرمود ذکر شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر میرزا پیر محمد خسرو جهانگیر از ... نفس
کم از ... پادشاه کریم خلق عدالت نهاد بود و زمام امور ملک و مال در قبضه اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات ...
آتش ... و استماع نغمه عود و چنگ مشغولی فرموده و آواز ولربای نای از اشتغال سلطنتش خبر میداد و او در جواب ...
روح افزای رباب مرثیه او را میخواندند و ... نظم چو سلطان ... سرانداز ... فدای ...
پنجه تاج ... لاجرم پیر علی سمت ... خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه
که میرزا پیر محمد در خلوتخانه باطن چراغ امانت بر افروخته و از فروغ نایره ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی تاز ...

با جمعی بی باک بر گرد سراپرده پادشاه محیط گرد و در چهاردهم ماه مذکور آن شاهزاده سعید را شهید گردانید میرزا اسیدی احمد میرک
در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان گشته بجانب هرات شتافت و کیفیت جرأت پیر علی را بموقف حضرت خاقانی رسانید و از شنیدن
این خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا اسید احمد میرک کرده
بصوب بلخ روان ساخت و میخواست که بنفس نفیس از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا اعمر در اطراف دیار خراسان زلزله انداخت

ذکر مخالفت میرزا اعمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او باتفاق قضای سبحانی

چون میرزا اعمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاده تا دو هزار خانه وار مغول را که در آن ملک باغوای میرزا ابابکر بوده
کوچانیده بمازندران آوردند ... میرزا اعمر بدان زیاده شد خیال استقلالش از باطنش سر بر زد و مقارن آن حال شیخ حسن
صفه جی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک از خراسان گریخته بجرجان رفتند و گفتند لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات نصرت
آیات بدان جانب نهضت نماید اکثر ایشان بملازمت میشتابند میرزا اعمر این سخن را باور کرده و ... حقوق تربیت خاقان سعید را
بر طاق نسیان نهاده و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون
این خبر استماع نمود در هیزدهم ماه سال مذکور میرزا اعمر را استقبال فرموده روز دوشنبه نهم ذی قعده در حدود قریه برده
از مضافات ولایت جام جنود خراسان و جرجان بهم رسیده از هر طرف بتسویه صفوف پرداختند و در آن حین حکم تواجی از اعیان
عمریان بود ... بیان دولت و اقبال پشت بر میرزا اعمر گردانیده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد و سایر امرا و لشکریان
که این حال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند ... و آن فتح که مفتاح امان بود برآمد ... و میرزا اعمر از دست
قضا و قدر بیرون آمده و گریخته در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشته او را زخمی برسر و بندی در پا در منزل اردو
باردوی اعلا رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده تحفه عنایت نمود و طبیب و جراح همراه کرده بدار السلطنه هرات روان فرمود
و میرزا اعمر در بیست و پنجم ذی قعده بجوار رباط ... رباط دو دره روی بعالم دیگر آورد و در مقبره مولانا فخر الدین رازی
مدفون گشت و در غره ذی حجه دار السلطنه هرات از وصول موکب خاقان طراوت جهان جاودانی یافت و در پانزدهم همین
ماه پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس شتافت ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه خاطر خاقان سرافراز چون ضمیر انور
خاقان کشورگیر از جانب میرزا اعمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند گردانید و در نوزدهم محرم الحرام
سنه ... از ییلاق بادغیس رایات ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایه وصول بر خطه اندخود انداخت
و پیر علی باز جرأت نموده تا ... پیش آمد اما چون موکب همایون بخواجه ولد رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی
بادیه ادبار آورد و خاقان سعید میرزا اسید احمد را با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامشی او
روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او با اندک مردی بجانب ... بیرون رفت و امرا باز
گشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت همت برافراخته بود پرتو التفات
بر تعمیر قلعه هندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آن غایت ویران و خراب بود انداخت و باندک
زمانی آن حصار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب

دار السلطنه هرات معاودت نمود و پیر علی نوبت دیگر سپاهی فراهم کشیده بجانب قبة الاسلام خرامیده اما از صدمات سپاه ظفر
انجم منهزم گردید و در اثنای گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که با این کافر نعمت حرام سر و ار خواهد بود و بواسطه انوار و شمشیر
دشمنی لغت با تاج و سریر تفرقه و ترکستان ها خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سرور فرق اهل نفاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه
فرستادند و خلایق را از انواع دغدغه و پریشانی نجات دادند ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت
امیر جهانملک بسبب نیابت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی در ان اوان که موکب نصرت نشان خاقان
سعید از سمرقند بدار السلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بعرض رسانید که پیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جوانی
قربانی در ازل توکل در هم کشیده با مازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعه استراباد است در معرض
خطر افتاد بنابران خاقان عالیمکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در هرات بحکومت بگذاشت و در شهر جمادی الاخری سنه
رایات ظفر آیات بصوب جرجان برافراشت و در منزل طریق شاه ملک بمر باطلوی رسیده و در جرجان میرزا الغ بیک گورکان شرف ملازمت
دریافت و چون در موضع خواجه قنبر نزول واقع شد ابو مسلم ولد اوچ قرا از مازندران آمده عرضه داشت که هر پادشاه از استیلای
توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نموده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استراباد خرامیده آن
زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزارجریبی بخدمت شتافته التفات بسیار یافت و خطه دامغان و سمنان
او شده ایالت مملکت استراباد با میرزا الغ بیک تعلق گرفت و عنان جهان گشا بصوب خراسان منعطف گشته در شهر ذی
قعده بدار السلطنه در آمد و مقارن این حال جهانملک ملکت و بعضی دیگر از امرای بلند رتبت یاغی شده بجزای اعمال خویش
رسیدند تبیین این مقال آنکه دران سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که منصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده
دفتری مرتب ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر قسم گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را او هر جوی را از منی و هر دانگی را
دیناری اعتبار نمود و چون اجناس در ان ایام قیمت تمام داشت جمعی از امرا الحال بردند که چون دفتر بعرض حضرت خاقان
عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشیم بیشتر وقت بر ایشان حواله خواهند داشت و بد الحقیقت بی غرض خواهند شد
و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچینان بود و مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی نموده بود با نفاق
امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش بهلول و تیمور و سلطان بایزید عثمان و غیرهم با
یکدیگر عهد کردند و یاغی شدند ناگاه از شهر بیرون رفته در حج الک بایستادند و خاقان سعید فی الحال پای در رکاب
آورده امیر مضراب پیشتر بتعاقب رسید و جنگی عظیم کرده زخمی عظیم خورد و چون همای چتر همایون فال اقبال در فضای هوای
حج الک بگسترد امیر جهانملک و اتباع از آب کار و یار گذشته آب را احصار ساختند و آنحضرت درین طرف آب توقف نموده سیل
لشکر سپاه ظفر پناه چون فوق بزرگ اعلی پیوستند عاصیان نرسیده هر یک بطرفی جستند سعادت با شماوت و برادرش واحد
اقبوقا را مردم قنقوت حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت سیاست رسید برادرش واحد اقبوغا آزاد شدند
و جهان ملک را امیر چرکس در پاچال بدست آورده بند بر پای بهراة فرستاد و ایشان در حبس حیران گشته و حسن پسرش
جاندار از راه بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت امیرزاده

سلطان ابراهیم سلطان نجات یافت گفتار در بیان بعضی از حوادث وقایع عراق و آذربایجان مصدر بذکر سلطان
احمد بن سلطان اویس جلایر و قرا یوسف چنانچه در ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحب قران امیر تیمور گورکان مستفاد
میگردد سلطان احمد جلایر و قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بمصر آوردند و چون در ان زمستان ملک
فرج نسبت بصاحب قران روم از محبت و مودت میزد آن سرداران را گرفته هر یک را در برجی از بروج قلعه مقید گردانید اما از
کسی از اختلاط بایکدیگر مانع نمی آمد و در ان حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی
قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در ان ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از ان قید نجات یابند
و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز حکومت
نماید و بعد از ان قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتریها که در اصابع داشت یکی را بیرون کرده با
وی داد و صباح این رویا را با سلطان احمد گفت او در جواب گفت که حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحب قران
متعلق بتو خواهد شد القصه چون چند گاه آن دو پادشاه در مجلس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور گورکان بمصر رسید ملک فرج ایشان را
منظور تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و ما یحتاج هزار از اسب و سلاح و زر نقد بدیشان تسلیم
نمودند و از ملازمان سلطان احمد غیر بندگان و شاگرد پیشگان بسی در مصر نبود لاجرم اکثر از مصریان گرفت بدیشان
دادند اما از نواحی امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در ان دیار بودند و پانصد کس چیده اکمل ساخته هر روز که سوار میشد
الجماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و ازین جهت شکوه ترا کمه در دل مصریان افتاده قاصد اولاد ایشان شدند
و در ان روزی که پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید و قرا یوسف نیز با ملازمان خویش در مقام
معارضه ملک فرج در آمده امرای مصر را در مبالغه ترکان در اظهار جلادت موافق مزاج میفتاد نوکران امیر قرا یوسف
را گفتند که پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازند و ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف توهم
نموده همچنان سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم از ولایت آمده ایم و پادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت
اکنون برخصت متوجه دیار خویش میگردیم و عنان انعطاف داده با جمیع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت
بوثاق خویش شتافته و عیال و اطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند
که بیرون رفتن الجماعت باین نوع نقص است در امر ملکت سلطنت اگر اشاره شود ایشان را تعاقب نماییم پادشاه جواب داد
که تراکمه در کمال بی باکی و تهور اند و دست از جان شیرین شسته فدایی گشته اند مناسب نمی نماید که کسی از عقب ایشان بشتابد
بگذارند تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حد و دمصر تا کنار آب فرات صد دشت موضع باسر داران و کوتوالان
قلاع سر راه بروی گرفته و مقاتله روی نمود در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر در آمد میان او و ملک شمس الدین
حاکم اخلاط و تغلیس ولایت اتحاد اتفاق افتاد و چون دختر قرا یوسف را در حباله نکاح در آورد و امیر قرا یوسف با قوای ملک
شمس الدین لشکر بجدود وان و سطان کشیده دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج
پاک ساخت ایل و الوس تراکمه بوی پیوستند قلعه اونیک را بتحت تصرف در آورد و اما سلطان احمد بعد از گرفتن قرا یوسف

که در معمور بود از نظر اعتبار ساقط شد و چون المقتدر یراق و استعداد نداشت که قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود دیگر روش
گشته با معدودی از ممالیک روی بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بکلیه رفت و در گوشه بنشست و مردم اوباش
و فتنه جوی در خدمتش اعانت کنند و پوی کرده آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد پیدا
شد که حاکم انجا دولت خواجه اتاق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد و بعد از
یکدفعه از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بر سریر سلطنت نشست و در اواخر سنه [illegible] که میرزا ابابکر به
محاصره اصفهان اشتغال داشت و امیر شیخ ابراهیم شیروانی به تبریز آمده همت بر دفع اهل ظلم و تعدی گماشت و سلطان احمد
گروهی انبوه از اوباش کرده و ادویات و اختام و تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه [illegible] بامیر
شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرای خود گفت که در آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد
بوده و ما نسبت باین خاندان پیوسته طریق محبت و اتحاد مسلوک داشته ایم و بنا بر آنکه دست ظلمه را از دامان عرض رعایا
کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت خویش رویم و خاطر
برین جمله قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بشیروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد در دار الملک تبریز نزول
کرد و تبریزیان شهر را آیین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده و گرم
و سرد روزگار چشیده ترک افعال ناهنجار کرده باشد و او خود اصلا تغیر در اطوار خویش راه نداده بود و در تبریز بساط
نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت پسران صاحب عذاری قیام می نمود لاجرم اعیان ملک بجانب میرزا
ابابکر مایل شدند و هم دران اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح گونه در بسته بعزم ستیز روی به تبریز آورد و سلطان
از مقدم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داده روی بصوب بغداد نهاد و چون دران همان سال نوایب قران
بتبریزیان رسیده بود و علت طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول بآن بلده
در آمد هیچکس را نیافت لاجرم اظهار عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچ
وجه متعرض رعایا نگردد و دران اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولدای انتزاع نموده و بسیاری از ترکمان
پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان در اندوخته شاهزاده خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه انجانب شد
و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب میان الجانبین مقابله و مقاتله روی نمود و در روز سیم میرزا ابابکر بی سببی ظاهر عزم
در وادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت بسیار گرفته میرزا ابابکر تا مرند عنان باز نکشید و سپاه او هرچه یافتند غارت کردند
و به تبریز رفته آنجا نیز دست بتاراج بر آوردند و چون شب شد شیخ قصاب و جمعی از جماعتی که از شهر گریخته بودند نمود
تا در صحرا آتش بسیار افروختند و مردم میرزا ابابکر آن شعله ها را دیدند و پنداشتند که تراکمه بیکبارگی ایشان آمده اند
بنا بر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بسلطانیه رفت و بعد از آن امیر قرا یوسف به نخجوان آمده سید احمد
کنجک که خلاصه خاندان مشایخ عالی شان بود نزد او رفته از ایلچیانی که دران اوقات به تبریزیان رسیده تمرد نمود
داروغه و استمالت نامه رسانده مقضی المرام مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق نمود

در جمادی الاخری سنه [illegible] امیر بسطام جاگیر بقتلش شتافت و منصب امیر الامرائی و دیگر سرداران ملازمت مبادرت
نموده با هرکس بر وجه احسن معاشرت کرد و وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود ذکر محاربه میرزا ابابکر
با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا امیرانشاه بدست ترکمان چون امیرزاده ابابکر تبریز را
گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و لشکری درهم کشیده بعزم انتقام و ستیز متوجه تبریز گشت و امیر قرا یوسف باتفاق امیر
بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقاتله و محاربه شده بتاریخ بیست و چهارم ذی قعده سنه [illegible] در
منزل سرود و تلاقی فریقین روی نموده و از هر طرف دلیران کارزار روی در معرکه پیکار نهادند و تحت از جانب امیر قرا
یوسف امیر بسطام جاگیر در سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را ابا خبر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را
زخم زده گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود چون شیر ژیان که روی بصید نخجیر و آهو آورد دلیران
تاخت و جلال الدین تیر که را از پشت زین بر زمین انداخت تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر درهم
آمیختند نظم ز تبریز تا دامن سهند رود روان گشت خون سپاهی چو رود و میرزا ابابکر ترک و برادرش پناه
را که در جوانغار با امیر قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر ترکی را به
نیزه نکرد اما در غیبت او تراکمه قلب سپاه را بوجود میرزا امیرانشاه مضبوط بود درهم شکسته غلامی ترکمان نادانسته زخمی
بر میرزا امیرانشاه زد و او را از اسب انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخته
و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت بجوقی از عقب پری باز گشته از سپاه خود منعی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید
و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا امیرانشاه را حکم قصاص فرموده فرمود که اگر او را زنده پیش من
می آوردی بقدر امکان رعایت حال تو میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده
بودند پیش خواتین خویش فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا شاهزاده را به نحوی که شایسته
آیین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین ادری استخوان او را بما وراء النهر برده در قبة المعزالی
کش مدفون گردانید ذکر رفتن میرزا ابابکر بدار الملک کرمان و بیان حال آن پادشاه بی سامان
میرزا ابابکر چون از نوبت برد سپاه امیر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف
داد و دران اثنا امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن ولایت تعلق با و میداشت وفات
یافته بود و پسرش سلطان اویس ایالت مینمود و چون سلطان از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بجهة رعایت
شرط استقبال بجای آورده میرزا ابابکر بکرمان در آمده سلطان اویس را ادنای باستقلال یافت و دایره
رشک در باطن او شعله زد و قصد استیصال او نمود و سلطان اویس نیز قید و حبس شاهزاده را با خود مقرر گردانید در
آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرده مقاتلان در میدان افتاده مهم ایشان قرار دادند که
کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر کنند و از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید بمملکت دیگر رود و آنگاه میرزا ابابکر
از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم انجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده این معنی موجب آن شد

که حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بولایت سیستان کشید و آن ولایت را بلطف و عنف با توابع و مضافات مسخر گردانید و میرزا
ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر جمادی الآخر سنه … خطبه بنام او خواندند و سلطان اویس در حیرت افتاده معارف
اجمال لشکری که بکرمان فرستاده بود در رسیدند لاجرم متفکر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمده میان او و
میرزا ابابکر چند کرت محاربت دست داده گاهی میرزا ابابکر بدیدن پیکر فتح و ظفر مسرور گشته و احیانا سلطان اویس را
صورت نصرت روی مینمود و در کرت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و ازین سرای فانی بدیار جاودانی
رحلت نمود و گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت صاحبقران
دارای فریدون فر در حین فوت امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ در دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش
میرزا رستم در اصفهان حکومت می‌نمود برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان و چون آن خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا
پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده‌اش ملک آغا بنت خضر اوغلان در سلک خواتین خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه
بنام میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت را در تحفه دعا مندرج
گردانید که بیت همه بندگانیم و هیچ برت ه من و رستم و اسکندر و هر که هست و خاقان سعید فرستاده را نوازش بسیار
فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس کرد میرزا اسکندر
متوهم شده از همدان بشیراز رفت و میرزا پیر محمد عنایت فرموده حکومت یزد را باو تفویض فرمود و مدتی میان
برادران طریقه اتحاد مرعی بود تا در سنه … بواسطه مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر
را گرفته بندی بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بخراسان فرستاد و او در چهار ده طبس اشکسته و از محصلان
جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندر را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر عازم شیراز گشتند
و میرزا پیر محمد برسم مخالفت پیش آمده جمعی از امرا و نوئینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای
آب کر را بعین الیقین حایل بود نیکو محافظت نمایند چون اصفهانیان بکنار آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در
بحر اضطراب و حیرت گردیدند اتفاق الامر همان شب که از جسم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول بگذشت
و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافته عنان تمالک از دست دادند و روی بصوب شیراز آوردند و روی بصوب
و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن شدند و میرزا اسکندر و میرزا رستم شیراز را در میان گرفته زمان محاصره چهل روز
امتداد یافت و چون اصفهانیان دانستند که تسخیر شهر میسر نیست گرمسیرات فارس را غارتیده عنان بصوب اصفهان
انعطاف دادند و در سنه … میرزا پیر محمد لشکر بادوان عدد جمع کرده بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت
نمود و در آن اوان میرزا رستم جهت وبا از اصفهان بیرون رفته در گندمان نشسته بود و چون توجه لشکر فارس
شیوع یافت بعضی از مصالحان و دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب کردند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافله شیراز
از برای ما تبرکات و تحفه‌ها می‌آورند و بعد از آنکه شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تهیه لشکر پرداختند
میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بجمله مشغول گشتند و هر دو سپاه در هم آویختند

و شکست بر اصفهانیان افتاده میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهادند و عازم خراسان شدند
و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای
دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد آوردند و آن مظهر مکارم اخلاق
همه را نوازش نموده چند روز در مرغزار شهرک و گندمان بنشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جرباذقان و سایر
توابع اصفهان تحت تصرف در آورده بشهر در آمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود غله اصفهان بواسطه وبا تا آن
غایت ندرویده بودند و بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون تسکین گرفته بار دیگر اصفهان معمور شد و ایالت آن مملکت تعلق به
امیرزاده عمر شیخ ابن امیرزاده پیر محمد گرفته و ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر میرزا پیر محمد
از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب شیراز شتافت ذکر رفتن میرزا رستم باستان خاقان دوده
نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر پیش برادر بزرگوار چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه
گندمان عنان بصوب خراسان تافتند میرزا رستم اعتماد بر لطف کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هراة خرامید و باصناف
عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه احمد که میان تون و طبس واقعست بسر برده چون زمانه
با فتنای آن روزگار کناره منسی از بی راهه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایت جمعی بدو پیوسته میرزا
قیدو که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نمود میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف آب آمویه رفت و از آنجا بولایت
اندخود افتاده والی آنجا سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورده و کیفیت حال را بخاقان سعید عرضه
داشت کرد آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر و میرزا پیر محمد نامه نوشت و بتوسط سیدی احمد ترخان فرستاده و
پیغام داد که برادر را که بمیرزا رستم تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم
فارس گشته در نماز شام بیست و ششم ماه رمضان سنه … پیاده بشیراز در آمد و میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت
دست از طعام باز کشید و همان ساعت او را طلبیده اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید ذکر شهادت
میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شرتبدار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار در شهور سنه …
میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را همراه خویش گردانید و چون بموضع … رسید حسین شرتبدار
که بیمن التفات آن پادشاه و بخته از مرتبه طبابت بدرجه امارت رسیده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته
نیم شبی پیرامن خرگاه میرزا پیر محمد در آمده فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت آن حادثه خبر یافته با دو رفیق
راه شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده شب بشهر در آمد و هم از راه بخانه امیر تیمور گورکان خواجه که از قبل پادشاه
شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز گفت تیمور خواجه و اعیان شیراز گمان بردند که آن حرکت از میرزا اسکندر
صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند و حقیقت حال معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا
دادند اما حسین شرتبدار بعد از آنکه شهد شهادت در کام میرزا پیر محمد رسانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را
با تمامی مردم بزهر قتل مبتلا گرداند و حال آنکه … او صفهان بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخته

وسایر امرا مثل امیر حسین شدند و آن ملعون بعمل از احاطه دایره خیال بیرون نهاده بظاهر شیراز شتافت و میرزا اسکندر شهر را ضبط
ساخته دیگر روز از صبح تا شام بحرب و جنگ پرداخته بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مایل گشتند و روز دیگر
آن غدار بد اختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه با امرای میرزا پیر محمد که برسم منغلای بطرف کرمان رفته بودند مراجعت نموده
باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین شیرازی بعد از بروت و ریش آن بدکیش
را تراشیده رخساره مردار او را غازه کردند و کلاه زنانه بر سرش نهاده گاوی را مرکب او گردانیدند و باین هیات آن زشت طبع
را بنظر میرزا اسکندر رسانیده شاهزاده از وی پرسید که چرا برادرم را کشتی جواب داد که اگر او را نمی کشتم امروز مرا خود بند
نایره غضب اسکندری از این جواب در التهاب آمده بدست خویش چشم راست حسین را از حدقه بیرون کشید
و فرمود تا بزخم چاق آن سر دفتر اهل نفاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را باصفهان فرستادند و جسد خبیثش را بعد از
دو سه روز در آتش انداختند **ذکر طرح انداختن سلطان معتصم و کشته شدن او از دست لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن
میرزا رستم بایالت اصفهان کرت دیگر** در آن ولا که صاحب قران والاگهر سلطان زین العابدین و شاه شجاع ابن امیر محمد مظفر از
فارس بماوراء النهر کوچانید و پسر سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال احوال مذکوره از آن ولایت بآذربایجان شتافت
ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید و باتفاق امیر بسطام جاگیر و دلات
قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شده میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در آن بلده بودند
پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون آمده بی آنکه قدم در میدان مردان نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داعیه
انجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزدند و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قهر زکیفیت یادشاه را
بوصل میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان بدانطرف تاخت و امیر صدیق
و امیر کیومرث و امیر پایزا از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیدند و دست
به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبان شاه به ایشان پیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از
وصول میرزا رستم را تحریک نمودند که از خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان
رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در نواحی آتشگاه آن دو سپاه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال
یافته بعد از وصول اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بدالجمله اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر آمدند
اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند
و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر گشته سلطان معتصم منهزم بکنار جوی رسیده خواست که اسب از آنجا
بجهاند و چون جوی عظیم بود خود را نگاه نتوانست داشت و بر قفا افتاد و یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده و هم در آن مکان
آتش شعله حیاتش را افرو نشاند و با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه عصیان بر سر بسته ابواب اصفهان
را بر روی میرزا اسکندر نگشاد و بنابر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بجد و در آن شهر
رسیده قاضی نظام احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کرده بشهر در آوردند و میرزا اسکندر

بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و معاودت امرای او که بطرف یزد رفته بمحاصره مشغول بودند آن بلده را
فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و
اظهار اطاعت کرده التماس نمود که از برادران هرکه اصلاح داشته بدانجانب فرستند تا مدد و معاون یکدیگر باشیم و الحضرت
ایلچی را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و باو
نوشت که تا مضمون همایون سنشد عضدک باخیک را ملاحظه فرموده برادر زاده را که آثار نجابت و اقبال از ناصیه حال خجسته مآلش
لایحست بدانجانب فرستادیم لایق آنکه نسبت باو لوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات
انجانب بر وفق مرام التیام گیرد والسلام والاکرام **گفتار در بیان نمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی
و ذکر کشته شدن سلطان در تبریز به تیغ ستم و بیدادی** امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار
میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان و اران را تحت تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود
پیر بداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثا و اکتسابا تعلق بوی میدارد او را فرزند خوانده بر سریر
پادشاهی نشانده در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر احکام را چنین نویسند که پیر بداق خان
یارلیغی ابو النصر یوسف بهادر سیوزومز و هرگاه پیر بداق بمجلس قرا یوسف در آمدی پدر دست او را گرفته بر تخت نشاندی
و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف
ارسال داشته مراسم تهنیت تقدیم رسانیدند امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون
حضرت سلطان پیر بداق را بفرزندی قبول فرموده بودند ما فرزند سلطنت را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام
بلاکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا برای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش
نموده جهه پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاه میان سلطان احمد و قرا یوسف طریقه آشتی مسلوک
بود با آنکه تزلزل بمبانی محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد
علاء الدوله از بند سمرقند نجات یافته باذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عنایت گردانیده
آخر الامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر فضولی که در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا
یوسف در خوی بود به تبریز آمده طایفه از اهل شهر را تبع آورد و قرا یوسف این خبر شنوده کس فرستاد تا حاجی کوچک
رکابدار که از قبل او حاکم تبریز بود علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل صور مقید گردانید و چون این خبر بسلطان احمد رسید
بیع و باره بغداد را مستحکم ساخته قاصدی نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق فرستاده پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج
و شدت حرارت هوای بغداد بهار اینده در الکه همدان ییلاق کرده خواهد شد و در باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف
از آن پیغام و از عدم التفات متاثر گشته چندان توجه بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلتاق شتافته
بضبط آن ولایت اشتغال بود و تا حدود داجیس و عادلجوز رفت و از آنطرف سلطان احمد با علیه داد و دام تمام به
ییلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند هم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد با استان

در همان کذا اینده در موسم قوان متوجه سلطانیه گشت و برادر بسطام جاگیر که موسوم بمعصوم بود در ان بلده حکومت می‌نمود
و اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان نبرد و روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد الکاه شنود
که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگرد وی در آمده اند لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف
داد و بعد از وصول اویس را گرفته طایفه از متابعان او بقتل رسانید و دران زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده
در اوایل بهار بنابر تعرض امیرزاده عثمان بر ولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم انجا بود بدان جانب توجه نمود و پسر خود
شاه محمد را در آذربایجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد
بجوی کرکینه در غره ربیع الاول سنه ٨١٣ بدار الملک تبریز در آمد و امیر قرا یوسف بعد از انکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح گردانید
و نایب خود پیر عمر را انجا والی ساخت و چون خبر وصول موکب سلطان را بتبریز استماع نمود عنان مراجعت انعطاف داده
چون سلطان خبر معاودت را شنود مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر در سنه مذکوره در نواحی
شنب غازان میان ایشان مقاتله صعب روی نموده قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی با دانسته
او را دو ضربت زد تا از اسب در افتاد انگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از غرابی پیاده در رفته پیری کفشدوز
او را بشناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان عالمیان این چه حالتست سلطان گفت خاموش باش و سر ما را
فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند و چون شب شود برویم و زر و اسب و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت
نموده هرگاه ببغداد رسیم بلوک یعقوبه را بتو مسلم داریم و پیر کفشدوز امینی را قبول کرده بخانه رفت
و حال آنکه او را عجوزه بود که بجو زدن فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را بازن در میان نهاد
و گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن کرد و چون از ان کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است
و از ان عمر نفعی با نخواهد رسید و خبر انست که چون شب در آید انقدر مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا مجال ملاقات
نماند و چنین صیدی از دام ما بیرون رود و لایق آنست که در ساعت نزد قرا یوسف روی و صورت واقعه باز نموده
از و مژدگانی بستانی پیر را این سخن عجوزه معقول افتاده پیش قرا یوسف رفت و او را از سلطان نشان داد و قرا
یوسف جمعی از معتمدان را ارسال داشت تا ان پادشاه عالیجاه را گرفته قبای کهنه در پوشش کرده طاقیه پاره بر سرش
نهاده ببارگاه در آوردند و امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را در پهلوی خویش نشانده سخنهای
درشت گفت و بر نقض پیمان ملامت نموده انگاه پادشاهی را که سر بگردون گردانید فرودتی آورده از پهلوی خود
بصف نعال فرستاد و از روی هزل ماجرا را فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق
خان نشانی باب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد داشته باشد و شاه محمد در همان مجلس
روی بدار السلام آورد و قرا یوسف میخواست که بحال خان تعرض نرساند امرای بغداد در باب انهدام قصر حیات
جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره قرا یوسف نیز بان همداستان شده سلطان را بمدرسه قاضی شیخ علی برد
و خواجه علی تبریزی و جمعی دیگر او را خفه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش که بتخمیر عذرا او کشته شده بود

دفن

دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند علاء الدوله که در قلعه مقید بود از همان شربت
چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر گوینده را که سالها
در مصاحبت سلطان بسر برده بود مخاطب ساخته پرسید که برای دوست خود چه گفته خواجه این رباعی را علی الفور گفته بر زبان
آورد که نظم عبد القادر در بهر وم ز دیده هردم خون ریزد ٭ با دو سپهر بیرحمت جای ستیزد ٭ کان مهر سپهر سروری را ناگاه
تاریخ وفات گشت قصد تبریز ٭ اما محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد و صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشته و اغاز
محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در گرسنگی [illegible] و شاه محمد دار السلام را گرفته بر تمامت عراق مستولی شد و
خطبه و سکه را بنام خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر نهضت از وقایع ماوراء النهر و در
آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر حضرت صاحبقران سعادت بهره** در خلال احوال گذشته اقبال ابدال
میرزا خلیل سلطان روی بسرحد زوال نهاد و میان انجناب و خدایداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خدایداد در حدود
ترکستان لشکر غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر گماشت و باین اخبار در دار السلطنه هراة شایع شده داعیه
فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند پیوند یافت و نهم ذی قعده سنه ٨١١ رایات آفتاب اشراق بجانب بادغیس در حرکت آمد
و میرزا خلیل سلطان با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامیده در نواحی کش منزل گزید و انجا خبر یافت که امیر خدایداد
حسینی بکنار آب خجند رسیده یاران امیر الله داد و ارغونشاه را با سه هزار سوار نامزد آنطرف نمود و دو لشکر در حدود
برق سپاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر هم نشستند و امرای ایلغار از میرزا خلیل سلطان کومک طلبیده شاهزاده جلادت
شعار با چهار هزار سوار بدان جانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد و خدایداد از قرب وصول
شاهزاده آگاه گشته شبی مانند باد بجانب شیراز شبیخون نمود و دیگر روز نماز پیشین میرزا خلیل سلطان رسیده آتش
حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعه شیراز برد و خدایداد فی الحال حصار را
گرفته بر شاهزاده مستولی شده نشانها نوشت و او را بی فرمود که مهر میکرد و بهر جا که میخواست می فرستاد تا قاتی بلاد ماوراء النهر
بتصرفش در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بدست خدایداد در سیزدهم ذی قعده سنه ٨١١ روی نمود و چون حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در بیست و یکم ماه مذکور بدان جانب نهضت نموده در ششم ذی حجه در
کنار آب معسکر ظفر ایات گشته امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود هواخواهی حضرت شاهرخی خود را رسانید
اما امیر خدایداد از عقب او ایلغار کرده مردمش را متفرق گردانید و موکب شاهرخی با فوجی از جیحون عبور نموده
میرزا ایرک و میرزا اصیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نموده و چون در حوالی ترول واقع
شد این خبر شیوع یافت که خدایداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده و در بیستم ذی حجه
سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه اعاظم و اعاظم ترک
با طلوی دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز و مباهات با وج سماوات رسانیدند و درین اثنا الدینا
ترخان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش امیر خدایداد رفته او را بیعت کرده بملازمت رسانید

خدایداد گفت که مرا معلوم شد که مزاج اشرف خاقان متوجه تربیت و رعایت منت اماطه را امیر شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد آمد
اگر الحضرت میخواهد که من جهیم الغضب که اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستد تا از من هیچ ازین جواب دور از صواب
اشفته در ماه محرم سنه از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم
منقلای از پیش روان ساخت و درین اثنا صورتی بدیع که در آیینه خیال هیچکس نگذشته بود روی نمود و کیفیت واقعه آنکه امیر خدایداد
از پادشاه مغولستان محمد خان طلب مدد کرده بود و از برادر خود شمع جهان استمداد فرموده چون خدایداد از قرب وصول
شمع جهان آگاهی یافت باشارت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص
و مقربان مشورت نموده گفت خدایداد مرد ناحق شناس و بی وفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور
گورکان درباره او بوقوع انجامیده طریقه کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک می نماید آنگاه خاطر بر
قتل او قرار داده بشعله تیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش را از بدن جدا ساخته نزد شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک جماعه
امرای منقلای سر خدایداد را و سر اسد داد را او بر پیش را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش
اختصاص یافتند و بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون
نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردیم خاقان سعید او را اجازت داد و مقرر ساخت که بیلچی معین
مراجعت نماید و در خلال این احوال میرزا امیرک احمد بن عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت اوزجند فرستاده

ذکر وصول میرزا اجیل سلطان بملازمت حضرت خاقان سعید و تفویض ایالت ولایات بشاهزادگان صاحب تایید

میرزا اجیل سلطان بعد از قتل امیر خدایداد و موکلان را با خود متفق ساخته بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد
خدایداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بمسمع حضرت خاقانی رسیده و امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان
صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایات نصرت آیات بسمرقند بر افراخت و امیر شاه ملک بعقب شتافته قلعه را محاصره نمود و میرزا اجیل
سلطان باو خبر فرستاد که از راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم امیر شاه ملک مصلحت
در ترک محاصره دیده عازم اردوی عالی شد و درین اثنا حال بوضوح پیوست که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بار دیگر
خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرشی و توکل قرایش او فرستاد که استفسار نمایند که چه سبب از ملازمت تخلف میورزد
وایشان با وی ملاقات نموده این جواب شنودند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیری که کرده ام انفعال دارم
ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید باستان اقبال آشیان شتابم
و مقارن الحال میرزا اجیل سلطان از آلان قلعه پایان آمده بامیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل باز
گشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید از شنیدن آن کلمات استشمام رایحه مخالفت نموده عنان
عزیمت بدانجانب معطوف ساخت و در آن اوقات نوکر قدیم میرزا اجیل سلطان حمدی کامام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاه
زاده نشان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته منقضی المرام مراجعت نمود و میرزا اجیل سلطان بار دیگر کار استاده
حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده پیغام فرستاد که هر کس از نو میانرا اصلاح داده تمهید نویسند تا بخدمت شتابم

حضرت

حضرت خاقان سعید در حضور موسی قسم یاد کرد که مدت الحیوة قصد فرزند اجیل سلطان نکند و او را معزز و محترم دارد و امیر
شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش با جمعی کار روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا
نزدیک باورا که مسکن میرزا اجیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند و امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر حسن
صوفی و امیر علیکه باورا شتافتند و امیرزاده سلطان را بعنایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر
مآب مراجعت نمودند و در موضع اوزکند شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سر افراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شد
آنگاه خاقان جهانگیر عنان بجانب خراسان انعطاف داده ایالت حکومت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان
ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا احمد جهانگیر بن محمد میرزا سلطان عنایت
فرمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان داد و میرزا قیدو
بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت نموده در تاریخ شانزدهم شعبان سنه ۸۱۲ بمستقر
دولت و اقبال رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا اجیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه توتوق و پیک پولاد
و حسن اسپاهی و صدر حسین و خواجکی را با ده هزار نفر از لشکریان خود ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته
از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر آورد و میرزا اجیل سلطان اطاعت فرمان
نموده بتاریخ هفتم ذی قعده سنه مذکوره بدانجانب نهضت نمود

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او و نیز توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک
ارزانی داشت و امیر شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هراة برافراخت
امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان را در هم کشیده متوجه سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون
رفته بمقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه الاقزاق که در میان کش و سمرقند است محکم کرده امیر وفادار
بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال در آمدن شهر روز هشتم ذی حجه سنه ۸۱۲ بدروازه
شیخ زاده شتافت و چون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین و اولاد شیخ
ساغرجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم یأس و حرمان مراجعت نموده بترمذ
رفته و حاکم حصار میرزا احمد جهانگیر را بمدد و معاونت خود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و خاقان سعید
خبر طغیان امیر شیخ نور الدین را شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هراة باز داشت و در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳
بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از طی منازل و مراحل بکنار کلف رسید میرزا الغ بیک گورکان که در آن مقام انتظار
موکب وصول همایون میکشید بسعادت دستبوس مشرف شد و در جمعه هفدهم میرزا اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده
میرزا امیرک احمد و امیر شاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین بقدم جسارت پیش آمده در حوالی قول رباط
و ابنام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آن نسبت با میر برنش بدگمان شده کار رشش ساخت
آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم

علم خاقان را درگردانیده امیر شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره
روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه چتر همایون فال در دارالسلطنه سمرقند بال اجلال گشاد و حضرت خاقان اکابر آن بلده را
که در فتح آن شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر عواطف و مراحم گردانید و امیر شاهملک را با لشکر جرار از عقب
امیر شیخ نورالدین بایلغار فرستاد و بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شد در اوایل ربیع الاول در دارالسلطنه
هراة نزول نمود و هم درین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هرات بجانب قلعه اختیارالدین واقع است
بنا فرمود و باندک زمانی آن عمارت در غایت رعنائی باتمام رسید و هم در آن اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هراتست
طرح انداخت و در اوایل سنه [illegible] میرزا عمر شیخ میرزا پیر محمد بن عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام
انتظام یافت بعد از آن از جانب ماوراءالنهر خبر آمد که امیر شاهملک از جانب ترکستان بسمرقند مراجعت نموده و اما امیر شیخ نورالدین
از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر شاهملک اندک نقاری واقع است امیر شاه الیه کرت
دیگر جهت دفع شیخ نورالدین متوجه ترکستان گردید و معلوم نیست که کار بکجا منجر خواهد شد بنا برین مقدمات خاقان جهانستان
دغدغه خاطر داده باز بجانب ماوراءالنهر روان شدند و در بیست و یکم جمادی الاول سنه مذکوره از آب آمویه عبور نموده
عنان یکران تا موضع بازنکشیده و در آن مقام میرزا الغ بیک گورکان و اشراف و اعیان سمرقند شرف بساط بوسی
دریافته بنوازش و عواطف سرافراز گشتند و قزلکان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاهملک
از ترکستان بملازمت رسید و سر میرزا شیخ نورالدین را بپایه دولت همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ
نورالدین بود رسید و امیر شاه الیه مضطرب گشته بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان ما و امیر شاهملک
صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاهملک سخن گفته مقرر شد که آن دو امیر بی واسطه با یکدیگر گفت و شنید
نمایند و روز دیگر بنزدیک قلعه صوران این صورت دست هم داد اما هرچند امیر شاهملک امیر شیخ نورالدین را
نصیحت کرد که از مقام مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالمپناه شتابد پای نرسید و حرارت بر هوا استیلا یافته
امیر شاهملک میل مراجعت نمود امیر شیخ نورالدین را گفت از برای ما نشانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه درین
نواحی بیاسائیم و آن قلعه در دره رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین همان سواره بر در حصار ایستاده بود و امیر شاهملک
امیر موسی کا و امیر خواجه دولت را گفت که پیش آن بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزد حضرت
خاقان می آید بارے یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بهانه مراجعت نمایم و هرقداق نام ترکی که ایلچی امیر شیخ نورالدین
بود نوازش نموده گفت اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی
از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند و هرقداق جواب داد که هرچه
اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آرم امیر شاهملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز
گردند تو نزدیک وی روی بهیچ نسبتی که چون او ترا بیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب
بپایین کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام مهم این ناتمام بپردازیم هرقداق این جسارت را بطیب نفس خود قبول نمود

بعد از مراجعت امرا خود را بتقرب امیر شیخ نورالدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت پناهی آواز
بر آورد که هرقداق آقا پیشتر آی پیاده شده چند نوبت زانو زده و امیر شیخ نورالدین از بالای اسب خم گشت و او را
در بغل گرفت و چون دستهای هرقداق بر پشت امیر شیخ نورالدین رسید بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشید و
بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورد و دو نوکر امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه پیاده
ایستاده بودند بر سر هرقداق تاختند یکی شمشیر بطرف شانه اش انداخت و هرقداق تیغی بر پهلوی اسب او رسانیده و امیر شاهملک آن
حال مشاهده کرده تازیانه بر اسب زد و با جمعی مردم کاری بدانجانب شتافته هرقداق چون دید که کومک رسید بر جست و بیک
ضرب شمشیر سر امیر شیخ نورالدین را بر خاک مذلت انداخت و همچنین امیر بدیع یعقوب دولت خاقان سعید روی نمود
و امیر شاهملک هرقداق را نوازش بسیار نموده در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام
برگشته در کان گل بملازمت خاقان والا مکرمت رسیده و پرتو التفات حضرت او بر وجنات احوالش تافت ذکر
معاودت رایات ظفر آیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خاقان
جهانگیر از قمع شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراءالنهر فارغ شد امیر شاهملک را ملازم موکب همایون گردانیده
روی توجه بمستقر سریر سلطنت آورد و بعد از وصول بلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا را که بعد از فوت صاحبقران
مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نورالدین در آمده بود متعاقب از صوران بدان بلده رسید و خاقان سعید شرایط اعزاز و
احترام بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال او گردانیده و تا غایت آثار خیرات آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در
نهم ذی قعده سنه مذکوره یعنی سنه اربع عشر و ثمانمایه خاقان سعادت انتما احرام آستان طوایف ملایک آشیان
شفیعه خاک خراسان امام طیب و طاهر علی بن موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم اخلاص و نیاز بآن عتبه شتافت و
سادات عظام و نقبای کرام و مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف انعام و احسان خوشدل گردانیده بجانب هراة
بازگشته و در روز جمعه سلخ سنه در باغ زاغان نزول فرمود و مقارن آن حال ایلچیان فرمان فرمای ختای دای منگ خان کتابت
آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و مشتمل بود بر ارسال تحیت و سفارش میرزا خلیل سلطان بعرض
رسانیدند و خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف ساخته فرمود که امرای عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا
ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با امیرزاده ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر بهرام
انتقام گریخته اعتماد بر کرم کمال خاقان انجم حشم کرده بدرگاه عالمپناه شتافت زبان عجز و انکسار گشاده قبول خراج نمود پادشاه
پرورش پذیر بنظر التفات در روی نگریسته ایالت سیستان بدستور پیشتر بدو تفویض فرمود و مهمات ایلچیان ختای با ملکات
اقران داده شیخ محمد بخشی را همراه ایشان بدان صوب فرستاد ذکر شمه از احوال خوارزم و درآمدن آن ملک بحوزه دیوان
خاقانی بی ارتکاب حرب و رزم از مطلع السعدین پرتو این روایت بر صحایف این اوراق می تابد که در وقت وفات امیر تیمور
گورکان حکومت خوارزم بامیر موسی کا تعلق داشت و در ماه رجب سنه [illegible] امیر ایدکو که امیر الامرای پادشاه دشت
قبچاق تیمور خان بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت بر افراشت و امیر موسی کا بماوراءالنهر گریخته ایدکو الالکا را

ایجا حاکم ساخته بطرانت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ کشتای خان فوت شده سلطنت دیار اوزبک به فولاد خان رسید امیر ایدکو را
علیحده بعلی زای نقش روان گردانید و فولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلغ فرمان فرمای دشت
قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده او بخوارزم گریخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمایه عازان بحوالی آن شهر آمده ایدکو را محصور
نموده و بعد از شش ماه که در خوارزم بود خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را شکست داده بر تخت
متمکن گشت و بمقارن انتشار آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و عازان پیوست و عازان و ادکنه را بسرانت مشغول گشته
یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از عازان منت دار شده ایشان را و
کرغازان از جمله مخصوصان مات باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز ننمایند و عازان بایدکو صلح کرده متوجه
دشت گشت و در اثنای راه قتولای بهادر از موضع بلوقیای در رسیده بزبان تشنیع با وی گفت که خوارزم را مسخر ناکرده
چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با بیست هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نموده ایم کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم
بازگشتیم و مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این سه چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمیتوانی کرد و قتولای
گفت من برایدکو فایق می آیم و بزور هرچه تمامتر بنواحی خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی
سخت دست داده از دست بر قضا جولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و الیاس خواجه و امیر
موسی کار ایغچ خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ادکو در آن دیار پادشاه بود و چون امرا تا دیک خوارزم
رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و فدائی از نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی
از اطراف آن خطه شتافته فوجی از آن مردم را کشتند و زمره را اسیر گرفتند از بیهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ قرار داده
خاص و عام از شهر بیرون آمده یک روز تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر
ایدکو رسید و بنابران امرا بعضی از احمال و اثقال را گذاشته سر خویش را گرفته در راه خراسان در پیش حضرت شاهرخی
از استماع این خبر پریشان خاطر شده باز دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک تبسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان
بحوالی خوارزم رسیدند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف الجایی متوهم شده بگریخت و سادات
و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر التسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چندی از جهت ضبط و ربط امور
و فتق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت توقف نمود بعد از فراغ از آن مهام روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و هم در آن
اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع را بآن امیر عدالت انتما تفویض فرمود تا آخر ایام حیات شاهرخی آن ولایت
در تصرف او و پسرش ابراهیم سلطان بود

ذکر بعضی از حالات میرزا اسکندر و میرزا رستم و پیوستن میرزا ایجل بجوار مالک الملک اکبر

در ان اوان که میرزا اسکندر از ضبط فارس فراغت یافت قوی
همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تاخت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت
و ایشان بورزنه رفته و قلعه از امضبوط گردانیدند و میرزا رستم بظاهر آن حصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا
اسکندر ازین خبر یافته امیر توکل و امیر حلیل را با طایفه از لشکریان مدد روان فرمود و میرزا رستم متوجه

شیراز داشته عنان باستقبال ایشان تافت اتباع ایشان چون طاقت مقاومت نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و درین
اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر باتفاق
یکدیگر در دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقمشه در رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف
داده میرزا اسکندر در عقب او نهضت نمود و در سه فرسنگی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قدرت دست داده بعد از ستیز
و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آتشگاه خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از امیر
علیکه در ان اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده و هرچند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاد
و از وی التماس کرد که با برادر مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از وی نومید گشته ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوان
میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر را باز
گذاشت و متوجه اردوی قرا یوسف شد میرزا ایجل چند روزی بعد از میرزا رستم شهر را بازگذاشت و متوجه اردوی محصور بود
و در آن اثنا طایفه از لشکر و شولی بی رخصت میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جناب اسکندری نیز ترک
محاصره کرده بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان بلای جوع وحسرت بمرتبه رسید که میرزا ایجل از فی قفلت آن شهر بیرون آمده
بری مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قرب ده فرسنگ آنجناب را استقبال
کرده وطویهای پادشاهانه ترتیب داده الحق طریقه مروت و انسانیت بتقدیم رسانید و آن دو پادشاه در خلوات باهم
صحبتها داشته در باب تعظیم امور ملک نشان درمیان آوردند و خاطر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را بمیر عالی
میرزا رستم گرداند تا از آن ممر براق بهم رسانند و فتح شام را پیش نهاد کرده اند اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه
بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند
و آنجناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمان بازگشتند و میرزا رستم با خواص خویش بدو اصفهان شتافته خواجه احمد
صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب مدت دو ماه بفراغبال گذرانیده و چون خواجه احمد بخلاف رای صواب قانون نیش
مهمات الجایی را بعضی رسانید موصوف تیغ سیاست گشت و از جهت اعیان الجایی نقش محبت میرزا رستم را از لوح دل محو کرده با لحج
مصلحت توقف ندید و بمرافقت میرزا بایقرا عازم خراسان گردید و در اواخر سنه ۸۱۷ بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید و میرزا
اسکندر تمامی ممالک فارس و عراق عجم را در حیز تسخیر کشیده اصفهان را دار الملک گردانید و درین اثنا میرزا ایجل سلطان
در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و بتاریخ شانزدهم رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر
بعرض خاقان سعید رسید ~~و میرزا اسکندر تمامی ممالک فارس~~ محزون و متالم شد و بمرور جراحت آن مصیبت التیام یافته
بود که والده میرزا ایجل سلطان نیز در مشهد مقدسه رضویه علیه السلام بریاض قدس انتقال نمود و در جوار آن روضه متبرکه
انوار مدفون گشت

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف آذربایجان و رسیدن خبر پاکی از جانب ملازمان اسکندری

در ان زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت
شهادت رسید خاقان سعید پیوسته نقش انتقام ترکمان بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منقش و مرتسم میگردانید اما از جهت مدد

وقایع منع آن عزیمت در حیز قوت بفعل می آمد و در شهور سنه ۸۱۶ که خاطر عالی آنحضرت از مهم ولایات ماوراء النهر و خراسان و غدغه
نماند و خبر استیلای امیر قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق مکرر اسماع همایون رسید عزم توجه بدان جانب
تصمیم یافته تواجیان بهرام صولت لجهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه و اطراف و اقطار و بلاد و امصار فرستاد و سپاهی بعدد
قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته ماه رایات اعلام نصرت نسبت بتاریخ نهم رجب از دار السلطنه هراة بجانب مازندران
نهضت فرمود و چون پرتو وصول بر نواحی نیشابور انداخت خاقان سعید میرزا اسکندر نامه در قلم آورده مضمون آنکه رایات عالیات
جهت دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است می باید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یکانکی سلوک داشته با عساکر فارس
و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندند و ابو سعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و اردوی همایون
آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزارجریب و گیلان از کل طرف بملازمت رسیدند و بعد از انجام
و احسان شده رخصت معاودت فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوبات حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید
جناب اسکندری چون گمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و در فتح آذربایجان را جهت مصلحت وقت بر زبان می آورد بنابر آن
از مضمون کلام ان بعض الظن اثم غافل مانده ابو سعید را جواب ابیات درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت
مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران ملازم میرزا اسکندر را بپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته
بود عرضه داشت نمود و آنحضرت بدان سخنان چندان التفاتی نکرد و فرمود اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان
نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت انصراف ارزانی داشت اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلافت
پادشاه بوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نشانها
مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روان گردانیده حکام آنجا را بر اطاعت و
انقیاد دعوت فرمود و طغرای احکام او این عبارت بود که القائم مأمور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندری
المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین ایلچی امیرزاده اسکندر را که کافی اسلام تمام داشت مقید کرده با مکتوبی که او نوشته
بود نزد میرزا اسیورغتمش که در هرات نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا اسیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون
ارسال داشت لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوست حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوایل بهار میرزا
بایسنغر را بجانب هرات روان کرده و بنفس نفیس در چهاردهم محرم سنه ۸۱۷ روی توجه بمملکت ری آورد و چون جوار ری معسکر ظفر اثر
گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالمپناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که میرزا اسکندر از
سپاه را نامزد محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در ییلاق مازندران اقامت
داشت نصرة الله ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغگی نمود و این ملتمس بعز قبول یافته یکی از ملازمان
آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسید امیر یوسف خلیل و جهانشاه برلاس و پیان قوچی
و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرد و چون خبر توجه الجماعت از اخبار نوکران میرزا اسکندر بخاقان
والاگهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و سید علی ترخان و الغ خواجه ایناق و امیر چهارشنبه را با ده هزار سوار

بنصرت نصرة الله و رعایای ساوه مأمور گردانید و امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند دفع جهد و پیمان
میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای ایلغار خاقان عالیمقدار پیوسته و باتفاق
متوجه اردو گشته در نواحی شهریار پیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوسی شهریار نامدار مشرف شدند
و موکب بساوه شتافته در آن مقام امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون
فر رسانیدند و آنحضرت بارهٔ آن زمره اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای هوای ساوه میل شکار فرموده لوای
جهانگشایی بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع و حالات که روی نموده در آن اوان

ع چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخته شکار
همت عالی نهمت بر هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان از پیش نهاد خاطر توجه آن حدود ساخت و پس از قطع منازل
باغ رستم که در دو فرسنگی آن بلده است از یمن قدم پادشاه عالم گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابات امیر عباس و شیخ علی
قداق با قرب سیصد سوار از میرزا اسکندر گریخته در آن منزل بسعادت بساطبوسی استسعاد یافتند و از احشام و صحرانشینان
که در آن حدود بودند نیز باردوی کیهان پوی شتافته در سلک سایر بندگان انتظام یافتند و میرزا اسکندر از مشاهده
این صورت در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت سلوک داشته خاطر صحت و کیا بر افروختن آتش جنگ
و پیکار قرار داده با لشکری چون فیض سحاب بی حساب و مانند قطرات امطار بی شمار بمیدان مردان خرامید و فرمان خاقان عالمگیر
بنفاذ پیوسته و معاند مبادرت گشته ع لشکر چو خورشید رعد خروش روی باصفهان آوردند و بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال
سیوف میرزا اسکندر شوکت و صولت خاقان عالیگهر را بعین الیقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت آنحضرت از حیز
قدرت او بیرون است لاجرم سراق و انفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند
و دلاوران موکب شاهرخی از عقب ایشان تعاقب نموده جمعی کثیر را طعمه تیغ بی دریغ گردانیدند و میرزا اسکندر خود را بهزار حیله در شهر
انداخته خاقان سعید در چهاردهم ماه ربیع الاول سال مذکور بظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکر را بمحاصره
وی امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید روسا و کلانتران با داروغه میرزا اسکندر و شیخ محمد سارق متفق شده
بخطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ بیادل و یوسف قورچی
و دواب را که از جمله معتمدان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت السیاده کان پایه سریر سلطنت مصیر
رسانیدند و حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته تکمیلچی و لطف الله ساغوری را بضبط اموال فارس مقرر
فرمود و حسن صوفی ترخان و جیلانشاه برلاس را جهت ولد میرزا اسکندر و اولاد عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز
تکمیلچی از شیراز باز آمد و خبر آورد که امیر لطف الله را بقصور آنکه امیر جیلانشاه برلاس خروج خواهد نمود او را بقتل رسانید
آنحضرت لطف را تا واقعه بدهکه کشند و از آن منصب معزول فرمود و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاده فرمود
که سبب قتل جیلانشاه را بواقعی تحقیق فرمایند و حضرت خاقان سعید بعد از آن که روز محاصره اصفهان بگذرانید هر
چند مدارا فرمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید و در دوم جمادی الاول سنه ۸۱۷ جنگ سلطانی در انداخت و دلیران

معسکر ظفر اثر جوشن پوش گشته آواز نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمین و زمان افتاد نظم جهان زد و زخم
کوس و نوره جوش ٭ که گردون بینه می‌کرد در گوش ٭ و از شهر نیز سپاه بسیار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و
کمان و سیف و سنان برده و بالاخره هم بدست و گریبان رسیده و سرهای سروران از ان جانب گوی غلطان گردید شعر
سرهای سران فتاده بر خاک ٭ پهلوی دلاوران شده چاک ٭ و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار
فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم مواکب زنگی سیاهی در جام بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام می‌نمودند و جام
تیغ مذاق فراق بیکدیگر می‌پیمودند و فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفته و از خون مردگان زنده
رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت و عاقبت نصیب ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و فیروزی
در اهتزاز آمد و نکبای نکبت پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با خواص امرا و
واعیان بقلعه اصفهان درآمده جنود نصرت ورود نردبانها بر دیوارهای شهر بند نهادند و بعد از قرار ترک روی یابند
دیار مغرب مغلها برزه برجه اراز وخند رومی بتقبیل آوردند و در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان
سعید رسید و از نهیب میرزا اسکندر عنان تمالک از دست داده روی بوادی فرار نهاد و علی الصباح که نور شهرستان
بهرزه وصول موکب آفتاب تابان بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تاراج کردند و چندان
زر و حلی و زیور و نفایس اقمشه بدست ایشان افتاد که از کثرت ثروت نگاه از درد ... و میرزا سلطان فوجی
از لشکر ظفر اثر بکار تمشیت میرزا اسکندر فرستاد و الجماعت او را گرفته پیاده پیش سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم
سپردند و میرزا رستم خاک بی مروتی در چشم انسانیت پاشیده و میل آتشین در جهان بین برادر کشید نظم پلنگ کشتن
گربودن آرزومندا ٭ زبان و گوش کی گیرد حدیث گفت و شنید ذکر بعضی حکومت ولایات بامر شاهزادگان والا
نژاد و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه هراة چون بیرق فتح و فیروزی از افق مراد طلوع
نموده خطه اصفهان بحیز تسخیر خاقان عالیشان درآمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنات آنمکان گسترده نقد
مال آن سال برعایای آن ولایت بخشیده میرزا رستم را حاکم دارالملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلمرو
و نهاوند و لرستان را بامیرزاده بایقرا ابن عمر شیخ عنایت کرد و میرزا ایلچل بن میرزا ایرانشاه حسب الحکم روی
بمملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجناب میرزا اسعد و خاص تعلق گرفت و بعد ازانکه خاطر اقدس اشرف
از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام بدارالملک شیراز شتافته و حکومت آنمملکت سلیمان شاه مرز
امیر مقرر شده دران ایام حسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآبی را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز اند
و مرغ روحش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نموده خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت گردانید
و زمام سلطنت ممالک فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و
جهانبانی را بتشیید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر دولت انعطاف داد و از فارس
بدار العباده یزد خرامید و از راه بیابان قهستان نهضت نموده در بیست و دوم سنه مذکوره بلده فاخره هراة

درآمد و هم دران ایام سید عبدالکهف برادر سید عبداللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بتحفه کعبه مرتبه رسید
و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود رسانید و من الله عون التایید ذکر بعضی از حالات
ماوراءالنهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک کورکان بآستان عالیشان دران اوان که خاقان
سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک کورکان ایلچی از سمرقند نزد میرزا امیرک احمد که در اوزجند حکومت میشود فرستاده
او را طلبید و میرزا امیرک احمد در اطاعت فرمان معاندت ورزیده راه مخالفت جسته جناب الغ بیکی امیر بایزید پروانچی را که در سلک
خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم پروانه اوزجند ساخت و امیر بایزید نیز مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم
اندکان شده و میرزا امیرک احمد قلاع اندکان و اوزکند را مستحکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه اجنی را مسخر کرده بنائده
بجاون سپرد و از آنجا بجانب اندکان حرکت آمده و بعد از وصول اندکان و تحقیق پیوست که میرزا امیرک احمد مقری پیدا کرده که بدست
آوردنش متعذر است لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراشت و امیر موسی کاو امیر محمد تابان و امیر علی قوچی را با
جمعی از سپاه جلادت آئین دران ولایت بازگذاشت و میرزا امیرک احمد از رجعت جناب الغ بیک خبری آورده از پای
کوه پایان آمد و امرا بعزم رزم او بفضای صحرا شتافته ناگاه میرزا امیرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر سرداران
را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط ساختند
و میرزا امیرک روزی چند بمحاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از انکه وصول رایات عالیات
بدارالسلطنه هراة در ماوراءالنهر شیوع یافت میرزا الغ بیک بملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در دوازدهم
ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عواطف و اشفاق مغمور و مباهی گشت و در روزی چند بفراغ بال
درجات حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات
حال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و بیلقان و درمغان و جنوشان و نسا و باورد
و استراباد و ... و کبود جامه مع مضافات و منسوبات تعلق به نواب کامیابش گرفت و در شانه خاطر خاقان
ربع مسکون بر تعمیر قلعه اختیار الدین که صاحب قران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان ویران کرده بود پیش نهاد
همت بلند نهمت گردانیده با اندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت و در مطلع السعدین
مذکور است که هفت هزار مرد دران قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عند الله الحمید المجید ذکر مجملی از وقایع که در
ولایات فارس و عراق بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بدارالملک شیراز
از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایت عراق و فارس روی داد یکی آنکه میرزا ایلچل که حکومت
ولایت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در اواخر محرم از عالم انتقال نمود و چون این خبر بدار السلطنه
هراة رسید خاقان سعید میرزا ایلنگر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و جیب شیر
قضیه را بحکومت مملکت ری و حدود آذربایجان روان ساخت و دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر سلطانیه
رایت نهضت برافراشت و امیر بسطام جاگیر که دران ایام بحکم خاقان کشورگیر در ان حصار فرمان فرما بود گریخته در بلده قم

بامیرزا اسعد وقاص بپوست آن شاهزاده ساده دل امیر بسطام را بند نهاد و صورت واقعه را عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید
وخاقان صافی ضمیر را قید بسطام چاکر موافق مزاج نیفتاد و باطلاق او فرمان داده استمالت نامها فرستاد و بازگشت ولیکن
میرزا اسعد وقاص بآن ملتفت نگشت و تغلق خواجه را در تیر پسر ارغون گذاشته بسطام را همراه خویش داشته نزد امیر قرا یوسف بردو قرا یوسف
او را تعظیم و تکریم کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر ترتیب نموده پسر او را
که اخی فرخ نام داشت و جمعی از مردم ترکمه بقم فرستاد تا حرم میرزا اسعد وقاص اغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه با آذربایجان
نقل نمایند و چون اخی فرخ بقم رسید اغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص غلطی کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ
گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن این خاندانست رفت و یمکن که خوب قرا یوسف قصد او کرده و حالا در میان ترکمان
باسیری اخی مدا نگاه نوکران خود را مکمل و مسلح گردانیده همه ترکمه را بگرفت و ایشان را با تیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی
آمده که مرگ میرزا اسعد وقاص که جانب امیر قرا یوسف بود و بگشته سرهای الجماعت را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت
واقعه را انجام داده میرزا شاهرخ از کمال مروانگی آن شیر زن تعجب نموده فرستاده را انعام فرمود و استمالت نامها
در قلم آورده بقم فرستاد شعر ولو کان النساء بمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال واقعه دیگر آنکه میرزا بایقرا که
همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد و برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن در قلعه ارکان نیست میبود
یاغی شده خیال تسخیر شیراز نموده و سه هزار سوار در هم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم خبر یافته
جمعی از سپاه اصفهان را از انجا برادران فرستاد آن طایفه جریادقان بدیشان بازخورده از افضای گردش
چرخ نیکو میرزا اسکندر بدست الوس یک واصل گرفتار گردید و او را نزد میرزا رستم برده محبوس گردانیدند
و بدین سبب میرزا بایقرا از یزدی در حبه توقف و تیغ قصد در غلاف تخلف ماند و روزی چند در کنز مان کذرانید و چون
فی الفور میرزا بایقرا بشیراز رسیده و میرزا رستم برده میرزا ابراهیم سلطان نیره او نوکران میرزا اسکندر که در
شیراز بودند قتل سوچ خواجه وار دون و مزید را اینکه میرزا را ه فرستاد و بزبان موکل خود در حال
حبس بقتل آورده ملکیدان بشتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند جهانگیری توقف بر نتابد بنابر آن
بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در امراز آمده و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته با استقبال شتافتند
در نواحی سپیدانی الفاقان رسیده از طرفین قلب میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند بر اغاره و جوانغار
میرزا ابراهیم سلطان در حمله اول دست چپ و دست راست میرزا بایقرا از پیش برداشتند اما امیر ابو سعید جنک
که ضبط میمنه تعلق بوی بود در اثنای گریزخان یکران کابت قول العطاف داده شاهزاده پیوست و میرزا بایقرا
از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشارالیه اسب جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاخت و میرزا ابراهیم سلطان
از روان حمله عاجز گشته روی بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پیر خویش در آمده
در اواخر ربیع الاول سنه مذکوره بشیراز رسیده میرزا رستم بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر که محبوس او
بود بقتل رسانیده و چون سعید قضای عراق و فارس را شنید رای عالم آرای جهانگیر اقتضا فرمود که قبل از آنکه

میرزا بایقرا بمدد قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرف او انتزاع نماید بنابر ان باجتماع لشکرها
فرمان داده بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه لوای گیتی گشای ایلغار افتاد و صیت توجه موکب همایون در عرض عالم گنبد گردون
پیچیده هر چند امرای شیراز عجز و مول خاقان سعید را میرزا بایقرا عرض کردند تا از شرب مدام و از مباشرت جوانان سیم
اندام اجتناب نموده ترتیب اسباب کارزار یا به پیر حصانت قلعه حصار پردازد از وی اجابتی نرسید و جواب میداد که خاقان
سعید با وشاهیست در غایت جلالت و جهت تسخیر شیراز خود بدان جانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان
را که ارسال دارد بمجرد مشاهده انبوه آراسته سپاه ما منهزم خواهند گردید تا آنکه ماهچه علم ظفر پیکر خاقان سعید گیتی گیر در سیوم ماه
مبارک رمضان از مطلع ابرقوه اکبر طالع گشت لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل اندیشه امیر ابو سعید جنک را نزد
میرزا بایسنغر فرستاد والتماس نمود که از خاقان سعید درخواست نماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا
بایسنغر نسبت بآن شاهزاده وافر تهور و محبت بسیار داشت متقبل انجمنی شده فی الحال میر ابو سعید را بارگاه عالم پناه برد و زبان
شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بپاس خاطر میرزا بایسنغر قلم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده امیر ابو سعید را منظور
نظر عاطفت گردانیده و حکم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در باره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابو سعید متقضی المرام
از پایه سریر اعلی برخواسته و ما در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اکر خدام ذوی الاحترام نسبت
میرزا بایقرا در مقام انعام باشند تخت بنده را بچار سانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بنیان شفقت امیز بزبان رانده
امیر ابو سعید را مطمئن خاطر بازگردانید و مشارالیه که از مجلس بیرون رفت حضرت خاقان فرمود که هر کس را مثل این مردک ده نوکر
باشد چرا استقلال بخاطر بگذراند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابو سعید در شب پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز
بدر آمده بمنزل میرزا بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر او را روز دیگر بعتبه علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود
مشمول عواطف و چاشنی شاهزاده نشد اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد نقدها فرستاد تا در قید میرزا قید و سیر برد باز
دیگر بغایت مهمی کار ساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده بپایان
رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عاطفت و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار
او نهاد و حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار را با صدود گیلان بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات را
رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت ذکر نهضت خاقان عالمیان
از شیراز بجانب کرمان و معاودت نمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان حقوق تربیت حضرت صاحب
قرانی و مشمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهی ترتیب یابد
والی کرمان سلطان اویس ارلات اندکو بر لاس بملازمت پایه سریر اعلی شتابد و خود را از زمره ارباب اطاعت و انقیاد
گردانیده و در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اعمال و اطفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریق
اخلاص عمل نموده در آن مدت خدمتی شایسته بتقدیم نرسانیده و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفته اطاعت فرمان بجای
نیاورد و حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه خاقان سعید بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدانجانب

شارحی ۴ ۲ اعمال که

نهضت فرمود و سلطان ویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضای ممالک اسلام وقدوهٔ اولاد امجاد خیر الانام
سید شمس الدین علی را جهة تمهید بساط معاطه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود وجناب سیادت پناهی در نقیبه سیرجان
باستان اقبال آشیان رسیده زبان شفاعت بگشاد وقبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات شتابد سلطان
ویس را بپایه سریر اعلی رساند وحضرت خاقان سعید ملتمس سید را بمع رضا جای داد وانجناب راحتی وزن کرد بطرف کرمان
بازگردیده روی توجه بخراسان نهاده در اواسط محرم الحرام سنه ۸۱۹ در بلده هراة نزول اجلال فرمود ذکر مآل حال بعضی از
شاهزادگان وجلوس میرزا بایسنغر بر مسند امارت دیوان در ان اوان که خاقان عالمیان از یورش فارس
بازگشته بمستقر سریر جاه وجلال رسید میرزا میرک احمد که سابقا با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت نموده در اندکو جمعی از
نوکران از گشته بود واعتماد بر کرم خاقان عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هراة شتافت ومنظور نظر عنایت شده بامیرزا
الملک بن میرزا ابابکر اعانه حاجت کرد وآن دو شاهزاده بمرافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت خاقان سعید قرار دادند معنی
که این معنی معروض گردانید مقارن ان حال ایلچی از پیش میرزا قیدو رسید وعریضه معروض کردانید مضمون انکه میرزا
بایقرا با طایفه از مردم معتمد متفق شده وقصد این مخلص نموده بنابران او را گرفته محبوس کرده ام تا هرچه اشاره فرماید
بانجام رسانم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو بایقرا میرزا را از آب سند بگذرانند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک
احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا الملک در کشتی نشسته سیر دریا اختیار نماید وچند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده
شدند تا ایشان را بانفیا دفرمان واجب الاذعان تکلیف کند ومشار الیهما نظم رفتند چنانکه آمدن نیست دگر امیرزا
قیدو بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب بگذرانید ودر سنه ۸۲۲ که خاقان عالی
مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد وحضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتبار بحر قندهار ارسال
داشت ودیگر از وی خبری پیدا نشد وچون رای ملک آرای خاقان کشورگشای کار سلطنت را از خار وخاشاک
فنا واصحاب براءت مسند امارت را بوجود شریف غیاث الدین السلطنه میرزا بایسنغر بیاراست واشارات
علیه صدور یافته که ۳ نوبا ده باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایای فرق برایا ابر ینج عدالت
بتفصیل رساند ومضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند نظم بفریاد
فریاد خواهان رسید بدود دل دادخواهان رسید ومیرزا بایسنغر ابموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر
عمل نموده از رشحات سحاب معدلت ریاض دین ودولت نضارت از سر گرفت واز لمعات انوار مرحمتش ملک و
ملت بتازگی صفت خضرت پذیرفت ذکر آمدن سلطان ویس بن ایدکو برلاس باستان اقبال آشیان سپهر اساس
افتخار عترة الطاهره سید شمس الدین علی که بتمشیت مهم کرمان را قبول نموده چون از سر خان نزد سلطان ویس
رفت وهرچند او را بر توجه پایه سریر اعلی ترغیب نمود کاری از پیش نبرد بنا برآن جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه
هرات رفته کیفیت تمرد سلطان ویس را بعرض رسانید واز استماع این خبر نایرهٔ غضب خاقان العالم مالتهب
فرمان عالی نافذ شد که میرزا ابراهیم جهانشاه برلاس وامیر حسین صوفی ترخان وامیر فرمان شیخ تیمور

حکام

حکام ولایت فراه وسیستان وجبل هزاره از سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند وامرا بموجب فرموده براه آوردند
وبعد از وصول بدانجا وسلطان ویس در شهر تحصن نموده وسپاه ظفر پناه افاضه قارب نمود پس از انقضای مدت دو روز
سلطان ویس رسولان نزد امرا فرستاده وپیغام داد که اگر خاقان سعید گناه بنده را ببخشد وتمام مراجعت نماید تا من قدم از
ساحه ملازمت آستان رفیع آشیان مبادرت نمایم وامرا کیفیت حال او عرضه داشت پایه سریر اعلی نموده واعلیحضرت جواب داد که
اگر سلطان ویس در این قول صادق است یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند والا امرا کرمان
را بگیرند بانجا نگذارند وامرا سلطان ویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند واو شیخ حسن را بکوبا طبوس
خاقان زمین رسانیدند واو بزبان تضرع ونیاز گناه سلطان ویس را درخواست نمود والتماس تاکید عهد ومیثاق کرد خاقان
سعید ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول اقران داد وقسم یاد کرد که در حق سلطان ویس بدی نیندیشد ورقم عفو بر جرایم وی لانش
کند آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان ویس را مطمئن گردانید تا احرام جبه کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال
مذکور متوجه شد وبعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده باضافه الطاف پادشاهانه واعطاف خسروانه اختصاص
یافت ودر اوایل اواخر ربیع الاول سنه ۸۲۰ حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت ودر اوایل سال مذکوره که فتح کرمان بوقوع انجامید
یعنی در سنه خاقان والانژاد میرزا سیورغتمش را با یالات ولایت بدخشان فرستاد ودر شب پنجشنبه غره جمادی
اولی سنه ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنغر اتفاق افتاد نظم دهان او
فلک از آفتاب پر زر کرده بدین بشارت خوش صبح چون دهان بگشاد ذکر شمه از حال سید فخر الدین وزیر و
گرفتار شدن بغضب خاقان صاحب‌قران سعید وزارت خاقان سعید میرزا شاهرخ بهادر
در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت وچون سید درشته بال علم استقلال بر افراشت خواجه
غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان صاحب قران مغفرت نشان منتظم بود ودار الملک یزد بنا کرده حسن اهتمام
او است بدیده سینه تا خرخشه فته در منصب بسید فخر الدین تقرب نمود وسید متوکل گشته خواجه غیاث الدین سالار در
وبعد از شروع در ان کار نسبت برعایا وزیر دستان مراسم عدل واحسان بجای می آورد اما با امرا وارکان دولت
بمیز وقطع مضایقه ومنافشه میکرد بنابران اکثر خواص ومقربان بجانب غیاث الدین سالار چون مشتاق بآب زلال
مایل گشته وپس از آنکه یکسال از شغل او در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر
کرد ودر سر دیوان جنابت وجنایت بر خواجه غیاث وکارکنانش ثابت شده امرای عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند
وان وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت فرستادند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته به
تمشیت امور ملک ومال پرداخت وسید اگرچه بعلو همت ورتبت اتفاق داشت ودر وفعای سادات وعلما واکابر
تخم لطف واحسان می کاشت اما حیلتش بصفت ذمیمه عجب وکبر ونخوت وانانیت وخودبینی داری ومردم از او بی نهول
ومعطوف بود وبعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف وتعذیب وشکنجه از مال دیوان حاصل نمود
وروز بروز پایه قدر ومنزلتش ارتقا می یافت تا بنهایت اختیار واقتدار رسید وفرمان او در اقطار واطراف

ممالک خاقانی جانیشان بیان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او امیدگاه هر صغار و کبار گردید و آستانش مرجع اخیار و اشرار
بلاد و امصار و اقطار گردید نظم ز ایوان قدرش فلک منظری ه بدرگاه جاهش ملک چاکری ه اعیان زمان و اشراف
جهان که بملازمتش میرفتند هیچکس را بی شائبه انتظار نمیداد و چون رخصت نشستن میداد از اکثر مردم از جمله دربند که نشستندی
غیر از معدودی که نام بردی کسی را اجازت دخول نبودی او و اکثری ملاقات ناکرده باز گشتندی و پس از آنکه قرب ده سال
جناب سیادت مآب در رعایت حشمت و عظمت روزنامه کار گذرانید و سپهر غدار کار چنانچه عادت اوست در استرداد مواهب و عطایای
خویش کوشید و در شهور سنه [illegible] میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد
بن خواجه داود را شریکش ساخت و منصب وزارت نصب نمود و چون خواجه احمد داود در جودت طبع و لطافت ذهن اتصاف
داشت باندک زمانی بر کلی مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی یکه و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات
عجب درسید می پرداخت و دست سید از دور تغلب کوتاه شده از غصه این قضیه بی آرام شده مع ذلک علماء دیوان [illegible]
سید فخر الدین صاحب وقوف یافته از بیم سیاستش مانند برگ بید از تندباد می لرزیدند و مجال اظهار خلاف او نمی یافتند
اما چون تیز مزاج میرزا بایسنقر نزد همکنان بوضوح انجامید امیر علی شغاقی در مقام معارضه درآمده و خط سپرد که مبلغ دویست
تومان کپکی بر سید موجه سازد والا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این قضیه نمود و امیر علی نخست
بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغی کلی تفریط نموده است و سید بر این سخن انکار کرده حکم شد که عوض خزانه کنند
خزانه داری بی صبر و قرار گشته وجهی را که برای سید مبلغها برده بودند گفت وجوهی که از من برده اید باز آید والا
همه رسوا خواهید شد از آن جمله خواجه پیر علی ابن خواجه محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه داده
و مبلغها ستانده به سید تسلیم کرده بود متقاضی شده زر طلب نمود و او هر روز عذری میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از
پرده پوشی منع درگردید و کیفیت آن بمسامع خاقان سعید گشته و پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید
بران کار را انکار نموده و پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرده میرزا شاهرخ کلمه [illegible] را بالظاهر منظور داشته حکم فرمود
که آنچه پیر علی از خزانه گرفته باز دهد بعد از آن هرکس هر چه بر سید ثابت سازد دیوان [illegible] بنابران خواجه پیر علی و جمعی دیگر
که در میان آن معامله بودند معتقد گشتند و سید غیاث الدین باین عنایت منظور شده همچنان در وزارت تمکن بود لیکن خواجه [illegible]
پیر علی و دیگر بندبازان سخن [illegible] را تا غایت [illegible] سیاسات آهسته با خود نتوانستند گفت با آواز بلند [illegible]
بر زبان می آوردند نظم وقت ضرورت چو نماند گریز ه دست بگیرد سر شمشیر تیز ه جمعی دیگر که زر بتها بسید داده
بودند از هر طرف بفریاد و فغان می آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته و صلاح حال در آن دانست که
مبلغ دویست تومان کپکی در عرض یکسال ضبط فرود آورد [illegible] امیر دیوانیان حسب الفرمان بندی گران
بر پای سید نهاده او را بدست محصلان دادند و کار سید باضطرار رسیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و
روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم شفیع ساخته این بیت در آن عرضه داشت ثبت نمود بیت اگر در
تاب و دل در موج خون است ه گر اری رحمتی وقتش کنون است ه شاهزاده جواب داد که هیچ شک ندارم که روح مطهر حضرت

باین افعال نکوهیده ناپسندیده که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه بدان پیر سید منجر گردد ثمره از اوست
نظم ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال ه شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش ه سید چون این جواب
که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شد پناه بوالده او مهد علیا گوهرشاد آغا برده و جناب
عصمت ایاب بر تضرع ابتهال و ترحم فرموده نزد پسر زبان بشفاعت بگشود بنابران حکم بر داشتن بند صادر گشت اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت رسیده قسطی را که جهة دویست تومان مقرر بود طلب مینمودند و سید آن وجوه را از طلبا ایتام
رسانیده با نواع حیل تدبیر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرود می آورد و با این وجود حال شب و روز خیال وزارت
می بود و گوش [illegible] همیشه غفلت [illegible] ساخته مرغ دلش از هوای جاه پروانه می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان
چندین تومان می توان گرفت و از بهمان چنین و چنان حاصل میتوان کرد نظم خوی بد در طبیعتی که نشست
نرود تا بوقت مرگ از دست ه در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه بران استیلا یافت و صاحب فراش گشته با سینه
پرکینه و دلی در کوره [illegible] گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد از سر بر میکشید تا در اواخر جمادی
الاول سنه [illegible] بعالم عقبی ترحل گزید اعیان عراق و خراسان که از وهم او مانند قطرات سیماب که در اضطراب بودند حیات
خویش را واثق گشته در مجلس تعزیت [illegible] اشارت ادای تهنیت می نمودند و نوید امن و امان خاص و عام میدادند

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار

در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه که از جانب گرمسیر مسرعی بپایه سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که پسر [illegible] قندهاری
و ملک محمد که هریک حسب الحکم ناحیه از نواحی آن ولایت بودند و پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت
و محنت می افتند بنابران رای ممالک آرای خاقان کشورستان جهان اقتضا فرمود که در آن زمستان در کنار آب هیرمند
قشلاق نمایند و مفسدان از استیصال رسانیده ابواب عدل و احسان بر روی رعایا بگشاید در ایات عالیات در منتصف
ماه رجب از دار السلطنه هرات نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخته در آن منزل میرزا سیورغتمش
بامرای بدخشان باموکب نصرت نشان پیوست و خاقان سعید از انجا که [illegible] که از اوضاع و احوال میرزا قیدو
[illegible] نمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور ماهچه اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان
اشراف و اعیان غزنین با دو ظرف [illegible] آمدند و شخصی از قبل میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده
فرار بر قرار اختیار کرده آن حضرت فرمود که نرسیده باشند و همچنین [illegible] و نهم ماه مذکور دیگری آمده گفت
در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند الخ خاقان عالیجاه امیر ابراهیم جهانشاه را روانه آن صوب کردانید
و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد والا آن مملکت را در حیطه ضبط آورد در خلال این احوال
مولانا صدر الدین ابراهیم صدر بموجب اشارت علیه بشتافت میان هزاره تا انها را [illegible] نموده از مقام سرکشی درگذرانند
و بپایه فرمان بری رسانند و بمیمن التماس شریفه جناب صدارت مآبی روی بصوب آن قوم نهاده اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند و اسبان بادرفتار و شتران باربردار باستان سپهراقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول نمودند

وچون ظفر کاز از نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده در آن یورت روزی بعزم شکار بر بلند گیتی نورد سوار شده فراز و نشیب
صحرا را می پیمود که ناگاه اسب بسر در آمد و آنحضرت از پشت زین بر زمین افتاده بدست همایون شکستی راه یافت نظم چو راه
یافت گرای کوس راه گم کردی ودر آن لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد میر دوکانگر در فن شکسته بندی
یدبیضا داشت بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی الاسرع استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا تدارک پرداخت
و چون ذات شریف حضرت خاقان از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی نمود استاد میر را بروجهی منظور
نظر انعام و احسان گردانید و دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای جهان اقتضا
فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آراسته گرداند که فکر ثاقبش بر سیاق آصف برخیا مهمات ملک و مال در سلک نظام
منتظم گرداند و تدبیر صائبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتفصیل رساند و بعد از تأمل و اندیشه خلعت
وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی جهت یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب
دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم امور سلطانی
فوت واقع نمیشد و مدت سی سال بیشتر ممالک بحسن تدبیر آن وزیر رزین قلم طراوت بهشت برین و نگارخانه چین داشت و آن
خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد المقدار آثار خیر بر اوراق روزگار بیادگار گذاشت که عقل در جنب حکایات
عدل و احسان وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت نظم وزیری چنین شهریاری چنان ○ جهان چون نگیرد قرار و امان

ذکر بقیه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب
اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود در پانزدهم ماه مبارک رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در
اواخر همان ماه امیر ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوسی
مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که بهزاره قبول نموده بود بذرفت و بعد از چند روز
خبر رسید که آن جماعت در ادای مال تقصیر مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی و توکل بموجب فرمان واجب الاذعان
در سه هزاره تاختند و مهم ایشان را برحسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذی قعده با کرایم غنایم باز آمدند در اوایل فصل
بهار خاقان عالیمقدار را استدعا حضرت نواب و سیادت عازم بیت الشرف خود گشته برادر میرزا قیدو میرزا اسنجر و امیر
یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را از آن دیار بازداشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را باز
آورند والا در دفعش پرداخته او را بدست آورده بدرگاه عالمپناه آورند و در منتصف ذی حجه که فضای دشت و کوه
سال از لاله و سبزه غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت
آمد و موکب همایون منزل فرمود در دوم محرم مستقر سریر سلطنت درآمد و در ربیع الاول سنه ۸۲۳ بمسامع علیه رسید که میرزا
سعد وقاص که قم را گذاشته بود و پیش قرایوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار
باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب اینحال خبر متواتر شد که شاهان بدخشان
لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال در لوح ضمیر نگاشته و خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم

و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بغلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده
در ظل رایت شاهزاده بموضع کشم منزل کنند و تمامی این مهام بدخشانیان رسید و پیرشاه بهاء الدین که والی آن سر
زمین بود خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالیمقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده باج
و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بقبول تلقی نموده رقم عفو بر جریده جرایم شاهان کشید و شاهزاده
و امرا باز گشته حکومت بدخشان بر ایشان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت
خاقانی را نابود انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنغر کاینچی روان شده
در قریه سبزه بمیرزا قیدو رسید و او را گرفته مقید گردانید و بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین
محبوس ساخت الکاء پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش
و هوش او را بدرر نصایح گران گردانیده بدانجانب روان ساخت و در اوایل شعبان درهمین سال خاقان ستوده
خصال احرام طواف مرقد عطر سای مشهد جنت اساس امام الجن و الانس ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام
بسته بدان روضه منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند
و بر سبیل نذر از سقف گنبد مقبره او بیاویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش
نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه ۸۲۲ اردشیر تواجی از شهور سنه عشرین بختای رفته بود همراه ایلچی دادا ملک
خان ملک چین و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالمپناه رسیده و تبرکات پادشاهانه گذرانیده و حضرت خاقان سعید
چین و خان ماچین را باصناف الطاف بنواخته درباره ایشان انعامات فرمود و بعضی از ایشان پیشتر از تردد میرزا
ابراهیم سلطان رفتند و زمره جهت ملاقات امیر شاه ملک روی بخوارزم آوردند و در سنه ۸۲۳ بهم پیوستند و بسمرقند فرامیدند
و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و خاقان سعید امیر شادی خواجه میرزا
بایسنغر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش
ارغداق و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای
رفته ادای سعادت نمایند و غرایب حالات که آن جماعت در آن مملکت مشاهده نمودند ان شاء الله تعالی که در خاتمه کتاب
مبین خواهد شد و هم درین سال خاقان سعید در بلده مرو قشلاق کرد و در اول بهار بعضای باد عیش شتافته
از آنجا بدار السلطنه هراة مراجعت فرموده و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرایوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که
امیر قرایوسف و سلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیات جناب سلطانی را بشمشیر قاطع منفصل ساخت از امرا و
حکام حدود عراق و عرب و آذربایجان و اران هرکس در هرجا بود سر بر خط فرمان امیر قرایوسف نهاد مگر امیر
شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم امیر شیخ ابراهیم از امیر
قرایوسف آن شد که در وقت توجه سلطان احمد در تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهة مدد عسکر بغداد یان

روان ساخته بود القصه چون مواد نزاع میان ایشان در هیجان آمده امیر شیخ ابراهیم سپاه لشکر و ازاد ارمنی کشیده
از گرجیان استمداد نمود و پوستین با دو هزار سوار کمکی بوی پیوست و امیر قرایوسف از جبال چال نشسته و انکاه
و قوتی یافته با سپاه آذربایجان و اران بجانب ملتقان در حرکت آمد و در کنار آب کر میان آن سردار بر تهور
آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر لشکر و ایشان افتاده بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز
اختیار کرده در اثنای فرار خواست که اسب از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی
زمین افتاده دشمن بکلت و ترکانی بوی رسیده اسب و جامه آنجناب ستاندند و او را که انشسته بطرقی دیگر راند و حال
امیر شیخ ابراهیم از صعوبت در دسر با منظر ان انجمن خود را بیکی از ترا که ظاهر ساخت و آن شخص فوطه در گردنش
انداخته او را نزد قرایوسف برد و همین کوستندیل با جمعی کثیر از یلاق گرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر
قرایوسف گرجیان را تمام و ضیع انتقام گردانیده امیر شیخ ابراهیم را مقید به تبریز رسانیدند و چون بتبریز رسیدند بواسطه حسن
معاش پادشاه شیروان هواخواه بودند هر کس در مجلس قرایوسف از ایشان راه سخن می یافت نظم از افعال حمیده
و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانیدند یاران قرایوسف رقم عفو بر جرائد جرایم
تر از نشانه کشیده او را در مجلس بزم طلب نموده جمعی از ارباب صباحت و ملاحت گوید که امیر شیخ ابراهیم را اکابر شنیده اند
و چون یکبار باده خوشگوار در دماغ پادشاه شیروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض قرایوسف رسانیده
که شیفته وی گردیده و بند از پایش برداشته او را پهلوی خویش جای داد و هم در آن مجلس اخی قصاب و ارباب
تبریز فدا آورده شرط با که فصلان در عوض زر جبین پردازند و امیر قرایوسف این ملتمس را قبول نموده امیر
شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول نمود الکاه قرایوسف حکومت شیراز را بوی ارزانی داشت و شیروان
شاه دار و عمال بیلاد قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرایوسف بود و دیوانیان
آذربایجان بروات قبیل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان رخوت و
اقمشه به برات داران داده از امیر شیخ ابراهیم برات مال شیروانات می ستانیدند و باندک زمانی مبلغ هزار و دویست
تومان از هم گذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر خود شتافتند و چون طنطنه کوس
استقلال و فور شوکت و اقبال امیر قرایوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان ستوده خصال ایلچی صدیق
نام نزد امیر قرایوسف فرستاده او را بر اطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پر
شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده بود و شنوده بعرض رسانید
بنابران خاقان عالمیان رایات ظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید گفتار در بیان نهضت رایت
فیروزی نشان بعزم تسخیر مملکت آذربایجان و اران چون همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سر انجام عظام
گیتی ستان مقصور بود و عزایم انقیاد زبده دودمان صاحب قرانی پیوسته جهة وصول باعلا مراتب کامرانی روی
نمود و چون ابانی جهانبانی در طی ممالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی نبست تمام طبقات از تف

غرض نداشت بهر طرف که توجه می نمود جنود نصرت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته مال بجای آورده و نقوش
صورت هر مراد که بر لوح خاطر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصه ظهور نمایان شده در نظر انور او شکل
با حسن وجهی جلوه میکرد نظم چو آن زینده اورنگ شاهی ⁂ نکرد نیتی جز خیر خواهی ⁂ بهر سو رو می آوردی نوالش
شدی تخت خلافت خاک پایش ⁂ بهر کشور که برافراختی سر ⁂ فدا کیش ساختی جان صاحب افسر ⁂ مصداق این سیاق
حکایت نهضت آن حضرت است به نیت قلع و قمع امیر قرایوسف ترکمان و وفات یافتن قرایوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان
تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را با خود مصمم گردانید فرمان میمون نفاذ یافت که امرای
تواجی پیامان عساکر ظفر ماثر بازخالیند و به سپاه ممالک محروسه از اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان جار رسانند که
بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر جمع کردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشاره فرموده امرای عظام عرض
کردند که سی هزار دست جبها در قورخانه موجود است آنحضرت گفتا که ده هزار است دیگر سرانجام تمام می باید نمود
و بدستور معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ماوراءالنهر و ترکستان و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و
زابلستان تعیین یافته و امیر سید احمد آغاز در حرکت آمده بمرغزار جهه اشاره نزول اجلال دست داد و جهت لذت
و ارت هوا و مصلحت گیهان پوی رسیده بشرف باطبوسی مشرف گردیده و در موافقت امیر حسن صوفی ترخان
مغلای لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گشت و خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در
اوایل میزان بود آغاز قطع منازل و مراحل فرموده در بیست و نهم ماه مذکور در قصبه کراباد نزول نموده و در آن
مرحله بلوازم فرایض سنن عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم شوال در حدود دمغان نزول
اجلال فرمود و در ان مقام لشکرهای فراه و سبزوار و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین جمیع سپاه
ظفر قرین شد و همچنین الیاس خواجه با استعداد تمام و کالنان باستان اقبال اشیان شتافت و خاقان مویه منصور
در بیستم ماه مذکوره از دره تنگ عبور نموده دار الامین ری را مشرف ساخته در ان مقام میرزا ابراهیم سلطان با
جنود فارس بشرف باطبوسی والد بزرگوار مشرف شد و برین قیاس میرزا باعکر اصفهان و امیر عبا نترین که بعد
از عزل سلطان ویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرای تواجیان چند روز عرض سان لشکریان
کرده دویست هزار سوار جنگ شمار در آمد بیت لشکر جوش موج شکوه ⁂ ثابت و پایدار همچون کوه ⁂ نظم ⁂ بهرام
طبع و کیوان هوش ⁂ همه پولاد ترک و آهن پوش ⁂ و از آن جانب امیر قرایوسف با سپاه بسیار و استعداد
بیشمار در مقام عناد و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دارالملک تبریز بخطه اوجان آمد و در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان خود را برسم رسالت نزد امیر قرایوسف فرستاد و پیغام
داد که خاقان سعید پادشاهیست بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحب قران مغفرت شعار بنابران مناسب چنان
مینماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده
اظهار ندامت نمایند و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را بدیوان اعلی بازگذارند تا حضرت خاقان از مقام

استحکام کذرانیده نشان ایالت آذربایجان واران وبغداد وامثال آن در روم وشام بجانب انجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون
بوفور اعوان وانصار ووفور قوت بازوی شجاعت خود مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت وفرستاده را مقید ومحبوس کرد و
مضمون این مقال بر زبان راند که نظم بهیچم تاب اسفندیار • سوی خانه آید همی سوار • وبا بازوی رستم جنگجوی •
بمیدان شدی خداوند روی • وچون توفور جبارت وجرات دشمن بعرض خاقان صف شکن رسیده اسباب ظاهری را از
نظر اعتبار نهاده روی نیاز وافتقار بدرگاه پروردگار فرا آورد ودر زمان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر
ونصرت مسالت نموده جماعتی از قرا وحفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند وبعد از انکه کورنش هوش
آن پادشاه دیده ور دین‌دار از سروش غیب مژده فتح وفیروزی شنید امیر بوتخواجه با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد
وقیم نامی که از قبل قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بطرف سلطانیه رفت ومیرزا جهانشاه ولد میرزا قرا یوسف
که بضبط آن حصار قیام می‌نمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت وامیر یوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان آنجا را در ظلال
امن وامان جای داده طایفه از اشراف واعیان را باستان اقبال آشیان فرستاد ومیرزا جهانشاه از سلطانیه
از وصول لوای آفتاب اشراق بممالک عراق مطلع گشته در باب استحکام برج وباره قلعه کمر اهتمام بربست جنان وبترتیب اسباب
تحصیل اشتغال نمود که ناگاه قاصدی از جانب تبریز رسید وبعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین
بملک الموت سپرده ودل از تخت وتاج یکبارگی آورد ولاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه شده وسلطانیه را بازگذاشته روی
بتبریز نهاد وهم دران ایام ایلچی از قزوین باردوی ظفر قرین که در منزل اقواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذی القعده
بدرگاه عالم پناه رسید وکیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل عرض کرد وخاقان سعید حامد الهی بجای آورده متوجه
سلطانیه گردید ومیرزا بایسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت ومیرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده
روی بدار الملک آورد ورایات جهانگشای پانزدهم ذی قعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخت رعایا
بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی استقبال نمودند وآنحضرت بر حال آن جماعت ترحم فرموده
قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند وامیر موسی
سلطانیه رفته خاقان کشورگیر باردبیل تشریف برده بشرف زیارت عتبه علیه سلطان اولیا وبرهان اتقیا شیخ
صفی الدین قدس سره العزیز دریافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شدند واز آنجا براه
بوغان (?) نهضت فرمود ودر هشتم ذی حجه مذکور از آب ارس عبور فرموده روز دیگر از قراباغ اران فرود
آمده طرح قشلاق فرمود ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پرستیز ورسیدن میرزا بایسنقر بدار الملک تبریز چون امیر قرا
یوسف از غرور وپندار بر سر نهاده از روی عجب وابالت خطه آذربایجان را معسکر گردانیده وسپاهی چون ذرات
آفتاب وافزون مانند قطرات سحاب مکانها (?) جمع ساخت ناگاه پیک اجل دررسید روز پنجشنبه هفتم ذی قعده ایام حیاتش باختتام
انجامید نظم بساط حکومت بگسترده بود • ولی هیچ فرصت ندادش حیات • چنین طرفه نقشی که کس بنگرید • پیک شوی شاه رخ
پیک شوی مات • چون از اولاد قرا یوسف دران ایام هیچکدام در اردوی نبودند وامرای ترکمان بعد از ان واقعه

باید

باید پریشان شده هریک روی بطرفی آوردند وبیت را همیان در خرگاه بگذاشتند واحاد الناس دست بغارت وتاراج
دراز کرده گوشش قرا یوسف را جهة حلقه طلا بریدند ودر روز جمعه هشتم ماه مذکور سید محمد لجانی (?) وباقی اعیان واشراف
تبریز نوکران امیر شاه ملک را از حبس بیرون آورده بودند لوازم اغذ (?) از تقدیم رسانیدند وجثه امیر قرا یوسف
را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرش دفن کردند ومیرزا بایسنقر در پانزدهم ذی قعده به تبریز درآمد
وخطبه وسکه را بنام والد بزرگوار خود زیب وزینت داد ودران اوان امیر علی بیک ابن قرا عثمان که در اردوی
مقید بود از فضلان (?) خود دشمن امیر قرا اجازت یافته کپک پوش بملازمت شاهزاده رسید وباصناف مراحم والطاف
مفتخر وسرافراز گردید وبعد از چند روز که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده نزد پدر خود رفت وچون میرزا
بایسنقر از تنسیق مهمات تبریز فارغ شده فرمان خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاوردود رفته امیر باباحاجی را که تا غایت
پای اخلاص ساحت اردوی همایون نپیموده وروی نیاز بدرگاه عالی ننهاده بدست آورد وشرح این مقال آنکه امیر باباحاجی
را که ولد امیر شیخ محمد عراقی بود بوفور شجاعت وجلادت از امثال واقران ممتاز ومستثنی بود ودر زمان میرزا عمر پدرش
را امیر جهانشاه جاکو کشته بود واو بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده بود ودر زمان استیلای امیر قرا یوسف
میان او وتراکمه مخالفت ومحاربات روی نمود وبالاخره خود نزد قرا یوسف رفته بایالت ولایت کاوردود وعنایات دیگر سرافراز
شده بنا علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر باباحاجی دعم (?)
کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان فرستاد وبنفس خویش پای در دامان توکل کشیده انفعی (?)
بر خاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاوردود مامور شده ودر قلب شتا که مغلوب آن
معقول پیر وبرنا باجود ورود بظاهر قلعه کاوردود که محل تحصن باباحاجی بود شتافته وایلچی چند نزد او فرستاده و
پیغامات لطف آمیز وکلمات عنایت انگیز پیغام داد که از روی عاقبت تحذیر نمود وامیر باباحاجی چاره منحصر در موافقت دانسته
باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید وشاهزاده باصناف آنچه در باره او وعده کرده بود انعام واحسان فرموده وامیر
باباحاجی چاره منحصر در موافقت دانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید وامیر باباحاجی در رکاب شاهزاده کامیاب متوجه
اردوی همایون گشت ودر شانزدهم ذی حجه بمقصد رسیده وبعواطف خاقان سعید نیز مفتخر وسرافراز گردید ودر سلک امرای
سایه عظام انتظام یافت ذکر وقایعی که در قراباغ بوقوع انجامید وبیان فتح اسفزار ودر تسخیر قلعه ماهر تد
چون حضرت خاقان در نهم ذی حجه سنه ثلثین بقراباغ اران رسید وجهه قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه
باوج مهر وماه رسانید ملوک الحکام اطراف واکناف بانواع پیلاکات متعاقب ومتواتر باردوی کیهان پوی شتافته
سر زمین بوس دریافتند وپرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات احوال همگنان تافته سر مباهات باوج سماوات بر
افراختند واز انجمله امیر خلیل الله شیروانی بعد از فوت پدر خود امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود درچهاردهم
ماه مذکور بعز ملاقات خاقان موید منصور فایز شده ملحوظ عین عنایت گشت وسوابق اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق
واختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر را که در حرم سرای امیر قرا یوسف میبرد

و بادی و رسلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه میرزا ابراهیم سلطان که حاجب الحکم بجانب مراغه رفته بود
مقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده متوقعات هندوستان بر هم شکستگی اند
و از زبان خضرخان که بران ولایت حاکم شده بود سخنان باز نمودند از یورش رسانید و چون ایام استیلاجوی جود در میان
گذشته سلطان سرپر فیروزه فام سپهر متوجه بکنگاه بهرام گشت خاقان عالیمقدار در نوزدهم ربیع الاول از یورت
قشلاق متوجه تبریز شده بیست و دوم ماه در پیلغان نزول اجلال فرمود و از آنجا نیز همان اتفاق افتاده در موضع
قراکوک بورش رسید که یاراحمد قرامان حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته و میرزا بایسنقر
بدفع شر آن بداختر مامور شده یار احمد بطرف گرجستان گریخته و پناه بقلعه اسوزن و میرزا بایسنقر در ظاهر آن
قلعه شتافته آغاز محاصره نمودند و یار احمد دو سه روز بمدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار
بیرون آمد و روی نیاز بر درگاه شاهزاده سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمه میرزا احمد در گذشته او
را همراه برداشته مراجعت فرمود و در منزل حسن خانی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسانید و آنحضرت یاراحمد را
کفت خود رای اعتبار ساختنی و با امیر چهارشنبه سپرد آنگاه موکب همایون از آن منزل در حرکت آمده سیم جمادی الاول
از آب ارس عبور فرموده چون حوالی از آب مفراب جنام سپاه ظفرمآب شد و بمسامع علیه رسید که درین نواحی
حصاریست موسوم بقلعه مارند در غایت رفعت و متانت و امیر قرایوسف در وقت استماع رایات نصرت آیات تعالی
بسیار و ذخیره بسیار بدانجا فرستاده بودند و بعد از فوت وی فرزندش امیر اسپندان قلعه را بتصرف درآورده و
بعضی از مردم خود را در آنجا محبوط گردانیده خاقان سعید کمند همت بر تسخیر قلعه مارند انداخته بیست و سیم جمادی الاول
در حوالی حصار نزول اجلال فرموده کس فرستاده کوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امرا از تسلیم قلعه سر
باز زده لشکریان اثر آغاز جنگ کردند و از صباح تا دیگر برداشت و در آخر همان روز جنود ظفر ورود دخنها
در دیوارهای حصار پدید انداخته تا بیدا آمد پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار بدست چریک منصور شده رایات
اقبال به اشراق بصوب ییلاق الاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول خاقان سعید اغرق همایون در دامن کوه زرنجی
توقف فرموده با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعه اولی امیر دولدای دوالی
وان و وسطان ملک محمد عزالدین شیروانشاه و امیر علی ولد امیر قراعثمان بعز بساط بوسی سرافراز شدند و در
شانزدهم جمادی الاخری خاقان مظفر لوا از اخلاط بارجیس خرامیده از آنجا باخلاط ییلاق تشریف برد و در ییلاق
امیر قراعثمان بموکب همایون پیوسته بشرف دستبوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانید و خلع خسروانه
و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و عنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد **ذکر محاربه خاقان عالیمکان
با اولاد قرایوسف** چون رایات نصرت آیات از آق بولاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران قرا یوسف
اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد و چند جیال ستیزه کرده بحدود اخلاط و عادل جوز آمده با برادران خاقانی
ستوده خصال عزم استیصال دشمنان گزیده اتفاق فرموده عنان بکران بمیدان قتال انعطاف داده و امیر عثمان

و امیر الیاس خواجه مقدمه سپاه نصرت نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه تقارب فریقین بیلاقی
انجامید و از جانبین بتسویه صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و ادای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخته دلیران
روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع خورشید خنجرگذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار
از خون کشتگان معرکه بکارزار گلگون گشت آن دو لشکر در هم آویخته بودند **نظم** چو شب لشکر خود بهامون کشید ه همه دامن
چرخ در خون کشید ه هر دو طایفه بمعسکر خود در رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند و روز دیگر
که خاقان مشرقی آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقره خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب
نصرت مآب آورد و برانغار سپاه نصرت شعار را ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب امیرزاده اسکندر و
اسپند با سایر لشکر قیامت اثر گروه در برابر یکدیگر آمده دیگر باره دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش
نمودند و بضرب شمشیر بران و سنان جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده رستم بن
عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابنای روزگار فراموش گشت
و امیر حسین سیدی را که در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون ظلام لیل نور باصره از رویت اشباح
معزول شد هر یک از آن دو فریق بمنازل خود فرود آمدند و بشرایط پاس پرداختند و بان نظارگیان میدان آسمان
تا وقت طلوع صبح صادق دیده بر هم نزدند و صباح روز سیم که غره شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه
ظفرمآب بهیات اجتماعی عازم معرکه قتال شدند و از آنجانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان
در برابر آمده عقاب تیر بعزم روح دلاوران در پرواز آمد و در آن روز سپاهیان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه
محمد شرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسان طعمه تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب
همایون رسد در آن اثنا خاقان دین و داد که شجاعت اسفندیار با عبادت ملک دینار جمع داشت فرمود تا در میان
میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتمکین و
تانی تمام وضو ساخت و در نماز بدستور ایام امنیت و فراغت شرایط تعدیل ارکان بجای می آورد و روی مسکنت و
نیاز بر زمین نهاده از پادشاه بی نیاز ظفر و نصرت مسالت نمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوت
راز بیرون خرامیده بر زین ملک رستانی نشست و عنان لشکرگران بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای خویش بایستاد و
و درین محل امیر شاه ملک را مقتضای حرب صدق تدبیر خاطر رسیده فرموده تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و
آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر در حیرت افتاده تراکمه از صف ستیز
روی بوادی گریز نهادند و چریک منصور یکباره دلیر شده از غول جوانغار و برانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات
دو ازاولاد قرایوسف تزلزل یافته مقرون باصناف تحیر و تاسف مقام انهزام را مقصد توجه یافتند سپاه ظفر شعار
تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت گرفته مراجعت نمودند و خاقان سعید بمراسم حامدالهی و
شکرگذاری نامشاهی پرداخته فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و از راه بجانب تبریز روان شده در منقف

شعبان در آن مکان نزول فرموده و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده و لوای عدل و احسان
برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بجانب دار السلطنه هراة و ایراد چندی از حوادث و حالات
آن ولایت** چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفرآیات
از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سابقه وصول به نزول نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و ولات و اعیان
ولایات رخصت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نیز نهضت اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا
رستم رخصت یافته بجانب شیراز و اصفهان شتافت و موکب ظفرنشان بمملکت خراسان در آمد امیر شاه ملک نیز رخصت
یافت و از راه استرآباد روی بخوارزم کرد و نوزدهم شوال خاقان عالیمقدار دولت و اقبال بباغ زاغان شتافت و آن
منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اغلان و صدر الاسلام از مغولستان
بآستان میرزا الغ بیک گورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان توهم بی جایگاه بخود
راه داده با گروهی از ایل جته فرار نمود و جناب الغ بیکی ایشان را تعاقب نموده در لنگر باق بکر جگان رسید و
شیر محمد و سارق را اسیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریده جرایم ایشان کشید و شیر محمد را بسیاست
پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هجدهم ماه رجب سنه ... حضرت واهب العطایا میرزا بایسنغر
را پسری کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در
سنه ... و سنه سبع و عشرین خاقان ظفرقرین در متنزهات ولایات خراسان در غایت دولت و اقبال اوقات گذرانید و
در سنه ثمان و عشرین محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابوده انگاشت و رایت برافراشت با
بران شهریار کامران از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده و در بیست و هفتم ربیع الاول موافق بیستم حوت با سپاه
فراوان جهت دفع شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و مراحل در موضع لوقوشبای سپاه شیر
محمد اوغلان نمودار گشت و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده سورن انداختند و
از غریو کرنای و کوس گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیدند و فضای
میدان نشانه را بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر شکافتند و در آن اثنا رای شیر محمد اوغلان چنان اقتضا کرد
که دست چپ و دست راست با هم منضم ساخته یکباره بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آن جانب بود
چون کوه ثبات قدم نموده بدافعه اعدا پرداخت چنانچه هرچه از مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید
و میرزا الغ بیک گورکان توقات هراول را بمدد جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جته افتاده شیر محمد اوغلان عنان
بصوب فرار تافته عساکر نصرت ماثر دشمنان را تعاقب نمودند و در اکثر مواضع مغولستان رایت استقلال افراخته بسیاری
از مغولان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور گرفته بموکب همایون پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند
بازگشته بعد از وصول ایلچی فرستاده بدرگاه عالمپناه فرستاد و حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل
شعبان بدار السلطنه هراة رسید و کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده منبسط و مسرور گردید

در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت جزم کرده در پانزدهم ذی حجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و
برادران کامکار روشن ساخت و بغایت عنایات اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا
محمد جوکی را همراه خود گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یک هفته خود را بماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در
سمرقند بعیش و کامرانی بسر بردند در جمادی الآخر سنه ... میرزا محمد جوکی از جناب الغ بیکی اجازت یافته بدار السلطنه هراة بازگشت
و در شب پانزدهم دوشنبه ربیع الاول این سال امیر شاه ملک در خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال
اقتدار از سایر امرای امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت اهل علم و فضیلت و
اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تام می نمودند و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر
مانند مدارس و خانقاه و مساجد و رباط و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی
عنایت نمود سرکشان آفاق و دشت قبچاق را مطیع ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن که
در سلک معتبران درگاه خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت **نظم** ای دل خسته
چه حالت که انجم بکسر ه هر دم گریه نزاید برین محنت اورنگ ه و امن جیب چرا چون دل من شد پرخون ه چهره اهر چرا گشت چنین
پر اورنگ ه مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ه آنکه در جنگ بلنگش چو گوزن بود و پلنگ ه شه ملک میر جوانبخت جهان بخش که بود ه پیش
جودش در و لعل چو بیجاده و سنگ ه رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات ه باد در روضه مصاحب به پادشاه و شنگ ه و چون خبر
واقعه امیر شاه ملک بعرض خاقان رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرمود و پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان را
نوازش نموده حکومت ولایت خوارزم را بوی تفویض نمود و مدفن امیر شاه ملک در مشهد مقدس است در جوار روضه امام
بزرگوار علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان لحکاه جود و احسان امیر رضی الدین
سید رضا که مدت العمر دست عطابخشش بمس درم آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال
فرموده و در شانزدهم محرم سنه ... میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودانی انتقال کرد و غره صفر این خبر وحشت
اثر بهراة رسید و خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شده و لوازم تعزیت بجای آورده تمامت مملکتی را
که سیورغتمش شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود **ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب
سغناق و انهزام یافتن از دست براق** براق اوغلان که از سایر ادریس
خان بود در سنه ... از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیک نمود و شاهزاده او را منظور عنایت تربیت و عاطفت
گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه
اوزبکان غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ... بحدود سپاه در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک
ارسال نمود و پیغام داد که درین ایام که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت پادشاهی
شهریاری مستظهر بوده بجد و شتافتیم و میرزا الغ بیک چون شنیده بود که براق اوغلان می گفته که علف زار سغناق
شهر ما و ز ما تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد مقارن آن حال ارسلان خواجه که حاکم آن سرحد

بو دوعضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند وخود را صاحب اختیار تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیک کورکان یراق جنگ براق فرموده جهة استخاره قاصدی بدار السلطنه هراة فرستاد وحضرت خاقانی از نزاع وخصومت که موجب ویرانیست منع فرموده اما لشکری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماورا النهر گردند وشاهزاده در هفدهم ربیع الاول از هراة روی توجه بماورا النهر آورد و قبل از وصول میرزا الغ بیک بطرف سغناق رفته بود و میرزا محمد جوکی بی شایبه توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید وشاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده عزم رزم براق جزم کردند واو نیز تقدم بمقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف کشیدند وبراق تمامی اتباع خود را در قول جمع ساخت ویکباره بر سپاه سمرقند تاخته امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردم کاری غریق فنا گشت و میرزا الغ بیک که بوجود خود نامحدود و مقدور بود بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف وسپاه التفات نمی فرمود اما انجاعت را المعنای آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت صورت نصرت روی نمود ولشکر ماورا النهر بدست اضطرار روی بوادی فرار نهاده جرئت و دهشت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شده میخواستند که نفس نفیس قدم در ان معرکه مهلکه نهند اما بعضی از امرا مانع شده ایشان را از حیله که توانستند از ان دریای زخار بساحل نجات رسانیدند وشاهزادگان بسمرقند شتافته وبراقیان در اطراف ترکستان وحدود ماورا النهر خرابی بسیار کردند **نظم** چنین است رسم سرای درشت ٭ گهی پشت زین وگهی زین بپشت **ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هرات از دست احمد لر** حضرت خاقان سعید عادل پیوسته بادای واجبات و نوافل اهتمام تمام می نمود ومواره اوقات خجسته ساعات را صرف طاعت وعبادت می فرمود واکثر جمعات بمسجد جامع درون بلده تشریف حضور ارزانی میداشت ودر روز جمعه بیست وسیوم ربیع الاول سنه ... در وقتی که بمسجد جامع دران بلده فاخره هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی برخواست درو ان شد گینک پوش احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست برسر راه آمد حضرت خاقان یکی از نزدیکان را گفت سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته بی اندیشه پیش دوید وکارد بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حافظ ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکایت زخم باحشا و امعا سرایت نکرد وعلی سلطان قوچین رخصت قتل آن لعین حاصل کرده درساعت اورا بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه دران زمان بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقارچیان دران بلده زمان بدستوری که معهود بود آغاز نقاره زدن کرده بودند که ناگاه آن خبر قیامت اثر را شنودند ودست ایشان از کار باز مانده و از نهیب حیرت بر خلایق استیلا یافته خاقان سعید امیر فیروزشاه را طلب فرموده او همچنان سواره بمسجد در آمده چون دانست که زخم کاری نیست شکر الهی بتقدیم رسانید وحضرت خاقانی میل فرمود که در مقصوره نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند درحیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابران خاقان عالیمکان پای در رکاب آورده بدولت سوار گشت ونقاره را در غایت بلند آوازه نواختند آنحضرت از راه بازار بباغ زاغان تشریف برده واطبای حاذق و جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چند

روز شفای کامل بحصول پیوست ویکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید **تاریخ** سال تاریخ هشتصدوسی بود ٭ روز جمعه پس از ادای صلوة ٭ قصه بس عجب واقع شد ٭ در خراسان ولی بشهر هراة ٭ کرد در رباط چون فرزین خواست تا شه رخی زند شد مات ٭ القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنقر و امرا تفحص احوال احمد لر منود لر کشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در حجره بان گشاد یافت و مردم آن حجره گفتند که شخصی باین صفت موصوف درین خانه طاقیه میدوخت وبسیاری از معارف پیش او می آمدند و از انجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مروی بود و بانواع فضایل موصوف بحسن خط ولطف طبع معروف مردی بود بانواع فضایل و بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلای ایام شد علی پوشیدی وطاقیه بلند بیم از ان حسن برسر نهادی و الف نمدی برگرد او پیچیدی و در آوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکردند و در اواخر از وی منفور شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن بلده بود خدمت مولوی منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتاب فرمودی و مولانا موصوف قبول کرد که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن او ان دو روز کتابت نکرده چون بعضی از انچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شد قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواستم که یکروزه هزار و پانصد بیت را بنویسم و میرزا اسکندر مسرور شده فرمود که تا موضع مناسب فرگاه و سایبان بر افراشتند و مولانا معروف انجا نشسته آغاز کتابت کرد ویکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را از انعام واحسان بهره ور گردانید وخاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانه همایون کتابت فرموده و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمره برای صحبت مولوی مایل گشتند و او نیز بخوشتن داره و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر که جهت کتابت شیخ نظامی بوی داده بود نانوشته باز فرستاد و بدین صورت سبب کدورت مولانا معروف برلوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که مولوی بدوستی احمد لر متهم گشت او را حکم قتل فرموده چند نوبت مولانا را پای دار بردند و اخر الامر بچاه قلعه اختیار الدین محبوس کردند واین مطلع از جمله منظومات اوست **نظم** ز ترک چشم تو تیر غمزه آمد راست درون سینه نشست الحذر که دل میخواست ٭ اما خواجه قصد الدین که دختر زاده مولانا فضل الله استرابادی و جمعی دیگر از موافقان احمد لر معتوب بلکه مجروح شدند و در اثنا یورش میرزا بایسنقر رسید که احمد کان بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس سره میرفته بنابران حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر سید قاسم عازم ماورا النهر گشته غزلی گفت که مطلع آن اینست **بیت** بیدانم که افتاد قسمت در ازل ما را ٭ کزین درگاه میرانند هر دم در بدر ما را ٭ و چون آنجناب بسمرقند رسید میرزا الغ بیک کورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید **گفتار در بیان رفتن موکب همایون بدار الملک سمرقند مراجعت نمودن آن در زمان حیات حضرت خداوندی** و چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق و ملازمان سپاه میرزا الغ بیک را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات حمیده صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده

بو وصت یافت جهت تدارک آن اختلال بدار الملک سمرقند نهضت فرمود و غره شعبان سنه از بلده هراة در حرکت آمد چون در قبة السلام
بلخ نزول واقع شد میرزا بایسنقر که تا آنجا ملازم موکب همایون بود بموجب فرمان خاقان عالمیان بصوب بلده فاخره هراة
مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه رمضان خواجه قنبر کرکی برادر اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد
و میرزا بایسنقر بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول فرمود و خاقان مسعود خصال بعد از مراجعت میرزا بایسنقر از
آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان بلده رسید از کیفیت
ماده براق تفتیش نموده زمره از امرا و سرهنگان را چوب یاسا زده میرزا الغ بیک چند روز از درجه اعتبار و اختیار بیفتاد
اما آخر الامر از عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحب قرانی مفتخر و مباهی
گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق بر گرفت و فرار کرده آتش فتنه او در دیار ترکستان
صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت عنان عزیمت بصوب هراة تافته در پانزدهم
محرم الحرام سنه بمقصد رسیده و دران باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود به میرزا ابابکر موسوم
شد **ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت آذربایجان کرت ثانی** در اوایل محرم الحرام سنه بمسامع اشرف اعلی
رسید که اسکندر بن قرا یوسف بار دیگر باشتعال نایره عصیان پرداخته بعراق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته بنابران
خاقان عالمیان باجتماع لشکرها فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان
در حرکت آمد و میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روان شدند
و خاقان سعید چون در مملکت ری نزول اجلال فرمود جهت اجتماع لشکر طبرستان و عراق و فارس و لرستان چند روز اتفاق
توقف افتاد و دران ولایت ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر [illegible] از
ابرقو و امیر [illegible] از کرمان باردوی نصرت نشان رسیدند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و
یکم ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن خبر ظفر پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را
گذاشته گریخته بودند و خاقان سعید دران مقام ماه مبارک رمضان بپایان رسانیده بآداب روز عید قیام نموده از آنجا
بتبریز رفته از تبریز بسلماس شتافت و دران منزل خبر وصول اسکندر بتواتر پیوست و خاقان نصرت آیین تعبیه سپاه
جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با نخبگان فارس در جوانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران
خراسان و مازندران بر سر برانغار فرستاد و قول را بوجود همایون مزین گردانید میرزا محمد جوکی را با چند هزار
سوار مقرر ساخت که نزدیک بعقب آماده باشند تا در هر طرف که کمک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارند و از آنجانب
اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانان را بنوعی بیاراست ؏ که خیره ماند دران دیده اولو الابصار و صباح روز
شنبه هفدهم ذی حجه سنه مذکوره **نظم** دو خیل کینه ور از پای تا فرق ۞ چو ماهی جمله در جوشن شده غرق ۞ بمیدان قتال
رسیدند و دلاوران طرفین بادحله نیران مقاتله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از
مردان شمشیر زن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان

لشکر

پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفت و اسکندر بامداد وزیر ابر مرکب برانگیخته چون بسیاری از پردلان
را بر خاک خذلان ریخت و از جانب جمعی بد و میرزا ابراهیم میدان تاخته کارزاری روی نمود که بهرام از هول و بیم
جادر [illegible] ریخت ضرب شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل جوانان سیلاب خون
در جریان آورد **نظم** چنین بود حال یلان تا سپهر ۞ بخون شفق لاله گون کرد چهر ۞ آنگاه هر دو لشکر بمعسکر خود شتافتند
و از شب تا صباح حارس و مراقب نمودند و لحظه اندیشه آنکه فردا احوال هر یک بچه شکلی خواهد شد نمودند روز دیگر که چرخ
اخضر زر اندود آفتاب بر سر کشید و از رخ با خطوط شعاعی خرز کواکب را منهدم گردانید **بیت** بر آمد زهر سو صدای نفیر بلا
شد از مردمان گوشه گیر ۞ خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر هم بتعبیه صفوف لشکر پرداخته بنوعی
کورکه و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت دست داد و امیر اسکندر کمال جلادت
و مردانگی بظهور رسانید اما چون بود کوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت و
عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت بار دیگر بر اسب کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد و اثر فتح و فیروزی از
مطلع تاییدات ربانی طلوع نموده همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال بگسترد و اسکندر چون حال
بران منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته روی در وادی گریز نهاد و خاقان سعید بر بشر این فتح نامدار
که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی تقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و میرزا محمد جوکی بموجب حکم بتکامیشی دشمنان توجه نموده تا ارض روم و صحرای موش رفته آثار تسلط ظاهر
ساخت و مراجعت نمود و فرمود و از اشراف فضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی دران یورش رکاب ظفر انتساب
ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بود منقولست که نوبتی میفرمود که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور
مردانگی و جلالت در وغای سلماس بری العین مشاهده افتاده اگر عشر عشیر آن صحیح میشد البته عقل بقبول آن نطق
زبان نمیگشاد **بیت** زاین ثبات شاه ابو الفتح بیگ ۞ چون شد زخنجر و زبیجا دل سنگ ۞ این حال ز کوههای
سلماس بپرس ۞ کز راه صدا الشیخ دهد از دل تنگ ۞ و تاریخ این واقعه بعضی از مضمون این رباعی بوضوح می پیوندد
نظم اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید ۞ دارای زمان سزای او واجب دید ۞ از تیغ ابو الفتح چو بگریخت ز جنگ
تاریخ از و قدر ابو الفتح بدید ۞ در خلال این احوال قاصدی میرزا الغ بیک گورکان از جانب ماوراء النهر و ترکستان
رسید و عرضه داشت رسانید که در مغولستان میان سلطان محمود اوغلان و براق اوغلان محاربه اتفاق افتاده و
براق روی بعالم آخرت نهاد و هم دران ایام ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان
میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد کابلی و میرزا [illegible] شیرازی بن میرزا پیر محمد از عالم
جاودانی انتقال نمودند و بار دیگر از ماوراء النهر مرغی رسیده خبر آورد که محمد غازی با سلطان محمود اوغلان یاغی
شده او را بجهان جاودانی فرستاد **ذکر نهضت رایات ظفر آیات از ظاهر سلماس بصوب قلعه آلنجق و مراجعت نمود**
از نواحی آن حصار در زمان عزیمت مالک ملک مطلق چون خاطر خطیر کشور گیر از جانب اسکندر فراغت

یافت در سنه از ظاهر سلطانیه کوچ کرده عنان عزیمت بصوب قلعه النجق تافت پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که دران حصن حصین بودند
بصورت نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت با سد سکندر برابر است و خاقان والا گهر بهمان قدر
از متعلقان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود و نوزدهم صفر بدان منزل رسیده مقارن ان حال
امیر ابو سعید امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت
و خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را بامیر ابو سعید مفوض گردانید
و در یازدهم ماه شعبان بیت بیمن طالع مسعود و بخت فرخ فال ه بنا در روی سوی مستقر جاه و جلال ه و در هفتم رمضان در سلطانیه
نزول اجلال فرمود و ماه صیام را در آن مقام گذرانید و چون هلال شوال جمال نمود و باداب روز عید پرداخته حکام ولایات
فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم و سلطان میرزا رستم و امیر عثمان ترین و امیر حاجی نهانی رخصت انصراف ارزانی داشت
و دوم شوال از سلطانیه در حرکت آمده هشتم محرم سنه بباغ زاغان نزول اجلال فرمود نظم خسرو عادل جمشید روش
با تایید ه همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید ه اکابر و ممالک عموما و اعاظم خراسان خصوصا مراسم پیشکش
و نثار لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و مقال مضمون این مقال مودی گردانیدند نظم چه باد تا بود
ایزد متعال ه وصول رایت شاه سکندر جلال ه بهر مقام که آید بهر کجا که رود ه معین و حافظ او باد ایزد متعال ذکر
رفتن غیاث السلطنة والخلافة میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و
حوادث که دران بعض اوان رای ممالک آرای خاقان کشورگیر از جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا نمود که میرزا بایسنغر
در ولایت جرجان در سنه قشلاق نمایند و امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود
که در ان یورش ملازم موکب شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف رجب سنه مذکوره متوجه خطه جرجان شده
بعد از قطع منازل و مراحل بدار الفتح استراباد آمد و اطراف آن مملکت را بمیامن معدلت آرایش داده طی قشلاق اختیار نمود
و دران زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربایجان کشیده و برادر خود ابو سعید را بقتل رسانیده
و چون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه اسکندر
امیرزاده پیر علی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه امیرزاده را بند کرده بدرگاه عالمپناه
فرستاد و خاقان او را منظور نظر تربیت گردانیده در حرکت شاهزادگان جای داد و دران اثنا روزی آنحضرت جهت تماشا
کمان رعد که استاد فرخ رخنه ساخته بود و سنگ چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شده در نزول کوه بولیکاه که می سنگ
انداختند بود غلبه از خواص و عوام شهر بیرون آمده بودند و خاقان سعید نیز بر زبر پشته ایستاده تماشا میکرد ناگاه امیرزاده
پیر علی بدان مجمع رسیده و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه ترک
نظاره کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از ان مشاهده متغیر شده پس از انکه بیارگاه فرود آمد اشارت
کرده تا امیرزاده پیر علی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و هم درین سال میرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر
بن امیر تیمور گورکان که بمصاهرت خاقان عالیشان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که نسبت

بانحضرت

بانحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغه هرات بود راه سفر آخرت پیش گرفت و منصب او بولد ارشدش ابو سعید
سمت تعلق پذیرفت ذکر شمه از صفات فارس مضمار تفاخر میرزا بایسنغر و رحلت آنجناب از عالم
فانی بجهان جاودانی در ایام شباب میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل
و علو مکانش بمرتبه بود که شاهان روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته با وافتخار کردندی و رفعت
شانش بجایی که تخت نشینان عالیمقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمانبری
بجای آوردندی و همای عدل و رحمت گسترش در هوای فضای جهان جنان پر و بال گشوده که کبوتر و قمری در آشیانه باز
بفراغت می غنودند و غمام دست سخاوت پرورش بان سال که هر بار گشت گشتوه صحن زمین از اشعه سپهر برین
درگذشت لمعه از رای ملک آرایش اگر بر پیکر قمر رسید سرمایه نور باج روز کشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت
تاثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب باضاءت محصول نوادر مآرب مبدل گردانیدی
و با وجود کثرت جاه و جلال و دولت و بخت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال راغب بود و در تعظیم و تبجیل اهل فضل و هنر
و در ترجیح هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی نمود و خردمندان فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران
و توران بهرات آمده بر آستان کرامت آشیانش مجتمع بودند و ملجای وافر فراست و فطنی صاحب کیاست از اقطار
و امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالمپناهش شتافته و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیشان
در تربیت این طایفه گرامی کوشیده مر ایشان را بنور انعام و احسان شاد و مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوش نویسان
و مصوران و نقاشان و مجلدان درکار خویش ترقی میکرد و همت بکارش می پرداخت نظم بعقل و عدل و احسان و بجود و
نبود کس چو سلطان بایسنغر ه و آن شاهزاده عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشراب ناب شغف تمام داشت
کامرانی و اوقات زندگانی را بسراح ریحانی و باده ارغوانی حرام نمیداشت و هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم
سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار جام خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت
و سیاره بگردش درآمدی از دست خوبرویان ماه رخسار جام باده گلنار درکشیدی چون ادمان از مداومت الجاو ز
نمود حرارت شراب لطف در مزاج شریف تصرف تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته استقامت مزاج روی
بانحراف آورد و اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند فایده نرسید و آن خسرو جنت آیین در صبح شنبه
هفتم جمادی الاول سنه از عالم فانی بریده بجهان جاودانی منزل گزید و چون حضرت خاقان سعید ازین واقعه هایله آگاهی
یافت از باغ زاغان در غایت اندوه و حیرت بباغ سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت بعد از تقدیم شرایط تجهیز
و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین هم دران باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارد و حضرت خاقانی همانجا توقف کرده
امرای عظام و اکابر ایام تابوت را برداشته بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و دران روز جمیع امرا
و وزرا و سادات و علما و عامه رعایا و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیدند از کمال اندوه و تنگدلی نوحه و زاری
می نمودند تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی دران مدرسه شریفه مجتمع گشته ختمات کلام می پرداختند و امرای عظام و

خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلوا محظوظ و بهره ور می ساختند بعد از آن پادشاه داد و احسان خلایق را از جامه سوگواری بیرون آورده به تغییر لباس امر فرمود و دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هراة شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوحه دیگر نمود و بعضی امیر و وزیر صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیانست همگنان تسکین یافته بساط تعزیت در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند **مصرع** این جهان همیشه بوده است چنین ** مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال چهار ماه بود یکی از فضلا این رباعی را در تاریخ وفاتش نظم نموده **رباعی**
خاقان سعید بایسنغر بهرام ۝ گفتا که بگو باهل عالم جز جرم ۝ من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ۝ بادا بجهان مدت عمر پدرم ۝ از میرزا بایسنغر سه پسر یادگار ماندند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر و خاقان سعید بعد از فوت ولد ارشد منصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض فرمود و جهة میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود **گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربایجان جهة دفع میرزا اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار** در اوایل سنه از انهای امیر خلیل الله شیروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر قرایوسف از مهمات آذربایجان فارغ گردیده و تخریب بلاد و قلاع شیروان را پیش نهاد همت ساخته بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند مرتبت را از عزیمت ترغیب می نمودند اما امیر فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده و بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که مبادا فتوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان بامضا رسد این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار عساکر ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر فرمانشیخ بحکومت دار السلطنه هراة مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان ضبط اموال دیوانی تعیین یافتند اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در حرکت آمده چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثناء راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت می نمود و در آن مزارات تصدیقات و صدقات نواخته استمداد می فرمودند و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم نیاز و پیشکش بجای آورده نوازش می یافتند و چون ملک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه انجامید که مجال حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت امرا و ارکان دولت قوریالها ساختند و هم در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول لشکر ظفر اثر واقف شده مملکت آذربایجان را گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آورده امیر خلیل الله شیروانی بشرف دستبوس فایز گشت و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف بپایه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر عنایت و التفات بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان در شیراز از عارضه

در

دست داده که هرچند اطبا در مداوای کوشیدند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفص قالب بآشیان قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر در غایت و دانشمندان از سایر سلاطین دودمان صاحبقرانی امتیاز داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که بحکم اهل علم و عامه هرگز چنان تالیفی در سلک انشا نکشیده و یمن دولت آن خسرو فرخنده صفات بعرصه ظهور رسید و اشراف و فضلا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریفه بنوعی منظور انعام و احسان گردانید که صیت آن در اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید خاقان سعید شنید نایره اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورستانی را مشتعل گردانید و غلغله و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای رضا بالقضا رضا داده با طعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشاره فرمود و حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر بن شیخ الاسلام شیخ محمد بن الجزری الجزری الشافعی تفویض نمود و هم در آن اوقات امیر ناصر الدین حاجی شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بجانب آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده بلوکات دار السلطنه هراة بلیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حالت بمرتبه بود که یک روز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت میشدند و این خبر محنت هر چه تمامتر متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسیدند و موجب تشویش خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوب که از خراسان بیاید و برسد کسی او را مطالعه نماید و همچنان سربسته بجواب آن رسانند و در سر یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه رادکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده رادکان را به پسرش سید یوسف بطریق سیورغال عنایت فرمود **ذکر نهضت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بیلغار از عقب اسکندر بجانب آذربایجان** چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان بخانه حوت ملول شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکرها از طلیعه سپاه ربیع عزیمت ضربت نموده نسیم فروردین روح تازه بجان نبات دمید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و میرزا محمد جوکی را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون باستکی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان را از یمن مقدم خجسته بشارت رضوان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه درباره ایشان و نوازش فرموده و آنحضرت تابستان و تیرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیدند و در اول زمستان بصوب قراباغ اران توجه فرمود اما امیر محمد زاده جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا ارزنجان عنان باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان

دران ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بجای آورده میرزا محمد جوکی میل مصاهرت او کرد و کریمه از مخدرات شبستان عفت
خطبه کرد و امیر قراعثمان آن ملتمس را اجابت نموده زهره برج امارت قرین مهر سپهر سلطنت گردید و در دوازدهم ربیع الاول
سنه ۸۳۸ عقد مناکحت بوقوع پیوسته چون این خبر بسمع خاقان رسید ولد رشید الحسین نسیار فرموده و بمرافقت امر نموده
امیرزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشت و هم دران ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و هشتم
ربیع الثانی در یورت قشلاق نزول فرموده و ازان منزل حمزه عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشدالدین جنید کازرونی را
بسم رسالت بروم فرستاد و پادشاه آن دیار سلطان پیغام داد که اسکندر بن قرایوسف پیوسته درعقب موکب همایون
متوطن مملکت آذربایجان بنود چون چریک منصور متوجه دفع او میگردند فراری مینماید لایق انست که اگر التجا بدان آستان
نماید ملازمان او را گرفته و بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستند تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند گفته

در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه ؛ چون باد بهار
باز برخواست ؛ و زسبزه و گل جهان بیاراست ؛ شد برج حمل چو صحن گلشن ؛ از پرتو آفتاب روشن ؛ خاقان نیکو
خصال در هفدهم شوال سنه ۸۳۹ از قراباغ آران بصوب اوجان در حرکت آمد و بعد از وصول بدان مقام زمام حکومت
تمامت آذربایجان در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف نهاده و او پیشکشهای پادشاهانه کشید جشنهای
خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک گیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان بجانب
دارالسلطنه هراة منعطف ساخت و در دوم ربیع الآخر سنه ۸۴۰ مستقر سریر جاه و جلال رسید و اکابر و اعیان خراسان
از غبار موکب همایون دیده منور کرده بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت مهر ابواجی نواخته روی بتمهید بساط عدل
آورد و هم دران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردیده نشان محبت آمیز که از سلطان مراد فرستاده
بود معروض گردانید و بعد ازین وقایع چند سال خاقان سعید در تمشیت ولایت خراسان اوقات شریف مصروف داشت
و همواره در انتظام مهام ممالک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار
و سلاطین نامدار سر اطاعت برخط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل منت سبحانی ابواب آمال و امانی
بر روی روزگار طبقات انام گشاده همای همایون بخت کامران در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالامال طرب
و شادمانی در بزم حیات زندگانی دایر ؛ ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بد اختر ؛ از ثقات رواة مرویست که
اسکندر بن قرایوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوبترین خاتان پدر که مسماة بجان سلطان بود و لیلی لقب داشت
تعلق و تعشق می ورزید و دران زمان که خاقان عالیشان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر
بقلعه النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرد که تمامی جهت ساوری و پیلکش برای مولانا تاج یعنی میرزا شیخ
فرستاده بود بپدر قباد و لیلی هر چند باقامت عذرهای معقول زبان میگشودند مقبول نمی افتاد و اینها را بقتل تهدید
میکرد تا بیاران قباد و لیلی مقرر نموده که اسکندر را بی تعلق ایشان برده بایکدیگر شرط نمودند که پای افتاده بقصد
جانش کمر بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده بود و در بام قلعه خفته لیلی بخلاف معهود نردبان بالا کشید

حجکمو ما

و قباد بیام رفته خنجری بپدر رسانید و اسکندر از خواب در آمده بتصور آنکه مفسدی قصد او کرده باشد بزبان استعانت
قباد را آواز داد و آن پسر بداختر تیغ میراند تا بعالم دیگر فرستاد ؛ ذکر آمدن ایلچی جکموق نام از نزد والی
مصر و شام و بیان بعضی از حوادث دیگر که در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود امیر آخورش جقماق بیک
بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید حضرت خاقان سعید او را برداشته بر سریر پادشاهی نشانده و از غایت نشاط و
انبساط بحالت تیقظ و انتباه آمده چون گل از شمیم نسیم سحری تبسم فرمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بران قرار داد
که هرگاه غنچه مراد او در چمن امل از پرتو انوار عنایت ایزدی و دوام بشکفد با خاقان سعید طریق مبارکت سلوک دارد و چون

سلوک کم

ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظمای امرای جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود بود که
میراخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سروری نشانده ملک ظاهر لقب نهادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای
می آوردند و چون جقماق بیک در ملک متمکن گشت بنا بران مقدمه مذکوره جکموق را که در سلک خواص امرا منتظم بود با برکات
لایقه و تنسوقات رایقه جهت تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوه خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و جکموق در
اوایل سنه ۸۴ بدارالسلطنه هراة رسید بعد از سه روز بوسیله امرای عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام در
یافت آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر را ازوی پرسید اظهار محبت و دوستی فرمود جهت او در دست راست
درخرگه نوبنیان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و دران روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و الکترقی و اوانی که بمجلس همایون

فرار

آورده بودند همه از طلای احمر بود و در گوهر مرصع داشته جکموق بعد از اکل طعام بمقام خویش بازگشت شاهزادگان عظام
و امرای دولت احترام نوبت او را طوی دادند و اسباب عرض رسانیده که سلطان جقماق نسخه کتب معتبر از پادشاه هفت کشور
طلب داشته است تاویلات جهت اهل سنت مولوف شیخ ابوالمنصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح مختصر عامه مصنف خواجه
مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاءالدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه هیچ این کتب در کتابخانه همایون
موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر کتاب را بخط خوب نوشته و جزو را کشیده تسلیم جکموق نمودند و در وقتی که
جکموق رخصت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبتی دیگر او را اطعام داد و جهت سلطان جقماق تبرکات پادشاهانه و تنسوقات
خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام فرمود و پنجاه نوکر او را اسب و جامه و هزار دینار تنگه
کرد و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصر با ایلچی بمصر رود و در شهر دهم رجب سنه مذکوره جکموق را
مرخص شده و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که باصفهان و شیراز برود و در کاشان عبور نماید خاقان سعید
میرعان بدان ولایت فرستاد و پیغام داد که در وقت در آمدن ایلچی شهر را آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار
دینار کپکی بدو رسانند و درین سال ولیعهد سلطنت میرزا علاءالدوله را در شب سیم شعبان پسری کرامت کرده و سلطان
ابراهیم موسوم گشته جهت تاریخ سال ولادت این مصرع که تاریخ شد شب سیم از شعبان ؛ برخاطر یکی از اهل فضل
گذشت و هم درین سال امیر فیروزشاه نشیخ که در دولت خاقان عالیشان اعتبار تمام داشت وفات یافت و از آثار و خیرات
او در هراة مدرسه بتکلف موجود است و مسوده اثر تحریر این اجزا جلال الدین محمود زاده الله تعالی علما نافع داران

بقیه ملازم تدریس اشتغال دارد و در سنه [illegible] امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم
رحلت نمود و در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته عمارت اوست مدفون گشت و دیگر از آثار امیر علیکه
رباطی است که در رخ درستی هراة بنا نموده و حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر [illegible]
مفوض فرمود و یکی از فضلا این قطعه در تاریخ وفاتش انشا فرمود تاریخ میر دریادل علیکه که در سلطنت قطب شد در زمان
شاهرخ سلطان ده نکه رحمت حق بر روان اوست در تدبیر ملک چون نمود تاریخ فوتش رحمة الله علیه و هم در سنه مذکوره
بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که یاب معرفته بود در روزه از اعاظم قدس وفات یافت و پسرش
امیر رحیم داد همراه حکو فاتر دجماق بیک رفته و معاون این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکت آغا بنت خضر
اوغلان که در اوایل حال در حباله میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بود و میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد
شده بودند و بعد از وفات میرزا عمر شیخ خاقان سعید او را در حرم خویش جای داده و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمده
بود از عالم انتقال نمود و از آثار ملکت آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است
و مدفن آن خاتون فرشته در گنبد همایون بقعه شریفه است و در بلده فاخره هرات نیز ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و
دار الشفا و دو حمام ساخت در سه رخی هرات در میان دره وجهلد خرکان رباطی وسیع طرح انداخت و درین سنوات
بواسطه تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده هیچ صاحب دولتی بتجدید عمارات اینها کمر نگشاد ذکر گفتار در بیان
نهضت حضرت خاقان سعید بجانب ... بسبب طغیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا بایسنغر محمد بن سلطان
بعراق جهة تشیید قواعد سلطنت و شهریاری در سنه [illegible] ملک کیومرث رستمداری که تا غایت با آن مهر سپهر کاری در طریق
چاکری و فرمانبرداری سلوک نموده قدم از جاده اطاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه رستمدار را بتاخت
حدود ری روان فرموده و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان
هفت کشور با سپاه قیامت اثر در اوایل سنه [illegible] متوجه دفع شر آن طغیان گشت و چون در نواحی نیشابور نزول فرمود
سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان باستان سلطنت
آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه خلاف قدام بارگاه خلافت پناه بخاطر
گذرانم و اگر غرض از نهضت همایون اینجانب متابعت است بنده و فدا ... ملکت این ولایت است هر کس حکم
شود می سپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزلال حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده
خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط ولایت عراق تواند نمود مشاورت بپای آورده بودند در
آن امیر فیروزشاه گفت که درین اوقات شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسید چنین فرمود
که در باب آن خطه در حین درس تربت قدوة السالکین شیخ احمد غزالی بر ما چنان ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا
سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتیم و بعلم دولت آن شاهزاده جوان بخت را دران مملکت
برافراشتیم بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم را بآن دری برج کشورستانی

ارزانی داشت و امیر فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برد و از آن مقام مراجعت کرد و چون
میرزا سلطان محمد بمقصد رسید و لوای عدل و احسان مرتفع گردانید و مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی امید بدو
آوردند و سرداران گردنکش و سرکشان رستم منش در سلک ملازمان عظام انتظام یافتند لاجرم در حق شاهزاده بلخ
وفانی نمود و دست تصرف بجهات بعضی از اموال متولیان دراز کرد و این خبر بدار السلطنه هراة رسید خاقان رعیت پرور
فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا احمد باشد و بر سایر بلاد عراق مدخل ننمایند و خواجه شمس الدین بخاری
را بضبط و بقایا که از شاهزاده بستانند تعیین شد و از وقوع این حکم خواجه میرزا سلطان محمد متوار گشته مهم بان انجامید
که شعار مخالفت ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن و استار اعمر اگر باشد قلم بیان خواهد کرد ذکر [illegible] امیر جلال الدین
فیروزشاه و مریض شدن حضرت خاقان جم جاه امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال
پسندیده فعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید می نمود و روز
بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمامی مهمات مملکت و مال را بدست در آورده بی شائبه
تکلف و ... آن و ... در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و رعایا و
مساکین را بر ذمه همت خود لازم و واجب میساخت و در رفاهیت کافه برایا و انشاء خیرات و مبرات خالصا لله تعالی توجه
همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس
و خانقاه و مساجد و اربطه و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باوقات بقاع و قری بسیار از تعلق آن بقاع
را معمور و آبادان گردانید و هر کس از جفای روزگار و از سبب زمانه غدار مضطرب گشته دست امید در دامن
عاطفتش زد اگرچه مثال چنار کف تهی از درم و دینار پای در دولت سرای او نهاد گل مانند جیب و دامن او از زر
عیار او پر شد شعر در ابر اگر ز دست تو یکنقاطیت نهد ه دست تهی برون ننهد هرگز از چنار ه و بعد از فوت امیر علیکه
کوکلتاش اعتبار و اقتدار امیر فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت در هیچ امری از امور ملک
و مال اختیار نبود و هر کس از آن جناب رامهمی تعیین می نمود هیچ آفریده بخلاف آن تصور نمی توانست نمود و این معنی بخاطر همایون
پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار کرده
همایون اثار می ساخت و در سنه [illegible] جناب سیادت پناهی عماد الدین محمود جنابذی را بضبط اموال ولایت بلخ مقرر ساخت و سید
از قبول آن عمل استعفا جسته هرچند در آن باب مبالغه فرمود بجای نرسید و بکراهت بموجب فرموده امیر عالیمقام توجه
قبة الاسلام بلخ گشته خاقان سعید بوقت رخصت او را گفته که تحقیق نماید که اموال را که در ان ولا از دهلی براه
بلخ بهراة آورده بودند چه مبلغ و چه مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست
تصرف بآن اموال دراز کرده اند و ایضا سید فخر الدین با فراغ محاسبات رسایل سرکار بلخ مامور گشت و در ان سال
بسبب اتفاق میرزا احمد جوکی بهادر که در حدود بلخ بود و خاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایت فوت و فوت
گذاشت بسیار واقعست که اکثر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد و سید بی مددی نتواند که آن مهم را فیصل

فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور میرزا محمد جوکی مبنی دارد و حال آنکه شاهزاده را باجناب امارت مآب سوی مزاج تمام بود القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بتحقیق معاملات و انتزاع محاسبات و ضبط اموال و جهات آن حضرت نهاد همت گردانید و تفرق و تفحص بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه شده دران باب دفتری منقح مرتب گردید و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید فی شهور سنه مزاج شریف خاقان سعید از جاده اعتدال انحراف شده بسر حد اعتدال رسید و ضعف قوت گرفته بغایت ضعف گشت و این خبر در اطراف و جهات کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا دیار خراسان جهان آشفته و پریشان شد که شرح آن بامداد قلم و مداد تدبیر پذیر نیست و امیر فیروزشاه اطبای مسیحا دم و حکمای خضر مقدم جمع آورده در ازاله علت و استرداد صحت و تربیت ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفای ذات فایض البرکات حضرت آفاق را مسالت فرمودند عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و ازدیاد مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد

ذکر جامه پوشانیدن کعبه معظمه زادها الله تعظیما و تکریما و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد متعال

در سال گذشته خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زرمی را بمصر فرستاده تا از ملک الظاهر جقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه پوشانند و سید بدان ولایت شتافته از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود و بنابران دران اوان که ذات شریف خاقان از شفاخانه لطف سبحانی شربت صحت یافت جهت تتمیم آن عزیمت فرموده شیخ نور الدین محمد مرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند و آن جامهای را که در دار العباده یزد ترتیب کرده بودند و بهراة آورده بردوش شتر روی براه نهادند و چون بمملکت شام درآمدند امرا و اعیان آن بلدان نسبت بدانشان مراسم تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بمصر ملک جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن بزرگان را با عزاز و احترام تمام بشهر رسانیده در وثاق تکلف فرود آوردند و پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حج عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان بشرف رخصت ارزانی داشت و چون الملک بمکه رسیده سعادت طواف و مقام استسعاد یافتند با تمام شرفا و حکام و خدام آن مطاف طوایف انام خانه ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ بخدمت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز را طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز و فایز گشتند و کیفیت حال بعرض رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی ۸۴۸ میرزا محمد جوکی از بلخ بپایه سریر اعلی آمده سید عماد الدین محمود جنابدی را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج ولایت را مشروح و معروض داشت و تره خاقان سعید بوضوح انجامید و ازمال و جهات آن سرکار مبلغهای کلی سر از گریبان امرا و وکلای میرزا فیروزشاه بر می آورد و لازم آمد

را فی طلب ساخته پرسش جواب الجناب امیر فیروزشاه را گران خاطر رسید که امثال این مقال با وی توان گفت بنابران متغیر گشته برخواست و دست در دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در ضمیر همایون خطور نکرده بود که جهت تفرق اموال ولایات بلخ وکلای او را بازخواست کنیم اگر توزه حیثیت است که پادشاه را در میان سخن گذاشته در مجلس بیرون رود چه هارکن با دولا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید امیر فیروزشاه از این پیغام استشمام رایحه انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود مدفنش در گنبد مدرسه است که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارت مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است و حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر متاسف گردید و منصب او را بولد ارجمندش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقانی مهر زد و در غایت اختیار در آن کار دخل کرد

ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر

میرزا محمد جوکی پسر کهتر خاقان سعید بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می نمود شمشیر تیزش خون از دیده و سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار شیر مرد و آنحضرت نسبت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می آورد اما گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را با حال خود نمیگذاشت و پیوسته در باب تقبیح احوال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه سکندر حشم میرزا جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده را [illegible] آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود این حال میرزا محمد جوکی از غایت غیرت خود را نینداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر می فرمود تا در سنه مذکوره بولایت سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه هایله بغایت مضطرب گشت و اختیار از دست داده دامان شکیبایی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون همایون بر زبانش گذشت و نعش شاهزاده مرحوم را از سرخس بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و ولایتی که بسیورغال او بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند

گفتار در بیان بغی میرزا سلطان محمد نسبت بفرمان فرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات تا بولایت فارس و عراق

مورخان پسندیده اخلاق و مخبران موفور الاسحاق صحایف اوراق را باین نوع آراسته اند که چون میرزا سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاهزاده عالیجاه جمع آمدند و مداخل آن حضرت و دریادل بخرجش وفا نکرد بنابران بعضی از مردم

چنان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخیت بر مزاج حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال گشت
نمانده و فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورده و حال آنکه دران زمان حکومت
اصفهان تعلق بامیر سعادت خواند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت برمی
افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان واقعی را قبول نموده یکناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت
را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از ان ولایت بسپاهیان بخشید و یورش فارس هم پیش نهاد همت
بلند نهمت گردانید و امیرزاده عبد الله چون قوت مقاومت نداشت دروازهای شیراز را مضبوط کرده قاصدی همعنان
برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه را در قلم آورده و چون این خبر بسمع خاقان عالی گهر رسید با
وجود ظهور امارات ناتوانی و فور ضعف شیخوخیت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عصمت پناهی گوهرشاد آغا
رایت شهور نشسته لوای نصرت نشان بصوب عراق و فارس بر افراشت و میرزا رکن الدین علاء الدوله در دار السلطنه
هراة قایم مقام گذاشت و چون ملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت امیر سلطان شاه برلاس و امیر ابو الفضل
ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه برسم منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون
نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر زنگ مراجعت شیراز زداد و روی توجه بجانب
لرستان نهاد و خاقان سرافراز شاهزاده را معلوم نموده از گندمان عنان بصوب اصفهان معطوف ساخت
و چون دران بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام
داشتند مواخذه و معاتب گردانیده بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر قوم عالیشان را بیاسا رسانیده و
جناب مولانا شرف الدین علی یزدی نیز جهة مصاحبت میرزا محمد گرفتار گشته بنابرآنکه حضرت خاقان شنیده بود
که نوبتی خدمت مولوی میرزا سلطان محمد میخوانده چرخ است پیر واختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت
خود باجوان دهد وی گفته که خاقان سعید متوجه اینجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو ازکی
گفته که من بدانجانب نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی اثبات نمی
کنم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیراکه شاهزاده نهالیست خجسته ظلال برجویبار دولت و اقبال بالا
کشیده و آن آفتابیست درخشنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهرا چنان بود که از مرحمت عالی
گران پایه دریغ نیاید و درج عاطفت خان بحر و بر از وصمت زوال در عقده کسوف این ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر
متوجه جناب مولوی داشت بنابر مصلحت مرتب معارض النجابت بنده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و خاقان سعید
آن زمستان در شاوری قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا حکم همایون شد که امیر سلطان شاه برلاس
و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان احمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار
بدرگاه جهان پناه آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید و بر خود تکلیف او را ملازمت رسانند و امرا متوجه
یکدیگر بدانجانب روانشدند امیر شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا برسیده سخنان مشفقانه بعرض رسانید و آنحضرت را

شیخوخیت

بملازمت موکب عالی مایل گردانید اما چون دران اثنا ضورقی دست داد که هرکس که در اردوی همایون بود روی
بطرفی نهاد و گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر
قرین حکم نافذ کل من علیها فان قضایت مبرم و قصه کلیه کل نفس ذایقة الموت حکایت که جمشید خورشید
که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست از بیم زوال رعشه داریست و سپهبد بهرام که حصار نیلگون پنجم خانه دولت
و اقبال اوست از الم بیقراریست نظم خورشید کامت خسرو چرخ برین ٭ از همه روی زمین زیر نگین ٭ هر روز
کمالش بزوالست قرین ٭ پیوسته چنین بود جهان را آیین ٭ تقریب این تشبیب آنکه دران ولا که مهر دولت و حسن
معدلت خاقان مظفر لوا اکثر ربع مسکون ٭ بخیرت کارگاه گردون بود ٭ ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال
جمال نموده خدنگ بلا از شست جفا بگشود تا باین واقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه دران اوان که مملکت
ری محل اقامت خاقان صاحبقران بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت می فرمود و در صباح روز یکشنبه بیست و
پنجم ذی حجه سنه موافق اول روز نوروز در سراپرده معلی انتهاض داده پای مبارک در رکاب آورد و عزیمت
زیارت مراقد مشایخ نموده عنان یکران بدان طرف انعطاف داده و در اثنای استری که مرکوب آن شهسوار
میدان نامدار بود آغاز سرکشی کرد و قوت ماسکه با مساک عنان وفا نمود بنابران از استر فرود آمده در خیمه
نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی شد که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت و برطبق آیه
کریمه و اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بپارگاه عازم
سفر آخرت گردیده و طایر روح خاقان خلافت پناه برفیق محاورت آن جهانی شده ماوا در حظایر قدس
و ریاض انس گرفتند نظم دلا منیت دایم بقا و ثبات ٭ که عالم ندارد قرار و ثبات ٭ رسد تخت و بخت ار باوج کمال
چو خورشید تابنده یابد زوال ٭ بیا تا نگوییم باوانی که جمشید کی بود و کاوس کی ٭ و دران روز محنت
اندوز از شاهزادگان غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک
و میرزا اسمعیل سلطان بن میرزا احیا بن گرچه نبیره خاقان مغفور بود که دیگر در اردوی همایون نبود و از امرای
عظام سرکرده لقمان برلاس بن شیخ لقمان کسی تشریف نداشت زیراکه سایر نوئینان نزد میرزا سلطان
محمد رفته بودند و بقیه از روز و انتشار حقیقت آن واقعه برلب مخفی ماند و مهد علیا گوهرشاد آغا جهة ملاحظه
خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک معتمدی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمان فرمای بلاد
و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری
که پریشانی بحال اردوی ظفر مآل یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس مهد دل داشته از یراق اردو طرق ظفر شعار
تا وقت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت انرحسن و خاور گریبان افق چاک زد و حیث سوگواری
حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افکند افغان جهانیان بر آمده خیمه صبح محشر و فزع اکبر در عالم
اصغر ظاهر گشته و ندبه و نفیر و اسیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اخضر درگذشت ماه رویان پلاس

شیر کمر پوشانیدند و روز آن بود و سلسلهٔ مویان رخسار خورشید آثار فرو خراشیدند و مناسب جان می‌نمود در آن میان میرزا
بابر با فوجی از اصحاب شوره که مخصوصان او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم الغ
شده ملازم موکب بابری راه پیش نهاد همت عالی‌همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که بر سر راه واقع
بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخواست و میرزا عبداللطیف سوار گشته و در گرد اردو
تاخته چند کس بیاساست فرمود و بآب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داد و دو سه روز در غایت اهتمام بداری
رعیت و سپاه پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بسمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و در روز سیم نعش مغفرت پناه
را در محفه نهاده از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان آورد و بعد از قطع یکدو منزل بعضی از مردم شریر
جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرای ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده
از زن رعنون بهره تمام داشت و فور محبت نسبت بمیرزا علاءالدوله میدانست این سخن را باور کرده میان خواری
و سمنان در سلخ ذی الحجه سنه مذکوره حیات ستر علیا و ترخانیان را باد غارت و تاراج برداد و از هر کس امین بود او
بند فرمود و از جناب امیر علیشیر استماع افتاد که میرزا عبداللطیف در تهیهٔ اسباب ختم مهد علیا عصمت مآب مرتبه مبالغه
نمود که چون کوچ واقع شد آنجناب الاغی نیافت که سوار شود عصای بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و دران حال یکی از
نوکران امرای برلاس بدانجا رسیده اسب خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید
داروغه آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود و شاهزاده بعد از محاصره و محاربه قهراً و قسراً شهر را گرفته دران بلده
غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از دامغان به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر با سپاه عالی امیر
هندوکه بجرجان رفته بر سریر پادشاهی متمکن گردیده لاجرم عازم آن صوب شد و باز فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت
شعار بطرف سبزوار در حرکت آمد و در اثنای راه خبر رسید که امیر سلطانشاه برلاس بار دیگر که امرا با اردوی
میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت اند و امیر شیخ ابوالفضل همانجا توقف نموده و امیر نظام الدین
احمد بن فیروزشاه از راه ترشیز بهراة رفته روز دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی پیوست و امیر عبداللطیف از سبزوار
بنیشابور خرامیده در آن بلده شنید که میرزا علاءالدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده فوجی از
سپاه او بمشهد مقدس آمده اند و شاهزاده از غایت غرور بدان خبر التفات ننموده در غایت عظمت سلوک میکند تا
صورت گرفتاری او روی نمود تفصیل این اجمال آنکه هم در آن روز که در ملکت واقعه هایله خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا
گوهرشاد آغا قاصدی بر اهمال و حیا بهراة فرستاده کیفیت حال را اعلام داد و میرزا علاءالدوله که دران بلده حاکم
بود آن خبر شنوده از فوارهٔ دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را در خلوتی
علیحده قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بعد از قیل و قال خاطر بران قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده
مبلغی کلی بسمرقند ارسال دارد و بواسطهٔ فرستادن تحف گرامی استرضای خاطر عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه
از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف بسبب تهمت علیا گوهرشاد آغا بی‌حرمتی ورزیده و میرزا علاءالدوله

بر آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعهٔ اختیارالدین خرامیده ابواب خزاین را برگشود و چندان زر
و جوهر بلشکر بخشید که بیش از آن در مکان امکان نمی‌گنجید آنگاه میرزا صالح ولد میرزا پیرمحمد شیرازی با امیر اویس
ترخان و جمعی از مشاهیر نوئینان بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدس رفته خبر بی
سامانی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بطرف نیشابور ایلغار کردند و صبح شنبه سیزدهم
صفر یکناگاه در قتول میرزا عبداللطیف تاخته مهد علیا و امرای ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون رسانیدند و میرزا عبداللطیف
تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای نفیر و آواز سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر راحت بر
خواست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته حملهای پیاپی کرده و نهایت سعی
بجای آورد و در اثنا شنید نیز رفتارش بسر درآمد و از پشت زین بر روی زمین افتاده مراد فی الوقت
برآمد جمعی از سپاه خراسان را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیدند قتول شاهزاده را غارت
کردند بیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری و بعد از میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت
نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاءالدوله باستقبال تا جام
آمده دران مقام دیده بدیدار جدهٔ عفت آثار روشن گردانید و بر تملق آنجناب و گرفتاری میرزا عبداللطیف
لوازم حمد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت و دستگاهی نشسته با حضار میرزا عبداللطیف فرمان داد و فرمان
بران شاهزاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب چپ درآوردند و پایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند
و میرزا علاءالدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالدهٔ خود چرا بی‌حرمتی کردی میرزا عبداللطیف
جواب داد که من چه بی‌حرمتی کردم جناب جده‌ام تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاءالدوله جریمهٔ عم زاده را برقم عفو مرقوم کرده
و خرگاه خاص جهة او تعیین نموده برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدارالسلطنه هراة شتافته شاهزاده
را در قلعهٔ اختیارالدین محبوس ساخت و جسد خاقان عالی گهر را در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد بیگم سپرده چند روز
بختمات کلام و اطعام فقرا و خواص و عوام پرداخت و خاقان سعید را نه پسر بود باین ترتیب ه میرزا الغ بیگ
گورکان ه میرزا ابراهیم سلطان ه میرزا بایسنقر ه میرزا سیورغتمش ه میرزا محمد جوکی ه جهانشاه ه جان اوغلان
ماروی بیک اوغلی ه و جان اوغلان ه و باروی ه و جهانشاه و تیک اوغلی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند
و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنقر و میرزا محمد جوکی در زمان حیات آنحضرت وفات کردند
از ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام داشت و شاهزاده در وقت فوت جد بزرگوار در شیراز حکومت
می‌نمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشت میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار و میرزا بایسنقر سه پسر
داشت میرزا سلطان محمد و میرزا علاءالدوله و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم
و میرزا ابابکر و دختران خاقان سعید شش نفر بودند از آنجمله چهار نفر در خوردی وفات یافتند و از آن

دو نفر که باقی ماند یکی مریم سلطان آغاست که در عقد ازدواج میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر میبرد و میرزا خلیل سلطان
از وی متولد گردید و دیگری پاینده آغا که حرم محترم امیرزاده یحیی بن امیرزاده محمد سلطان بود و امارت زوجات خاقان
سعید دو نفر بودند گوهرشاد آغا بنت غیاث الدین ترخان که میرزا الغ بیگ و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی و مریم سلطان
آغا از وی تولد نمودند و ملکت آغا بنت خضر اوغلان که در اوایل زوجه میرزا عمر شیخ بود بعد از فوت خاقان سعید او را
بعقد خویش در آورده و میرزا سیورغتمش از وی تولد کرد و خاقان سه سریت داشت طوطی آغا که والده میرزا ابراهیم
سلطان بود و آق سلطان بنت چرکس بن تومان از قبیله المکدای و مهر نگار از الوس اوزبک اما حال وزرای خاقان مظفر
بر موجب است که مسطور میگردد ذکر شمه از حال وزرای خاقان مغفرت انتما از سیاق اوراق سابقه و فروغ اوراق سابقه
ظاهر آگاه انتباه یافته و پرتو شعور برین منزه تافته که در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی
و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد خواجه داود و گاهی باستقلال و گاهی بشرکت منصب وزارت سرافراز
بودند و در اواخر سنه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در
تمشیت امور ملک و مال ید بیضا نمود و چون خواجه احمد بعالم آخرت انتقال نمود خواجه احمد در آن امر استقلال یافت
و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید و در اطراف ولایات بقاع بنا نهاد و قری معمور ساخت و مستغلات
موفوره وقف نموده ابواب خیرات بر روی فقرا و مساکین باز کشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر
و گرفتاری میرزا عبد اللطیف بدار السلطنه هراة بعنایت میرزا علاء الدوله سرافراز گشت و نوبت دیگر متصدی امر
وزارت گردید و تا زمان استیلای میرزا الغ بیگ بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار گذرانید
و سایر احوال خواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد شد لاجرم خامه خوش خرام درین مقام
از سر تفصیل آن در گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شروانی بنجابت و کرم و علو
قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و آنجناب در ماه صفر سنه [illegible] در
امر وزارت با خواجه پیر احمد شریک شد در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی
مهمان بخانه مولانا فصیح خافی که وزیر میرزا بایسنغر بود و مولانا چند طبق تماج بدر کشید و خواجه سیدی احمد بجهت عبرت ازان
آش بگریست و روی بمولانا فصیح آورده و بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست
خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستار خوان ریخت روز دیگر که مولانا در سر دیوان در وقتی که خواجه سید
احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دیروز سیدی احمد بخانه ما آمده بود و دستار خوان ما چرب ساختند خواجه سیدی
احمد حاضر بود این سخن بشنود گفت مولانا خاطر خوش مدار که در آش تو آن مقدار روغن نبود که بر چنین دستارخوان
چرب شود وفات خواجه سیدی احمد در بیستم شعبان سنه [illegible] در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمند خواجه شمس الدین
محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض آثار خواجه ابو الولید قدس سره بخاک سپرد امیر علاء الدین علی شغانی
در زمان فرخنده نشان حضرت خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین احمد شریک بود و نوبتی میان

ایشان

ایشان مخالفت روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تفرق و تقصیر حریف خود را بعرض صاحب تاج و سریر رسانید
و آنحضرت حکم فرمود که خواجه پیر احمد سرکار میر علی را ضبط نماید و امیر نیز در سر کار تحقیق خواجه پیر احمد اهتمام نماید و حال
آنکه خواجه پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بجری بصفی الدین ولد خواجه عبد المؤمن
گوینده که مردی مزاح کننده بود و در مجلس نشینی با امرا و ارکان دولت مطایبه مینمود اجازت داده بود و امیر علی کیفیت توفیر
آنرا دانسته بجهت تحقیق یحیی آباد پرداخت و در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر نازنین رای نزد خود فرود آورد و آغاز
طبخ کرد و حقه معجون که بنگ با او از انواع مسکرات و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرمود
گفت که ممکن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این بنگ در هیچ مخدری دیگر ندارد و اشارت بطرفی کرد که در شنیع
و موازی یک دو جوز از آن طرف بر گرفته بخورد بنا بر آن خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب نیم سیر از آن معجون بکار برد
در ساعت فرو برده های سر بر دفتر نهاد و صفی الدین فی الحال سوار شده خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض
کرد اینکه وزیری را که تحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول بمزرعه من که فقیر مستاجر آنم آمده المعتاد
بنگ تناول کرده که اگر عضوی از اعضای او برند متنبه نشود پادشاه دین پرور از دفع ابن الیمینی استبعاد
کرده معتمدی را بدان جانب فرستاد تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد رفته و امیر علی را بی شعور یافته بازگشت
و آنچه دیده بود عرض کرد لاجرم نایره غضب پادشاه مشتعل شده احتیاج بطلب او فرستاد و احتیاج در قریه
یحیی آباد در حالتی که کلمه لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسب نشانده بپایه سریر اعلی رسانید و امیر علی
فی طب و معاتبت گشته مبلغی برسم جرایم جواب گفته بغایت بی اختیار شد و بعد ازین واقعه از قبیل جمیع مهمات دیوان بعهده
خواجه غیاث الدین احمد را نفس نهاده همت خواست و دیگر بسلوک طریق مخالفت نپرداخت نقلست که در روز چهارشنبه
آخر صفر سنه [illegible] خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال ولایت جام شخصی بعرض خاقان مقام رسانید و خواجه شمس الدین
علی بچه که بر حیطه اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده تمام ازین معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال
آن مواضع را استفسار نموده خواجه شمس الدین علی بتقریر دلپذیر وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت و گفت
که با امیر علی شغانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر فیروزشاه بتحقیق جهات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر
خواجه پیر احمد بغایت شاق آمد و در بحر اندیشه و اضطراب افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر
بر امیر علی شغانی ثابت کرد و اینه و کیفیت بعرض حضرت خاقان رسیده رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین
علی بابچه بعد از عزل امیر علی شغانی در سنه [illegible] بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگزادگان
سمنان بود و بوفور فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته بتربیت اهل علم و درایت میکوشید و چون
منصب خواجه شمس الدین علی بدان منصب خالف خواجه شمس الدین محمود بغایت متاثر گشت و سه چهار روز بر بدیده بخانه
دیوان حاضر نشد در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایه سریر اعلی آمد و خواجه شمس الدین علی بی
حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون آن کتابتها بعرض رسانید و در جواب حکام نوشته مهر کرده نزد خواجه پیر احمد

فرستاد و هر چند وقوع این حال وصمت کدورت خاطر جناب وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن زن نهان
را اظهار ننمود و روز دیگر بدیوان تشریف آورد و خواجه شمس الدین علی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود
و چون واقعهٔ هایله الحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت و مآل حالش بوضوح نپیوست ذکر
صدور حضرت خاقان مغفور چنانچه از نسخهٔ تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم
در زمان سلطنت و مولانا عبد الحمید بن مولانا قطب الدین فردی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین
ابراهیم در زمان سلطنت عالی منزلت بمنصب بلند صدارت رسیدند مولانا جلال الدین لطف الله بر سایر شرکا رتبهٔ تقدم داشت
و همواره در تکثیر موقوفات و تربیت افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در سنهٔ
اتفاق افتاد و از آثار آن صدر معالی دثار مدرسه ایست که در ظاهر هرات نزدیک مزار پیر مرد خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است
مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو حسب و سمو نسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز داشت
و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت بر افراشت و همواره همت عالی نهمتش
بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر و اماثل مقصور بود لاجرم تا آخر ایام حیات شایبهٔ نقصان بجلال جاه و جلالتش نیافت
و روز بروز پرتو عاطفت کامکاری بر وجنات احوال آن جناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار
رحیم در سنهٔ روی نموده مدت حیاتش هشتاد و دو سال بود مولانا عبد الحمید ولد مولانا قطب الدین فردی بود و
مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام می نمود و مولانا حمید در زمان خاقان سعید چند
سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از مولانا لطف الله منظور نظر خاقان
عالی گهر شده بکمال پدر خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه حیات
پادشاه عدالت پناه در غایت اعتبار و اختیار بمرام آن امر خطیر قیام نمود و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال
نمود سلوک طریق عزلت اختیار کرده دیگر پیرامن سلاطین عالیجاه نگردید و هر چند میرزا بابر و میرزا سلطان ابو سعید
آن جناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند بجای نرسید تقاضای چند او بباب سعید ابدی شهور سنهٔ مدت حیاتش
هفتاد و هفت سال بود و از آثار آن جناب مسجدیست که در درون بلدهٔ هراة در بازارچهٔ قبچاق بنا فرموده در دو باغچه
در دو جانب که کوچه که از توابع ولایت هراتست از دوست تعمیر نموده تقبل الله تعالی گفتار در ذکر بعضی از سادات
و مشایخ و افاضل که با هم معاصر بوده اند با خاقان عادل باذل بر ضمایر اولو الابصار مخفی و مستتر نخواهد بود
که بر امتداد ایام دولت خاقان سعید بکمال عدالت آن پادشاه صاحب اقتدار در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات
و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران علی الخصوص خراسان جمع گشته بودند در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت
در غایت فراغت بتحصیل فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات جمیع آن بتفصیل موجب اطناب و تطویل لاجرم
خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر جمعی از حال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشان می آرد و هر کس پیشتر از عالم فانی
بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می یابد خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک

اعاظم

اعاظم خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و در ماه محرم سنهٔ متوجه گزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ
خیر الانام علیه الصلوة والسلام از آموی عبور فرموده و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسیدی سادات و علما
و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودی و خواجه محمد بعد از وصول بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرض
صعب مبتلا شد چنانچه نتوانست که بی آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب
مدینهٔ طیبه در حرکت آمد و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی الحجه بمدینه رسید و روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین
فناری و اهل قافله بروی نماز گزاردند و در بقیع در جوار مزار بزرگوار جناب رضی الله عنه جسد نعش را بخاک سپردند
و از مولفات خواجه محمد پارسا یک کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام درج
یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب امامیه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور التفات
نگردانند و بعضی از فضلا لفظ خطابی را لایحهٔ تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ شجرهٔ ولی
خواجه حافظ الدین ابو نصر که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شد و در نفی وجود و بذل موجود کار از دی
درگذرانید و کرامات بسیار از خواجه ابو نصر وقوع یافت و در سنهٔ درگذشت و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت
و یکی از شعرا در تاریخش گوید نظم خواجه اعظم ابو نصر آنکه شد . تکیه گاه مسندش دار البقاء سر او چون با خدا
پیوسته بود زان سبب تاریخ شد سر خدا خواجه لطف الله خواجه عزیزه اودغی با علم و تمیز بود و سالها در مقصورهٔ مسجد
جامع هراة بصحبت خلایق مشغولی مینمود و وفاتش در سنهٔ بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علاء الدوله رازی
مدفون گشت امیر غیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان طریقت و قدوهٔ ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته بیانش مهبط انوار معرفت
انوار الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی و آن جناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت
اصحاب تیقظ و انتباه بسر برده باصناف نامتناهی و آن جناب در ایام جوانی و عنفوان ریاضت و عبادت اوقات
مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد پا در خیش نشسته در منزلی که حالا لنگر مقدسهٔ آن جناب است رحل اقامت انداخت
و باندک زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته العقد از عمارت و زراعت شد که صفت
مرجع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث برتبهٔ رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی از
دار السلطنهٔ هراة جهت ملاقات آن سید خجسته صفات بلنگر مقدسه میرفتند و از روی اخلاص و اعتقاد صحبت شریفش
را در می یافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده دو سه روز آنجا بوده بکمال ارادت بجای می آوردند
و بثبوت پیوسته که در روزی که امیر غیاث با حضرت شاهرخی ملاقات فرمود امیر شاه را طلبید مقالید انبار و حوض خانه
را پیش او نهاد و فرمود که درویشان ما از جملهٔ چیزهایی که درین خانهاست بیرون نمی توانند آمد توقع آنکه بما لطف
نموده آنچه لایق بحال هر کس داند از آنجا سامان کرده ~~هر آنچه سامان کرده~~ بوی رساند و امیر فیروز شاه توجه
این خدمت را قبول فرموده مفتخر و مباهی گشت بنا علی هذا خاقان مغفور سلطان حسین اولاد امیر فیروز شاه
نوبت دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چند گاه امیر عبد الخالق فیروز شاه متعهد آن امر بود و وفات

امیر غیاث در شهور سنه ... روی نمود شیخ زین الدین محمود خوافی بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال هیبت
و استغنا ملاقات مینمود و چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در عدد و حلب در شهر
رمضان سنه ۸۳۸ درگذشت یکی از فضلا درین باب گوید نظم وفات شیخ زمان شیخ زین طوسی ٭ میانه حلب است و میانه رمضان
مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و در روزی درس مولانا سعد الدین تفتازانی
تحصیل فرموده و مهارتش در فنون منقول و علوم معقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که از برای آنجناب می نوشت
بقلم کرم رقم نمود که اگر در تألیفات اینجانب بر سهو پایان اطلاع یابند بعد از تامل و احتیاط بتغییر بیانی یا تغییر بنائی اصلاح
فرمایند در سنه ۸۳۳ که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه معارف پناه خاقان سعید که در بلده فاخره هراة در ذی قلعه اختیار الدین
واقع است باتمام رسید آنحضرت کشت رقم تدریس بر وجنات حال مولانا یوسف کشیده و در روز اجلاس نقش نفیس
مجلس درس شریف برده قامت قابلیت آنجناب را خلع فاخره بیاراست ایضاً حضرت خاقان هم دران روز مرجع علما
والاهالی مولانا جلال الدین صلاح یوسف و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبدالرحیم یار احمد و جناب حقایق
پناهی خواجه نصیر الدین لطف الله و خواجه عزیز الله و چنان مدرسه شریفه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه
را بجناب شیخ الاسلام خواجه علاء الدین چشتی تفویض نمود و از نقابت استماع افتاده و بعد از چندگاه از فضلای
منتسبان الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر و علما شیخ
شمس الدین محمد جرمی و از اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف آوردند و مولانا
محمد از کشاف تفسیر آیت شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قایما بالقسط را درس گفت و فرمود
که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی بحث نوشته اعتراض دارد و شیخ جرمی فارسی فهم نکرده بود و اعتراض
خود را بلغت عربی بیان نمود و مولانا جلال الدین اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرموده که نوبتی دیگر شهادت محمد
را بفارسی تقریر نمایند تا امرا و سایر حاضران کماینبغی بر کیفیت آن اطلاع یابد و مولانا جاجرمی این التماس
را بشفقت حمل کرده آن اعتراضات را بر وجه مندفع آن فارسی شرح نمود آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام
معارضه و جواب در آمده بنشستن اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس
روی با مرا آورده گفت که چهار سخن دیگر را قیاس برین نمایند و بدانید که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی
که بر یک حاشیه او اعتراض وارد بودی تصنیفاتش شرق و غرب را فرو نگرفتی و امیر فیروزشاه زبان
تحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که بر حق که مولانا سعد الدین در ذمه تو داشت ادا یافت
آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت درباره من مرتبه ایست که اگر صد سال آستانه اولاد و احفاد بزرگان برم
اندک از آن مودی نشود و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بآنحضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار ارادت تمام بود
و فوتش در بلده هراة در پنجشنبه شعبان سنه ۸۳۳ روی نمود خواجه ناصر الدین عبیدالله ابا الکبری ولد خواجه
جلال الدین محمود بلند بود و از سایر اولاد شیخ احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز بود و مستغنی بود و وفاتش

در شوال سنه ۸۳۴ اتفاق افتاد و کانت انتقاله الی رحمة ربانی امیر نور الدین نعمة الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامت
و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت می ربود و سلاطین زمان حکام نامدار زمان سر ارادت بر آستان
هدایت اشتیاقش داشتند و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبله حاجات
می پنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار آن سید ولایت شعار مشهور است و در آن کتاب افادت ابیات که مشعر
بطلوع آفتاب اقبال دولت شاهی است مسطور اشتغال آن صاحب کمال از دار علایق قریه ماهان کرمان در بیست و یکم رجب
سنه ۸۳۴ دست داد و در وقت سکرات طوطی طبع شکر افشانش نظم این ابیات زبان بگشاد ٭ نظم ٭ نعمة الله جان بجانان
داد و رفت ٭ بر در فیضان منت افتاد و رفت ٭ کل شیء هالک الا وجهه ٭ خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت ٭ چون ندای
ارجعی از حق شنید ٭ زنده دل از عشق او جان داد و رفت ٭ نعمة الله دوستان یادش کنند ٭ تا نپنداری که رفت
از یاد و عالم رفت رفت مولانا نور الدین لطف الله المشهدی والمشهور بحافظ ابرو در سلک اعاظم انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا تألیف
بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت امیر تیمور گورکان نسبت باو التفات بسیار
داشت و همواره او را بمجلس خاص طلبیده همت بر استرضای خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت
حضرت سلطان شاهرخ میرزا اشتافت و پیوسته التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا بایسنغر بر وجنات احوالش
تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را که مشتمل است بر حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم
در آن زمان فرخنده نشانش و تعظیم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل تا شهور سنه تسع و عشرین و ثمانمایه در آن
کتاب درج نموده تاریخ چو حافظ سخن را بنگار رساند ٭ سپهرش بساط سخن برفشاند ٭ تاریخ وفات و موضع انتقال
حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکور است ٭ تاریخ ٭ بسال هشتصد وسی وچهار در شوال ٭ وفات
حافظ ابرو بشهر زنجان بود ٭ مولانا رکن الدین محمد الخوافی جامع فنون صوری و معنوی و حاوی علوم معقول بود و
سالها در دار السلطنه هراة بدرس و افاده قیام و اقدام می فرمود و علما و اشراف خراسان آستان
فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید
زمان تیمن و تبرک می جستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم کرد که بطواف کعبه معظمه رفته از
خراسان بعراق و فارس فرا آید و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر عز شاه شجاع بود ساکن گردد
و شاه شجاع بملاقات آنجناب بسیار میل کرده چند نوبت استدعای حضورش فرمود و لوازم تعظیم بجای می آورد
و مولانا بهر نوع میتوانست رخصت حاصل کرده بحجاز رفته و بگزاردن حج اسلام گذارده شرف زیارت روضه منوره خیر الانام
دریافت و چون از سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس سلاطین را نپسندید و وفات آنجناب در
بیست و هفتم شوال سنه ۸۳۴ روی نمود و الصورت در ظاهر بلده هراة در قریه خوزه در دروازه واقع بود خواجه
ابو الوفاء خوارزمی بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته بود و از مبادی ایام جوانی تا اواخر ایام حیات
زندگانی در طریق صوفیه سلوک می نمود از نتایج طبع شریفش در علوم تصوف چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات

بلاغات آیاتش برالسنه و افواه مذکور و این رباعی از انجملات رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بوده ام این است دلیل طالع مسعودم ه در ذات تو تا ندیدم از مسعود وجم ه و ز نور تو فانی هم اگر موجودم ه خواجه ابوالوفا در خوارزم در شهور سنه ۸۳۵ درگذشت و هم دران ولایت مدفون گشته مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهربار امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین در ایام دولت حضرت خاقانی غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست بیت ای در همه عالم نهان تو و پیدا تو ه هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو ه و طایفه از اخلاق فقها بر آنند که قبرش در کازرگاه در پایان پای مرقد حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس سره مولانا جلال الدین محمد القاینی طاق منتخب و فاضل متدین بود و چندگاه در بلده هراة بلوازم امر حیات قیام می نمود و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون رفتند آن جناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریه عزنان است و از آثار ان مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هراة مشهور بمدرسه خسرو شاه مولانا شمس الدین محمد در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابنای روزگار بامری چنان مساوات بپرامن خاطر نمیگذاشت و در علم قرات و شعر و خط بغایت ماهر بود و در کتابه نوشتن بقاع خیر بدبیضا می نمود در اوایل حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی بپارعزت تعبیر می نمود و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون از آشیان قضا و قدر در دوران سلطنت سلطان احمد اندرا در نوشته خواجه عبدالقادر در سلک مصاحبان میرزا امیرانشاه انتظام یافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که دران اوقات که میرزا امیرانشاه بواسطه خبط دماغ مرتکب امور نالایق میشد امیر تیمور گورکان تادیب او را پیش نهاد همت کرده بقتل ندمان شاهزاده امر فرمود و خواجه عبدالقادر در حال بافته بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحب قرانی بروی افتاد و بآواز بلند آغاز خواندن قرآن کرد و ازین بدیه آن حالت خوش و خجسته مترلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که مصرع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد الگاه قامت قابلیت خواجه را بخلعت عفو و احسان آراسته و او را بار بیت و رعایت بر روی روزگار بکشاد و خواجه عبدالقادر بعد از فوت صاحب قران در ملازمت شاهرخ میرزا بسر میبرد تا در سنه ۸۳۸ بواسطه مرض طاعون آهنگ سفر آخرت کرد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و پیوسته سرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر ضمیر صغیر و کبیر کاشت و در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعت و منع مسلمانان ازان امر نامشروع آنحضرت در ان عذری بر زبان آورد حضرت مولانا در حضور آنحضرت روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم تو میرسانم و این مغول بچه نمی شنود خاقان سعید از شنیدن این سخن متغیر شده و فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداختند و جهت پختن صابون رعیت را فی طب نساختند و مولانا در روز جمعه

شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین محمود للاهیجی برادرزاده قاضی قطب الدین عبدالله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطور از جهان فانی رحلت نمود خواجه عبدالقادر در انواع فضایل نصاب کامل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابنای روزگار با وی خیال مساوات بپرامن خاطر نمیگذاشت و علم قرات و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بقاع خیر ید بیضا می نمود در اوایل حال در دارالسلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان او را بپایه عزت تعبیر نمود و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فرمان قضا و قدر شاه در روان سلطنت سلطان احمد را در نوشت خواجه عبدالقادر در سلک مصاحبان میرزا امیرانشاه انتظام یافت و بر تواتر اطاعت شاهزاده کامکار روز بروز احترام یافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که دران اوقات که میرزا امیرانشاه بواسطه خبط دماغ مرتکب امور نالایق میشد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تادیب او را پیش نهاد همت ساخته بقتل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافت و بر تخت بر سر جمع شاعران بروی تاثیر آیات و ابتدا آغاز خواندن کرد

بیست و یکم ربیع الاول سنه ۸۳۹ از عالم انتقال نمود و او فات حیاتش صد و هفت سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی قدوه مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود و از جمله آثار آن استاد نادر کار در دارالسلطنه عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغا است حکایات مشهورات و برالسنه و افواه مذکور که نوبتی خاقان سعید از استاد قوام الدین کینه مدت یکسال او را رخصت دخول در بارگاه عالم پناه نداد و چون استاد در علوم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از انکه اجازت ملازمت یافت از انپیش برد خاقان تبسم نموده این بیت بر وی خواند که نظم تو کار زمین را نکو ساختی ه که بر آسمان نیز پرداختی ه انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غره شعبان سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد مولانا عبدالعزیز ابرقوهی عماد الدین سرآمد علمای روزگار و اعلم فضلای فقاهت دثار بود و در اواخر زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت زیارت خیر الانام علیه الصلوة والسلام از خراسان توجه نمود و بعد از ادراک ان دولت عظمی و مراجعت نمودن از یثرب و بطحا تردیک بولایت شام در قریه علا تاریخ نهم رجب سنه ۸۳۸ رخت بعالم بقا کشید مولانا یحیی سیبک در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره قلم گوهرنگارش نقش تالیف و تصنیف بر لوح روزگار می نگاشت منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیز است و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است که مولانا یحیی تخلص تفاحی میکرد و بعد ازان تفاحی را بفتاحی مبدل کرد و خماری و اسراری نیز از تخلصات آن جناب است از غزلیات تخلص نموده این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد نظم ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی ه رفت این دو ح حسرت ازدواکی میکنی ه همچو بلبل های و هوی کن که برخواهد پرید ه مرغ روح از شاخسار تن تا می میکنی ه و از جمله غزلهای که اسراری تخلص نموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیراز گفته و این بیت ازان غزل است که بیت اره برکت ای یکسان زان پیر شد ه تا بر درخت نهال عقل و ایمان نما و از جمله رسایل مطبوع مولانا یحیی تعبیر خوابست و ان رساله را باین بیت افتتاح کرده نظم ای برون وصفت ز تعبیر کلام ه داور بیدار و حی لاتموت ینام ه و از مولفات سیبک فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهور است و بسیاری از کتاب غریب دران نسخه مسطور و وفاتش در سنه ۸۵۲ اتفاق افتاد مولانا شرف الدین علی یزدی از اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود و کمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال فطنت و هنرپروری از اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلو المکنون فرح بخش خواطر و در منظومانش در نظر دیده و در ان مبر بهتر از عقود جواهر نظم روشن روان و تیز زبان و بلند قدر ه جلیس فرو و انجم آرای و سرفراز ه و مولانا شرف الدین علی یزدی همواره در عراق و فارس نزد سلاطین عظام معزز و محترم می بود و بقلم لطافت نگار مولفات بدیع آثار بر صفحه روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر می نمود و از انجمله یکی کتاب بلاغت انتظام ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ ملاطفت و لطافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و ان کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم در شهور سنه ۸۲۸ باتمام رسید و شرح قصیده برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جمله مولفات

میرزا بایسنغر قصاید غرا بنظم در آورد و گاهی بکفش غزل تر میرزا بایسنغر بود و همواره زبان باد ای بیجان غزل امیر میگشود و چون عمرش از هشتاد و سال متجاوز گشت در سنه ۸۰۰ و دو در گذشت این مطلع از اشعار اوست عنبرت خال و رخت رو خط ریحانست دهنت غنچه و دندان و لب مرجانست محمود غازی از مشاهیر شعرا زمان حضرت خاقان بود و تتبع سلمان ثانی و دیوان مرتب مشهور است این مطلع در ان اوراق مسطور که مصرع عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بدان دم که مرا بر نشود بر روانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظیست در کمال خوبی و این بیت در تعریف اسب ازان کتاب مثنوی چون گوی سپهر گرد بستی میدان میدان چو گو جستی هر گاه که در عرق شدی غرق باران بودی در میان برق او بچه چو ز دم او بگرچه آذر ازم او و وفاتش در سنه بدارالسلطنه هراة اتفاق افتاد امیرشاهی

وفاتش در تفت یزد اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد مولانا شهاب الدین عبدالرحمن ولد مولانا
عبدالله لسان بود و نسبتش از جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة والدین الرازی می‌پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی مدید
در کمال اعتبار و احترام ملازمت خاقان سعید می‌نمود و بیمن عنایت آنحضرت او را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زرخرید
داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و عمارت
مدرسه که در گازرگاه بر سر قبر حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس سره ساخته و کاروانسرای که در بازار فیروز
آباد طرح انداخته از نفقات استیجار افتاده که در روزی که در حمام مذکور رسید و مولانا بآنجا در آمده و یکی از مصاحبان که
همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ صرف شده جواب داد که هشت دینار هروی و آن شخص تعجب نموده از حقیقت آن سخن استکشاف
نمود و مولانا گفت که غلامان ما برای ما این حمام ساخته‌اند و سایر ممالیک نیز در مصالح او را ترتیب نموده و بنا بر آنکه غلام
نگه نداشتم و بر در هشت دینار دادم که زنجیرهای ابواب این عمارت را قفل کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز شنبه
بیست و هفتم جمادی الآخر سنه ... اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود و در گازرگاه در عماراتی که خود ساخته
در پایان پای خواجه عبدالله انصاری مدفون است مولانا جلال الدین عبدالرحیم صدر برادر اعیانی مولانا شهاب الدین
بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام می‌نمود و از فنون فضایل و کمالات
بهرهٔ تمام داشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته بشرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله
بجای می‌آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در کمال تجمل و حشمت سلوک میکرد و میرزا الغ بیگ تصور فرمود که چون
حالتش حلیهٔ دانش علمی نیست بنابران سلوک طریق خدمت اختیار نموده و ازین جهت نسبت بدو متغیر المزاج شده روزی که
بملاحظه آنکه او را ساری سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی بوی داد و گفت مرا درین بحث دغدغه ایست
و این فن موروث تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع این دغدغه نمایی مولانا لحظه در آن صحیفه نگریسته و سخن را
معلوم فرموده از میرزا الغ بیگ پرسید که تردد که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل سخن است یا شبهه
بخاطر انور گذشت آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرماید میرزا الغ بیگ آنچه بخاطرش
رسیده بود تحقیق کرد و مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیگ بر جودت طبع
او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید اوقات حیاتش شصت و سه سال بود و سید مرتضی صحاف در کمال ورع و تقوی
بود در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبدالجلیل قاینی بمهم منصب احتساب نموده و بازوی شریعت پرور
دست تقیدی او در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانه هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافته بر خاک ریخته
سبوی خانهٔ او بر انداخت و چون نوبت شراب بخانهای شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی در خدمت مولوی
آنکه شکسته شدن اندیشیده در شهور سنه ... بعرض حضرت خاقان رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان
شهریاری مستی جز در چشم مستی خطان خطای مشاهده نمی‌توان کرد اما خمهای شاهزادگان میرزا احمد جوکی و میرزا
علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و اندیشه وصول بدانجا جهة ریختن شراب ابدی حال نظم ای نکهتمال وز وباصبا

رسید پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر خانهٔ آن شاهزاده تشریف برد و سید
مرتضی و مولانا عبدالجلیل را فرمود تا با محتسبان باندرون رفته تمامی شراب‌ها را ریختند و بسیاری باده حمرا در آن
خمخانه بنهفته بود که از شراب ناب جوی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می‌پرست از استشمام
رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه چند گاه
میرزا سلطان محمد در قریه از بلوکات هراة سوقی را طرح انداخت و صباحی که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش
انبساط داده سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه سازند
حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمائیم تا دیده او را از حدقه بیرون کشند میرزا احمد این
تهدید شنیده از سر آن اندیشه در گذشت و پس از آن روزی چند که بسر پل مالان رفته در کنار هراة رود بلطف تیغ
باده خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام بر کشید و انجماعت گریزان
شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت در قضا آن وقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود بناگاه چشمش
بمیرزا احمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه متوجه او شد لاجرم بهلاک خویشتن متیقن شد و از مرکب فرود آمده کلمه
توحید بر زبان راند و بایستاد و اما میرزا احمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرده و از اسب
پیاده شد و زبان بادای سلام بگشاد و گفت سید تو می‌پنداری مسلمان نیستیم و حکم شریعت را گردن نمی‌نهیم اکنون
بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفت فرمود که تعزیر شما همین است که از اسب فرود آمدید و بر طریقه انقیاد
و تسلیم بجای آوردید غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین رتبه در ترویج ملت بیضا و تعظیم
احکام شریعت غرا میکوشیدند یوما فیوما مملکت وسعت می‌گرفت و ساحت فساحت ریاض دولت صفت خضرت و نضارت
می‌پذیرفت نظم سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک ٭ بی رشحه عیون شرایع چه مدار ٭ لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان
بی یاری سیاست شاهان کامکار ذکر میرزا الغ بیگ گورکان میرزا الغ بیگ که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بود که بزینت
فضیلت هنرپروری از سایر اولاد خاقان سعید ممتاز بود و بعقل و عدل و داد گستری از تمامی امثال و اقران متفرد
و در دانش جالینوس با حکمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون خصوصا در علم ریاضی و نجوم در آن زمان کسی عدیل
و نظیر او نبود و قرآن مجید را با قرائت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت اهل فضل و کمال می‌گماشت و چنانچه در صحیح
حال صاحب قران ستوده خصال در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ٧٩٦ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون سن
شریفش پانزده سالگی رسید حضرت صاحب قرانی بجهان جاودانی انتقال فرمود و جناب الغ بیگ در ظل تربیت پدر بزرگوار
خود بسر میبرد تا در سنه ٨١٢ بایالت ولایت ماوراءالنهر سر افراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی آن مملکت
را در معموری بمرتبه رسانید که برتبت از سپهر برین در گذشت و در سنه ٨٢٣ آن خسرو بی مانند در وسط بلده فاخره سمرقند
مدرسه و خانقاه منیع بنا فرموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید آثار بران بقاع وقف
گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلده جنت نشان رصدی بنا نهادند بطلیموس ثانی مولانا

غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در اتمام آن سعی و اهتمام داده‌اند و از نتایج آن رصد مهمی مرتب
گشت که او را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیگ گورکان در ایام دولت
پدر بزرگوار در کمال اقبال اوقات میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت باستقلال متصدی امر جهانگشائی لوای ظفر مآل
بصوب خراسان برافراشت اگرچه میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را زیر نمود اما نگاه نتوانست داشت و چون اوان حیات و ایام
کامرانی جناب الغ بیگ بنهایت انجامید پسرش میرزا عبداللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آن جناب غالب گشته
بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در آن شهر بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشید و بر رضای بهشت شتافت خواجه ابوالبقا
الموافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین در سلک وزرای میرزا الغ انتظام داشتند **گفتار در بیان عبور میرزا**
الغ بیگ گورکان از آب آمویه بجانب میرزا عبداللطیف از حبس میرزا علاء الدوله میرزا الغ بیگ چون
در سمرقند از فوت خاقان سعید خبر یافت روزی چند مراسم تعزیت و سوگواری بتمام نمود و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و
ایتام اقدام فرمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگ تمامی ممالک
آنحضرت را ملک موروثی پنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم جمعیت سپاه ماوراءالنهر و ترکستان را جمع آورده عزم تسخیر خراسان
نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ
و سالی سرای و حیلامات که سیورغال او بود خبر واقعه هایله خاقان مغفور را شنوده بخیال استقلال [illegible] و
شبرغان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریق رعایت حزم مصلحت او گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل مکاتبات
و متواتره نزد شاهزاده فرستاده او را بنوعی مصاهرت خویش وعده داد و او از مقام سرکشی درگذشته روی باردوی
عم بزرگوار خود نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیه احوالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ
او را گرفته بسمرقند مقید ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال بر
افراشت و در آن اثنا قصه شکست نیشابوران و گرفتاری میرزا عبداللطیف اشتهار یافته و میرزا الغ بیگ در باب
حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعه مشورت در میان انداخت و پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار
گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا درآید تا گوهر شب چراغ پادشاهی از قلعه هراة مانند لعل از کوه بدخشان
بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بمنصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب
تمهید بساط وفاق و قطع شجره نفاق مفصل پیغام فرستاد و در آن زمان میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم
رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت مآب خبر میرزا بابر از طرف جرجان بصوب
خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله شیوع یافت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده بیان
میرک محمود را ابتر قبول اقران داد و بدار السلطنه هراة بازگشته میرزا عبداللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار
گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خود سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند دلبند پیوند دل بلکه دو نیم
جان را در آغوش مهربانی کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده و بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت

آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت **ذکر شمه از حال میرزا ابوالقاسم بابر ولد کهتر غیاث میرزا بایسنغر** میرزا بابر بپادشاهی
بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و بربط بساط عیش بغایت مشعوف از غایت تواضع و کرم نفس در مدت سلطنت هرگز
بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطایف طینت هرگز بسخن درشت خاطر هیچکس را نخست در میدان رزم هژبری
بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری بود و گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عیار و حجر معدود در نظرش یکسان بود
و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزه او وفائی نمود و الحق چنین بود **نظم** و بد دریا بخشش پوست او
ز دو کف خجلت بروی از دست او ٥ کو کفش با بحر در دعوی ببیح ٥ زانکه بود در کفش بحر با دو هیچ ٥ و میرزا
ابوالقاسم بابر در زمان خاقان سعید نسبت بخاقان سعید نسبت به برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان
محمد بغایت بی اعتبار بود و بعد مواجبی که جهة او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر می نمود و
چون بساط زندگانی خاقان سعید و بر جرجان قشلاق نموده بودند و بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشته بود او را
سلطنت مملکت مازندران نوید دادند و بر آنجا بردند و امیر هندو که لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد آن مملکت در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار گرفت و در سنه [illegible]
میرزا بابر جرجان را مفتوح کرده ماهچه رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان دار السلطنه هراة تافت و در سنه [illegible]
در موضع جناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از دل کم لوح محو نموده
بود و باب خشم شعله بنیاد حیاتش بر انداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایت را نیز در حیز تسخیر کشید
و حکام نصب کرده بخراسان باز گردید و وفات میرزا بابر در جانشینگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول سنه [illegible] در
مشهد مقدسه رضویه روی نمود از بدایت جهانگیری تا اواخر زندگانی او ده سال بود و در امر وزارت میرزا بابر
خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخزاده پورانی
و مولانا محمد معمائی رایت صدارت می افراشتند **گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم**
و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت
شور عنان بصوب خراسان تافت و با لشکری مانند دریای جوشان بولایت جوشان رسیده مستعد حرب و پیکار
بایستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنوده با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد
نهاد و بعد از وصول بدان مقام شریف بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکر را با زانچک برادر ارسال
وچون سپاه رزمخواه در برابر جنود میرزا بابر صف آرای گشتند بنگ اندیشان پای در میدان مصالحه نهادند و از
هر دو جانب امرا در میان میدان فرود آمده مهم صلح را بر آن جمله قرار دادند که فاصله در میان مملکت برادران
جوشان باشد و بدین موجب عهد و پیمان و غلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا بابر
عنان بجانب مازندران انعطاف داد و چون باستراباد رسید خبر شنید که سید محمد که در آن زمان
حاکم ولایت ری بود گردن از ربقه طاعت خدام شهریاری پیچیده سر بحلقه فرمان برداری فرو دنی آورد

بنا بر آن در آخر سنه اربع و خمسین بالشکر گران از نیشه جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از جانب سید محمد سپاه
بسیار در هم آورده قدم جرات موکب همایون را استقبال نمود و در منزل که از غایت اشجار و تداخل اوراق
و از هار نسیم طلبا را آمد شد دشوار بود تلاقی فریقین دست داده جنگی عظیم در غایت صعوبت روی نمود و انامل عنایت
الهی ابواب نصرت فیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد جنگل صعب المسالک که حمله موکب شهریاری بیاری شتافت
الکه سید محمد از در تضرع در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا بابر ملتمس او را مبذول داشت و از سر جریمه او درگذشت
و نوبتی دیگر سلطنت ساری را بدو مسلم داشت و یکی از بنات سید سیادت صفات در حباله نکاح کشید و رایت مراجعت
بصوب جرجان بر افراشت و در شب شنبه دوم محرم الحرام سنه خمس و خمسین و ثمانمائه شاهزاده عطا بخش بی منت میرزا بابر را پسری کرامت کرده نام
آن فرزند ارجمند را شاه محمود فرمود و طویها و طویهای پادشاهانه ترتیب داده و چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید ذکر مخالفت
میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور نمودن میرزا الغ بیک از آب آمویه بنیت کشورستانی
در این اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و وعده کرد
که زمره از نوکران تراکمه در شبا بور بود گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم کرد و از خزاین خاقان سعید آنچه
لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا نمود و هر چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان
کرده ملازمان خود را طلب نمود بجایی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود شیرخان میرزا
صالح تاخت داد و هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه
متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان بقتل رسانید عنان
عزیمت بصوب بلخ و شیرخان معطوف گردانید و بعد از وصول بلخ و اندخود ایلچی نزد میرزا الغ بیک آمده
معروض داشت که اگر عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده سر برزد مناسب آن بود که آن فرزند اعلام کردی تا تدارک
آن پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه از ویران منع نماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول
جا نداده روی بصوب هراة نهاد اما لشکریان او در اندخود و شیرخان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند
بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده بهار رسید میرزا علاء الدوله
جهت سنت ختان لخت جگر میرزا ابراهیم بترتیب طوی اشارت فرمود و باغ زاغان را جهت آن کار تعیین فرمود و
فراشان چابک دست در آن ساحت دلگشای قبه و خرگاه با اوج مهر و ماه بر افراختند و مهندسان شیرین کار
چهار طاق سپهر آثار معد و مهیا ساختند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر و برنا و پیر بساط عیش و انبساط گستردند
میل میرزا علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت رفته از دست ساقیان زهره جبین شراب صافی
تر از ماء معین درکشیده نقش غم از لوح دل بستردو از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لاله تر
می نمود و اقداح لطافت باده گلگون در نظر بیننده بجم از یاقوت ناب بود و مغنیان نغمه ساز و سازندگان خوش الحان از
الحان دلگشای سپهر کبود را برقص آوردند و خوانسالاران بارگاه سلطنت آشیان انواع اطعمه گوناگون

از هر جه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند در اثنا روزگار ناساز کار عادت دیرینه خویش بظهور
رسانید و حرف فتنه در استراز آمده آن سور را به ماتم و سرور را به غم و الم مبدل گردانید و در روزی که مقرر بود که طوی
تمام شود منهیان برق و باد از جانب اندخود آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم ده قاصی را که در دو فرسخی
بلده مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بنم افزیده در قیم بساط بقم بر ناصیه حال هیچکس نکشیده اند راحت
دنیا بی جراحت نیست و راحت سپهر خوانی از بی نعمت نی بی گنج و مار و گل و خار غم و شادی بهم اند گفتار در محاربه میرزا
الغ بیک گورکان میرزا علاء الدوله در منزل تر ناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب چون
میرزا الغ بیک گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شیرخان خبر یافت عزم انتقام جزم کرده با لشکر
چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده و ماز بی معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله
در اثنای طوی از این حال واقف گشته بساط بزم را در هم پیچیده روی بمیدان رزم آورده امیر محمد صوفی ترخان و
امیر سلطان ابو سعید داروغه دار الحکومت و داروغگی هراة بگذاشت و مولانا محمد بیا دل را که از جمله معتمدان بمزید
خصوصیت امتیاز تمام داشت بقلعه عماد که خزاین نقود نامعدود بود ارسال نمود و کوتوال حصار اختیار الدین را با قاضی
بیک توتین فرمود آنگاه متوجه کنار آب شد برغاب و چون از کوتل سیاه کذشت ایمنی در خاطرش خطور کرد که نوبتی
دیگر با عم بزرگوار خود طرح مصالحه اندازد و نایره آن فتنه را باب تدبیر منطفی سازد و بنا بر آن جمعی از نخلصان را بشهر
باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس فرماید که قدم رنجه فرماید که نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا باز
گشاید و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود و اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه محاربه روی
نمود و کیفیت حال آن بود که چون میرزا الغ بیک گورکان از پیر دست آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت بهجوم درکت
بود و طی منازل بشتافت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت و از این جانب
نیز میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطراب پیش آمده از هر دو طرف بتسویه صفوف و تهیه اسباب استعمال سیوف
قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر
ظفر پیکر بطلعت میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار بر افراشت و در
برانغار جهانگیر کار میرزا عبد العزیز با وج سپهر دوار رسید و در قلب چند فوج از مردان دلاور بهادران رستم اثر
مرتب و مکمل گردید که از هر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان از طرف قول چشم امید بنور طلعت
لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح مستحکم می نمود و جوانغار از لمعات تیغ و سنان
میرزا اجلیل سلطان آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بپوسون کومک علم شجاعت بر افراشت نظم همه سر پر
از خشم و دل پر ز کین ◦ بابروی مردی در افکنده چین ◦ و چون آن دو سپاه بآیین ترتیب و آیین بر رزمگاه
رسیدند فغان کرنای و سورن و غریو کورگه و شیپور از فرق ده منزل بهرام در گذرانیدند در آن حال
میرزا عبد الله شیر ازای صف سپاه خراسان ویران کرده عنان یاد بپای تازی یکران لشکر سمرقند انعطاف

و این معنی بر خاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته شده مع ذلک ثبات قدم نموده پای حمله کارزار
سپر کرده سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام بیرون آورده انتقام تمام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند
نظم تیغ یلان جلادت اثر • بی کشته افتاد بر یکدگر • و میرزا علاء الدوله دران معرکه هولناک بقدر مقدور
اهتمام مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک است علم هزیمت بوادی نهضت برافراشت و سپاه
خراسان ترسان و هراسان یکبار از هم فرو ریختند و میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدس در هیچ مکان توقف ننموده و
ازین طرف اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات نمود و میرزا ابوالقاسم بابر برادر را در آغوش
مهربانی کشیده خاطر خویش بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار دلجوئی کرده ابواب تلطف و تعطف بر روی او بگشاد و چون
خبر واقعه برتابه بدار السلطنه هراة رسید مهد علیا گوهرشاد آغا با نعاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد خوافی
و سلطان ابوسعید و داروغه بر سبیل تعجیل از راه عراق ساز دادند و سلطان ابوسعید در اثنای راه گرفتار گشته دیگران
بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیک گورکان چون صورت فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از تعاقب
خراسانیان مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با
وجود آنکه دران جنگ میرزا عبداللطیف غایت پردلی و پهلوانی بنهایت رسانیده بود و جلدوی فتح بنام ولد کهتر خود میرزا
عبدالعزیز رقم فرمود و بدین واسطه غبار نقار بر حاشیه ضمیر شاهزاده و این معنی محرک آن شد که بالاخره مخالفت پدر بزرگوار
اظهار کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیک گورکان کامران و کامیاب از منزل رباب بجانب دار الملک
خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده در جبل دختران لشکر سمرقند شیخ بهاء الدین عمر گرفته مهد بساط معامله متوجه گشته بود
رسیدند و هرچه داشت عرصه نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیک دران منزل شیخ ملاقات کرده تعظیم استخفاف
امیری بجای آورد و فرمود تا الافغان تحفه وی را باز دهند و چون بنواحی هراة رسید سادات و قضاة و موالی و اهالی
بمراسم استقبال نمودند و بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و مجاوران [illegible] کوتوال حصار
نره تو مفاتیح قلعه و ذخایر ارسال داشت اظهار اطاعت کرد و ایضا آقا حاجی بیک که در قلعه اختیار الدین بود متابعت
بتقدیم رسانید و نثار بجای آورد و میرزا الغ بیک از ظاهر دار السلطنه هراة میرزا علی ترکمان ولد اسکندر
بن قرا یوسف که در ملازمتش می بود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعه نره تو فرستاد و آنگاه جهة دفع شوکت
میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بصوب استرآباد انعطاف داد گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک گورکان
بجانب و خروج ابوسعید سلطان و داروغه زاده علی ترکمان ان چون میرزا علاء الدوله در ولایت جام
بمیرزا بابر پیوست اکثر گریختگان معرکه رباب عنان توجه بدان طرف تافته از ازدحام عظیم در سایه علم برادران روی نمود
و میرزا الغ بیک این خبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان اندازد بنابرین جانب نهضت نمود
و بعد از وصول بمشهد مقدس شریفه شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علیه التحیه و الثنا بجای آورد و صدقات
و نذورات بجا آورد آن جمله کمر مرتبه رسانید و از آنجا یالنگ رادکان رفته چندروز در چهار باغ آن مرغزار نمود

اقامت

اقامت نمود و دران منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد
اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت فرمود تا فرستادگان را مشمول انعام و احسان
اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران باز کشید و مدت چند روز دران قصبه
سایبان عظمت و حشمت برافراختند و میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله شیرازی باجمعی کثیر بطرف بسطام
روان ساخت و خود بنفس نفیس پایل ابریشم رفته بجانب عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا
بابر خاطر بران قرار داده بودند که هرگاه ماهچه رایات میرزا الغ بیک پرتو وصول بالنگ بسطام اندازد دست از
ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و بملجه عجز و اضطرار در دامان متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا
عبدالله شیرازی در سرحد بسطام از مراجعت بی محل میرزا محمد خبر یافته ایشان نیز مراجعت نمودند و کیفیت خروج
میرزا یار علی ترکمان و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند که در قلعه نره تو مقید و محبوس بودند شخصی از حوالی
سلطان ابوسعید سوهانی در میان کماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو تدبیر بوسیله آن سوهان بندها را سوده
و دور انداخته جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساخته از مستحفظان برگشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند
آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفته و میرزا یار علی ابواب ذخایر و خزاین گشاده اظهار جود و سخاوت نمود
و جمعی بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی باستظهار آن مردم عازم دار السلطنه
هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم الغ بیکی بحکومت هراة مشغولی مینمود از کیفیت حادثه
آگاهی یافته خبری عنان شمال و صبا باردوی اعلا فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ درآمد میرزا بایزید
عزم رزم او جزم کرده حکم کرد که از ساکنان هراة هرکس الاغی داشته باشد با او همراه نماید و جمعی از روستائیان
هرجائی بلکه بازاریان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان شده سحری میرزا یار علی بر ایشان تاخت و تمامی یراق
ترک و تاجیک را بگرفت و هرویان شکسته بشهر گریخته میرزا یار علی از ظاهر آن بلده منزل گزیده و آغاز محاصره کرد و بعد از
آنکه مدت معدوده روز در تضییق هرویان لوازم اهتمام بجای آورد و چون میرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدسه کوچ کرده
هراة رسید میرزا یار علی هزیمت غنیمت دانسته بقلعه نره تو بازگردید و میرزا الغ بیک از دار السلطنه هراة نزول
اجلال فرمود امیر بایزید بعرض رسانید و اکثر مردم بیرون شهر با امیر یار علی موافقت نموده در امر محاصره این
بلده همراهی مینمودند و چند آنکه اغوا نمود که آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیک فرمود که بیرون شهر را غارت
کنند و لشکریان در اوایل شهر رمضان شده مدت سه شبانه روز به نهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان
و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند و گویند روزی عید فطر فقیری که هرچه داشت بباد تاراج و غارت برداده
بود برهنه و گرسنه پیش اسب میرزا الغ بیک دوید و گفت ای پادشاه فاضل عادل خویش عید و مسلمانان وا دیدی
عزای [illegible] برکت کنان و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا بابر با سپاهی پرشور در دار السلطنه هراة
شایع گشت و میرزا الغ بیک عزیمت مراجعت بماوراء النهر جزم کرده حکومت هراة را که بر شرف زوال و صدد انتقال

بود و میرزا عبداللطیف تفویض کرد و فرمود تا نعش میرزا شاهرخ را از تربت المغفره گوهرشاد آغا بر داشته بجانب ماوراءالنهر برده
و در دارالملک سمرقند بمقبره صاحب قران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت بر افراشت و از آب آمویه
عبور فرمود و دست از ولایت خراسان باز داشت ۞ شنیده خود در روم و شهریار خود بانام گفتار در ذکر نهضت میرزا
ابوالقاسم بابر بدارالسلطنه هراة و بیان احوال امیرزاده علی دیگر حادثات و حکایات میرزا ابوالقاسم
بابر بهادر در حدود دامغان و بسطام شنید که میرزا الغ بیگ در سر پل بر تیم بازگشته به تسخیر ولایات خراسان امیدوار شده
لوای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از دلیران پیشتر بجانب مرو فرستاد
تا سر راه بر سپاه سمرقند گرفته دست بردی نماید و امیر خلیل هندوکه با خواجه را با جمعی دیگر از جمارزان مخصوص روانه
دارالسلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان بطرف سمرقند انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ
رسیده امیر ابراهیم ایلکوتمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر ساخت و بصوب هراة بازگشت و امیر خلیل و ملا خواجه یعقوب شیخ
نزول نمودند و میرزا عبداللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هرات حکومت کرده بود و شیخی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراءالنهر
آورد و امرای میرزا بابر بهراة در آمدند و دست به بیداد و ظلم بگشادند و در آن اثنا امیر یار علی [illegible] هوس جهان
گیری کرده بظاهر او شتافت و چون سه روز شهر را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان
بجان آمده بودند در سحرگه از جانب دروازه عراق یار علی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار
پناه بحصار اختیار الدین بردند و روز دیگر بعزم جنگ بیرون آمدند و باز بقلعه رفته دروازه را بر گرفتند و فرار نمودند آنگاه
امیر علی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده از کمال عقل بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ
اشتغال نمودند اصلا بحفظ دروازها و شهربند نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود و ولایات با خبر باشند و چون
قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید و در اوایل چهارشنبه یک ناگاه فوجی از سپاه میرزا بابر بکلی و سلیح
از دروازه ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافته امیر یار علی [illegible] مست را پیدا آوردند و در سر کوچه [illegible]
پای بوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود که تا یار علی را بسر چهارسوق
هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی بستردند و مقارن این حال امیر هندوکه از جانب
مرو رسیده امیر ابراهیم ایلکوتمور را پایه سریر اعلی رسانید و زبان شفیع گناه و چون او را طلبیده این التماس
باجابت مقرون شده میرزا بابر بر سریر سلطنت متمکن گشت و رایت نوگستری از فرق فرقدین در گذشت و خطبه
و سکه را در جمیع ولایات خراسان با نام نامیش زینت گرفت و سرکار تو بر بهم سیورغال میرزا علاء الدوله همت
تعلق پذیرفت و آنجناب میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده خود در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا
بابر باغوای طایفه از اهل غرض و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرمود یکی از امرای معتمد را بتوت روان کرد
تا میرزا ابراهیم را گرفته بهراة رسانید آنگاه پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عیش و عشرت جامهای گلگون
از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را بیکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع خالق برایا اند

غافل

غافل ماند و امرای بلند مقدار آغاز ظلم و ستم کردند و تحملات با معدود جمهور متوطنان بلده و بلوکات و توابع راندند
بخلاف امیر هندوکه از آن شیوه ناستوده خصال اجتناب نموده از میرزا بابر اجازت طلبید و با امیر ابراهیم ایلکو
تمر عزیمت بادغیس فرمود و در سنه [illegible] بسمع میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده استقامت بیرون
رفته و از اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنا بر آن علم نهضت اعلام بعزم تسخیر ملک نیمروز روان
شدند و شاه حسین چون این خبر شنود و دانست که از عهده مقاومت سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی
ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار بگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو بر جراید جرایمش کشیده
روی بدارالسلطنه هراة آورد و در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب خلاف باز گشود و امیر ابراهیم ایلکوتمور را بسمرقند
فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا بابر چون ازین حادثه خبر یافت سلطان ابوسعید را و امیر شیخ
علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود جرجان بهندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیدند
و بخت شکست بجانب بابریان افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد و لیکن امیر هندوکه مغلوب گشت و شیخ
علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم درین سال قلعه عماد که گویا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد از کمال حصانت او خبر میدهد و در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود و حسن تدبیر امیر محمد صالح که ملازم
بابر میرزا بود مفتوح شد و ذخایر و اموال و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاد و اکثر [illegible] دیده یا مراد ارکان
دولت بخشید و مقارن این حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظت غافل گشتند و او از محبس گریخته از راه غور
و غرجستان بسیستان رفت و از آنجا بعراق رفته داعیه نمود که بمیرزا سلطان محمد پیوندد اما آنجناب تجویز ملاقات ننمود
و فرمود که آن برادر در [illegible] یزد توقف فرماید که تا در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم نمود و آنچه مصلحت
دولت باشد بجای خواهیم آورد ان شاء الله تعالی گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف با یکدیگر و
کشته شدن پدر عالی گهر بحکم زمان پسر وارون اختر بعضی از مهره علم نجوم بعضی از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیگ
و میرزا عبداللطیف حکم کرده بودند که پدر را از پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ نیز در آن فن مهارت کامل حاصل
داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت حال از جوکیان معلوم نموده بود نوبتی رقعه نزد پادشاه
فرستاده شمه از آن امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد [illegible] که از علم طالع و مسئله رمل وقوفی تمام داشت
پیوسته از قضایا خبر میداد و در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامت مملکت خاقان سعید را در حیز تسخیر
خواهم کشید و گفت اگر میرزا عبداللطیف بگذارد بنا برین مقدمات میرزا الغ بیگ همواره نسبت میرزا عبداللطیف طریق
بی عنایتی سلوک میداشت و همت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبدالعزیز میگماشت از این جهت میرزا عبداللطیف کینه پدر
بزرگوار در سینه جای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش بگشاد و در وقتی
که میرزا عبداللطیف از صولت میرزا بابر دارالسلطنه هراة باز داشته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از عبور
از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاد که از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی نوشت مضمون آنکه

ها سیورغال او است بابر که باز گردد و ضبط آن مملکت بنام نامی میرزا عبداللطیف ابنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود
و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت فی لعنة مرتفع گردانید و صنادید و قتغار انشکست فرمود که هیچکس از الجنة متعرض
مردم نگردد و بیافت برین خبر آن بود که میرزا الغ بیک در باب حصول وجوه معا ورکوه مبالغه بسیار داشت القصه چون
خبر خلاف و شقاق میرزا عبداللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیک متحیر گردیده میرزا عبدالعزیز را در آن بلده قایم
مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبداللطیف نیز بدان جانب خرامیده آنجناب را از عبور
مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال
نایرهٔ قتال اشتغال نموده اکثر اوقات میرزا عبداللطیف غالب شد و یکی از قرابات میرزا عبدالله شیرازی گرفتار
شد و میرزا عبداللطیف او را بجان امان داده و در خلال این احوال از سمرقند خبر رسید که میرزا عبدالعزیز مرتکب
امور نالایق میشود و دست تعرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیک این خبر شنوده بجدید تمام
بپسر نوشت داما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بطافی کرده نزدیک بان رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بمیرزا
عبداللطیف سپارند و درین اثنا از پس پرده غیب صورتی روی نمود که بر صفحه خیال هیچکس مصور نگشته بود و شرح
واقعه آنکه میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره در خدمت
میرزا الغ بیک میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منقش میگردانید و در آن
اوقات که پدر و پسر در برابر یکدیگر بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخته رایت کشورستانی
بجانب سمرقند برافراخت و میرزا عبدالعزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر را مضبوط ساخته
تحصن نموده و میرزا الغ بیک پس از آنکه این خبر شنود مضطرب شده عنان یکران بجانب دار الملک گردانید
و سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند از قرب وصول آنحضرت اطلاع یافته و ترک محاصره سمرقند کرده بمیان ایل
ارغون شتافته و میرزا عبداللطیف هم از آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ روی
بسوی پسر آورده در قریه دمشق تلاقی فریقین روی نموده و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر
خونریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و سنان و خنجر و شمشیر بران بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک
هلاک انداختند و هنوز بمقاتله و محاربه مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیک را گرفته
بانطرف پشته بپایان برد و آن پادشاه عالیجاه روی بسمرقند آورده تحیر و تاسف میخورد و چون بدروازه
شهر رسید میرانشاه قورچی که کاشته آنجناب بود در روی قلعه را مسدود کرده از دخول مانع گردید و میرزا
الغ بیک با خاطر حزین و دلی پرغم باتفاق میرزا عبدالعزیز و معدودی چند از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی
چند در آنجا فراغت نماید و از تعب دوران و محنت روزگار بپایان برآساید و بعد از وصول کوتوال آنقلعه
را ابراهیم پولاد که ملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرده و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع
یافته مانند صیدی که بپای خود بدام میافتد رود نزد میرزا عبداللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت

سلطنت

سلطنت نشسته بود و میان پدر و پسر ملاقات واقع شده سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن اوان
آن ناجوانمرد بتقلید صاحب قران سعید گرده مغلوکی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشانده بود و عباس
نامی را که پدر او میرزا الغ بیک بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان
فرمود که هرچه مقتضای شرع شریف بوده فرموده باشند تقدیم رسانید و مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا
الغ بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکی رحمة الله که بان امر عدا استان نشد و بعد از آن میرزا عبداللطیف جناب الغ بیگی
را با میر حاجی محمد سپرد که بحج برد حضرت مخدومی در روضة الصفا نقل فرموده اند که امیر مشار الیه گفت که بهنگام
شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و اغلب منهج و سر در اسپ میراند و از هر باب
حکایتی با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید پس نگریستم یکی از
قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبداللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا
الغ در محلی که ایام داری باشد فرود آید و چندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ چون این خبر
شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال از بشره همایونش ظاهر شد در قریه که در آن نزدیکی بود فرود
آمدیم و بنابر برودت هوا میرزا الغ بیک فرمود که در پیش او آتش افروخته کباب کنند و بعضی از ملازمان بموجب فرموده
عمل نمودند که ناگاه شراره از آن نایره بروی پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش
آن آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن هم بدانستم یعنی تو دانستی که حال چیست و در آن اثنا عباس با کسی
دیگر بآن خانه درآمدند و چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد و بخود اندر خواست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که
همراه عباس بود پوستین جناب پادشاهی از دوشش برداشت و عباس جهة آوردن ریسمان از خانه بیرون رفت
من در را بستم با میرزا الغ بیک غسل برآورد الغاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و در نزدیک مشعل که میسوخت
نشانده بیک ضرب شمشیر آبدار چراغ حیاتش را اطفا داد و میرزا عبداللطیف قبل از این واقعه بدو سه روز برادر خود
میرزا عبدالعزیز را کشته بود و آن بی عاقبت بحب سلطنت همچنان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت
و برادری را که در عنفوان شباب و جوانی بود قتل نمود و ایام جهانبانی او زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا
والاخره ذلک هو الخسران المبین یکی از شعرا این قطعه را در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک نظم کشیده نظم الغ بیک آن
شاه جم اقتدار ٭ که دین نبی را از آن بود پشت ٭ ز عباس شهد شهادت چشید ٭ شدش سال تاریخ عباس کشت
ذکر اولاد آن پادشاه جمجاه ٭ بر ضمیر مورخان عالی اسناد پوشیده نماند که خواتین میرزا الغ بیک پنج نفر بوده
برین موجب ٭ آق سلطان خانیکه بنت سلطان محمود خان ٭ حسن نگار خانیکه بنت شیخ جهان ٭ شکر بی خانکه
اکه یکی بنت امیرزاده محمد سلطان ٭ سلطان بنت میرزا خلیل سلطان ٭ و از سراری آنحضرت شش نفر بحباله درآمده
بر بمیوال ٭ رقیه خاتون ٭ مهر سلطان بنت توکلبار بوقا ٭ دولت بخت بنت شیخ محمد برلاس ٭ دولت سلطان بنت خواجه سعید
بخا بنت آق صوفی اوزبک ٭ سعادت بخت بنت بیان کوکلتاش ٭ و از اولاد ذکور آن پادشاه مغفور میرزا عبدالحمید

میرزا عبداللطیف میرزا عبدالعزیز مشهورند میرزا عبدالرحمن در صغر سن فوت شد و میرزا عبدالعزیز که
در قلم آمد پیش از پدر بدو سه روز بحکم برادر بعالم دیگر رفت و مآل حال میرزا عبداللطیف عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله
تعالی و از دختران میرزا الغ بیک هفت نفر تا این ذره احقر بوضوح پیوسته برین موجب طغای ترکان که در طفولیت فوت
شد و خانزاده بیگم که مادرش آکه بیگی بود و تغلق ترکان که از سعادت بخت تولد نموده و حسن سلطان که در دو سالگی
از عالم انتقال نمود آکا بیگم و اقباشی و سلطان بخت که مادر ایشان رقیه خاتون است ذکر بعضی از فضلای زمان میرزا
الغ بیک و چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیک بوفور فضل و علم از سایر اولاد و احفاد حضرت صاحب قرانی امیر تیمور گورکان
امتیاز وافر داشت و همواره همت بر تربیت و رعایت علما و فضلا میگماشت در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده
سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال اقبال دولتش در غایت رفاهیت می غنودند از آن جمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است
که در علم هیات و ریاضی و نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیک گورکان رصد می ساخت آن جناب باتفاق مولانا
معین الدین کاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده روم بمشیت آن امور می پرداخت مولانا
بدخشانی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل می نمود و نسب شریفش بمولف کتاب هدایه
می پیوست خواجه افضل الدین کستی از جمله اعاظم اکابر علمای سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده و تعلیم و اقدام می نمود اکبر سید
عاشق مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و از جمله مولفات آن جناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات
مشهور است خواجه فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و بحال خواجه [illegible]
بصفت فضل و کمال آراستگی داشت و همواره اوقات شریف را بتدریس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما مشغولی میفرمود
و این مطلع از جمله منظومات اوست نظم قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان سوی من آن سرو روان شو که فدا کنم
جان مولانا علاء الدین علی قوشچی اعلم علمای زمان و حکمای دوران بود و او در صغر سن منظور نظر عنایت میرزا الغ بیک علی مح
شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه بدرجات علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند میگفت جهت کمال خصوصیتی که
با نور بصر دانشش می شناخت بنابران بقوشچی اشتهار یافت و از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی
مشهور است و مستحسن طبایع جمهور علمای نزدیک و دور مولانا در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بعد
فوت گرفتار شده درخت بقا بباد فنا داد مولانا خیالی در سلک شاعران بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمت الله در طریق
تلمذ سلوک می نمود این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد شعر ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو
فارغ ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه بدخشی در زمان میرزا الغ بیک سرآمد شعرای سمرقند
بود این مطلع از جمله منظومات اوست مولانا ای زلف شبستان تو در زیر آفتاب از شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب
ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر میرسلطان محمد جوانی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف
از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال میگردید و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی نیندیشیدی
و در جود و سخا در حد طریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان ترکی

گزیت

گزیت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چون شما درین امر تقلید آن حضرت نمی نمایید میرزا سلطان محمد در
جواب این بیت را خواند که نظم میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که آن کشیده عنان باشد این گسسته مهار
و میرزا سلطان محمد در زمان خاقان خجسته صفات مدت پنج سال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و آن وقت
که آن حضرت در ولایت ری فوت شد شاهزاده از خرم آباد لرستان بری شتافته و در یورت جد بزرگوار فرود آمده
از آنجا باصفهان رفت بعد از ضبط آن بلده عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبدالله بقدم مقاتله و مقابله
از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبدالله شکست یافته
پناه بقلعه استخر برده و لشکر عراق اموال سپاه را غنیمت گرفته میرزا احمد مقرون بنصرت و ظفر بشیراز در آمده
از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنابر التماس میرزا عبدالله باسطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد
وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا احمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان
محمد او را منظور نظر عنایت ساخته فرمود که در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و الا بخراسان رود و میرزا
عبدالله بامید مصاحبت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عنایت میرزا
علاء الدوله اوقات گذرانید اما در روز واقعه سرمات چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی
بجانب میرزا الغ بیک نهاد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن گشته گردنکشان آفاق سر از اطاعت بر خط
فرمان او نهادند مگر امیر جهانشاه بن قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را بتصرف در
آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان او خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بمضمون حضرت خاقان
سعید بنام میرزا جهانشاه بر قلم آورد برین منوال که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند
که چنان استماع افتاد که کارکنان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این صورت بی قاعده
واقع شده می باید که ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بملکی که خاقان سعید مغفور جهت او تعیین نموده قناعت
نماید و الا امید از قتال و جدال نشتابد تا مقتضای قضای ایزد سبحانه بظهور آید میرزا و نشان زده در صحبت قاصدی
سخن دان ارسال نموده و بنفس نفیس با لشکری بی قیاس در عقب لشکری روان شد و چون امیر جهانشاه از مضمون نشان
اطلاع یافت مضمونش را معلوم فرمود و متعجب گشته گفت این شخص از کمال تهور و شجاعت یا از نشاء جنون بهره تمام دارد که
بمثل من پادشاهی چنین می نویسد و با سپاه فراوان روی به عراق و فارس آورد و چون بین الفریقین تردد
نمودند رسل و رسایل از طرفین در میان انداختند و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان
محمد بشیراز بازگشته امیر جهانشاه بطرف آذربایجان عنان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد صاحب
سعادت پنج سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده و در [illegible] در جنگ [illegible] بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتیغ
مالک الملک صدر بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت و بر توفیق اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد
آمد گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا محمد سلطان بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت نمودن بجانب عراق بعد از وقوع

چون میرزا سلطان محمد بن بایسنغر ممالک عراق و فارس را معمور گردانید و شنید که میرزا الغ بیگ بجانب ماوراء النهر رفت از غایت علو
همت کمند اندیشه بر تسخیر مملکت خراسان افکنده با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود و در نواحی جام آن دو
برادر بهم رسیدند و گردان هر دو لشکر و مردان هر دو کشور در هم آویخته داد جلادت و مردانگی میرزا بابر بر جنود نامحدود
مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال برادر نهضت فرمود بظهور رسانید آخر الامر نصرت و پیروزی بر پرچم میرزا
سلطان محمد وزیدن گرفت و میرزا بابر شکست فاحش یافته با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب فنا بساحل نجات
کشید و خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامید و رایت عظمت مرتفع
گردانید بعد از نظم امور مملکت روزی چند به بسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم از قید میرزا بابر روزی
چند اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش از عراق آورده بود روان ساخت و در آن زمستان
در بلده فاخره هراة قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید و امیر حاجی محمد عاشرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه
کرمان بود و در آن اوان از سایر امرای میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار ممتاز و مستثنی میبود و آغاز ظلم و تعدی کرده
ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه پا زرد و هرچه خواجه غیاث الدین احمد بن احمد خافی که در دیوان میرزا محمد در کار
امر امیر بود او را از اشتعال نایره جور و بیداد منع فرمود بجایی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک و مال راه
یافت و هر کس توانست از هراة گریخت عنان عزیمت بملازمت بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعه عماد
بسر برد بدستور سابق آن حصار را بامیر محمد صالح سپرد و از راه ابیورد روی توجه باستراباد آورد و گماشتگان میرزا
سلطان محمد را از آن ولایات بیرون تاخت و بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان
محمد پیوسته رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر ساخت و میرزا علاء الدوله را بحکومت گرمسیر روان ساخت و با سپاه
ظفر نهاد متوجه استراباد گشت و امیر حاجی محمد عاشری را با بعضی از امرای جلادت آیین برسم منقلای از پیش
فرستاد و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون رفته در مشهد زار بامرا رسیدند از جانبین طالبان
نام و ننگ در میدان جنگ تاختند به تیغ خون فشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و هنرنمایان نشان روز نهاد
در یکدیگر کشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا بابر گشت و سپاه خراسان انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر
حاجی محمد قاشرین و فوجی دیگر از امرای طومان در نوشت از انجا میرزا سلطان محمد در ولایت طوس ضبط اموال را
بعهده خواجه پیر احمد خافی کرده از عقب امرا ایلغار نموده در اثنای راه گریختگان معرکه را در مشهد رسیده صورت حادثه را
عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی
در موکب همایون نماند و چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسیدند لشکریان جرجان پراکنده شدند و میرزا بابر بار دیگر
بقلعه عماد رفت و میرزا محمد بتصور آنکه شاید فی الحال کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان عزیمت بطرف طوس معطوف
گردانید در راه خبر یافت که اردو ویران شده مردم سر خویش گرفته اند در راه گریز پیش و کیفیت این حال چنان بود که
بعد از آن قتال میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان لشکریان افتاده خبر

خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود هیچکس را آگاه نتوانست داشت و میرزا محمد معسکر خالی دیده متحیر گردید و یک دو روز توقف
فرمود و درین اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از گرمسیر بهراة شتافته و گماشتگان آنجناب را عذر خواسته و بر مسند فرمان
دهی نشسته آنگاه میرزا محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخته گفت مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و او
حالا در آن بلده لوای سلطنت مرتفع کرده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنانست که بعراق مراجعت نماییم و مردم خود را
جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان نهضت فرماییم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر
بعد از شنیدن این خبر متوجه بلده هراة گشته میرزا علاء الدوله قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی [illegible]
بلخ آورده و میرزا بابر بدار السلطنه هراة در آمده همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصار را محاصره
کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر حضرت شهریاری متوجه است که بنده ازین
قلعه بیرون آیم باید که بحضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر قریش رفته سوگند خورند که بهیچ وجه متوطنان حصار را نرنجانند و کسی دیگر
را نگذارند و قصدی اندیشند و میرزا بابر برین موجب تقدیم رسانیده که مولانا احمد یساول با موافقان از حصار بیرون آمد
و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او
بتقدیر قادر بی مانند میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکسب فضایل نفسانی و کمالات انسانی
معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت اما سوداوی مزاج و تندخوی بود بگناه اندک عقوبت بسیار می
فرمود و او از بدایت ایام صبی در ظل تربیت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت را با او بمقدار محبت بود که
موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بدرجه
شهادت رسانیده برادر را بجنت فرستاده در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد
و تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس بقرائت خطبه و امر پیشنمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام بجای
داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسان و ترخانیان مثل امیر محمود دوالنوق و سلطان یوسف و میر
اسمعیل صوفی ترخان که در ملازمت جان سپاری کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در زمان فرار
میرزا الغ بیگ آنجماعت امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد که بملازمت میرزا عبد اللطیف می بودند کشته بودند
القصه بنابر قتل امرای ترخان سایر نوینان از سلطنت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیگ
و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او بایکدیگر سخن در میان آوردند و کمر بر جه نامرقصد قتلش کردند
و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه ۸۵۴ در کمینگاه علم نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سا از باغ چهار باغ بطرف
شهر می آمد تیری بسوی او می انداختند و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد
برمی آورد که تیر رسید لاجرم جمعی که همراه او بودند متفرق شدند و دشمنان خود را باو رسانیده سر نحسش را از بدن جدا
کردند و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیگ آویختند مدت پادشاهی عبد اللطیف ششماه و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت
را تکرار می نمود   پدرکش پادشاهی را نشاید   وگر شاید بجز ششمه نپاید   از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف

بدست باباحسین نامی کشته گشت کلک قضا تاریخ کشته شدنش را باباحسین نوشت نظم باباحسین کشت شب جمعه‌اش به
تیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت و میرزا عبداللطیف را نه پسر و یک دختر بود بر موجب میرزا عبدالرزاق که در
هفده سالگی بحکم میرزا سلطان ابوسعید زهر هلاکت نوشید و میرزا احمد که در وقتی که شانزده ساله بود و بزمان سلطان ابوسعید
گورکان از جهان گذران انتقال نمود و محمود میرزا که در دو سالگی فوت شد میرزا جوکی که سالها با میرزا سلطان ابوسعید مخالفت
کرد و در قلعه اختیارالدین بجهت اضطرار روی فرار بدارالقرار آورد و محمد باقر میرزا که در ایام طفولیت وفات یافت
دختر قتلق سلطان نام داشت و او نیز در عنفوان جوانی بعالم بقا شتافت القصه چون میرزا عبداللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق
امرا و اکابر میرزا عبدالله شیرازی علم سلطنت بجای او مرتفع گردانیدند ذکر توجه میرزا ابلقاسم بابر بجانب بلخ
و بیان عصیان اویس بیک بعد از املاک خراسان سابقا خامه مشکین شمامه این خبر بگوش مطالعه کنندگان رسانید
که میرزا علاءالدوله چون خبر توجه میرزا بابر را شنید دارالسلطنه را بازگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراخت
و بعد از حصول مقصود فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکر جلادت اثر
متوجه استیصال برادر گشته و میرزا علاءالدوله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا بابر پس از آنکه
ببلخ رسید و با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاءالدوله نهضت فرموده و اسباب جمعیت
او را بنیاد برانداخت و ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را با میر درویش هزار اسبی برادر
امیر علی ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دارالسلطنه هراة برافراخت و چون از سمند دولت جلال
نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون صورتی در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب فساد و بیداد
بر روی روزگار هرویان گشاده شرح این حال آنکه میرزا بابر در وقت اختیار سفر بلخ در قلعه اختیارالدین
را باویس بیک سپرده و اویس چند روز با میر کوتوال پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین
کرد و بنای سرکشی و غرور در کاخ دماغ راه یافت بدخیال استقلال اسباب حصارداری مرتب ساخت و بدست بی
شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت و گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌نشست و
شراب می‌خورد و بعضی از اصحاب حسن و ملاحت را بزجر و تکلیف از میان بازار کشیده بپای حصار می‌برد و با آنکه
میرزا بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود و اویس همچنان در مقام
عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعه سپهر دوار لاف
همسری میزد محاصره و محاربه لایق ننمود و رای جهانگشای بر حل این واقعه مشکل گماشته یکی از امکنان نزد اویس
فرستاده پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه پادشاه جهانگشا شبی بشهر رفته
و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد که ما نیز متعاقب میرسیم و طایفه نیز از عقب روان ساخت و علعله
در قلعه افتاد که پادشاه رسید و اویس تا دهلیز حصار پایان آمد آنحضرت را استقبال کند و آن بهادران
که ملازم بابری بودند شیخ منصور نامی در روی او دوید و اویس بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران

دیگر خود را باویس رسانیدند و بضربات پی در پی جسد او را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس
یوسف شاه و مراوزکان که متحصن بودند بپای اضطرار از حصار بیرون آمدند و کلید قلعه را بنواب درگاه والا جناب
سپردند و ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاءالدوله پیش میرزا بابر آمده
عرض کردند که جناب شهریاری بزی دیگر گشته بشهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد چون از ملازمان فی الحال
بتفحص حال مشغول گشتند میرزا علاءالدوله را از وثاق اسکندر بیک کشیده بیرون آوردند و حسب الحکم بعضی از اهل
اعتبار سپردند و در شتا میرزا بابر بنا بر وعده که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت
عزیمت برافراخت و چون ببسطام رسید عنان نصرت ببسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت
انداخت گفتار در بیان قضیه میرزا سلطان محمد و میرزا بابر در منزل خسار کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرو
ریاض کامرانی بتقدیر جناب جلال سبحانی در شتای میرزا سلطان محمد بن بایسنغر کرت دیگر لشکر بر تصرف ولایات فارس
و عراق درهم کشید و بعزم تسخیر خراسان در زمره برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا بابر در ولایت
بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلامی خواجه مولانا را که در آن ولا بواسطه استیلای سلطان ابوسعید میرزا از
ماوراءالنهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا سلطان محمد فرستاده و التماس صلح فرموده و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب
شتافته و شرایط سفارت بجای آورد و میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن سر باز زد و عاقبت بنابر وفور
الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا بجنبانید و هم برین موجب قرار یافت که حدود ولایتی که از ممالک خراسان
داخل دیوان عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا سلطان محمد موشح و مزین
گردد و میرزا بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بصلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت
و در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا احمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان
گذشته بحوالی اسفراین درآمد و میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفته و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران
متوجه میدان قتال گشت و میرزا احمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استراباد
تافت و در موضع جاران آن دو سپاه شوکت دستگاه بهم رسیدند و بهر جهت نیران مصاف تیز گردانیدند و
میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و نقش نعش بر سپاه خراسان تاخته هر سو که تیغ و سنان بر افراخت
سر و سینه خصم را خورد ساخت و میرزا بابر صدای گیر و دار در معرکه کارزار انداخته به تیر و سنان و به شمشیر
تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر بوسعید میرم از میرزا احمد در آن روز گریخته نزد میرزا بابر
رفت و گفت که میرزا احمد قصد قول بزرگ دارد و مناسب آنکه لشکریان کوچه باز دهند تا او بمیان صفوف باز آید
آنگاه از اطراف بر سر او درآمده نگذارند که بیرون رود و مقارن الحال شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان
حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنغر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر بوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفتند
و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند و زمان کوشش و کشش امتداد یافته افراد امر نسیم فتح و ظفر

از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمده و جنود عراق روی بانهزام آورده میرزا سلطان محمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر
شد و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را اتفاقا طلب کرد
بزبان سرزنش گفت از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان شد دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی
و خود را بدین بلا گرفتار گردانیدی میرزا محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می‌نمود
و میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادر جوان که در شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از
مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان را حیات سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بقطع رشتهٔ
حیاتش اقدام نمایند در اثنای راه میرزا محمد جراحی را طلبیده که زخمی را که در دستش بود ببندد و موکلان گفتند مهم
ازین گذشته است الجناب فرمود که بابر مروت بگردد گفتندی گفت پس مرا کجا برید و همانجا فرود آمد و سر تسلیم پیش
انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیکضرب شمشیر کارش را آخر ساخت ز دوران اساس فرح را منیت مدار
از دایرهٔ زمانه دوران قرار زنهار امان ز دهر امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا
بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعمای الهی بجای آورده فرمان داد تا نعش برادر او را بدار السلطنه
هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت همان روز
بفیصل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیهٔ عاریت عاری
گردانند اما شخصی که میل کشیدن از فعل شنیع بود بر آنجناب رحم آورده آب در چشم آورد و میل را بر وجهی بر پلکهایش
کشید که بمردمک دیده آسیب نرسید هر چند مناسب بمکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی
میرزا ابو القاسم بابر آن بود که جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی و آن را
عفو فرموده مضمون کلمهٔ العفو عند القدرة من علو الهمة بظهور رسانیدی اما چون سررشتهٔ اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای
قدرت است و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر بی توفیق ازلی بر حال روزگارش تافت و امثال آن افعال
ناپسندیده ازان پادشاه خردمند صدور یافت **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر ابو القاسم بجانب دار الملک
شیراز و مراجعت فرمودن بنابر تمشیت مهمی کارساز** چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب
برادران فراغ بال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و عراق آورد بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد نقصان
تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود و از ترشیز براه یزد و جرد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت
از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابنای امیر فیروزشاه بسعادت
زمین بوس استسعاد یافتند و امارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسید
و منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از دار العبادهٔ یزد بشیراز خرامیده بانشاط و دست نوازی چنگ عیش
و عشرت ساز داد و با جوانان ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بجرع بادهٔ خوشگوار اختیار کرده چندروز
قدم از بزم انبساط بارگاه سلطنت ننهاد و دران اثنا خبر استیلای سپاه ترکمان در بلدهٔ ساوه اشتهار یافت

میرزا

و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت آن واقعه چنان بود که بعد از فتح حصاران میرزا بابر
هر یک از ولایات عراق و فارس را بامرای یکی از ارکان دولت فرمود و از انجمله حکومت ساوه را با امیر شیخ علی بهادر و ولایت
قم را با امیر درویش علی تفویض فرمود و ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده مردم آن ولایات
را در مصادره و مواخذه کشیدند و چون امیر شیخ علی در اشتعال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه
بجهت آنکه که دران حدود بودند التجا نمودند بترکمانان پیکانه بسر امیر شیخ علی ریختند و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند
و از شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است را کان به تحت تصرف امیر جهانشاه ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده
طایفه از سپاه ترکمان بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و بارهٔ شهر را محکم ساخته متحصن شد و بعد از انقضای
چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این خبر شنوده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر بن میرزاده احمد
بن امیرزاده عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان مفوض داشت و بنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنای
راه ایلچی از جانب خراسان رسید و بعرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج نموده و خلقی بی نهایت در ظل عاطفتش
جمع آمده اند بنابران میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در روز پنجشنبه سیزدهم رجب سنه [illegible] از کوشک زر عنان
کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه به تفت یزد رسیده حکومت آن ولایت
را بمیرزا اسمعیل ابن میرزا احمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا بهراة توسن رایت عزیمت برافراشت و بعد از وصول بدان
ولایت امیر سلطان حسین بحکومت نصب نمود و موکب همایون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بدولت و اقبال
بمستقر جاه و جلال نزول فرمود و بوضوح پیوست که هم میرزا علاء الدوله بحمایت امیر پیر درویش هزار اسبی مفصل گشته
و از آنجا از راه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه بشرح میگردد و کیفیت این اجمال تفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله
بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع حالات** دران اوان که دیدهٔ ستم دیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین
محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه رسانید و از آنجا راه میمنه و فاریاب پیش گرفت
و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود ابن امیر بایزید که خواهر او در حرم پادشاه بسر میبرد و بابا یاران ارلات
که دران حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بسلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و
میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاه آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی بابا که طبرستان
در برابر ارلاتیان در آمده میان ایشان حربی صعب دست داده امیر سلطان محمود بزخم تیری که خورده از پای در افتاد و میرزا
علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاد و از راه لنگر بنانیه متوجه دار السلطنه هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده
ملوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از ولایات خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش
بر ولایت هراة رود و بدین شهریاری طالع رسید و بیک حمله سلک جمعیت او را متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از
هراة رود بسیستان گریخته از آنجا بری شتافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله
بکجا انجامید نوبت دوم مجلس عیش آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین

جام های راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی درکشید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابابکر
یافت عنان بازگیر همت بصوب تسخیر ولایات فارس تافت و حکام و کلانتران بابری از مقاومت او عاجز گشته روی بصوب
خراسان آوردند و در شهور سنه میرزا معزالدین سنجر و میرزا خلیل سلطان و سایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر
اعلی آمده کیفیت حال عرض کردند و هم درین سال میرزا بابر خواجه میر احمد خوافی را بنابر تهمتی که ازوی در خاطر داشت مواخذه
کرد و بر موجب تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی ازوی گرفته دیگر چیزی می طلبید تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی
جهان فانی را بدرود کرد و روی در مبرات الجنان آورد و در عمارت فراز شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معاریش بود مدفون
گشت **ذکر پادشاه بانایه میرزا سلطان ابوسعید** سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال فراست
و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحب قران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید
معدلت و مرحمت گستری بمقداری مبالغه می فرمود که هیچکس زیاده بران تصرف نمی نمود و فروغ رای جهان گشایش ساخته
ملک و ملت را منور داشت و ما بحیر که دون سایش نور ماه و خورشید مفقود و نابود می پنداشت در تفصیل اقتصار احکام
شریعت نبوی بجا و زنمود و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد در ایام دولتش
ولایت ترکستان و ماوراءالنهر و طبرستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن
معدلتش تفرقه و خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای عدل و احسان بر مفارق متوطنان آن
بلدان جنت ممدود و مبسوط گردانید معدلتش بست بنیروی خویش گردن ده گرگ بیکموی میش تا در عهد دولتش
جهان در گشاد بید مگر نزید زطوفان عاد و میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه ابن
امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت میرزا الغ بیگ گورکان می نمود و پیوسته نقش گیری بر صفحه ضمیر می نگاشت
و منتظر فرصت بوده خود را از ابنای زمان و بتکفل امر جهانستانی سرافراز تر می پنداشت و همواره بر خاطر فیض
بخش و ضمیر آفتاب و رحش اصحاب تیقظ و انتباه واستمداد همت می نمود و بزبان حال لسان مقال سعادت سلطنت
و اقبال را از میامن فرخنده باطن ایشان استدعا می نمود چنانچه سابقا مذکور شد و در شهور سنه که میرزا الغ بیگ
گورکان و میرزا عبداللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشتند و آنجناب باستظهار عونیان
خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ این خبر شنوده از برابر پسر برخاسته روی بطرف سمرقند آورد
و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر سمرقند بمنازل ابل ارغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبایی بمده انتظار
لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا عبداللطیف پدر را گشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاد و آنجناب
را بسمرقند برد و حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید حبس گریخته بخارا اشتافت و بحسب اتفاق در همان شب که میرزا
عبداللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبدالله شیرازی پادشاه گردید و میرزا سلطان ابوسعید در اکثر اوقات
ازوی بسلطان سعید تعبیر خواهد کرد از حبس در بخارا خروج نمود و یکی از داروغگان بخارا آنجناب را گرفته در حصار تعلق
تنگتر از حوصله بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبداللطیف بدان دیار رسید امرا و اعیان بخارا

بقدم اعتذار نزد میرزا سلطان ابوسعید رفته زبان باستغفار گشاده آن شاهزاده صاحب سعادت را از حبس بیرون
آوردند و بر مسند سلطنت نشاندند عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه بر آمد باوج ماه رسید از آنجا
که غایت علو همت آن خسرو عالی گهر بهمت بلند منزلت بود با وجود بدایت و ایام کامکاری و افتتاح ایام شهریاری سلطنت
ولایت بخارا قناعت ننمود و کمند اندیشه بر کنگره تسخیر ولایت سمرقند افکند و میرزا عبدالله از خیال استقلال آن مرکز دایره خود
جلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند افکند و میرزا عبدالله غالب شد
سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان معطوف گردانید و شهر یسی را جهت تصرف در آورده روزی چند در آن
بلده بفراغت بگذرانید و میرزا عبدالله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرای نسبت
پناه بدان جناب فرستاد و آن طایفه در وقت زمستان عازم یسی گشته سلطان ابوسعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز
محاصره کرده در اثنا فوجی از معتمدان خود را بطریق شبیخون از شهر بیرون فرستاد و تا از دور سپاهی نمایان نموده
و آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابران تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان
میرزا عبدالله راه یافته سر خویش گرفتند و راه سمرقند در پیش و سپاه سلطان ابوسعید دشمنان را متعاقب نموده بسیاری
از حمال و اثقال ایشان را غنیمت گرفتند و چون گریختگان بسمرقند رسیدند میرزا عبدالله راه یافته سر خویش گرفتند و
چون گریختگان بسمرقند رسیدند میرزا عبدالله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم فرموده
بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله و شتاب نمود و از آنجانب سلطان سعید متوجه نزد ابوالخیرخان که در آن زمان
پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاد و مدد طلبید و ابوالخیرخان ملتمس او بقبول اقتران داده در نواحی میرزا سلطان
ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تایید روی بدارالسلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبدالله از اتفاق اعدا آگاه شده
با لشکری عدد اقطار امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک گذشت سپاهی سپاه مخالفان ظاهر گشت و آن دو پادشاه
عالی گهر صفوف قتال راست کردند از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تمام قوت و جگر
ناتوان داشتند و داد بردلی و پهلوانی دادند آخرالامر بتایید ملک مجید شامل سلطان سعید شد و میرزا عبدالله عنان
فرار بصوب فرار منعطف گردانید و در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر پنجه تقدیر گشته
در شب شنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت درکشید و سلطان ابوسعید
بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه اگر
اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد برخواهند گشاد و دفع ایشان پیش نهاد همت ساخت
و چون نزدیک شهر رسید امرای ابوالخیرخان که همراه موکب اعلی بودند غافل کرده یکسواره بدروازه شتافت
و مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانند المزدم علی الفور
بموجب فرموده عمل نموده و سلطان ابوسعید بسمرقند در آمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و باره شهر را مضبوط
کرده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابوالخیرخان و امرای او فرستاد و پیغام داد که بیمن امداد حضرت

خاقان دار الملک ابا و اجداد بحیطه تصرف این جانب آید مناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بطرف منازل خویش مراجعت فرمایند
که فایده در آن مترتب نخواهد یافت ابوالخیر خان چون دانست که چاره منحصر در این التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف
داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال ضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع ابواب عدل و انصاف
قیام نموده رقاب و نواصی در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را بسیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو
انوار عدالتش به اطراف دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمانش قرار یافت
و یازده سال دیگر از اقصای ترکستان تا حدود آذربایجان در حیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری
این ولایت بجائی رسید که زیاده بر آن متصور نتواند و چون اقبالش بسرحد زوال رسید در اوایل شعبان سنه ۸۷۳ روی
بجانب عراق و آذربایجان آورده در حدود قراباغ آران ویران شده اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دوسه روزی مقید بوده آخر به
سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایت عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و کامی حالات آن سلطان صاحب
سعادات در ضمن داستانهای آینده سمت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد ابن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین
طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرخ و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمت الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزرای
سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی
و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابل قاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن جهة آمدن سلطان سعید بمملکت خراسان

پادشاه بهرام شکوه میرزا بابر در اواسط سنه [illegible]
نوبت دیگر عنان تسخیر فارس و عراق فرموده در روز دوشنبه بیست و سیوم رجب از دار السلطنه در حرکت آمده بعد از طی منازل
و مراحل بلوه رباط جوشان را معسکر همایون منزل ساخت و در آن منزل یکی از نوکران میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بعرض
رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارند و چون صدق آن سخن بوضوح انجامید [illegible]
میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روز مقید بوده ع او نیز سوی ملک عدم گشت روان و میرزا بابر
در آن مقام باداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال بدولت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرموده و در بیست دوم
ذی قعده سلطان اباد استراباد نزول نمود و آن زمستان در آن مکان توقف افتاد و چون فصل شتا بآخر رسید
و بهار شد پادشاه از یورت قشلاق جرجان فرمود و بنیت امضای یورش عراق در حرکت آمد و در اثنا از جانب بلخ
ایلچی رسید بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر ولایات خراسان بسرعت برق و باد از آب آمویه
عبور فرموده امیر پیر درویش و امیر درویش علی باظهار جلادت تا اندخود پیش رفتند و بعد از محاربه هردو
برادر بزخم تیغ زمرد پیکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف میرزا سلطان ابوسعید
قرار گرفت و غبار فتنه و آشوب در تمامی ولایت خراسان سمت ارتفاع پذیرفته میرزا بابر چون این خبر استماع نمود دفع آن
حادثه را از تسخیر عراق و فارس لازم دانسته عنان مراجعت انعطاف داد و فوج ماوراء النهر را پیش بنیاد ساخت و در
طی مسافت مسارعت نمود و پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور فرموده از طرف بلخ خبر آمد که سلطان ابوسعید العود

احمد خوانده بدار الملک خویش باز گشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا بابر بدستور معهود در
طی مسافت رسم مبالغه بجای آورده در غره رمضان سنه [illegible] از معبر قندز و بغلان عبور کرده روزی چند در ارسنگ لنگر اقامت
انداخت و امرای عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا بابر [illegible] دار السلطنه هراة بسمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند

چون امرای با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر یک جمع کردند
در اندک فرصتی شه پاک دین و امرا و لشکریان زمره بیاول و طایفه کشتی از آب گذشته چند روز بیاول سرای محل
نصب اعلام کشورگشای گشت آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز بسلامت عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و
در آنجا موماک رفته ثم و لشکر از رنج فرسودگی رسیده خلقی باسودگی و در نوبنداک خواجه نظام الدین نور
و دکه از اولاد صاحب هدایت بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تایید
رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب تمهید بساط صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنودند و در اواخر مولانا
فتح الله گفت که و ما علی الرسول الا البلاغ المبین یک سخن مانده و مرا نکند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدام است
گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من بجنگ پورش این ولایت را گرفته ام آسان باز نخواهم داد انکارات و امرا از استماع
این سخن در غضب و درشت گوئی بیشتر از بیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ رمضان
میرزا بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امرای عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب ایام عید بتقدیم رسانیده
کوچ بر کوچ متوجه سمرقند گردید و در روز چهاردهم شوال در یک فرسخی بلده مذکوره نزول اجلال فرموده قبه و سراپرده
بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از آنجا میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اشراف
و اعیان سمرقند خاطر بر تحصن قرار داده رعیت بیرون شهر را باندرون در آورده برج و باره را مستحکم ساخت و چون
میرزا بابر در قریه جبر نو منزل گزید از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم
کابل و محمد بیک تیغ جلادت آخته بدروازها تاختند و از لشکر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده باستعمال آتش
قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته امیر خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و فوجی مجروح و بیتر شدند و
چون اسیران را نزد سلطان ابوسعید بردند و آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده زبان عتاب امیز بر ایشان
گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید هست که بواسطه ما گرفتاران میانه شما بروزن صلح واقع شود این سخن موافق
مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان پرداخت و روز دیگر میرزا بابر مانند شیر خشمناک با جمعی کثیر از بهادران
بی باک روی توجه بشهر آوردند و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کارزار و دلیران روزگار قدم از دروازه
بیرون نهاده دست بانداختن تیر و زدن تیغ دراز کردند و در آن روز امرای مابری پهلوان حسین دیوانه علامت
مردانگی بظهور رسانید و خلقی بسمرقندیان از زیر خاک هلاک انداخت و چون سلطان مواکب بود این معارکه آن معرکه هولناک
هولگشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشید میرزا که خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز
در ظاهر سمرقند هرروز نایره قتال التهاب می یافت و شرار قتل و اسیر بر صفحات رخسار مردم اندرون بیرون

یافت و دران ایام از امرای سلطان سعید عبد العلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از سرداران لشکر در دست
بابر میرزا گرفتار شدند مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر بر دو سه مانز برآورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را
یارای حرکت نبود از هر دو جانب اهل صلح و صفا گشتند و متوسطان آغاز گفت و شنید کردند و بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه
عالیجاه سیر نگاه دارند سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و بر همه عهد و پیمان در
میان آورده میرزا سلطان ابو سعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخر پوشانیده رخصت میرزا
بابر نیز خواجه نظام الدین داود و مولانا فتح الله تبریزی و امرای سمرقند را البسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر سبز باد
ویجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از مرکی بسلامت عبور نموده میرزا بابر
جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند منظور نظر مرحمت گردانیدند صاحب ارجمند عنایت فرمود ایالت
قبة الاسلام بلخ با میر شیخ حاجی و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امتنا پای رکوکلتاش ارتفاع
یافت و پادشاه ملک بخش قندز و بقلان را با میر پیر سلطان داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاده
در چهارم ماه مذکور معزز و محترم بلده فاخره هراة رسید **ذکر فتح مملکت سیستان و قلعه مازندرانیان و بیان بعضی دیگر از
وقایع که در ایام ابو القاسم دست داد** در اوایل سنه بعرض میرزا بابر رسید که والی سیستان
شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد
خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صفحه ضمیر مینگارد بنا بر آن پادشاه عالیجاه امیر ... که با طایفه
از اتراک بتسخیر سیستان مامور گردانید و امیر خلیل بدان جانب روان شده شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشه شجاعت در
جبین همت خویش ندید و تمامت ملک نیمروز باو گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده
جزوجه فتح ... کرده و هم در آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام
یافته یکبارگی از سر حکومت در گذشت و بر دست یکی از نوکران خود کشته گشته سرش را نزد امیر خلیل بردند آن سر را
بدار السلطنه هراة فرستادند تا بر دار اعتبار آویزان کردند و هم درین سال میرزا بابر بتجدید نظر التفات در حال میرزا
سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابقا سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمانروا ساخت و در خلال
این احوال جمعی از دیو ساران مازندران که بفرمان امیر بابا حسن در قلعه عماد محبوس گردیدند در وقتی که امیر مشار الیه
در استراباد بود یکی از موکلان را با خود متفق ساخته خروج نمود تا کاه سر داروغه قلعه که نوکر امیر بابا حسن بود تاخته
او را بقتل رسانیدند و بر کسی اعتماد داشتند او را از حصار بیرون کرده اطراف آن قلعه را مضبوط گردانیدند و چون
این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید و از کمال تهور اظهار تهور نمود و چند ماه قلعه عماد در تصرف مازندرانیان
مانده آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت و با امید آنکه قوت دولت
روز افزون لطیفه ساز و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد را در خم ایوان نه شداد اندازد و در آن
اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و پلها و سایر اسباب قلعه گیری مشغولی می‌نمود مازندرانیان دم از مطاوعت

و انقیاد زده جمعی از ایشان جهت تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسن پیش
رفته دو مازندرانی از میان یاران خویش بنزدیک ایشان فرستادند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان
دستها دراز کرده تا بدست جلال الدین محمود و نوکران امیر بابا حسن رسانیده قاعده عهد موکد سازند و جلال الدین محمود
و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته و پایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند نتیجه
آن طایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر پیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم
مازندرانیان به تنگ آمده بود معتمدی فرستاده کجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه ثلمه که بده روز سوراخ
میتوان کرد و حالا هفت روز است که در آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر شبی منتظر باشند و چون روشنایی چراغ به
بینند بی دغدغه بپای قلعه آیند که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و یاران او در آن شب موعود منتظر بودند و چون
روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجاب عزم بالا
کردند و آهنگر و سیاره‌ها اوکند ... گذاشته قرب صد کس از آن برج در آمدند و مازندرانیان واقف گشته بعضی
جان به تک پا بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت نهادند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا بابر مبتهج و مسرور گشت و نسبت بآن سرداران شجاعت آثار لوازم احسان بتقدیم رسانید
و کوتوالی قلعه بدستور با میر بابا حسن مفوض گشت و در اوایل سنه مزاج اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال
منحرف شده مرض صعب بر ذات او استیلا یافت و اطبا در امر معالجه لوازم سعی بجای آورده و بعد از چند
روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظم و مهابت در جانب برج ثور ملکوک
گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هراة است و هشتم خانه میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب
نجوم واقع شد و از جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت چنانچه از سیاق
کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی **گفتار در بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بولایت مشهد مقدس
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم جاودانی** چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفای فاذا مرضت فهو یشفین علاج
شریف حضرت خاقان راحت کامل بخشید در بیست و پنجم شعبان سنه بعزم طواف امام عالی گهر و مرقد معطر علی
بن موسی الرضا بن جعفر علیه السلام از باغ سفید بیلاق فنار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام گذرانیده در روز
عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده و ماه شوال در آن باغ بپایان رسانیده در اوایل
ذی قعدة الحرام عنان ارتش گردون غلام بصوب مشهد مقدس انعطاف داده چهار دهم ماه مذکور در چهار باغ
مشهد نزول فرموده و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه منوره قیام نمود و سدید
علیه آن حضرت کعبه مرتبه را آورده و در آن زمستان یرلق قشلاق در آن ولایت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه
از ابر احسان گشت امید طوایف انام را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاده
چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب ناب بود و اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز

همراهش بوده اند و در متنزهات مشهد بر میفرمود و در ان اثنا روزی در موضع روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویش
ژولیده موی نیکو روی نزدیک پادشاه و امرا بر فراز سنگی پدید امده بی درنگی خواندن ترجیعی اغاز نمود و ان ترجیع
بر نسیج بیوفایی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود که **نظم** این همه طمطراق کن فیکون ذره
نیست پیش اهل جنون ٭ خواطر و اسماع و اکابر از ملاحظه این معانی ترجیع که عدد ابیاتش به پنجاه رسید بغایت محزون
و متالم گردیدند و درویش بعد از اتمام آن شعر هدایت انتظام از نظرها غایب شد چنانچه هر چند او را در کوه و دشت
طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا ماند ایام بهجت و نشاط **مصرع** بگذشت چنانکه یکدم و باد بدشت ٭ میرزا بابر در سیم
ماه ربیع الاخر سنه ٨٦١ که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عازم راه کان گشت و در موضع دلفوزی نوزول فرموده
پرداخته ناگاه ناخن آتش شعار که شهریار عالی مقدار را اجال او اهتمام بسیار بود و بلکه واهمی بر ضمیر فیض
پذیر پر گران امده بمشهد مقدسه مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت که **بیت** توبه زنی کردم و آمد بهار
ساقی توبه بشکنم از رفت ٭ بر زبان آورده خدام بارگاه سلطنت را به بسیط بساط عیش و انبساط مامور گردانید
و جامهای باده ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست لاله عذاران در کشید و در صباح شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی
در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد در مفرشته سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر سلطنت قرار
گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج تغیر و بر بعضی از امرا اظهار غضب کرده برخواست و بحرم سرا درآمد و در
چاشتگاه همان روز روز حیاتش بسر آمد آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بغرب فنا غروب نمود و
نیر آسمان سلطنت استقلال از اوج عزت و کمال بسر حد زوال تعلق فرمود و از مشاهده این حال ایرو وزیر
و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند و سیلاب خون از فواره دیدها چون رود جیحون روان کردیده و در ان
روز بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید **بیت** بر امد ابر از دریای اندوه ٭ ز دو بارید
سیل از کوه تا کوه ٭ روز دیگر امرای عالی گهر مراسم تکفین و تجهیز پادشاه مغفرت قرین پرداختند و
جسدش را در گنبدی که در جنب روضه رضویه واقعست مدفون ساختند جناب بلاغت شعاری مغفرت قرین مولانا
عبد القهار در تاریخ وفات ان پادشاه حمیده اطوار گوید **تاریخ** آفتاب ملک بابر خان نماند ٭ کی چنان
خورشید پنهان در خور است ٭ در ربیع ثانی و فصل ربیع ٭ لاله را ساغر ز خون دل پر است ٭ جیب را کفها
چاک شد ٭ دیدها از اشک تا دامن پر است ٭ این چه حالت این چه تاریخ است گفت ٭ موت سلطان
موید بابر است ٭ و میرزا بابر را غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نبود **ذکر شمه حال بعضی از مشایخ و افاضل
که معاصر بودند با ان پادشاه عالیجاه بابر نزل** از جمله اعاظم مشایخ کرام که در
زمان دولت میرزا بابر بودند و از جهان فانی بملک جاودانی انتقال نمودند یکی **شیخ الشیوخ بهاء الدین عمر**
بود و الحضرت قدس سره خواهرزاده شیخ محمد شاه فرای بوده است و شیخ محمد شاه از جاشنی
درویشی حظ تمام داشته و در وقتی که از راه هرموز بلده مبارکه زادها الله شرفا میرفته در تل

هو جان نقد جان بقابض ارواح سپرد و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و اثار جذبه بر روی ظاهر بوده
چنانچه پیوسته کسی را در وقت ادای نماز نزدیک خود می نشانده تا او را بعدد رکعات صلوة متنبه می نمود و سلسله شیخ بهاء الدین
عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی پیوسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان دولت میرزا شاهرخ در سنه ... بنیت کعبه بار
و گذارد و حج اسلام و ثواب زیارت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از دار السلطنه در حرکت امده
جمعی کثیر و گروهی بی شمار و تیطر و اکابر و اعیان زمان مانند مولانا شمس الدین محمد اسد و جناب مرشد طوایف مولانا سعد الملة
و الدین کاشغری و زبدة المشایخ خواجه زین الحق و الدین خافی بخدمت مولانا قطب الدین ظهیری و قطب العلماء و الفضلاء ... الدین
عبد القهار و مولانا اعظم اکرم تاج الدین حسن و خدمت مولانا فخ و خواجه نیکو سیرت خواجه اسمعیل حصاری و غیرهم از عباد
و صلحا در ملازمت شیخ بجانب حجاز از راه حقیقت نه طریق مجاز روان گشتند و بشرایط طواف رکن و مقام و از زیارت
مرقد مطهر عطر سای حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف شده بصحت و سلامت مراجعت نموده و بعد از
حضرت مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که خدمت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه که مکرمه مرض قوی عارض شد و چون
انجناب صایم الدهر بودند اصحاب بعد عارضه مذکوره که بر ذات خجسته صفات مستولی شد تکلیف افطار کرده ایشان
قبول نمودند ناگاه جمعی از اهل غیب را دیدند که بجانب خیمه شیخ بزرگوار رفتند و چون بدر خیمه رسیدند نیز بگذشتند من ان
خیمه با وی بگفتم جواب داد که آن قطب بود و اصحاب وی در ان وقت که بدر خیمه آمدند من پای دراز کرده بودم بدان
جهت رفتند و بعد از انکه پای خود گرد کردند مراجعت کرده پیش من آمدند و فاتحه خواندند و برکت ایشان صحت
یافت و شیخ بهاء الدین در هفدهم ربیع الاول سنه ... در قریه جغاره از بلوکات و اعمال دار السلطنه هراة وفات یافت
و میرزا بابر همان روز که این خبر شنود بقریه مذکوره رفته بلد الجناب یعنی شیخ نور الدین محمد که از صلب رشید الحضرت
بود پرسش نمود و پیشتر از برداشتن جنازه بخیابان قدیم هراة شتافت و در ان مقام توقف نمود تا نعش حضرت
شیخ را ابدای رسانیدند باستقبال چند قدم پیش آمده از پاره کوه بکرفزود آمد و نعش برداشته در صحرای
عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق و اکابر و اشراف جهت مسود این اوراق نماز گذاردند و پیش رفته بر جنازه
شیخ نماز گذاردند مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة ست میرزا بابر بر سر مزار
الحضرت عمارت عالی رتبت طرح انداخت باتمام رسانیدند هم در ماه ربیع الاول مذکور جناب اقضی القضات **قاضی
محمد الامامی** از بن دار ناپایدار فانی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه
نظم نمود **تاریخ** پناه شریعت سر قاضیان محمد بفرق امامی امام ٭ ز دار القضا
شد بدار السلام بجای نبی بود تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام **خواجه شمس الدین محمد کوسوی** از اولاد شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی بود و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب نمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد
اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت بدان جناب لوازم اخلاص و ارادت بجای می آورد و در مسجد جامع
دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی می فرمود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین

از مشایخ نقادا است که جهان که حجره اش منطقی و خانه و در
زجاج رکن بساطش نعمان و الحذر است و مولانا ... و از وان
جوال الجهان جاودان انتقال نمود و مقرب حضرت سلطان ابو سعید جهة ضبط
تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرد فصیح زمان ... آن ماه نو
که بود بیش ز ... معانی ... بر رفت این مختصر بود
که تاریخ شد فوت او را خبر پس **سید غیاث الدین ... الله**
بوفور فضل و محاسن فضایل از اقران و امثال ممتاز و مستثنی بود و لطافت
طبع و طلاقت لسان سرامد افاضل دوران میبود خطوط را دیگر
ذوی الرشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز
گشتی وفاتش در روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه ٨٦٧
در هراة روی نمود و بجوار رستان ... در جوار ارم خسب ... دون
میرزا اسلام از اولاد حجة الاسلام محمد غزالی بوده و در علم طب و حکمت
مهارت کامل حاصل نموده گاهی بنظم اشعار میر مشغولی میکرد و قصاید کمال
فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که علامت
قدر میرزا اسلام را در نظم ابیات از ان قصیده او که در جواب آن حکیم
انوری گفته چو ... را خویش را با ملک برابر کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود
آن قصیده مشتمل بر مدح میرزا علاء الدوله مطلعش است ... شاه اجلال او
بی ملک او نبود دیناس بلکه اجلال او جلال او کند مجد الناس میرزا اسلام
در زمان حکومت میرزا ابراهیم در بلخ مقیم بود و بعد از ان از عالم انتقال فرمود
مولانا یحیی از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت
در یکروز دو هزار بیت نظم کرده بهوست بیاران این بیت را در نگین
انگشتری خود نگاشت که **بیت** بگرد ز مدح شاه پاکیزه سرشت ٭ سیمی دو هزار
بیت گفت و بنوشت ٭ و مولانا سیمی نیشابوری الاصل بود و بواسطه عدت
جوع طعام بسیار میل می نمود این حکایت مشهورست و بر السنه و افواه
مذکور که روزی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیت می خواهد اند نمود

محمد اسد و مولانا ابویزید پورانی مجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی شنیدندی بتعریف و تحسین مقابل میکردایند از
ثقات استماع افتاده که میرزا سلطان ابوسعید در جمعه اول از ایام سلطنت خود بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف می آورد
و در زمانی که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه شمس الدین
محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز خیال سخن که موجب وجد و حال شود نگفته ایم ظاهرا دل این عزیز از جای دیگر
پر است وفات آن جناب در جانشگاه روز شنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ۹۰۴ روی نمود و یکی از فضلا این قطعه
در آن واقعه نظم نمود تاریخ شیخ اکمل قدوه مکمل که بود ه اهل صورت را بمعنی رهنمون ه خواجه شمس الدین محمد کز نفس ه اسمان
پوشید دلق نیلگون ه ساخت خاور ساحت قدس قدم ه خیمه زد در خطه امکان برون ه چرخ وار چون قدرش
بود ه سال تاریخش بپرس از چرخ دون ذکر مراجعت نمودن میرزا علاء الدوله از دشت قپچاق و ملاقات
نمودن ولد نامدار جود میرزا ابراهیم سلطان بعد از چند سال بتوفیق کریم علی الاطلاق تمهید این مقدمه
آنکه در آن زمان که میرزا علاء الدوله از استیلای میرزا بابر فرار بر قرار اختیار کرده بود ۸۴۰ پیرک مغول قلعه ترکه
نو را مستحکم کرده بود و امیر عبدالله پیرزاد محافظت حصار سرخس می نمود و ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف باتفاق
امیر خلیل مملکت بهندستان زانا قراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه جنوشان حسن امیر شیخ تیمور لوازم سرداری
بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و در آن اوان احوال میرزا علاء الدوله بعد از
چند سال باز آمده در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود قصه کیفیت این مقال و کمیت این حال از مطلع السعدین
بر این وجه مبین میگردد که میرزا علاء الدوله در آن اوان که از دست برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ بار گذاشته
رایت نهضت بصوب بدخشان برافراخت و روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت قپچاق
رفت و تا زمان خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات میگذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه نسا
و ابیورد در آمد و قاصدی جهة بشارت وصول مقدم همایون پیش ابراهیم سلطان که ولد ارشد نسبت بوالعلاء
بود شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده نشان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته و تبرکات بایسته
ارسال نمود اما لکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه دار السلطنه هراة گردید
و چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم براسم استقبال استعجال نمود در کنار آب سیاب میرزا علاء الدوله
دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که للّه الحمد که بعد از سفر
دور و دراز میکنم باز و کر دیده بدیدار تو باز ه و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور ظاهر ساخته بدریافت
ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطایا بجای آورد و پدر و پسر در باب مصالح ملک و دولت
سخنان در میان آوردند و چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم سلطان با لشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا
علاء الدوله روزی چند از تعب براساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الآخری
سنه ۸۵۲ بقریه سلطان رسیده سادات و قضاة و موالی و اهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط

نیاز و ثنا بجای آوردند و میرزا علاء الدوله بکوچه خیابان در آمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا رفت و مراسم زیارت
جد بزرگوار بجای آوردند و میرزا علاء الدوله از آنجا بباغ زاغان رفت و بتمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود
و آن پادشاه گیتی افروز چندروز بهمدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بوده حظ تمام از رندکانی بر داشت و هنوز
از آن کار نپرداخته بود که خبر وصول میرزا ابوالقاسم بابر شنید رایت نهضت برافراشت بیت هر جام مراد را که بر لب
کردون زحسد حنظل در آن اندازد ذکر وصول میرزا ابوالمظفر الدین جهانشاه بمملکت خاقان مغفرت پناه چون میرزا
جهانشاه از ضبط مملکت خراسان و جرجان فارغ گردید و چندگاه در ولایت اسفراین اقامت نمود با لشکر بیقیاس از
متوجه دار السلطنه هراة گردید و میرزا سلطان ابراهیم از توجه او خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت
و سرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد از این اقامت الحضرت در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله
بعید در و وداع سلطنت را وداع کرده در غره شعبان سنه ۸۶۲ روی بار دوی پسر آورد و پس از فرار ایشان
کافه ساکنان بلده هراة از سادات و علما و صلحا و فقرا از بیم سپاه ترکمان جان سراسیمه و پریشان شدند که بیان
آن از عهده شرح آن بیرون نمیتوانند آمد و دزد و اوباش برتبه دست بتاراج بر آوردند که قلم دو زبان شقاق
تقریر آن نمیتوانند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبه کوهویه رسید و خبر توقف دو روز مصلحت و کیا نهراة
راشنید بنابران استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاده امیر پیرزادی بخاری را بداروغگی تعیین
کرده بعدل و داد نوید داده بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایه وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین
را پیش نهاد همت ساخت و مولانا احمد یاول روز با شرایط حصارداری بجای آورده آخر الامر با مال بیرون
خرامید و مشمول نظر مرحمت پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم
سادات و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام نمود و با معاطله امنلو احکام خاقان سعید فرمان
داد و روزی چند الکا کهدستان که در شرقی هراة دست تحکم بر او کشاد و اوقات او گذشت ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله
با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعای میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة در آن اوان
که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور
پایان منزل گزید و پسر در غور بالا خیمه اقامت منصوب گردانید در آن اثنا مقربان میرزا علاء الدوله امیر
خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شیخون بر سر قرابهادر که در قراول میرزا ابراهیم سلطان بود بردند تمام جهات
او را عرصه نهب و تاراج و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده و شکایت آمیز پیغام داد میرزا علاء الدوله
گفت از جانب قرابهادر که غلام منت غبار نفاق بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود بنابراین این اسباب بدان
رسید و بدینجهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید
و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شده در اختلال آن احوال امرای ترخان از میرزا ابراهیم
گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم سلطان برسم رسالت پیش میرزا ابوسعید رفته بود تا از

آمد و از جنبش شاهزاده متغیر شده طایفه از ترخانیان مرا با خود متفق ساخت و شبی نقب کشیده میرزا ابراهیم را نجات
داده و علم توجه بصوب ساوه و توکل برافراخت و چون کیفیت این صورت بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی مقتفی ز
فرستاد و میرزا علاء الدوله ابن میرزا از اسباب دولت و اقبال بیدا شسته بسرعت برق و باد بار دوی پادشاه
ترکمان رفته و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امرای عظام میرزا علاء الدوله
را با حضرت امام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آن جناب را تعظیم بسیار نموده در موضع مناسب نشاندند و بزبان تلطف
استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در بعد هم همان ماه میرزا پیربداق که ولد ارشد
میرزا جهانشاه بود در مملکت فارس حکومت می‌نمود بملازمت پدر رسید بسبب انکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه
که از میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی پیشتر از فرستاده او را طلبید گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم
رزم میرزا جهانشاه و ذکر بعضی از مصالحه میان آن دو پادشاه عالیجاه چون میرزا سلطان ابوسعید در بلده سلام
بهجت شنید که میرزا جهانشاه در دار السلطنه هراة نزول نموده با لشکری که حساب و خیال از استیفای او عاجز آید متوجه
قتال گشته روزی چند درکنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید و حضرت آن پادشاه عالی
کرد و کثرت سپاه آن لشکر میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخته آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و وقتی خیال
صلح می‌نمود و در آن اثنا در روز عید فطر یا اضحی مولانا تاج الدین عمر و مولانا یوسف عطار را نزد سلطان سعید
برسالت رسیدند و از زبان آن خسرو صاحب تایید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند و میرزا جهانشاه موبون
سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمود و میرزا جهانشاه سید عاشور را بعد از حصول مکر مقصود در باب
صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید سخنان محبت آمیز و الفاظ مودت انگیز بر زبان رانده
میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت واتی و ظاهر کردانید و سید عاشور را مقضی المرام مراجعت نموده میرزا جهانشاه
دل بر صلح نهاد از آنکه کهدستان کوچ کرده در دامن کوه قنار نوای ظفر انتمار را ارتفاع داد و در تضاعیف این
حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از اقربای آن از میرزا ابراهیم روی گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه شتافته
و بصنوف عواطف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه در آن زمستان داعیه داشت
که در خراسان قشلاق نماید که ناگاه خبر رسید که میرزا سلطان ابوسعید از راه لنگر میرغیاث بولایت هرات رود در آمد
میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته
میرزا پیربداق را که ارشد اولاد او بود بر سم منقلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در
قریه کجی اباد نزول نمود و میرزا پیربداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه
ترکمان اسیر پنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال به پدر رسید و کیفیت حال
را بعرض رسانید و مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان رسید خبر آورد که امیرزاده حسین علی که در قید حبس
بود از حبس نجات یافته دست تصرف بجز این در از کرده لشکر جمع میکند بنابر آن میرزا جهانشاه بهمت متوجه

مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشق را جهت پیش آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و التماس فرمود که میان ما و میرزا
جهانشاه وقتی مواعد صلح تاکید می‌باید که مملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نموده عراق
و فارس را بتصرف دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنود بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه
برین وجه قرار شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و مازندران باز دارد و بی انکه فرابی کند
روی توجه بتبریز آورد و بر جمله عهد و پیمان در میان آورده میرزا جهانشاه از قریه کجی اباد عنان مراجعت انعطاف
داده در اوایل ماه صفر سنه ٨٦٣ از جانب جنوب بلده فاخره هراة و پایان قریه مرغاب و زیارتگاه روان شد
و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل الدین ارغونی و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان ابوسعید
میرزا بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا را در پناه امن و امان جای دادند

چون آفتاب زبانی از مطلع عنایت سعادت جاودانی طلوع گردیده دولت میرزا سلطان ابوسعید روشن ساخت
و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب عراق و آذربایجان برافراخت و موکب همایون از ولایت هراة
در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر در دامن کوه مختار نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر
و اعیان را که بمراسم استقبال بادرت جسته بودند باصناف و الطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ
شهر از طلعت سلطان سعادت بحر غیرت افزای ریاض جنت شده قدم بر مسند عدالت و رعیت پروری
نهاده صیت حشمت و حکمت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان در گذشت و از غایت حرمت و لوث افزوی و
کمال تقویت شریعت نبوی همان روز بمسجد جامع تشریف برده و بعد از ادای نماز و عرض بیان مجلس وعظ
خواجه محمد کوسوی رفته خطبه از بین القاب آن فرمانده کامیاب پر زیب و زینت آمد نظم تا همایون نام او را
سکه بر دل نقش کرد • مهر از مهرش دهان سکه پر زر میکند • منبری بر خطبه القاب او زینت گرفت • مه بنا
کو بهر نثار فرق منبر میکند • و چون در آن سال عبور لشکر بیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث
و دوران نقصان قرار آن بعلات وجوبات و لایات خراسان یافته بود که در زمستان سنه مذکوره در بلده
هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان جان داده و بسیار
از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودانی نهادند و سلطان سعید حال را برین منوال دیده
در غایت خلایق مطمح نظر همت گردانیده پیشتر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان
ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقیران و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم و میرزا سنجر از قلعت پناه سلطان فراوکر و وقوف یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشته طرح یگانگی
و موافقت انداختند و چون سلطان سعید این خبر شنید با انکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد
در ملازمتش نبودند کلمه ممیمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله را منظور داشته جهت دفع شر

معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بموکب همایون پیوستند و در اواسط جمادی الاول در میان مرو و سرخس
علیه لشکر میرزا علاء الدوله و پسر میرزا اسنجر طالع شده از طرفین جمعیه صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میان
جنگ و معاینت صفوف شجاعت تمام ساختند و در آن روز بر آغاز چو نقار سلطان سعادت شعار از دست برد مبارزان
میمنه و میسره مخالفان ویران شد و پای بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ما وراء النهر عنان باز نکشیدند و
خبر انهزام سلطان سعید در آن دیار شایع گردید و آنحضرت چون از گریز بر آغاز و چو آغاز آگاه شد با دلاوران قوم
عزم ستیز فرمود حسام خون آشام از نیام انتقام کشید و شبدیز گردون شتاب را مهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار تحیر بظهور
رسانید تیغ از شراب خوناب مست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه خونریز چو بالا بلندان پرحم دل ربا رسم
تطاول بجای آورده هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با ماه لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نموده
و میرزا علاء الدوله با پسر بوادی فرار آورد و میرزا اسنجر گرفتار گشته شربت شهادت چشید و سلطان سعید
بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد بتقدیم رسانید و فتح نامها باطراف ممالک خراسان ما وراء النهر و ترکستان بساد
و امیر علی فارسی و امیر علی و امیر سید اصلی بتکانی میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم که بطرف دیگر گریخته بودند
مامور گردانیده بنفس نفیس روی به ییلاق نهاد عیش نهاد و در آن مقام امرای ایلغار از عقب گریختگان مراجعت
نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از دنبال بطرف بسطام و دامغان عزیمت نمودند
آنگاه موکب همایون مستقر دولت و اقبال تشریف برده و عیدگاه دار السلطنه هراة را طرح انداخته در اهتمام
آن بنای راحت فزا شرط اهتمام بجای آورد **ذکر تسخیر حصار فره و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن**
اوان اتفاق افتاد از ریاض حکایت سابقه تمام جان مستمعان اخبار سابقه میرسد که هرگاه تدبیر حصار
پیره توک بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد و استیلا یافت و مدت دو سال
بواسطه حدوث فترات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچ از ملوک و حکام بر تسخیر آن قلعه نتافت
تا درین اوقات سلطان سعید خاطر خطیر از امر و از ملک خراسان فارغ ساخت کمند همت بر تدبیر آن حصار عدیم
النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی فره توجه رفته و مداخل
و مخارج آن حصن حصین را بطریق احتیاط در آورد و فوجی از امرا و سپاه بساختن مقابل توب محاصره آن جا مکتوب
باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب آن مراد میسر نشود بر نیت علم مراجعت
برافراشتند و الجماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دل روز افزون شعبده
انگیز که دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر فرق برکه عذار بیزد و هم در ایام بمقتضای کلام معجز نظام **و قذف فی قلوبهم**
الرعب اهل قلعه اندیشه ناک شده اختلافی در میان ایشان پدید آمده و هرکه نسبت بمتابعان بدگمان شد طایفه را
بقتل رسانید و بقیه السیف از وی متوهم شدند و شبی باتفاق اخته برسر آن کینه بی دولت تاختند و در ساعت سر نحس
را از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ۸۶۳ دست داد و در اواسط

همین تا وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از موکب میرزا سلطان
ابوسعید گریخته بجد و جهد دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایت سپاه بهم رسانیده
عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هر چند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده
نداد و آن شاهزاده جلادت شعار روی بعالم جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان وفادار نعش او را بهراة آورده
در بیت المغفره مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و امرای سلطان ابوسعید حسب الحکم لوازم ختمات کلام و اطعام بجای آوردند
و هم درین سال از رقیه بیگم بنت میرزا علاء الدوله پسری در وجود آمده بمیرزا شاهرخ موسوم شد و هم درین سال موجب فرموده
سلطان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد بوته
که قبل از امیر بابا حسین متعهد ضبط آن حصار بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده امیر علی فارسی حسب الحکم بیخ و باره
قلعه عماد را ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه
بولایت سیستان افتاده در محاربه که میان او و میرزا خلیل هندوکه حاکم کابل بر ما با روی نمود شربت شهادت
چشید و هم در آن موکب شیخ زاده پیر قوام که در سلک اعاظم صدور منتظم بود شهید گردید **گفتار در بیان فتح**
مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندوکه در وادی عصیان فروغ تفصیل این حکایت از مطالع صفحات آینده تا
خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۴ فوجی از سپاه بابر شاه مظفر لوا سلطان حسین میرزا که در آن اوان
در ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان
سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه جمادی الاول متوجه جرجان شد و سلطان حسین میرزا روی مقاتله
استرآباد را گذاشته رایت عزیمت بصوب اوباق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی
گذرانیده ایالت آن مملکت را ابوالقاسم سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی توجه بمستقر سریر عزت آورده و
در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندوکه سرداری جلادت شعار بود و از اوایل زمان جهانبانی میرزا بابر تا آن
زمان در سیستان خلوت مینمود بنابر دغدغه که از سلطان سعید داشت داعیه استقلال کرده با سپاه بهم ورزید علم
عزیمت بصوب هراة برافراخت و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت
و امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر سطر داروغه باتفاق سادات و
برج و باره هراة را مستحکم کرده در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز
از صبح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینموده از درون و بیرون تیر و سنگ مانند اقطار امطار و ادعیه ما تقدم
بر سر کاره هابط و صاعد بود و چون سرما شدت امیر خلیل بکوی نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفت بر کاغذ
نگاشت و کاغذ را به تیری بسته بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس را بغایت منفعل
ساخت **قطعه** یاران پیام ما برسانید با خلیل ۰ گوئید اگر ترا سر یا جنگ بود ۰ در روز روزه دیده و سرما و جوع
مده ۰ عیدی بیا که وقت قتال باختن بود ۰ القصه صباح روز جمعه از جهات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه فوج

روی جلادت بتسخیر هراة آورد و مردم او کال سعی بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و رخنه کردن برج و باره مشغول
گشته و نزدیک بان رسیده که بر شهر استیلا یابند و شهربان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازها بیرون
ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از فی لغاز ابر خاک ریختند و آوازه در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید
رسید بنا بر ان اقدام ثبات و قرار لشکر سیستان متزلزل شده امیر خلیل از مقام گرفتن هراة درگذشت و عنان بصوب
فرار تافته عازم ملک نیمروز شد و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد از حرکات امیر خلیل آگاه شده بسرعت
هرچه تمامتر طی مسافت نموده اما پس از گریز سیستانیان در آخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و درباره
جمعی که در دفع اعدا الشرار الطاهر مردانگی بجای آورده بودند باصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه
باستیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود که تا او را اسیر و ذلیل نگردانند دست از تو جه لشکر ظفر اثر
خبر یافته مضطرب گشت و از نار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح گشته روی نیاز بآستان بلند نشان عالی منزلت آورد
و در نواحی اسفزار با امیر کریم داد که متوجه دفع شر او بود دو چار خورد و امیر کریمداد بنا بر سبق خدمت که با امیر
خلیل داشت در طریق رفق و مدارا ابادی سلوک نموده او را بپارگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو
بر جرایدجرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده در سلک امرا منتظم گردید
آنگاه بموجب حکم امارت سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و احباب بملک
موروثی خود شتافته امور دولت و اقبال او سمت استقامت پذیرفت ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد
و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلده فاخره استراباد در اوایل ۸۶۳ که میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از
معرکه میرزا الغ بیگ بن پشوتن که در رستمدار بود درگذشت در شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعشش را بهراة آوردند
و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و چهره آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود
بلوازم اطعام مساکین و فقرا و ایتام اقدام نمودند و مقارن این حال از جانب ماوراءالنهر خبر رسید که میرزا
محمد جوکی بموافقت و معاونت امیر یوسف سعید که از جمله تربیت یافتگان سلطان سعید بود دولت مخالفت افراخته و آتش غارت
و تاراج در اطراف آن ولایت انداخته بنابران سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاول بجانب ماوراءالنهر روان
شد و میرزا محمد جوکی بجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه تحصن نمود
و سلطان سعید همعنان نصرت و تایید از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و فرحی گذرانیده
از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت قرین
دار و خیمه دانش بکار اشتغال نمودند و مدت بعد از وقت دمیدن صبح تا هنگام بدید آمدن شفق به تیر انداختن
و کار دشمنان ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بان رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام جلوه گر آید از
طرف خراسان ایلچی آمد و خبر آورد که سلطان حسین میرزا که خطه جرجان را فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه
فرموده سلطان سعید از استماع این سخن متاثر گشته امیر سید اصیل ارغون و امیر سعید ترکان را جهة ضبط آن مملکت

مراجعه ننمایند

روان فرمود و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بجانب هرات بوره و سبزوار شتافتند و دران
ولایت از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بدار السلطنه تافتند و مردم بلوکات را بشهر در هراة
آورده اسباب قلعه داری باکمل وجهی مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین
علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایره قتال و جدال برکانون مردم درون و بیرون تافت و چون
میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصره هراة شنید با میرزاده محمد جوکی صلح کونه در میان بسته و از جیحون گذشته تا حدود
میمنه و فاریاب عنان بازنکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنجناب شنوده از ظاهر هراة برخواست و
تا منزل استرکی باستقبال رفته از ان مقام براه ترشیز عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از
عقب وی بجرجان شتافته و میرزا سلطان حسین تا خوارزم خانه بیش آمده و از ان منزل و زینجی که ماتند دل ...
عصیان تاریک بود و باران فراوان می بارید عنان بصوب اوراق گردانید و سلطان سعید گلستان کلاف زن
استراباد را بیمن قدم شریف رشک گلستان ارم ساخت و چند روز بعیش و نشاط اوقات گذرانیده دران ولا
امیر خلیل بنده که بجزای اعمال خویش رسید بیان این سخن انکه اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بود
و التجا بدرگاه عالمپناه آورده ملازمت می نمود اما خاطر همایون از که ورات اعمال سیه که از و صادر شده بود
صاف نگشته لاجرم نهال عمر ش را از پای در آورد ۱۳ ذکر توجه رایات سلطان آفاق بلده فاخره مرو جهه قشلاق
در ۸۶۳ رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلده فاخره مرو قشلاق نماید و تواجیان بموجب
فرمان جارباسر او لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرده
زاده امجد میرزا سلطان احمد در دار السلطنه هراة حاکم گشته روی بمهمات امور سلطنت آورده سلطان سعید
ده روز در قصبه بحیره توقف نموده در اوایل جمادی الاول بیورت قشلاق رسید و در ان زمستان در غایت
اقبال و کامرانی آنجا اوقات گذرانید و در موسم بهار روز زمان استوای لیل و نهار مانند خورشید فایض الانوار
بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمود و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در هفدهم درجه حمل بود به باغ سفید
رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در ۸۶۳ روزی چند مزاج همایون از سرحد اعتدال
بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق خط شفاء صحت یافت مال یسر درخته ادر تمامت ممالک خراسان
بر رعایا بخشید و بدین واسطه از دوحه آمال و طوایف انسانی کشجرة اصلها ثابت وفرعها في السماء نضارت
یافته سر باوج ثریا کشید و درین سال در اوایل شوال سلطان سعید را پسر خورشید تولد نموده به میرزا بابا ... بشنقر
موسوم گشت و نشاط و انبساط الحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون بساختن چهار طاق شرف
نفاذ یافت تا بابان نوتر در بارو شاهزادگان سنت طاق تقدیم رسانیده رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان
در باغ زاغان برافراشتن چهار طاق گرد آن روضه بهشت آیین نقبهای رفیع و ابوابهای منبع که مزین بود بدیبای
رومی و زربفت چینی آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه خود قبه خود بدیع ترتیب کرده نقشه خویش

سلطان سعید وعده وعیدش را یکسان انعامات

طلع

ضمائم